



صاحب امتیاز:

انجمن علوم سیاسی ایران

مدیر مسئول:

مجتبی مقصودی

سردبیر:

علی کریمی مله

• پژوهشنامه علوم سیاسی

فصلنامه علمی انجمن علوم سیاسی ایران

• سال هجدهم، شماره ۲، بهار ۱۴۰۲

• پژوهشنامه علوم سیاسی براساس مجوز شماره ۳/۹۰۹۷ مورخه ۸۵/۹/۲۵

وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، فصلنامه علمی محسوب می شود.

• هیئت تحریریه

طاہرہ ابراہیمی فر (دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی)، قاسم افتخاری (دانشیار دانشگاه تهران)، محمدرضا تاجیک (دانشیار دانشگاه شهید بهشتی)، امیرمحمد حاجی یوسفی (دانشیار دانشگاه شهید بهشتی)، محسن خلیلی (استاد دانشگاه فردوسی مشهد)، سید محمدکاظم سجادیور (استاد دانشکده روابط بین الملل وزارت امور خارجه)، حسین سلیمی (استاد دانشگاه علامه طباطبائی)، حسین سیف زاده (استاد دانشگاه تهران)، علی کریمی (استاد دانشگاه مازندران)، مجتبی مقصودی (دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی)، ارسلان قربانی شیخ نشین (استاد دانشگاه خوارزمی)

• مشاوران علمی

حمید احمدی (استاد دانشگاه تهران)، رضا رئیس طوسی (دانشیار دانشگاه تهران)، مسعود غفاری (استادیار دانشگاه تربیت مدرس)، عبدالعلی قوام (استاد دانشگاه شهید بهشتی)، ابراهیم متقی (استاد دانشگاه تهران)، سید علی مرتضویان (استادیار دانشگاه آزاد اسلامی)، محسن مدیرشانه چی (استادیار دانشگاه آزاد اسلامی مشهد)، بهرام نوازی (دانشیار دانشگاه امام خمینی)، داوود هرمیداس بوند (مدرس دانشگاه های کشور)

• داوران این شماره

علی اسمعیلی اردکانی (عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی)، روح اله اسلامی (عضو هیئت علمی دانشگاه فردوسی مشهد)، علی ایلخانی پور (عضو هیئت علمی دانشگاه شهید باهنر کرمان)، میرقاسم بنی هاشمی (عضو هیئت علمی پژوهشکده مطالعات راهبردی)، محمدرضا تاجیک (عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی)، محمدعلی توانا (عضو هیئت علمی دانشگاه شیراز)، حسین جمالی (عضو هیئت علمی دانشگاه مازندران)، ناسادات حاجی وثوق (دکترای علوم سیاسی)، امیرمحمد حاجی یوسفی (عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی)، غلامرضا حناد (عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی)، شقایق حیدری (دکترای علوم سیاسی)، زهرا خشک جان (عضو هیئت علمی دانشگاه شهید باهنر کرمان)، رضا خلیلی (عضو هیئت علمی دانشگاه خوارزمی)، محسن خلیلی (عضو هیئت علمی دانشگاه فردوسی مشهد)، امیر دیری مهر (دکترای علوم سیاسی)، شهاب دلیلی (دکترای علوم سیاسی)، مقصود رنجبر (عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم)، بهاره سازمند (عضو هیئت علمی دانشگاه تهران)، سجاد ستاری (عضو هیئت علمی دانشگاه تهران)، حسین سلیمی (عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی)، حسین سیف زاده (عضو هیئت علمی بازنشسته دانشگاه تهران)، وحید سبائی (عضو هیئت علمی دانشگاه فردوسی مشهد)، شهرزاد شریعتی (عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس)، عنایت الله شریف پور (عضو هیئت علمی دانشگاه شهید باهنر کرمان)، صدیقه شیخ زاده جوشانی (عضو هیئت علمی دانشگاه شهید باهنر کرمان)، محسن شفیعی سیف آبادی (عضو هیئت علمی دانشگاه اردکان)، سیدجواد صالحی (عضو هیئت علمی دانشگاه شیراز)، محمد عابدی اردکانی (عضو هیئت علمی دانشگاه یزد)، حامد عامری گلستانی (عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اهواز)، حسین علایی (عضو هیئت علمی دانشگاه تهران)، حبیب الله فاضلی (عضو هیئت علمی دانشگاه تهران)، احمد فاطمی نژاد (عضو هیئت علمی دانشگاه فردوسی مشهد)، حسین فروغی نیا (عضو هیئت علمی دانشگاه فروردین قائمشهر)، محمدتقی قزلسفلی (عضو هیئت علمی دانشگاه مازندران)، علی کریمی (عضو هیئت علمی دانشگاه مازندران)، یحیی کمالی (عضو هیئت علمی دانشگاه شهید باهنر کرمان)، الهه کولایی (عضو هیئت علمی دانشگاه تهران)، محسن مدیرشانه چی (عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد)، علی مرشدی زاد (عضو هیئت علمی دانشگاه شاهد)، حمیرا مشیرزاده (عضو هیئت علمی دانشگاه تهران)، مجتبی مقصودی (عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی)، عباس ملکی (عضو هیئت علمی دانشگاه صنعتی شریف)، محمد منصورنژاد (دکترای علوم سیاسی دانشگاه تهران)، داود میرمحمدی (دکترای جامعه شناسی و مدرس دانشگاه)، سید عبدالامیر نبوی (عضو هیئت علمی پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی)، رضا نجف زاده (عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی)، علی اشرف نظری (عضو هیئت علمی دانشگاه تهران)، بهرام نوازی (عضو هیئت علمی بازنشسته دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره))، حسینعلی نودری (عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج)، حسین نوروزی (عضو هیئت علمی گروه روابط بین الملل دانشگاه تهران)، هادی نوری (عضو هیئت علمی دانشگاه گیلان)، سید امیر نیاکونی (عضو هیئت علمی دانشگاه گیلان)، حمید هوشنگی (عضو هیئت علمی دانشگاه امام صادق (ع))

این فصلنامه در پایگاه های اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی به نشانی www.sid.ir و کتابخانه منطقه ای علوم و تکنولوژی شیراز به نشانی www.srlst.com و بانک اطلاعات نشریات کشور به نشانی www.magiran.com نمایه می شود.

• نشانی: تهران، خیابان کریمخان زند، ابتدای آبان شمالی، ساختمان دانشگاه علامه طباطبائی، طبقه سوم، دفتر انجمن های علمی ایران، شماره ۳۰۵، انجمن علوم سیاسی ایران، پژوهشنامه علوم سیاسی
تهران، خیابان انقلاب، خیابان لبافی نژاد، بین خیابان دانشگاه و فخر رازی، نش کوچه انوری، پلاک ۱، طبقه همکف، انجمن علوم سیاسی ایران.

کدپستی: ۱۹۵-۱۳۱۴۵، سایت انجمن: <http://www.ipsa.ir>، سایت فصلنامه: <http://www.ipsajournal.ir>

پست الکترونیک: ipsajournal@gmail.com / شماره گان: ۱۰۰۰ نسخه، قیمت: ۳۰۰۰۰۰ ریال

مدیر داخلی:

شقایق حیدری

ویراستار و صفحه آرا:

سمیه صالح نیا

فراخوان

انجمن علوم سیاسی ایران به عنوان یکی از مراجع مهم علمی در حوزه علوم سیاسی و روابط بین الملل، با هدف توسعه و ترویج این علوم در ایران از صاحبان قلم و اندیشه برای همکاری علمی و ارسال مقالات علمی – پژوهشی دعوت می نماید. از استادان، دانشجویان و پژوهشگرانی که مایل به همکاری با فصلنامه هستند، درخواست می شود مقالات خود را از طریق نشانی اینترنتی <http://www.ipsajournal.ir> ارسال نمایند.

راهنمای ارسال مقاله ها

۱. حجم مقاله از ۷۰۰۰ کلمه بیشتر نباشد.
۲. مقاله با نرم افزار word حروف نگاری شده باشد (ارسال فایل مقاله پس از پذیرش آن ضروری است).
۳. کلمات غیرفارسی در داخل متن با عدد توک شماره گذاری و معادل آنها در پایین صفحه درج شود.
۴. ارجاعات در پایان مقاله و به روش زیر ذکر شود:
الف: نحوه ارجاع فقط در متن به صورت: نام نویسنده، سال: صفحه، مانند (احمدی، ۱۳۸۳: ۸-۲۱۷). در صورت تعدد منابع از یک نویسنده (الف) و (ب) در کنار سال انتشار افزوده می شود. مانند (احمدی، ۱۳۸۳ (الف): ۲۳)؛
ب: ارجاع در پایان با روش: نام خانوادگی، نام نویسنده (سال)، عنوان کتاب/ ترجمه، جلد، محل نشر: ناشر. تنظیم شود. در مورد مقالات علمی پس از عنوان مقاله، نام مجله، دوره، شماره و مکان نشر آن ذکر شود؛
ج: معادل لاتین اسامی و اصطلاحات غیرفارسی متن در پانوشت درج شود؛
د: جداول، شکل ها، نمودارها، منحنی ها، تصاویر و نقشه ها به ترتیبی که در متن آمده اند شماره گذاری شوند و مأخذ آنها به طور دقیق ذکر گردد.

چگونگی تدوین مقاله‌ها

صفحه نخست

۱. عنوان کامل مقاله
۲. نام و نام خانوادگی کامل نویسنده یا نویسندگان
۳. نشانی پست الکترونیکی نویسنده یا نویسنده پاسخگو
۴. چکیده فارسی و انگلیسی
۵. واژه‌های کلیدی (بین ۳ تا ۵ کلمه)
۶. در پایین صفحه، مشخصات علمی نویسنده یا نویسندگان به ترتیب رتبه علمی دانشگاهی، رشته تحصیلی و محل کار یا تحصیل
۷. در صورتی که مقاله برگرفته از پایان‌نامه یا طرح پژوهشی باشد، نام سازمان یا نهادی که هزینه مالی پروژه را پرداخت کرده است، در پانویست صفحه اول درج شود.

صفحات دوم به بعد

انجمن علوم سیاسی ایران مقاله‌هایی را علمی-پژوهشی می‌داند که دارای ویژگی‌ها زیر باشند:

۱. مقدمه یا بیان مسئله پژوهش
۲. بررسی ادبیات و نظرات موجود
۳. تعیین و توضیح هدف پژوهش
۴. تعیین روش مناسب برای مشاهده واقعیت
۵. کاربست روش تعیین‌شده در گردآوری و تحلیل داده‌ها
۶. استفاده از منابع معتبر
۷. روایی نتیجه‌گیری از تحلیل داده‌ها
۸. بیان صریح یافته‌های پژوهش و پیامدهای نظری و علمی آنها
۹. رعایت ترکیب و تناسب در سازماندهی پژوهش
۱۰. رعایت قواعد شکلی در نگارش گزارش پژوهش

فهرست مطالب

۷	- ایران و نظم بین‌المللی جدید در پرتو وضعیت سه‌گانه سازنده، مخالف، و پذیرنده علی اسمعیلی اردکانی و مهدی میرمحمدی
۴۱	- تحلیل نسبت قدرت دولت و جامعه با گذار به دموکراسی؛ مطالعه موردی جنبش مشروطیت رضا سرحدی و مهدی نجف‌زاده
۷۵	- مقایسه شیوه استفاده از نمادهای دینی در تبلیغات انتخاباتی جناح‌های سیاسی؛ مطالعه موردی انتخابات یازدهمین دوره مجلس شورای اسلامی جواد صادقی جعفری، حسن گرهنئی
۱۰۹	- سرمایه سیاسی حکومت و هویت ملی؛ داده‌های پیش‌هشداردهنده در مورد ایران کنونی علی کریمی مله
۱۵۷	- تأملی در نسبت میان نهادمندی اعمال قدرت سیاسی و فساد سیاسی (با تأکید بر دوره جمهوری اسلامی ایران) فرزاد کلاته و فائز دین‌پرست
۱۹۹	- سنجش سری زمانی کیفیت حکمرانی در ایران بین سال‌های ۱۴۰۰-۱۳۷۴ مرتضی منشادی، ابوالقاسم شهریار و سارا نظیف
۲۳۳	- مدل‌های تربیت سیاسی در زنان سیاست‌مدار و تأثیر آن بر رقابت سیاسی در سطوح کلان (هیئت دولت و مجلس شورای اسلامی) سیده آمنه میرخوشخو و سهیلا صادقی فسایی



Research Paper

Iran and the New International Order in the Light of the Triple Strategies of Shaping, Opposing, and Complying

* Ali Esmaeili Ardakani¹  Mahdi Mir-Mohammadi² 

1. Faculty Member of Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran
2. PhD in International Relations, University of Tehran, Tehran, Iran

DOI: [10.22034/ipsa.2023.489](https://doi.org/10.22034/ipsa.2023.489)

Receive Date: 17 May 2023

Revise Date: 13 July 2023

Accept Date: 06 August 2023



©2021 by the authors, Licensee IPSA, Tehran, Iran. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)

Extended Abstract**Introduction**

The international order in transition is not merely one of challenges or opportunities for countries at different levels of power. Depending on the leadership intelligence of a country and its decision-makers in the smart formulation of macro strategies, or its neglect, this can be a period of opportunities for that country to rise or fall on the global stage. At the turn of the 15th century (SH), one of the most significant issues for Iran is the “why and how of the international order and Iran’s position in it”. Sections of the country’s decision-makers understood the role of international transitions in their material and semantic life during World War I and II, and the unfolding events of the Cold War only too well. Furthermore, in recent years, part of the country’s intellectual elite has also relentlessly followed the principle that the international order is a fundamental variable influencing and determining foreign policy.

In connection with the current state of transition to the new order, Ayatollah Khamenei has repeatedly mentioned the “changing order” in recent years and raised strategic questions. In 2014, Ayatollah Khamenei pointed out the change in the global order and the inception of the new order by raising the question “Where is the position of Islam, Islamic Republic, and our important country Iran in the new global order?” In 2022, he repeated the same strategic question more explicitly: “There are many signs that the current global order is changing and a new order will prevail over the world. What is the role and status of us Iranians in this new order? This is a key question.” From the perspective of speech acts, the analysis of Ayatollah Khamenei clearly defines that change is inevitable. Research in the field of International Relations also confirms the emerging “realities of the international transition”. The strategic importance for the IR of Iran, however, is to understand the how and why of role-playing during the “transition period”. Apart from this level of concern among the highest decision-making ranks in the IR of Iran, intellectuals, academics, and foreign policy practitioners have also tried to answer questions such as the particular tasks facing the macro decision-making circles in the country. Which specific approach or strategy must be adopted at this time to promote the position of Iran and grow its credibility at the international level? What type of activism will serve Iran’s interests best at this juncture?

*** Corresponding Author:****Ali Esmaeili-Ardakani, Ph.D.****E-mail:** ali.ardakani@atu.ac.ir



This paper aims to recognize the various roles of state players in the changing international order. By conceptualizing and the conceptual clarification of the international order, the authors will endeavor to classify state players into the three categories of shapers, opposers, and compliers of the order. The paper claims that a government at any level of power can adopt the required strategies in one or more dimensions of the transitioning order to play a constructive role. Evidently, in an ever-changing world of dynamic, multilevel governance, accepting any role imposes internal and structural requirements on any one country. Meanwhile, by accepting any of the abovementioned situations in the changing international order, the IR of Iran must undertake to formulate and implement its strategies. By relying on the formulation of the international order in transition from the viewpoint of Ayatollah Khamenei as the central decision-maker in Iran today, and the development of a conceptual framework for the transition period, the present paper has answered the basic question of how the key model of Iran's macro requirements in choosing a constructive role in the international order and bespoke strategy with its role can be explained.

Methodology

To answer this question, the present paper is considered a theoretical and applied research benefitting from the description, elucidation, and logical analysis of library resources and theoretical and empirical analyses to follow the research topic. Notes were taken on library resources with a critical approach to serve the design of a new concept for the requirements of the IR of Iran.

Discussion and Results

During any period, order is defined by the values, norms, regulations, and trends intended by influential players in the international order. The stronger the consensus by influential powers over these values, regulations, and trends the more inclusive the nature of the order, with more players compelled or convinced to comply by it. Apart from the potentials of emerging non-Western governments in projecting new ideas and norms for participation in shaping the order and activism in its regularization during the transitional period, the reaction of these governments in joining, resisting, or opposing the order that is taking shape must also be considered as an element in analyses. This option is essential because emerging or non-Western players are not necessarily the winners or main runners-up to the order that is taking shape. Consequently, the triple reactions of this group of players to the proposed ideas and norms by competing countries must also be considered. Therefore, by benefitting from these actions and reactions, we must formulate our articulations based on the different forms of activism available in the order. Emerging players, or perhaps non-Western players, will in all likelihood react in three ways to the order that is taking shape: complying, shaping, or opposing. Complying means enjoying the advantages of the prevailing order and the support of the shapers of the order for the compliers. Namely, the complying player will have the opportunity to act in the existing order. Opposing the order intended by major powers will end in structural pressures on the opposing player. In addition to losing the opportunity to act, it will also lose its chance to benefit from the existing order. Opposition may also lead to the forced imposition of rules and regulations by the major powers who are the winners of the dominating order. Of course, if the opposing player is powerful enough so that it can deconstruct the values and rules of the prevailing order on the one hand, and be able to resist pressures by the creators and keepers of the order on the other, a new paradigm may then become possible with the major powers coming to terms with the powerful opposing force to increase its effectiveness in global affairs, or else lead to the alliance of the supporters of the order and weakening of the opposing power. Critical players are also a group of acceptors who

seek the trust of the creators of the order to reform certain trends and subrules whilst maintaining the basic values of the order. The way in which the major powers face the critics may lead to the regeneration of the order according to the new requirements, or drive the critics towards the opposing, dissatisfied, or neutral players. The following table shows the types of players and their roles in the order.

Since the strategy comprises continuous adaptation to the changing conditions of the international order in transition, in which uncertainty and ambiguity prevail, the power and potential effectiveness of the strategy designed and implemented by every country must be compatible with the times and be measured by its cost reduction abilities to provide its interests. For instance, due to the transition from the world of strategic weapons to the world of strategic narratives, the leaders and senior decision-makers of a country must comprehend the material and semantic trends in a dynamic international order with appropriate adaptability and position and prioritize military, diplomatic, economic, and political tools by smartly rethinking the previous order. In the meantime, in addition to the home ingredients, they must not forget that the success of the designed strategy requires accurate cognition, rather than delusions, of international dynamism and change influenced by the pursuit of interests by all governments in an anarchic system.

Type of activism	Level of power in previous formulations	Level of power as viewed in this paper	Role-making in the order
Shaping	Major power or superpower	All players if they meet the strategic requirements of creating an order	Creating rules and regulations Supporting the order Shaping the order Managing the order Reviving the order
Opposing	Major power/regional power	All players if they abide by the requirements of activism at this level	Revisionism Deconstructivism Practical opposition Parallel and opposite rulemaking Parallel and opposite institution building
Accepting	Major/regional/small power	All players in case of precise assessment of power components at the national level	Following the order Cooperation with the creators of the order Constructive criticism

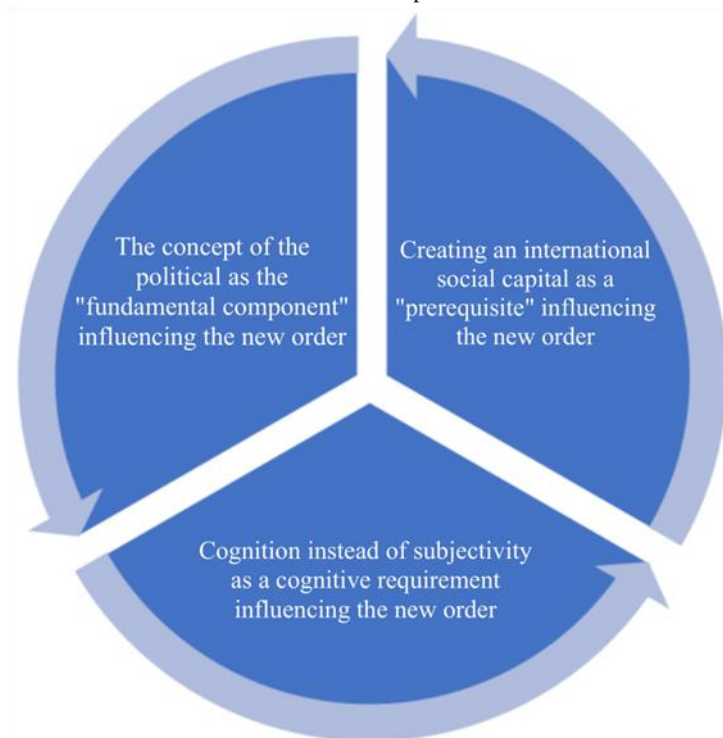
As a final point, the main responsibility for the precise recognition of the country's potentials, and which soft and hard power elements must be aligned to best define its strategy, lies with its leaders. In this day and age, if the leaders and decision-makers of a country are unable to identify their strengths and weaknesses by relying on the capacities of the elites and the will of the people to not only understand the correct economic and political trends but also adopt the appropriate strategies, governments risk decline and perhaps even death.

Conclusion

The period of transition can be a period of opportunities to rise or fall on the global stage, depending on the leadership intelligence of a country and its decision-makers in the smart formulation of macro strategies. This is a significant matter which cannot be neglected because welcoming change in the international order merely due to the nature of revisionist orientation without material and semantic support or political preparation, together with the geopolitical vulnerabilities of long-term structural pressures, such as sanctions and elimination from the international economy and politics, will sound an "existential" alarm for any country. This will accelerate the erosion of power and the loss of the country's regional standing as a result. Neglecting the consequences, on the other



hand, and persisting on continued activism on the international stage to influence the order can only remain at the level of opposition or becoming a tool to play the role of compliance in the international order at best. As this is of the utmost importance, the IR of Iran must elucidate its official position, requirements, and triple reactions to the international order more than at any other time, including 1) Prerequisites or attention to the concept of the political, 2) Foundations or creating an international social capital, and 3) Recognition of the international order or cognition instead of subjectivity. A triad, the dimensions of which were explained in this paper, as well as its relevance to the constructive role of Iran in the international order. Iran must take three model-based measures to be a constructive element in the emerging global order: 1) Promote its cognitive capacity of the material components and normative national ideations without illusions as to their operational capacities while prioritizing the precise understanding of international relations and trends, including regional and international alliances and coalitions and conceptual and instrumental developments such as power and the media, to promote national interests; 2) Prioritize the concept of the political and make efforts for a national consensus within its borders based on the defined position of the country at the highest level of policymaking, as well as at the community level, 3) Regulate foreign policy activism to increase international social capital.



Keywords: International Order, Transition Period, Iran, Regularization, Opposing Order, Shaping Order.

References

- Chokri, Nazli (2020). *Cyberpolitics*, translated by Mohammad-Nasser Taherizadeh & Ghasem Torabi, Tehran: Research Institute of Strategic Studies, (In Persian).
- Esmaeili-Ardakani, Ali (2020). *International Relations in Iran: From the Plurality of Narratives to the Necessity of Paradigmatic Thinking*, Tehran: Tehran International Studies & Research Institute (TISRI), (In Persian).
- Fazal, T. M. (2011). *State death*. In *State Death*. Princeton University Press.
- Feng, H., & He, K. (2020). *China's Challenges and International Order Transition: Beyond "Thucydides's Trap"*. University of Michigan Press. 1-26
- Fettweis, C. J. (2022). *The Pursuit of Dominance: 2000 Years of Superpower Grand Strategy*. Oxford University Press.
- Gilpin, R. (1981). *War and Change in World Politics*. Cambridge University Press.
- Goh E (2013). *The Struggle for Order: Hegemony, Hierarchy, and Transition in Post-Cold War East Asia*. Oxford: Oxford University Press.
- Gould, Harry (2017). *The Art of world making: Nicholas Onuf and His Critics*, London: Routledge.
- Groitzl, G. (2023). Enduring Rivals: The Return of Great Power Politics between Russia, China, and the West. In *Russia, China and the Revisionist Assault on the Western Liberal International Order* (pp. 3-36). Cham: Springer International Publishing.
- He, K., & Feng, H. (2023). International Order Transition and US-China Strategic Competition in the Indo Pacific. *The Pacific Review*, 36(2), 234-260.
- Ikenberry GJ (2001). *After Victory: Institutions, Strategic Restraint, and the Rebuilding of Order after Major Wars*. Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Ikenberry, G. J. (2020). *A World Safe for Democracy: Liberal Internationalism and the Crises of Global order*. Yale University Press.
- Keohane RO (1980). The Theory of Hegemonic Stability and Changes in International Economic Regimes, 1967-1977. In: Holsti OR, Siverson RM, George AL (Eds). *Change in the International System*. Boulder, CO: Westview Press, pp. 131-162.
- Khamenei, Seyed Ali (15 June 2014). Statements at the Meeting with Foreign Ministers, Accessible in: <https://farsi.khamenei.ir/news-content?id=27180/>, (In Persian).



- Khamenei, Seyed Ali (2 November 2022). Statements at the Meeting with School Pupils, Accessible in: <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=51259/>, (In Persian).
- Khamenei, Seyed Ali (4 September 2014). Statements at the Meeting with Members of the Assembly of Experts for Leadership, Accessible in: <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=50102/>, (In Persian).
- Khodakhah-Azar, Somayeh (2023). "The Internet Era and its Effects on the Evolution of Activism: A Theoretical Report", Issue 26, Center for Strategic Studies and Education of the Ministry of Interior, Department of Strategic Future Studies, (In Persian).
- Khosravi, Alireza & Asadi, Aliakbar (2023). The International Order and Future Scenarios, Tehran: Research Institute of Strategic Studies, (In Persian).
- King, A. (2022). Power, Shared Ideas and Order Transition: China, the United States, and the Creation of the Bretton Woods Order. *European Journal of International Relations*, 28(4), 910–933.
- Kupchan, Charles & Vinjamuri, Leslie (2023). World Order in the 21st Century, translated by Parisa Kariminia, Tehran: Research Institute of Strategic Studies.
- Lascurettes, Kyle M. (2020). *Orders of Exclusion: Great Powers and the Strategic Sources of Foundational Rules in International Relations*. Oxford University Press.
- McKeil, A. (2023). Order Without Victory: International Order Theory Before and After Liberal Hegemony. *International Studies Quarterly*, 67 (1), sqad 002.
- Mearsheimer, John J (2019). Bound to Fail the Rise and fall of the Liberal International Order, *International Security*, Vol. 43, No. 4, pp. 7-50.
- Moshirzadeh, Homeira (2005). Evolution in Theories of International Relations, Tehran: SAMT, (In Persian).
- Onuf, Nicholas Greenwood (2013). *Making Sense, Making Worlds: Constructivism in social theory and international Relations*, London: Routledge.
- Rasuli-Saniabadi, Elham (2021). Theories, Metatheories and Concepts in International Relations, Tehran: Research Institute of Strategic Studies, (In Persian).
- Research Institute of Strategic Studies (2020). Journal of National Security of the Islamic Republic of Iran, Vol 10, (In Persian).
- Research Institute of Strategic Studies (2021). Journal of National Security of the Islamic Republic of Iran, Vol 11, (In Persian).



Research Institute of Strategic Studies (2023). Journal of National Security of the Islamic Republic of Iran, Vol 13, (In Persian).

Ruggie J. G (1982). International Regimes, Transactions, and Change: Embedded Liberalism in the Postwar Economic Order. *International Organization* 36(2): 379-415.

Sørensen, G. (2006). What kind of world order? The International System in the New Millennium. *Cooperation and Conflict*, 41(4), 343-363.

Waltz, Kenneth Neal (2015). Theory of International Politics, translated by Ruhollah Talebi-Arani, Tehran: Mokhatab.

Xuetong, Yan. (2019). *Leadership and the Rise of Great Powers*. Princeton University Press.

ایران و نظم بین‌المللی جدید در پرتو وضعیت سه‌گانه سازنده، مخالف، و پذیرنده

* علی اسمعیلی اردکانی^۱ مهدی میرمحمدی^۲

۱. عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی، پژوهشکده فرهنگ و ارتباطات، گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، تهران، ایران

۲. دانش‌آموخته دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه تهران، گروه روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، تهران، ایران

لینک گزارش نتیجه مشابهت‌یابی: [https://hamyab.sinaweb.net/Ci_result/details/B932EA7605DFC9E1/1%](https://hamyab.sinaweb.net/Ci_result/details/B932EA7605DFC9E1/1%20.1001.1.1735790.1402.18.2.1.0)

20.1001.1.1735790.1402.18.2.1.0

چکیده

دوران گذار در نظم بین‌المللی، دورانی یکسره در چالش یا تنها فرصتی برای کشورهایی با سطوح متفاوت قدرت نیست. این دوران، بسته به هوشمندی رهبران و تصمیم‌گیران کشورها در تدوین هوشمندانه راهبرد کلان یا غفلت از این کار، می‌تواند سرشار از فرصت برای ارتقای جایگاه یا افول آن کشور در مناسبات بین‌المللی باشد. مقاله حاضر، در پی بازنمایی نقش‌های گوناگون کنشگران دولتی در نظم بین‌المللی در حال تغییر است. نویسندگان، ضمن مفهوم‌پردازی و تدقیق مفهومی نظم بین‌المللی، بر این نظرند که کنشگران دولتی به سه دسته سازنده نظم، مخالف نظم، و پذیرنده نظم تقسیم می‌شوند. در این میان، نقطه ادعایی این مقاله، این است که یک دولت در هر سطحی از قدرت باشد، می‌تواند با درپیش گرفتن برخی الزامات راهبردی در یک یا چند بُعد از نظم در حال تغییر، نقش سازنده‌ای ایفا کند. بدیهی است که در جهان همواره در حال تحول و پویای مناسبات چندسطحی دولت‌ها، پذیرفتن هر نقشی، الزامات داخلی و ساختاری‌ای را برای کشورها ضروری می‌کند. در این میان، جمهوری اسلامی ایران با پذیرش هریک از موقعیت‌های فوق در نظم در حال تغییر بین‌المللی، باید بایسته‌ها و الزاماتی را در حوزه تدوین و اجرای راهبرد درپیش بگیرد. در این مقاله با تکیه بر صورت‌بندی وضعیت نظم در حال گذار بین‌المللی از نگاه آیت‌الله خامنه‌ای، به عنوان تصمیم‌گیر کلیدی ایران امروز، پس از طراحی چارچوب مفهومی دوران گذار، به این پرسش اساسی پاسخ داده شده است که «الگوی کلیدی بایسته‌های کلان ایران در انتخاب نقش سازنده نظم بین‌المللی و راهبرد متناسب با این نقش، در سه دسته «مؤلفه بنیادین نقش‌آفرینی»، «پیش‌شرط اثرگذاری»، و «الزامات شناختی» چگونه تبیین‌شدنی است؟» پژوهش حاضر، نوعی پژوهش نظری-کاربردی به‌شمار می‌آید که با بهره‌گیری از توصیف، تبیین، و تحلیل منطقی منابع کتابخانه‌ای، هدف واکاوی نظری و تجربی مسئله و مصداق پژوهش را دنبال کرده است.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۲/۲۷

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۰۴/۲۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۵/۱۵

نوع مقاله: پژوهشی

واژگان کلیدی:

نظم بین‌المللی، دوران گذار، ایران، نظم‌سازی، سازنده نظم، مخالف نظم

* نویسنده مسئول:

علی اسمعیلی اردکانی

پست الکترونیک: ali.ardakani@atu.ac.ir

مقدمه

در آغاز قرن پانزدهم خورشیدی، یکی از مهم‌ترین مسائل برای ایران، «چیستی و چگونگی نظم بین‌المللی و جایگاه ایران در آن» است. بخشی از تصمیم‌گیران کشور، نقش‌آفرینی گذارهای بین‌المللی در وضعیت زیست مادی و معنایی خود را در جریان جنگ‌های جهانی اول و دوم و تحولات جنگ سرد به‌خوبی دریافته‌اند. حتی پس از جنگ سرد و در بزنگاه‌های ۱۱ سپتامبر و اقدام آمریکا برای ترویج دموکراسی در خاورمیانه (یعنی عراق و افغانستان) نیز درک از تغییرات کلان در حال وقوع، به ایران کمک کرد تا براساس ایده‌های منطقه‌ای و بین‌المللی خود، تصمیمات درستی اتخاذ کند. افزون‌براین، بخشی از جامعه نخبگی فکری کشور نیز در سال‌های اخیر، این ضرورت را به‌گونه‌ای جدی دنبال کرده‌اند که نظام بین‌الملل، یکی از متغیرهای بنیادین تأثیرگذار و تعیین‌کننده در سیاست خارجی کشورهاست.

اما درباره وضعیت کنونی گذار به نظم جدید، آیت‌الله خامنه‌ای، در طول سال‌های اخیر، چندین بار به «تغییر نظم» اشاره، و پرسش‌های راهبردی‌ای را مطرح کرده است. آیت‌الله خامنه‌ای در سال ۱۳۹۳ با اشاره به تغییر در نظم جهانی و نطفه‌بندی نظم جدید، این پرسش‌ها را طرح می‌کنند که: «در نظم جدید عالم، جایگاه اسلام، جایگاه جمهوری اسلامی، جایگاه کشور مهم ما ایران، کجا خواهد بود؟» (خامنه‌ای، ۱۳/۶/۱۳۹۳). در سال ۱۴۰۱ نیز همین پرسش راهبردی را به‌گونه‌ای آشکارتر تکرار می‌کنند: «علائم زیادی وجود دارد که نظم کنونی جهان دارد تغییر پیدا می‌کند و نظم جدیدی بر جهان حاکم خواهد شد. نقش ما ایرانی‌ها، جایگاه ما ایرانی‌ها در این نظم جدید چیست؟ این یک سؤال مهم است» (خامنه‌ای، ۱۴۰۱/۸/۱۱).

افزون‌بر، وجود این دغدغه در بالاترین سطح تصمیم‌گیری در جمهوری اسلامی ایران، در طول سال‌های اخیر، روشنفکران، دانشگاهیان، و کارگزاران عملی سیاست خارجی، سعی در پاسخ‌گویی به پرسش‌هایی از این دست داشته‌اند که «دوران گذار، چه تکلیف خاصی را برای حوزه تصمیم‌گیری کلان کشور، ایجاد می‌کند؟» «با توجه به سطح عمیق تأثیرگذاری تصمیم‌های حیاتی این دوران بر زیست تک‌تک ایرانیان جهان، تصمیم‌گیر کلان در شرایط حاکم بر این دوران باید چه ملاحظات ملی و بین‌المللی‌ای را در نظر بگیرد؟» «چه راهبرد خاصی باید در این دوران اتخاذ شود تا افزون‌بر تأمین امنیت ملی ایران، سبب ارتقای جایگاه و افزایش اعتبار کشور در سطح نظام بین‌الملل شود؟» «چه شکلی از کنشگری در این دوران می‌تواند موقعیت مطلوب بین‌المللی را برای ایران به‌همراه داشته باشد؟» به‌بیان روشن‌تر، «تصمیم‌گیران کلیدی امروز ایران با توجه به

سرعت گرفتن روندهای فرسایش مؤلفه‌های قدرت ملی و بین‌المللی، چه تصمیم‌های حیاتی‌ای را باید اتخاذ کنند؟» «نقش نخبگان فکری و عملی در تشویق تصمیم‌گیران کلیدی به گرفتن این‌گونه تصمیم‌های حیاتی برای کم کردن هزینه حکمرانی چیست؟»

اما فارغ از شکل و الزامات مادی و ایده‌محور برای گذار، به نظر می‌رسد که امروزه در سطح جهانی و در میان همه نخبگان و فعالان فکری و علمی سیاست بین‌المللی، اجماعی بین‌اندوختنی بر سر این گزاره که «جهان به لحظه نظم‌آفرینی جدیدی رسیده است» (کوپچان و وینجاموری، ۱۴۰۲، ۱۱) وجود دارد؛ اما آنچه به لحاظ راهبردی برای کنشگران اهمیت دارد، ایفای نقش معنادار در این فرایند است. نقش معنادار، به معنای کمک به ساخت نظم جدید و تعیین جایگاه برپایه میزان مشارکت در آن است.

با بررسی‌ای پیشینه‌محور، درمی‌یابیم که در پژوهش‌های چند سال اخیر حوزه روابط بین‌الملل، به «دوران گذار» به‌عنوان برنامه‌ای پژوهشی، به‌شکل برجسته‌ای توجه شده است. در این برنامه پژوهشی، گذار به وضعیت جدید و نظم جدید، به‌نوعی محصول انتقال قدرت و اراده قدرتمندترین دولت به‌شمار آمده است که هژمون خوانده می‌شود (گیلپین^۱، ۱۹۸۱؛ کنوین^۲، ۱۹۸۰). در دسته دیگری از نگرش‌های این برنامه پژوهشی، استدلال‌های متفاوت درباره نظم بین‌المللی لیبرال، ریشه در مفهوم‌سازی‌های متضاد از چستی نظم بین‌المللی و همچنین، ناتوانی از صورت‌بندی مفهومی دوران گذار دارد. این عده در رویکردی ترکیبی، قدرت، نهادها، و هنجارها را سه رکن بنیادین هر نظامی می‌دانند و استدلال می‌کنند که زمانی که دست‌کم دو رکن نظم به‌چالش کشیده شود و سرانجام، تغییر کند، یک گذار نظم رخ خواهد داد. گذار، حاصل کم شدن باور به ابزارها و نهادهای اصلی نظم مستقر از سوی هژمون و هم‌پیمانانش به‌شمار می‌آید (آیکنبری^۳، ۲۰۲۰، ۲۰۰۱). عده دیگری استدلال می‌کنند که گذار در نظم بین‌الملل، نه‌تنها محصول تغییرات در قدرت مادی، بلکه حاصل تغییرات در ایده‌های مشترک است و دولت‌های تابع و همچنین، دولت‌های مافوق-نقش مهمی در فرایند اشتراک ایده دارند. از این منظر، بدون شناخت مبنای ایده‌آمیز مشترک آن، نمی‌توانیم محتوای یک نظم، مشروعیت، یا استقامت آن را درک کنیم (کینگ^۴،

1. Gilpin
2. Keohane
3. Ikenberry
4. Amy King

۲۰۲۰؛ جان راگی^۱، ۱۹۸۲). برخی دیگر از نظریه‌پردازان بر این نظرند که هرگونه تحلیل جامعی از نظم باید به چهار جنبه یا بُعد اصلی این پدیده توجه داشته باشد: الف) نگرانی واقع‌گرایانه از موازنه سیاسی-نظامی جنگ؛ ب) نگرانی لیبرال درباره ساختار نهادهای بین‌المللی و ظهور حکومت جهانی؛ ج) توجه سازه‌انگاران به قلمرو ایده‌ها و ایدئولوژی با تمرکز بر وجود یا فقدان ارزش‌های مشترک در مقیاس جهانی؛ د) نگرانی اقتصاد سیاسی بین‌المللی در قلمرو اقتصادی تولید (سورنسون^۲، ۲۰۰۶). منتقدان واقع‌گرا نیز استدلال کرده‌اند که «هژمونی لیبرال» در عمل، خودباخته است و تأکید می‌کنند که مدافعان این سیاست، «متوهم» هستند و نظریه‌پردازان آن در درک واقعیت‌های سیاست قدرت ناتوانند. نظریه‌پردازان انتقادی نیز نظریه نظم بین‌المللی «لیبرال» را متهم به حذف فرایندهایی می‌کنند که به واسطه آن، انترناسیونالیسم لیبرال در عمل، تضادها و بحران‌های خود را ایجاد می‌کند (مک‌کیل^۳، ۲۰۲۳).

مقاله حاضر تلاش کرده است ضمن بررسی و واکاوی مفهوم نظم بین‌المللی، انواع گوناگون نقش‌آفرینی کنشگران در نظم بین‌المللی را بازشناسی کند. به بیان روشن‌تر، پرسش محوری نوشتار «چیستی نقش‌هایی است که کنشگران بین‌المللی در فرایند نظم‌سازی و تغییر و بازآفرینی آن ایفا می‌کنند». براین اساس، بخش نخست مقاله به بررسی مفهوم نظم بین‌المللی با هدف واکاوی مفهومی آن می‌پردازد. در بخش دوم، چارچوب مفهومی مبتنی بر گذار هنجاری-ایده‌محور پی‌ریزی خواهد شد. در بخش سوم با استناد به صورت‌بندی چارچوب مفهومی مقاله، کنشگری ممکن در مسئله نظم در حال‌گذار تشریح خواهد شد. بخش چهارم نیز با استناد به درک آیت‌الله خامنه‌ای از تغییر نظم به عنوان مهم‌ترین مبنای پذیرفته‌شده از تحولات پیش‌رو در صحنه کلان تصمیم‌گیری کشور، الزامات و بایسته‌های سیاست‌گذاری کلان را در انتخاب هریک از نقش‌های مخالف، پذیرنده، یا سازنده نظم بین‌المللی برای تدوین و اجرای راهبرد متناسب با آن، تشریح و تبیین خواهد کرد؛ ازاین‌رو، به این پرسش اساسی پاسخ داده می‌شود که «الگوی کلیدی بایسته‌های کلان ایران در انتخاب نقش سازنده نظم بین‌المللی و راهبرد متناسب با این نقش، در سه دسته «مؤلفه بنیادین نقش‌آفرینی»، «پیش‌شرط اثرگذاری»، و «الزامات شناختی» چگونه قابل تبیین است؟» پژوهش حاضر در

1. John Ruggie

2. Sorensen

3. McKeil

راستای پاسخ به این پرسش، نوعی پژوهش نظری-کاربردی به شمار می‌آید که با بهره‌گیری از توصیف، تبیین، و تحلیل منطقی منابع کتابخانه‌ای، در پی واکاوی نظری و تجربی مسئله و مصادق پژوهش است. منابع کتابخانه‌ای با رویکردی انتقادی فیش‌برداری شده و در خدمت طرح مفهوم تازه‌ای برای بایسته‌های جمهوری اسلامی ایران قرار گرفته‌اند.

۱. چیستی نظم؛ واکاوی مفهومی

بنا بر ماهیت مسئله‌محور موضوع مقاله برای ایران امروز، کار خود را بر پایه‌آسیبی که در صحنه سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری کلان جمهوری اسلامی ایران در زمان اندیشیدن و تصمیم‌گیری، به واسطه مفاهیم متفاوت و گاهی جابه‌جا وجود دارد، آغاز می‌کنیم؛ در این راستا، ابتدا منظور نگارندگان از مفهوم نظم بین‌المللی به لحاظ مفهومی بررسی خواهد شد؛ زیرا، در حال حاضر، زمانی که در سطوح اصلی تصمیم‌گیری کشور از تغییر نظم صحبت می‌شود، گاهی نظم بین‌الملل با نظام بین‌الملل و گاهی با نظم جهانی یکسان گرفته می‌شود. افزون‌براین، نظم بین‌الملل لیبرال با نظم بین‌الملل در معنای مفهومی و عام آن، به اشتباه، یکسان گرفته می‌شود؛ از این رو، تشریح چیستی نظم می‌تواند تا حد زیادی به روشن شدن نتیجه مقاله، کمک کند.

گیلین، نظام بین‌المللی را به عنوان «مجموعه‌ای از موجودیت‌های متنوع که با تعامل منظم بر پایه نوعی کنترل، متحد شده‌اند» و نظم بین‌المللی را به عنوان «حکومت نظامی بین‌المللی» تعریف می‌کند. هدلی بال نیز بین نظام بین‌المللی و نظم، تمایز قائل می‌شود: «نظام بین‌الملل، زمانی شکل می‌گیرد که دو یا چند دولت، به اندازه کافی با یکدیگر تماس داشته و تأثیر بسنده‌ای بر تصمیم‌گیری یکدیگر داشته باشند؛ به گونه‌ای که سبب شود آن‌ها دست‌کم تاحدی به عنوان بخش‌هایی از یک کل رفتار کنند» در حالی که نظم بین‌الملل، «الگوی فعالیتی است که اهداف اولیه جامعه دولت‌ها یا جامعه بین‌المللی را حفظ می‌کند» (شوئه‌تونگ^۱، ۲۰۱۹، ۷۷).

در سطح بین‌المللی، نظم به شکل خاص، به ارزش‌ها، هنجارها، و نهادهای توزیع‌کننده خیر عمومی مسلط بر رفتار کلیت بازیگران یک نظام بین‌الملل اطلاق می‌شود که در برهه‌ای از تاریخ مناسبات بین‌المللی وجود دارد؛ مانند نظم بین‌الملل لیبرال حاکم بر نظام بین‌الملل جدید استقرار یافته پس از سال ۱۹۹۱ که از سوی آمریکا و متحدانش تأسیس، حمایت، و حفاظت می‌شود. زمانی از نظم در یک نظام صحبت می‌کنیم که روابط بین دولت‌ها با ثبات، پیش‌بینی‌پذیر، و کنترل‌شده باشد و با

1. Yan Xuetong

خشونت، آشفتگی، یا هرج و مرج مشخص نشود. به طور خاص، زمانی که از وجود نظم در یک نظام صحبت می‌کنیم، یعنی مجموعه‌ای از قوانین و هنجارهای مشترک از سوی اکثریت کارگزاران آن نظام رعایت می‌شود. این قوانین یا «اصول نظم» به دو شکل، مطرح هستند: ۱) آن‌هایی که بر رفتار بیرونی کشورها حاکم بوده و روابط بین سیاست‌ها را برقرار می‌کنند و نوعی قوانین رفتار به‌شمار می‌آیند؛ ۲) آن‌هایی که بر رفتار داخلی، حاکم هستند و قاعده‌ای را به واحدها دیکته می‌کنند تا به واسطه آن، هم منافع خود را تأمین کنند و هم در سیاست جهانی به رسمیت شناخته شوند.

بنابراین، مفهوم نظم از نظر هنجاری، خنثی است و این بازیگران نظم‌ساز در یک نظام بین‌الملل هستند که آن را جهت‌دهی و ارزش‌گذاری می‌کنند. محتوای نظم می‌تواند به گونه‌ای گسترده، متفاوت باشد و به شکل‌های خوب هنجاری یا بد هنجاری، تعبیر و تفسیر شود. این موضوع به چیزی گره خورده است که عده‌ای با استناد به رفتار بازیگران نظم‌ساز، آن را در قالب رویکرد عمل‌گرا به نظم بین‌الملل صورت‌بندی می‌کنند (لسکورتز^۱، ۲۰۲۰، ۹-۳). افزون‌براین، نظام بین‌المللی به ساختار توزیع قدرت اشاره دارد که بر پایه وضعیت قطبیت، ترتیب نهادها، و رژیم‌های بین‌المللی ساخته شده توسط بازیگران تغییردهنده نظام نشان داده می‌شود؛ اما نظم بین‌الملل، با توجه به ماهیت هنجارها مانند عدم اشاعه هسته‌ای، عدم مداخله در امور داخلی کشورها، حقوق بشر، و... قابل تبیین است (شوئه‌تونگ، ۲۰۱۹، ۷۷-۸۰).

گاهی نیز نظم بین‌الملل با نظم جهانی، یکسان گرفته می‌شود؛ اشتباهی مفهومی که پیامدهای سیاستی و سیاسی بسیاری دارد. تفاوت این دو را از منظر هدلی بال می‌توان این گونه توضیح داد که نظم جهانی، اساسی‌تر و ازلی‌تر از نظم بین‌المللی است. نظم جهانی، معطوف به جامعه‌ای متشکل از همه انسان‌ها و دولت‌ها در همه سطوح ملی، محلی، و شهری است و همه افراد نوع بشر را دربر می‌گیرد؛ نه تنها نظم میان دولت‌ها، آن گونه که مدنظر نظم بین‌المللی است. افزون‌براین، نظم جهانی به لحاظ هنجاری و اخلاقی، مقدم بر نظم بین‌الملل است. از این منظر، ارزش پیگیری برای اثرگذاری بر نظم بین‌المللی، به دلیل این است که ابزاری است برای هدف نظم در کل جامعه انسانی (بال، ۱۳۹۹، ۷۹-۷۸).

نظم بین‌المللی، یکی از مفاهیم پربسامد جامعه معرفتی روابط بین‌الملل است؛ به گونه‌ای که «نظم»، «نظم‌سازی»، و «تغییر نظم»، محور اصلی مباحث نظری در این حوزه مطالعاتی

1. Kyle M. Lascurettes

به‌شمار می‌آید (بنگرید به: خسروی و اسدی، ۱۴۰۲، ۷۱؛ رسولی ثانی‌آبادی، ۱۴۰۰، ۱۶۲)؛ اما با گذشت یک سده از عمر این حوزه مطالعاتی، می‌توان مدعی شد که شاهد درک مشترک بین‌ذهنی از مفهوم نظم هستیم. عامل سازنده این درک مشترک، تجربه متراکم و مشترک جامعه معرفتی روابط بین‌الملل از تحولات معاصر در صحنه بین‌المللی است.

اندیشمندان و پژوهشگران مطالعات بین‌المللی در طول پنج دهه گذشته، فارغ از رویکردهای نظری گوناگون، واقعیت‌های یکسانی را تجربه کرده‌اند؛ درعین حال، تحولات تاریخی معاصر در صحنه سیاست بین‌المللی و جهانی، امکان به‌آزمون کشیده شدن روایت‌های گوناگون از نظم و تحولات مرتبط با آن را برای نسل زنده و فعال کنونی، فراهم کرده است. نسل‌های جدید اندیشمندان روابط بین‌الملل، تعصب کمتری در برابر مواضع و رویکردهای نظری دارند و کامیابی و ناکامی رویکردهای نظری گوناگون را در توصیف، تبیین، و پیش‌بینی تحولات بین‌المللی مشاهده کرده و متوجه شده‌اند که پدیده‌های بین‌المللی و جهانی، سیال‌تر، بزرگ‌تر، و متکثرتر از آن هستند که تنها در چارچوبی نظری بگنجد (بنگرید به: اسمعیلی اردکانی، ۱۳۹۹، ۵۹)؛ ازاین‌رو، درحال حاضر با تکثر نظری و نظریه‌پردازی تکرارگر روبه‌رو هستیم که واقعیت‌های جهانی به آن‌ها آموخته است که برای فهم جهان از عینک‌های نظری گوناگونی بهره ببرند و طرفداری نظری را تنها بر مبنای سودمندی و توانمندی نظریه‌ها در توصیف، تبیین، و پیش‌بینی جهان واقع، ابراز کنند. این جهت‌گیری سبب تقویت و گسترش نوعی عمل‌گرایی نظری شده است. این عمل‌گرایی از یک سو، فایده‌مندی دانش روابط بین‌الملل معاصر را برای سیاست‌گذاری و کشورداری افزایش داده، اما از سوی دیگر، بی‌طرفی علمی و نظریه‌پردازی رها از ارزش را فروکاسته است.

در چارچوب رویکرد عمل‌گرا، نظم، محصول سازوکارهایی است که امکان پیشگیری یا کنترل تنش‌ها، منازعات، و بحران‌های بین‌المللی را فراهم کرده و در صورت بروز تنش، منازعه، و بحران، رویه‌هایی را برای مدیریت، صلح‌سازی، و بازآفرینی ارائه می‌کند. این سازوکارها که ممکن است منطقه‌ای یا بین‌المللی (جهانی) باشند، محصول اراده، نقش‌آفرینی، و توانمندی قدرت‌های بزرگ و منطقه‌ای هستند. در این بین، میرشایمر، یکی از عمل‌گرایانه‌ترین مفهوم‌پردازی‌ها را از نظم و کارکردهای آن ارائه داده است. به بیان او، «نظم»، مجموعه‌ای از

نهادهای بین‌المللی است که به مدیریت تعاملات میان دولت‌ها کمک می‌کند (مرشایمر^۱، ۲۰۱۹). نهادهای بین‌المللی نیز دربردارنده قوانین و قواعدی هستند که قدرت‌های بزرگ، ایجاد کرده و بر سر پیروی از آن با یکدیگر به توافق رسیده‌اند. مرشایمر دو کارکرد را برای نظم‌های بین‌المللی بازشناسی می‌کند؛ نخست، مدیریت روابط بین‌دولتی و دوم، مدیریت رفتار دولت‌های کوچک‌تر توسط قدرت‌های بزرگ.

۲. دوران گذار ایده‌هنجارمحور به مثابه چارچوب مفهومی

از منظر نگارندگان مقاله حاضر، گذار به نظم بین‌المللی را می‌توان تلاش برای تثبیت ایده‌ها، ایدئولوژی‌ها، یا هویت‌های معینی با تکیه بر جایگاه جهانی و مؤلفه‌های مادی قدرت بازیگران نوظهور یا ناراضی از وضعیت موجود دانست. در این برنامه پژوهشی، براساس اینکه یک رویکرد نظری بر وزن کدام دسته از متغیرهای ایده‌هنجارمحور یا مادی قدرت تأکید بیشتری داشته باشد، جهت‌گیری صورت‌بندی نظری دوران گذار روشن می‌شود؛ برای مثال، در رویکردی ایده‌هنجارمحور برای دوران گذار، نظم پس از جنگ سرد، نه‌تنها پیروزی آمریکا و متحدان دارای توانمندی در مؤلفه‌های مادی قدرت، بلکه پیروزی دموکراسی بر کمونیسم به‌عنوان برتری یک ایده و هنجارهایش بر ایده و هنجارهای ایده دیگری تحلیل می‌شود. درمقابل، در رویکرد قدرت‌محور به تغییر نظم، مؤلفه بنیادین تغییر نظم را با سنجش و ارزیابی وضعیت تغییر در مؤلفه‌های مادی قدرت نظامی و اقتصادی به‌سود یک یا چند دولت تحلیل می‌شود.

با سربرآوردن منتقدان و مخالفان نظم موجود، بحث «تغییر در نظم» مطرح شده و دوران گذار نیز آغاز می‌شود. در این دوران، نقدها ممکن است به تکامل نظم یا فروپاشی آن بینجامند. اگر قدرت‌های سازنده، قادر به مصالحه با مخالفان و بازسازی هنجارها براساس مقتضیات جدید باشند، با تکامل نظم روبه‌رو خواهیم بود؛ اما اگر مخالفان از قدرت کافی برای شالوده‌شکنی از نظم موجود و برسازی ارزش‌ها، قواعد، و رویه‌های موازی جایگزین برخوردار باشند، به‌تدریج می‌توان شاهد تغییر در نظم بود.

ازسوی دیگر، فراتر از توزیع قدرت، دگرگونی نظم، نیازمند تغییرات چشمگیری در اهداف و ارزش‌های مشترک، قواعد بازی، و ساختارهای اجتماعی جامعه بین‌المللی است. باید در نظر داشته باشیم که تغییر در نظم ساختاری (توزیع قدرت) یا نظم هنجاری (ارزش‌ها، هنجارها، و

1. John Mearsheimer

رژیم‌های بین‌المللی) سبب ایجاد سطحی از درگیری بین دولت‌های بزرگ و همچنین، ظهور بازیگران جدیدی برای طرح بدیل‌هایشان می‌شود. گاهی ظهور این دسته از بازیگران جدید و رقابت‌های ایجادشده بر سر حفظ یا دگرگونی وضعیت نظم ممکن است به درگیری‌های نظامی و جنگ روایت‌ها و در نتیجه، بی‌نظمی تبدیل شود؛ اما به‌طور کلی، احتمال درگیری نظامی معطوف به تغییرات در نظم ساختاری و نه تغییرات در نظم هنجاری است.

اگر بپذیریم که هر نظم، سه مؤلفه بنیادین دارد که عبارتند از: (۱) بازیگران یا واحدهایی که سازوکارهای نظم‌آفرین توسط آنان و در تعامل آن‌ها شکل گرفته است؛ (۲) نوع توزیع قدرت و توانمندی در میان بازیگران؛ (۳) قاعده حاکم بر تعاملات میان واحدها (بنگرید به: مشیرزاده، ۱۳۸۴، ۱۱۴؛ والتز، ۱۳۹۴)؛ بنابراین، تغییر در نظم، سه شکل خواهد داشت: نوع نخست، تغییر به معنای دگرگونی در واحدها یا بازیگران نظم‌آفرین است؛ برای مثال، ممکن است شاهد نظم‌های دولت‌محور، شرکت‌محور، یا فردمحور باشیم؛ «نظم بین‌المللی»، سازوکاری دولتی و «نظم بازاری»، سازوکاری شرکتی است. نوع دوم تغییر، به معنای دگرگونی در وضعیت توزیع قدرت در میان بازیگران است؛ برای مثال، ممکن است توزیع قدرت از یک قطبی به دوقطبی یا چندقطبی تغییر کند یا اینکه یک قطب ضعیف شود و به تدریج دولت دیگری با کسب و انباشت قدرت به قطب تبدیل شود. تغییر نوع سوم، به معنای دگرگونی در قاعده بنیادین تعامل میان واحدهاست. این قواعد می‌توانند آنارشیک، سلسله‌مراتبی، هترونومی، یا شبکه‌ای باشند. سیاست داخلی، یک نظم مبتنی بر سلسله‌مراتب است؛ نظام اجتماعی، گاهی یک نظم هترونومیک است؛ جامعه بین‌المللی، نظم مبتنی بر آنارشی است و جهان سایبری، یک نظم نوظهور مبتنی بر قاعده شبکه‌ای است.

براساس سه نوع تغییر یادشده و تعریف‌های ارائه‌شده در بخش مفهومی اول مقاله، می‌توان سه نوع گذار از نظم را نیز مفهوم‌پردازی کرد: گذار مبتنی بر بازیگر، گذار مبتنی بر توزیع قدرت، و گذار مبتنی بر قاعده تعامل. با توجه به دو معیار زمان و روش، گذارها ممکن است تدریجی یا ناگهانی، و خشونت‌آمیز یا مسالمت‌آمیز باشند. جنگ‌های جهانی اول و دوم، گذارهایی از نوع دوم و خشونت‌آمیز بودند و فروپاشی شوروی، گذاری ناگهانی و کمتر خشونت‌آمیز بود (سالنمای امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، شماره ۱۰، ۱۳۹۹، ۸۶۷).

جهان، طی دو دهه اخیر، شاهد هر سه نوع تغییر و گذار به شیوه‌ای تدریجی بوده است؛ از یک سو، شاهد تغییر در توزیع توانمندی واحدها به شکل تدریجی هستیم که مصداق آن،

ظهور احتمالی چین به مثابه قدرتی بزرگ است. ازسوی دیگر، شاهد شکل‌گیری تدریجی اما سریع یک فضای متفاوت تعامل میان بازیگران متکثر و پرشمار به نام فضای مجازی یا سایر هستیم که هم‌زمان دو نوع گذار را به ارمغان آورده است. نخست اینکه فضای سایر، امکان کنشگری و قدرت‌نمایی را برای بازیگرانی غیر از دولت‌ها فراهم کرده و برای نخستین بار در سه صده اخیر، افراد، شرکت‌ها، و حتی کنشگران مجازی را در نظم‌سازی، هم‌شان دولت‌ها قرار داده است (بنگرید به: چوکری، ۱۳۹۹، ۶۹-۶۶) و ازسوی دیگر، قاعده تعامل و کنش در این فضا، به جای سلسله‌مراتبی و آنارشیک، شبکه‌ای یا هژمونیک مبتنی بر شبکه‌سازی است. گذار دوم را بی‌تردید باید تغییر بنیادین در نظم خواند که در سطح تحلیل مجازی رخ می‌دهد؛ اما گذار نخست، تغییری تکاملی در جهان عینی است که می‌تواند دو حالت داشته باشد؛ در حالت نخست، ممکن است به مصالحه سازندگان نظم با بازیگران نوظهور بینجامد که به معنای تکامل نظم موجود و تداوم قواعد و ارزش‌های آن خواهد بود. در حالت دوم ممکن است به تقابل سازندگان با مخالفان و منتقدان و تضعیف احتمالی سازندگان بینجامد که نتیجه آن در بلندمدت، جایگزینی قدرت‌های جدید با قدرت‌های پیشین برای اعمال ارزش‌ها و هنجارها به شیوه‌ای آنارشیک خواهد بود.

بنابراین، شاید سخن گفتن درباره تغییر نظم «جهانی»، دست‌کم در دو دهه آینده، چندان درست نباشد. ما با تغییر بنیادین در نظم «جهانی» روبه‌رو نیستیم، بلکه شاهد جایگزینی احتمالی یک دولت قدرتمند با دولت یا دولت‌های دیگر یا تکامل نظم موجود با مصالحه قدرتمندان با یکدیگر (مثلاً گذار از نظم لیبرال‌محور به نظم اقتدارمحور) در سطح بالاتری خواهیم بود. به این ترتیب، تنها در فضای مجازی است که با یک دگرگونی بنیادین در هر سه مؤلفه بازیگران، توزیع قدرت، و قاعده تعامل روبه‌رو هستیم. جهان عینی، تنها شاهد تغییر احتمالی در توزیع قدرت خواهد بود؛ البته به میزانی که سیاست و حکمرانی سایبری بر حکمرانی عینی تأثیر می‌گذارد، احتمال برخی تغییرات در نظم عینی سیاست بین‌المللی نیز وجود دارد.

نگاهی به تجربیات سه دهه گذشته نشان می‌دهد که دوران گذار در نظم بین‌المللی معمولاً با شواهد و رویدادهای زیر همراه بوده است:

- وقوع جنگ مانند جنگ‌های ناپلئونی یا جنگ جهانی دوم؛
- تغییر در مناطق ژئوپلیتیک مانند تغییر در منطقه خاورمیانه یا اروپا پس از جنگ جهانی

اول و دوم؛

- تغییر در نظم‌های سیاسی داخلی بازیگران مهم مانند تغییر رژیم در روسیه تزاری یا فروپاشی امپراتوری عثمانی؛
- تغییرات فناورانه مانند انقلاب صنعتی در قرن هجدهم یا انقلاب سایبری در قرن بیست و یکم؛

- تغییرات اجتماعی گسترده در سطح جهان مانند جهانی شدن سبک زندگی عرفی یا جنبش جهانی جنسیتی (مانند فمینیسم).

در مقاله حاضر بر پایه مسئله مورد نظر نگارندگان، یعنی ادعای جمهوری اسلامی ایران درباره داشتن «ایده بدیل» و همچنین، جایگاه خودش به عنوان یکی از بازیگران غیرغربی مخالف نظم مسلط مستقر، دوران گذار با تأکید بر مؤلفه ایده‌ای و هنجاری، صورت‌بندی نظری و مفهومی می‌شود. گذار ایده هنجار محور، از جنس هنجار و ارزش و هویت است. کریستین رویس اسمیت، با اشاره به مؤلفه فرهنگی گذار بر این نظر است که نارضایتی کشورها از رژیم‌ها و هنجارهای پیشین، موجب گذار به نظم بین‌المللی جدید می‌شود. از سوی دیگر، مکتب انگلیسی، نظم بین‌المللی را به عنوان ایده‌های مشترک «درباره اهداف و ابزارهای اساسی انجام امور بین‌المللی» صورت‌بندی می‌کند. این ایده‌های مشترک، در بردارنده هنجارها، ادراک، و شیوه‌های نهفته‌ای است که عضویت مشروع، اهداف، و رفتار یک جامعه بین‌المللی معین را تعریف، و قوانین، رژیم‌ها، و سازمان‌هایی را که عامدانه ساخته شده‌اند، تنظیم می‌کنند؛ بنابراین، گذار نظم بین‌المللی شامل «تغییرات قابل توجه» در ایده‌های مشترک نهادی اولیه و ثانویه است. چنین تغییراتی با توزیع دوباره قدرت در نظام بین‌الملل تسریع می‌شود و به بازیگران نوظهور اجازه می‌دهد که ایده‌های ترجیحی خود را مسلط کنند. با این حال، به رغم واقعیت قدرت نابرابر، پایه‌های اجتماعی گذار نظم، فضایی را برای دولت‌های کمتر قدرتمند و نوظهور باز می‌کند تا ایده‌های زیربنایی نظم را شکل دهند (گو، ۲۰۱۳).

در تغییر نظم مبتنی بر هنجار-ایده، مسئله این است که هنجارهای اصلی سیاسی، امنیتی، و اقتصادی نظم موجود به دلیل از دست دادن کارآمدی و همچنین، رعایت نشدنش از سوی سازندگان آن، توسط بازیگران درون نظام بین‌الملل مورد شک و تردید قرار بگیرد. در این وضعیت، بازیگران جدیدی برای پشتیبانی از نظم در حال طرح، ظهور می‌کنند. از این منظر،

پرسش درست این نیست که بپرسیم آیا نظم بین‌المللی توسط قدرت‌های درحال‌ظهور تغییر خواهد کرد یا خیر؛ بلکه این است که کدام مقوله یا کدام بخش از نظم بین‌المللی، توسط قدرت‌های درحال‌ظهور تغییر خواهد کرد یا به‌چالش کشیده می‌شود؟

توجه به ایده‌ها و نقش نظم‌دهی دولت‌های غیرغربی با افزایش ادبیات درباره روابط بین‌الملل جهانی، درحال‌افزایش است (آکاریا^۱؛ ۲۰۰۱؛ ۲۰۰۹؛ ۲۰۰۴). چارچوب جدید، نشان می‌دهد که چگونه دولت‌های جهان سوم با نپذیرفتن برخی هنجارهای جهانی یا با صدور هنجارهای ساخته‌شده محلی، بر ایجاد نظم‌های منطقه‌ای تأثیر گذاشتند؛ اما این ادبیات از محدودیت طرح ایده‌ها به‌صورت خطی و یک‌سویه از سطح جهانی به محلی یا محلی به جهانی رنج می‌برد؛ درنتیجه، ایده‌ها را به‌عنوان «محصولات تمام‌شده» به‌شمار می‌آورد که به‌گونه‌ای نسبتاً کامل در سطح جهانی شکل می‌گیرند. این رویکرد، پویایی تعاملی و دیالکتیکی ایده‌ها را پنهان می‌کند و به این نکته توجه نمی‌کند که ایده‌ها، به‌گونه‌ای سیال و در سطح متقابل ملی، محلی، و جهانی در حرکتند.

۳. نقش کنشگران در نظم: از سازندگان تا شالوده‌شکنان

نظم در هر دوره‌ای، برپایه ارزش‌ها، هنجارها، قواعد، و رویه‌های موردنظر بازیگران اثرگذار نظام بین‌الملل تعریف می‌شود. هرچقدر اجماع قدرت‌های مؤثر بر سر این ارزش‌ها، قواعد، و رویه‌ها بیشتر باشد، نظم، ماهیتی جهان‌شمول‌تر به خود می‌گیرد و تعداد بیشتری از بازیگران، مجبور یا قانع به رعایت آن می‌شوند. افزون‌بر ظرفیت دولت‌های غیرغربی و نوظهور در طرح ایده و هنجارهای جدید برای مشارکت در ساخت نظم و کنشگری نظم‌سازی در دوران گذار، باید واکنش این دولت‌ها در همراهی، مقاومت، یا مخالفت با نظم درحال‌شکل‌گیری نیز به‌عنوان متغیری از تحلیل درنظر گرفته شود. این کار، ضروری است؛ زیرا، الزاماً بازیگران غیرغربی یا نوظهور، برنده یا پیش‌برنده اصلی نظم درحال‌شکل‌گیری نیستند. دراین‌صورت باید به واکنش سه‌گانه این دسته از بازیگران در برابر ایده و هنجارهای پیشنهادی کشورهای رقیب نیز توجه شود؛ ازاین‌رو، مقاله حاضر، در ادامه با بهره‌گیری از این شکل از کنش و واکنش‌ها، صورت‌بندی خود را از شکل‌های گوناگون بازیگری در نظم، طرح خواهد کرد.

بازیگران نوظهور و احتمالاً غیرغربی، در نظم در حال شکل‌گیری یکی از سه شکل

1. Amitav Acharya

کنشگری پذیرنده، سازنده و مخالف را برمی‌گزینند: پذیرنده، سازنده، و مخالف. پذیرش، سبب برخورداری از منافع نظم موجود و حمایت قدرت‌های سازنده از بازیگر پذیرنده می‌شود و به اصطلاح، بازیگر پذیرنده، امکان کنشگری در نظم موجود را به دست می‌آورد. مخالفت با نظم مورد نظر قدرت‌های بزرگ، سبب اعمال فشارهای ساختاری بر بازیگر مخالف می‌شود و ضمن سلب امکان کنشگری، او را از منافع نظم موجود بی‌بهره می‌کند. مخالفت ممکن است به تحمیل اجباری رویه‌ها و قواعد توسط قدرت‌های بزرگ و بازیگران برنده نظم مسلط نیز بینجامد. البته اگر بازیگر مخالف، به اندازه‌ای قدرتمند باشد که از یک سو، قادر به شالوده‌شکنی از ارزش‌ها و قواعد نظم موجود باشد و از سوی دیگر، یارای مقاومت در برابر فشارهای قدرت‌های سازنده و حافظ نظم را داشته باشد، آنگاه ممکن است به مصالحه قدرت‌های بزرگ دیگر با مخالف قدرتمند و افزایش تأثیرگذاری او در امور جهانی بینجامد یا اینکه به اتحاد و ائتلاف حامیان نظم با یکدیگر و تضعیف قدرت مخالف منجر شود.

بازیگران منتقد نیز آن دسته از پذیرندگانی هستند که با جلب اعتماد قدرت‌های سازنده نظم، در پی اصلاح برخی رویه‌ها و قواعد فرعی، درعین حفظ ارزش‌های بنیادین نظم هستند. نوع رویارویی قدرت‌های بزرگ با نقدها ممکن است به بازتولید نظم با توجه به مقتضیات جدید بینجامد یا اینکه ممکن است منتقدان را به مخالفان یا کنشگران ناراضی و بی‌طرف تبدیل کند. جدول شماره (۱) انواع کنشگران و نقش آن‌ها را در نظم، بازنمایی کرده است.

جدول شماره (۱). بازنمایی نظم انواع کنشگران و نقش آن‌ها

نوع کنشگر	سطح قدرت در صورت‌بندی‌های پیشین	سطح قدرت در نگاه این مقاله	نقش آفرینی در نظم
سازنده	قدرت بزرگ یا ابرقدرت	همه بازیگران در صورت رعایت الزامات راهبردی سازندگی نظم	ایجاد قواعد و رویه‌ها؛ حمایت از نظم؛ برقراری نظم؛ مدیریت نظم؛ احیای نظم.
مخالف	قدرت بزرگ / قدرت منطقه‌ای	همه بازیگران در صورت رعایت الزامات کنشگری در این سطح	تجدیدنظرطلبی؛ شالوده‌شکنی؛ مخالفت عملی؛ قاعده‌سازی موازی و رقیب؛ نهادسازی موازی و رقیب.
پذیرنده	قدرت بزرگ / منطقه‌ای / کوچک	همه بازیگران در صورت ارزیابی دقیق مؤلفه‌های قدرت در سطح ملی	پیروی از نظم؛ همکاری با سازندگان نظم؛ نقد مصلحانه.

با الهام‌گیری از نیکلاس اونف و منتقدانش (اونف^۱، ۲۰۱۳؛ گولد^۲، ۲۰۱۷) می‌توان گفت، نقش‌آفرینی در نظم و ساختن یا شالوده‌شکنی از سازوکارهای مادی و معنایی آن، هنر است و دیپلماسی، مهم‌ترین ابزار برای این کار به‌شمار می‌آید. بازیگران غیرغربی و نوظهور برای هریک از سه شیوه کنشگری یادشده، نیازمند بهره‌گیری از ابزارهای متفاوت و همچنین، سطوح متفاوت دیپلماسی هستند.

اما برای درک اینکه چگونه دولت‌های غیرغربی و نوظهور به طرح ایده‌های مشترک نظم کمک می‌کنند، باید از دیدگاه‌های بالا به پایین یا پایین به بالا، که بر ادبیات اقتصاد سیاسی بین‌المللی مسلط هستند، گذر کرده و در عوض، راه‌های تعاملی و دیالکتیکی را که در آن ایده‌های مشترک ظهور می‌کنند، در نظر بگیریم. به نظر نگارندگان این مقاله، دولت‌های غیرغربی و نوظهور باید به دو مؤلفه توافق اجتماعی و داشتن سرمایه اجتماعی در سطح بین‌المللی، که هر دو ناشی از کنشگری تعاملی هستند، توجه داشته باشند. دولت‌های نوظهور این کار را بسته به هویت و منافع موجود خود، به دلایل گوناگونی از جمله دلایل هنجاری آن، انجام می‌دهند.

بازیگران نوظهور، انگیزه‌های نیرومندی برای شکل‌دهی به ایده‌های مشترک یک نظم دارند. این بازیگران، بدون شیوه‌های سنتی قدرت اجبار، ساختاری، یا نهادی می‌توانند به‌عنوان سازنده نظم کنشگری کنند. آنان ممکن است «قدرت را از طریق ایده‌ها» و با به‌کارگیری یکی از شیوه‌های متقاعدسازی، استدلال، یا سایر ابزارهای گفتمانی و روایی، اعمال کنند. این بازیگران می‌توانند با پیوند صریح ایده‌های خود با ایده‌هایی که پیشتر توسط دولت‌های مافوق به‌عنوان ایده‌های درست و واقعی پذیرفته شده‌اند، قدرت متقاعدسازی یک ایده را افزایش دهند.

افزون‌براین، بازیگران نوظهور ممکن است با به‌چالش کشیدن، بازتفسیر، یا بهره‌برداری از ابهامات موجود در ایده یک دولت هژمون یا بزرگ، «قدرت بر ایده‌ها» را اعمال کنند. برای انجام این کار، بازیگران نوظهور ممکن است دست به انتقاد عمومی بزنند تا رفتار بازیگران مسلط پیشین را با درک بازیگران جدید از ایده‌ای خاص مطابقت دهند؛ یا ممکن است به تخصیص یا ترجمه دانش پردازند که به‌موجب آن، ایده‌های یک دولت هژمون را به خود اختصاص داده، آن‌ها را متناسب با بافت دولتی خود ترجمه می‌کنند و سپس، از آن ایده‌ها برای مشروعیت‌زدایی از رفتار دولت هژمون یا نظم موجود بهره ببرند.

1. Nicholas Onuf

2. Harry Gould

سرانجام، ممکن است بازیگر نوظهور با بازتفسیر ایده یک دولت هژمون یا برخورداری از ویژگی‌های کلیدی و توانایی به‌کارگیری بخشی از آن در محیط منطقه‌ای خود، و سپس بازگرداندن این ایده بازتفسیر و کاربردی شده به سطح جهانی، با ایده بازیگر مسلط پیشین مخالفت کند. صرف‌نظر از اینکه بازیگر مسلط پیشین سرانجام، ایده بازیگر نوظهور را درونی می‌کند، هریک از این سازوکارها، نوعی اشتراک ایده را نشان می‌دهد: ایده بازتفسیرشده بازیگر نوظهور ممکن است در رویه بین‌المللی جدید گنجانده شود یا دولت مسلط ممکن است متقاعد یا مجبور به پابندی به آن شود. درک بازیگر نوظهور از معنای یک ایده به‌دلیل هزینه‌های سیاسی درک‌شده یا سرزنش عمومی، یا به‌دلیل تمایل به مشروعیت‌بخشی به ایده‌ها و در نتیجه، اقتدار آن در چشم بازیگران نوظهور، مهم است.

کینگ^۱ نشان می‌دهد که دولت‌های تابع (آنچه ما بازیگران نوظهور و احتمالاً غیرغربی می‌خوانیم) بیش از میزانی که رویکردهای اقتصاد سیاسی ادعا می‌کنند، به‌عنوان عامل و کارگزار در شکل‌دهی به شرایط و پیامد‌گذار نظم بین‌المللی نقش دارند. نظم بین‌المللی، دستاورد ایده‌های مشترک واقعی است که از طریق تعاملات اجتماعی دولت‌های برتر و تابع ایجاد می‌شود. از آنجاکه این فعل و انفعالات، درون روابط قدرت سلسله‌مراتبی رخ می‌دهد، دولت‌های تابع باید راهبردهای خلاقانه‌ای را در برابر دولت هژمون برای شکل‌دهی به ایده‌های زیربنایی یک نظم درپیش بگیرند. باوجود این، موارد واگرایی ایده‌ها نشان می‌دهد که دولت‌های تابع، تنها «نظم‌پذیر» نیستند (کینگ، ۲۰۲۲، ۹۲۷-۹۲۴) و براساس ادعای نگارندگان مقاله حاضر، می‌توانند سازنده یا مخالف (شالوده‌شکن) نیز باشند.

۴. درک رسمی از تغییر نظم بین‌المللی و الزامات آن

رهبران کشورها، به‌عنوان کلیدی‌ترین کارگزاران رسمی، می‌توانند نقش بسزایی در جهت‌دهی به سیاست‌گذاری‌ها و راهبردهای یک کشور در بزنگاه‌های تاریخی و به‌ویژه در دوران گذار داشته باشند. آیت‌الله خامنه‌ای، در طول یک دهه اخیر، بر ضرورت توجه به تغییری در سطح کلان با مسئولان و قشرهای گوناگون جمهوری اسلامی ایران، در دوره‌های متفاوت سخن گفته‌اند. یک دهه پیش، در جمع وزیر خارجه و فعالان عرصه دیپلماسی کشور، بر این نکته تأکید کرده‌اند که:

1. King

دوران فعلی، دوران گذر به یک نظم جدید جهانی است: در کنار بازیگران سنتی، بازیگران جدیدی در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین وارد عرصه شده‌اند و در تلاشند جایگاه خود را در نظم جدید پیش‌رو، تثبیت نمایند... در این دوران، دیپلماسی قوی و کارآمد، اهمیت مضاعفی می‌یابد و به‌همین علت، امروز کار وزارت خارجه از گذشته حساس‌تر است.... اگر در مقطع فعلی، دستگاه دیپلماسی بتواند حضور فعال، هوشمندانه، و مقتدرانه داشته باشد، جایگاه و استحکام جمهوری اسلامی در چندین ده سال آینده و در نظم جدید جهانی، به‌عنوان جایگاهی برجسته تثبیت می‌شود وگرنه، در جهان پیش‌رو، از موقعیت لازم برخوردار نخواهیم بود (خامنه‌ای، ۱۳۹۳/۰۵/۲۲).

آیت‌الله خامنه‌ای در جای دیگری با اشاره به این مسئله تأکید می‌کند:

امروز، جهان در آستانه یک نظم جدید است؛ یک نظم بین‌المللی جدید در پیش است برای دنیا، در مقابل نظم دوقطبی‌ای که بیست‌وچند سال پیش بود — آمریکا و شوروی؛ غرب و شرق — و در مقابل نظم تک‌قطبی‌ای که بوش پدر، بیست‌وچند سال پیش اعلام کرد. بعد از خراب شدن دیوار برلین و از بین رفتن دستگاه مارکسیستی دنیا و حکومت‌های سوسیالیستی، بوش گفت امروز دنیا، دنیای نظم نوین جهانی، نظم تک‌قطبی آمریکاست؛ یعنی آمریکا در رأس دنیا قرار دارد. او البته اشتباه می‌کرد؛ بد فهمیده بود.... خوب اگر فرض کنیم که این حدس ما حدس درستی باشد و دنیا در آستانه یک نظم جدید باشد، آن وقت همه کشورها، از جمله کشور ایران اسلامی ما وظیفه دارد، جوری در این نظم جدید حضور پیدا کند — حضور سخت‌افزاری و حضور نرم‌افزاری — که بتواند امنیت کشور را و منافع کشور را و ملت را تأمین کند، در حاشیه نماند، عقب نماند. خوب اگر قرار شد که کشور بخواهد یک چنین کار بزرگی را انجام بدهد، یعنی حضور سخت‌افزاری و نرم‌افزاری داشته باشد در تشکیل نظم جدید جهانی، بیشترین مسئولیت به‌عهده کیست؟ صفوف مقدم چه کسانی هستند؟ (خامنه‌ای، ۱۴۰۱/۲/۶).

آیت‌الله خامنه‌ای در موقعیت دیگری اشاره می‌کند:

تحولات کنونی، حاکی از تغییر نظم جهانی هفتادساله پایه‌گذاری‌شده به‌وسیله غربی‌ها — اعم از اروپا و آمریکا — و شکل‌گیری نظم جدید است. همه این عوامل و

دلایل، نشانگر آن است که نظام فعلی جهانی، قابل استمرار نیست و نظم جدیدی در حال شکل‌گیری است؛ اما سؤال اصلی این است که وظیفه ما در این برهه حساس چیست؟ نکته اول: واقعیات جهان و منطقه را به‌درستی درک و از تحلیل غلط و واژگونه پرهیز کنیم. نکته دوم، آمادگی برای نقش‌آفرینی در نظم جدید جهانی از طریق قوی‌تر کردن کشور است (خامنه‌ای، ۱۳۹۳/۶/۸۳).

به بیان آیت‌الله خامنه‌ای: «نظم جدیدی در حال نطفه‌بندی است». در این شرایط، پرسش راهبردی پیش‌روی ما این است که «انسان ایرانی چگونه باید نقش هنرمندانه خود را در آفرینش مادی و معنایی نظم جهانی جدید ایفا کند؟» این پرسش درواقع، برآمده از پرسش راهبردی دیگری درباره چستی «جایگاه جمهوری اسلامی در نظم جدید»، «نقش ایران در نظم جدید»، و «وظایف ایرانیان» در شرایط گذار است.

از منظر کنش‌های گفتاری، تحلیل آیت‌الله خامنه‌ای این‌گونه است که تغییر، محتوم است. برنامه‌های پژوهشی موجود در رشته روابط بین‌الملل نیز «واقعیت گذار بین‌المللی» را تأیید می‌کنند؛ اما آنچه برای جمهوری اسلامی ایران، اهمیت راهبردی دارد، فهم چستی و چگونگی نقش‌آفرینی در «شرایط گذار» است.

۵. الگوی پیش‌شرط راهبردی برای ایفای نقش سازنده ایران در نظم بین‌المللی

در ادامه این مقاله و براساس مطلوب‌ترین وضعیت برای کشور، الگوی پیش‌شرط تأثیرگذاری سازنده ایران در نظم بین‌المللی واکاوی شده است. مراد از الگو در این بخش، توجه به بایسته‌های همه‌جاحاضر برای ارتقای جایگاه و تأثیرگذاری کشورها در نظم و نظام بین‌المللی است؛ الگویی که با توجه به وضعیت اکنون کشور، تشریح و تبیین شده است.

۱-۵. امر سیاسی به مثابه مؤلفه بنیادین نقش‌آفرینی در شرایط گذار نظم بین‌المللی
جمهوری اسلامی ایران، در مقام یک دولت ملی، در شکل‌گیری این گذار (چه گذار بازیگرمحور و چه گذار مبتنی بر توزیع قدرت) به‌عنوان یک بازیگر مخالف، نقش مؤثر و معناداری داشته است. ایران در طول چهار دهه گذشته، یکی از موتورهای محرک شالوده‌شکنی عملی و گفتمانی از نظم موجود در سطح منطقه و گاهی در سطح جهانی بوده است. دولت‌ها سعی می‌کنند در نظم‌های در حال ساخت، مشارکت داشته باشند تا نیازهای منفعتی و امنیتی چندبعدی خود (سرزمینی، هستی‌شناختی، سیاسی، اقتصادی، و هنجاری) را

تأمین کنند. تجدیدنظرطلب بودن در برابر نظم مستقر یا در حال تثبیت، انتخابی راهبردی است. اگر وضعیت موجود بین‌المللی، نیازهای امنیتی حیاتی بازیگری را تهدید می‌کند، با ابزارهایی که در اختیار دارد، در پی تغییر یا تضعیف آن خواهد بود که در این صورت، مانند نقش فعلی روسیه، یک بازیگر تجدیدنظرطلب تخریبی است؛ اما اگر با تلاش و اتکا به منابع مادی و معنوی و همچنین، سرمایه اجتماعی بین‌المللی خود، در پی بازتعریف آن از موضع ساخت و اثرگذاری ایجابی باشد، بازیگر تجدیدنظرطلب سازنده به‌شمار می‌آید (گرویتل^۱، ۲۰۲۳، فصل سوم).

بدون شک همه کشورها در وهله نخست تمایل دارند که در دوران گذار و تثبیت نظم مسلط، به‌عنوان یکی از مشارکت‌کنندگان در ساخت آن شناخته شوند. با این حال، بخشی از تجربه نظم و نظام‌های پیشین دگرگون‌شده، نشان‌دهنده این است که برخی کنشگران، تنها «مخالف» یا «پذیرنده» نظم بین‌الملل در حال شکل‌گیری بوده‌اند.

اما جمهوری اسلامی ایران، با توجه به تجربه کنشگری در نقش مخالف یا شالوده‌شکن برگرفته‌شده از انقلاب اسلامی ایران به‌عنوان یک ایده بدیل نظم بین‌المللی جدید، توانسته است خود را به‌عنوان یکی از نمایندگان بدیل نظم‌ساز یا متحد نامزدهای بدیل نظام‌ساز، یعنی چین و روسیه، مطرح کند. فارغ از خوش‌بینی‌ها و بدبینی‌ها درباره نظم بدیل ایران و متحدانش، باید به این واقعیت سنگین توجه کرد که مبنای اصلی اثرگذاری در یکی از نقش‌های اصلی یا فرعی بدیل‌ساز نظم، باور عملی و سیاست‌گذاری مبتنی بر تجمیع منابع براساس یک هنر بیشتر سیاسی است؛ هنری که هم به امر تولید قدرت توجه دارد، هم به نحوه استفاده و تجمیع آن برای اثرگذاری و کنشگری در مناسبات نظم و نظام بین‌الملل براساس اهداف تعیین‌شده یک کشور.

بنابراین، نظم‌سازی ایجابی و مشارکت در ساخت آن، نیازمند نگرشی استادانه به قدرت است. نگرش استادانه به قدرت، به این معناست که بدانیم، مسیر این مشارکت از اجماع بر سر امر سیاسی آغاز می‌شود. امر سیاسی، یعنی درعین باور به وجود تعارض در صحنه سیاست داخلی و خارجی، درباره اینکه یک کشور می‌خواهد چه نقشی بپذیرد و در کجای مناسبات بین‌المللی قرار بگیرد، در بین نیروهای سیاسی اصلی آن کشور، اجماع‌نظر وجود داشته باشد. دقیقاً به همین دلیل است که پس از پایان جنگ سرد، ادبیات مطالعات راهبردی به‌جای تمرکز بر

1. Grottl

ابزارهای نظامی و جنگ و همچنین، نحوه بهره‌گیری از آن برای پیشبرد منافع، به سراغ اهمیت و اولویت سیاست و امر سیاسی رفت.

تجربه جنگ سرد، به قدرت‌های تأثیرگذار جهان و رهبران آن‌ها آموخت که هنر در اراده تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری با منابع موجود و براساس باور مسلط به امر سیاسی است. در جایی که این باور وجود نداشته باشد یا توان اجماعی کشور به واسطه نگاه انحصاری به صحنه قدرت، پایین باشد، نه تنها نظم‌سازی در عرصه بین‌المللی، بلکه حتی نظم‌سازی در سطح داخلی، توسعه سیاسی، یا توسعه اقتصادی هم آغاز نمی‌شود؛ بنابراین، بنیان اثرگذاری براساس مؤلفه‌های مادی و معنایی برای مشارکت در ساخت مشارکت‌محور ایجابی، باید از رهگذر توجه به امر سیاسی در داخل آغاز شود تا هم جایگاه یک کشور در نظام بین‌الملل ارتقا یابد و هم نظم موردنظر آن کشور، با هزینه کمتری پیگیری و مستقر شود.

در حال حاضر در جمهوری اسلامی ایران بایستی وضعیت امر سیاسی و چشم‌انداز ایران برای توسعه همه‌جانبه و همچنین، تعیین جایگاه بین‌المللی آن براساس یک اجماع حداکثری، تعیین شود. سیاست‌گذاران و تصمیم‌گیران ارشد کشور باید با اولویت تصمیم‌های سیاسی، برای روشن شدن این چشم‌انداز، دستورالعمل و تصمیمی چندفوریتی در نظر بگیرند؛ تصمیمی که در فرایند اتخاذ آن، بر سر مسیر و نحوه تجمیع منابع سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، و اجتماعی برای رسیدن به اهداف تعیین‌شده، اجماع صورت گیرد.

۲-۵. سرمایه اجتماعی بین‌المللی، پیش‌شرط تأثیرگذاری بر نظم بین‌الملل جدید

دومین نکته، فهم این واقعیت است که شالوده‌شکنی با هدف تغییر یا اصلاح در نظم موجود و شکل‌گیری گذار، اگر به نقش‌آفرینی معنادار در فرایند گذار تبدیل نشود، نمی‌تواند امکان کنشگری مؤثر در «خود گذار» و «پساگذار» را فراهم کند. ایران و هر کشور دیگری که مخالف نظم موجود است، برای برخورداری از منافع نظم دگرگون‌شده یا تکامل‌یافته پس از گذار و پذیرفته شدن به عنوان کنشگری مشروع، دو انتخاب پیش‌رو دارد: نقش‌آفرینی سازنده در نظم پساگذار یا تبدیل شدن به کنشگر پذیرنده نظم پساگذار. تداوم ایفای نقش مخالف با نظم نهادینه‌شده، سبب فشارهای ساختاری از سوی قدرت‌های سازنده و پذیرنده نظم پساگذار خواهد شد؛ فشارهای ساختاری‌ای که در صورت ادامه یافتن براساس بی‌تصمیمی یا اتخاذ نکردن تصمیمات حیاتی در بزنگاه‌های مهم، پنجره‌های فرصت توسعه یک کشور را بسته و

فرایند فرسایش مؤلفه‌های قدرت آن کشور را تسریع می‌کند.

با پذیرش این فرض که ایران قصد دارد نقش‌آفرینی سازنده‌ای در دوران گذار داشته باشد، باید الزامات آن از سوی تصمیم‌گیران و سیاست‌گذاران، مشخص شود. براساس مطالعات نظم‌های پیشین بین‌المللی از یک سو و همچنین، الزامات عصر ارتباطات و اطلاعات که زمینه درهم‌تنیدگی قدرت «اجبار» و «پذیرش» را حتی برای قدرت‌های بزرگ ضروری کرده است، می‌توان ادعا کرد که اثرگذاری سازنده در ایجاد نظم بین‌المللی از رهگذر افزایش ظرفیت «سرمایه اجتماعی بین‌المللی» رخ می‌دهد. مفهوم «بین‌المللی» در اینجا به هر محیط کنشگرانه‌ای در فراسوی مرزها، خواه منطقه‌ای باشد و خواه جهانی، اطلاق می‌شود.

ظرفیت «سرمایه اجتماعی بین‌المللی» معادل اعتباری است که اندیشمندانی مانند جامعه‌شناسان برای تعریف منابع و ظرفیت‌های بالفعل و بالقوه در یک جامعه سیاسی به کار می‌برند؛ اما از منظری بین‌المللی، که مدنظر نگارندگان این مقاله است، سرمایه اجتماعی بین‌المللی، نوعی اعتبار و احترام ناشی از مشارکت فعالانه یک دولت در نظم‌سازی درون شبکه روابط اجتماعی دولت‌ها در نظام بین‌الملل از طریق کمک به حل مسائل و مدیریت بحران‌های جمعی منطقه‌ای، بین‌المللی، و جهانی است.

برای مثال، تلاش برای تداوم نظم لیبرال، نیازمند سرمایه‌گذاری و تحمل هزینه برای افزایش سرمایه اجتماعی بین‌المللی از سوی جوامع لیبرال پیشرو، یعنی آمریکا و برخی کشورهای اروپایی مدعی تأسیس این نظم است. افزایش سرمایه اجتماعی برای حل مشکلات، مسائل، و بحران‌های عمده بین‌المللی و جهانی مانند پناهجویی، بیماری‌های همه‌گیر، مسائل زیست‌محیطی، دولت‌های فرومانده، تأمین امنیت انرژی، کاهش سطح منازعه بین‌دولتی و همچنین، حفظ رژیم‌ها و نهادهای اصلی نظم لیبرال، ضروری است؛ ضرورت، به این معنا که بدون توجه یا کاستن از سطح تعارضات و تنش‌ها از آن‌ها، امنیت ملی کشورهای پذیرنده نظم، دچار تهدید می‌شود (فتوایس^۱، ۲۰۲۲، ۳-۱۴). این فرض برای قدرت‌های بزرگ نیز جاری است. به میزان اثرگذاری این بازیگران در پیشبرد خیر جمعی بین‌المللی، باور به نظامی که مدافع آن هستند، تقویت یا تضعیف می‌شود؛ برای مثال، زمانی که ترامپ در رویکردی یکجانبه، مسئله توافق با ایران یا مدیریت تهدید و مخاطرات روسیه را با پیش فرض اولویت منافع آمریکا پیش می‌برد، باور هم‌پیمانان و بازیگران

1. Christopher Fettweis

همسو با آمریکا در اروپا و آسیا به یکی از مهم‌ترین اصول نظم بین‌المللی لیبرال، یعنی «چندجانبه‌گرایی بین‌المللی»، تضعیف می‌شود.

از این رو، پس از رعایت اصل اولویت قائل شدن برای امر سیاسی، به‌عنوان یک پیش‌فرض، باید بدانیم که پیش‌شرط تأثیرگذاری سازنده بر نظم در حال شکل‌گیری، تلاش برای افزایش سرمایه اجتماعی بین‌المللی ایران است. افزایش سرمایه اجتماعی با منابع اقتصادی، طبیعی، ژئوپلیتیک، کریدوری، و نظامی، به‌گونه‌ای که بتوان براساس تصویر، اعتبار، و احترام ناشی از سرمایه اجتماعی بین‌المللی، به‌گونه‌ای فعالانه، گره‌گشای مسائل و بحران‌های منطقه‌ای و جهانی بود. تنها در سطح منطقه‌ای، یعنی خاورمیانه، فراوانی مسائل و بحران‌های سیاسی، هویتی، مهاجرتی، و پناهجویی، مخاطرات قاچاق و محیط زیست که می‌توانند مبنای مشارکت و کمک جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان بازیگری کلیدی به مدیریت آن‌ها باشند، نشان‌دهنده زمینه لازم و درعین حال ضروری افزایش سرمایه اجتماعی بین‌المللی است. سرانجام اینکه بدون سرمایه اجتماعی بین‌المللی، اثرگذاری سازنده بر نظم بین‌المللی در حال استقرار، بسیار بعید است.

۳-۵. شناخت به‌جای ذهنیت داشتن به‌مثابه الزام شناختی

سومین نکته، مشاهده، دیده‌بانی، و درک درست روندهای مادی و معنایی جهان است. تصمیم‌گیران ارشد کشور این ضرورت را به‌رسمیت شناخته و به آن توجه داشته‌اند:

وضع جدیدی در حال شکل‌گیری است که البته هنوز هم شکل نگرفته است. ما اینجا باید چه کار کنیم؟ به‌نظر ما، دو مطلب مهم است: مطلب اول این است که این واقعیت‌هایی که امروز مشاهده می‌کنیم، واژگونه تحلیل نشود، غلط تحلیل نشود، غلط فهمیده نشود، همچنان که هست فهمیده بشود» (خامنه‌ای، ۱۳۹۳/۶/۸۳).

زمانی که از شناخت واقعیت مادی و معنایی جهان برای تدوین راهبرد مناسب در دوران گذار یا تأثیرگذاری بر نظم جدید مستقر سخن می‌گوییم، به یکی از مهم‌ترین ملزومات تدوین راهبرد اشاره می‌کنیم. به بیان روشن‌تر، اینکه شناخت دقیق مناسبات مادی و معنای نظم و نظام بین‌الملل به‌معنای درک وجود رقابت سیاسی حتی تا مرز حذف دیگری، شناخت واقعیت به‌معنای پذیرش حضور دیگری در قالب دشمن، شناخت واقعیت به‌معنای فهم دقیق از میزان و سطح منابع بالقوه کشور (طبیعی، ژئوپلیتیک، اقتصادی، اجتماعی و اجماعی، جمعیتی،

فناورانه، روحیه جمعی، نظامی و...) شناخت واقعیت به معنای فهم قدرت و ابعاد متنوع و متکثر آن فراسوی قدرت صرف نظامی، شناخت واقعیت به معنای محدودیت‌ها و محدودیت‌هایی که هر کشور بنا به شیوه حکمرانی خود در تجمیع ظرفیت مؤلفه‌های گوناگون ژئوپلیتیک، طبیعی، تنوع قومی-مذهبی، و... است.

نتیجه اینکه در تأیید ضرورت این امر که واقعیت‌های صحنه نظم و نظام بین‌المللی را باید به گونه‌ای دقیق شناخت، راهبرد مطلوب در جهان امروز، درک شناخت دقیق مقدرات و محدودیت‌های خود به مثابه ابزار و تلاش برای سازگاری منطقی و دوسویه اهداف با ابزارهایمان با توسل به امر سیاسی و در راستای تأمین منافع ملی و اثرگذاری بر مناسبات بین‌المللی است. متناسب کردن اهداف، روش‌ها، و ابزارها به دلیل دخالت ملاحظات سیاسی داخلی و بین‌المللی، امری دشوار است. در جنگ جهانی دوم، آلمان شکست خورد؛ زیرا، ابزارهای راهبردی این کشور با اهداف راهبردی و توانمندی‌های نظامی‌اش، فاصله زیادی داشت. شوروی فروپاشید؛ زیرا، مؤلفه‌های قدرت یا تجمیع مؤلفه‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، و نظامی این کشور با ماجراجویی جهانی‌اش، فاصله زیادی داشت.

از آنجاکه راهبرد، فرایند سازگاری پیوسته با شرایط و موقعیت‌های متغیر و در حال دگرگونی و گذار در نظم و نظام بین‌المللی است که در آن عدم قطعیت و ابهام پررنگ است، کارآمدی راهبرد طراحی و اجرایی شده از سوی هر کشور، باید از منظر قابلیت و قدرت‌ش در تطبیق‌پذیری با زمانه و کاستن از هزینه‌های تأمین منافع، سنجیده شود؛ برای مثال، اینکه به اقتضای زمانه گذار از جهان سلاح‌های راهبردی به جهان روایت‌های راهبردی، رهبران و تصمیم‌گیران ارشد کشوری با درک روندهای مادی و معنایی و همچنین، پویایی نظام بین‌الملل و قدرت تطبیق‌پذیری مناسب، در جای‌گذاری و اولویت‌بندی ابزارهای نظامی، دیپلماتیک، اقتصادی، و سیاسی در نظم و نظام پیشین، به گونه‌ای هوشمندانه، بازاندیشی کنند. البته در این میان نباید فراموش کنند که موفقیت راهبرد طراحی شده افزون‌بر مؤلفه‌های داخلی، به شناخت دقیق و نه توهم و ذهنیت داشتن در مورد پویایی‌ها و تحولات بین‌المللی که متأثر از پیگیری منافع همه دولت‌ها در نظامی آنارشیک است، نیازمند است.

در شرایط پیش‌رو که «شرایط گذار به نظم جدید بین‌المللی» خوانده می‌شود، برای اثرگذاری اجباری باید به ارزیابی دقیق وضعیت مؤلفه‌های مادی و معنایی توجه کرد. مؤلفه‌های مادی عبارتند از: توانمندی اقتصادی، فناوری، صنعت، منابع طبیعی، جغرافیا و ژئوپلیتیک، و

جمعیت، و مؤلفه‌های غیرمادی و معنایی عبارتند از: سرمایه اجتماعی مناسب دولت، حکمرانی خوب، روحیه و خصیصه ملی، همسو بودن ایده جامعه و دولت درباره آینده و داشتن ایده مشترک و منسجم درباره جایگاه بین‌المللی کشور. به نظر نگارندگان این مقاله و با توجه به شاخص‌های گوناگون ارزیابی وضعیت در حوزه‌های گوناگون، با توجه به نقشی که جمهوری اسلامی ایران به عنوان بازیگر شالوده‌شکن نظم بین‌المللی در چهل و چهار سال گذشته پذیرفته و به پیوست آن، تحریم‌های بین‌المللی و محرومیت‌های اقتصادی و سیاسی ناشی از آن را تجربه کرده است، وضعیت مؤلفه‌های مادی و معنایی قدرت ایران، دچار فرسایش شده و از توان مشارکت ایجابی‌اش در ساختن نظم پیش‌رو کاسته است.

نکته پایانی اینکه، مسئولیت اصلی و اساسی شناسایی دقیق و واقعی منابع بالقوه کشور به عهده رهبران یک کشور است. اینکه کدام‌یک از مؤلفه‌های سخت و نرم قدرت باید در کنار هم قرار بگیرند تا بتوان به بهترین نحو، راهبرد یک کشور را تعیین کرد. در این دوران، اگر رهبران و تصمیم‌گیرندگان با اتکا به ظرفیت نخبگی و خواست مردم یک کشور، نتوانند افزون‌بر درک درست روندهای اصلی اقتصادی و سیاسی، نقاط قوت و ضعف خود را شناسایی و راهبرد متناسب با آن را اتخاذ کنند، امکان افول یا حتی مرگ دولت‌ها وجود دارد (نگاه کنید به: فاضل، ۲۰۱۱)؛ بنابراین، شناخت واقعی منابع در یک مأموریت همه‌جانبه حاکمیتی و نخبگی ایران، برای تدوین یک راهبرد مناسب در دوران گذار و حتی مهم‌تر از آن، تأثیرگذاری سازنده در ساخت نظم بین‌المللی جدید، بسیار مهم است.

شکل شماره (۱). الزامات ایران برای ایفای نقش سازنده نظم بین‌المللی در حال تغییر



نتیجه‌گیری

دوران گذار در نظم و نظام بین‌الملل، دورانی یکسره در چالش یا صرف فرصت برای کشورهای مختلف در سطوح مختلف قدرت نیست. این دوران، بسته به هوشمندی رهبران و تصمیم‌گیران کشورها در تدوین هوشمندانه راهبرد کلان کشور یا غفلت از این امر می‌تواند سرشار از فرصت برای ارتقای جایگاه یا افول آن کشور در مناسبات بین‌المللی باشد. توجه به این امر ضرورت دارد؛ زیرا، استقبال از تغییر در مناسبات نظم و نظام بین‌الملل، تنها به‌خاطر ماهیت جهت‌گیری تجدیدنظرطلبانه، بدون وجود پشتوانه مادی و معنایی و آمادگی سیاسی یک کشور، در کنار شکنندگی ژئوپلیتیک ناشی از فشارهای بلندمدت ساختاری مانند تحریم و حذف از مناسبات اقتصادی و سیاسی بین‌المللی، زنگ خطری «وجودی» را برای هر کشوری به‌صدا درخواهد آورد. نتیجه این مسئله، تسریع فرسایش مؤلفه‌های قدرت و در نتیجه، از دست رفتن جایگاه منطقه‌ای کشور خواهد شد. افزون‌براین، بی‌توجهی به این پیامدها و اصرار بر ادامه کنشگری در نظام بین‌الملل و تلاش برای تأثیرگذاری، تنها می‌تواند در حد کنشگری مخالف یا در نهایت، تبدیل شدن به ابزاری برای ایفای نقش پذیرنده نظم بین‌الملل باشد. براین‌اساس، در موضوع نظم بین‌المللی جدید و بایسته‌ها و الزامات جمهوری اسلامی ایران در برابر آن، بیش از هر زمان دیگری نیازمند روشن کردن موضع رسمی و اجماعی سه‌گانه: پیش‌شرط یعنی توجه به امر سیاسی؛ بنیان، یعنی ایجاد سرمایه اجتماعی بین‌المللی؛ و الزامات شناختی نظم بین‌المللی یعنی شناخت به‌جای ذهنیت هستیم؛ سه‌گانه‌ای که ضمن تشریح ابعاد آن در این مقاله، نسبتش با ایفای نقش سازنده ایران در نظم بین‌المللی تبیین شد. اینکه اگر ایران می‌خواهد یکی از عناصر سازنده نظم بین‌الملل در حال ساخت باشد، باید سه گام الگومحور را در پیش بگیرد:

- (۱) ظرفیت شناختی خود را در مورد مؤلفه‌های مادی و ایدئو-هنجاری ملی، بدون هرگونه توهم درباره سنجش و قابلیت عملیاتی آن، ارتقا دهد و در کنار آن، شناخت دقیق مناسبات و روندهای بین‌المللی، اعم از اتحادها و ائتلاف‌های منطقه‌ای و بین‌المللی و تحولات مفهومی و ابزاری مانند قدرت و رسانه را برای پیشبرد منافع ملی، در اولویت قرار دهد؛ (۲) اولویت امر سیاسی و تلاش برای اجماع ملی در داخل بنا به جایگاه تعریف‌شده برای کشور را در بالاترین سطح سیاست‌گذاری و همچنین، در سطح اجتماعی پیگیری کند؛ (۳) کنشگری سیاست خارجی را در راستای افزایش سرمایه اجتماعی بین‌المللی تنظیم کند.*

منابع

- اسمعیلی اردکانی، علی (۱۳۹۹). روابط بین الملل در ایران: از تکثر روایت‌ها تا ضرورت تفکر پارادایمیک. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- پژوهشکده مطالعات راهبردی (۱۳۹۹). سالنمای امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، شماره ۱۰.
- پژوهشکده مطالعات راهبردی (۱۴۰۰). سالنمای امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، شماره ۱۱.
- پژوهشکده مطالعات راهبردی (۱۴۰۲). سالنمای امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، شماره ۱۳.
- چوکری، نازلی (۱۳۹۹). سیاست سایبری. ترجمه محمدناصر طاهری‌زاده و قاسم ترابی. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- خامنه‌ای، سیدعلی (۱۴۰۱/۸/۱۱). بیانات در دیدار با دانش‌آموزان. در دسترس در: <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=51259>
- خامنه‌ای، سیدعلی (۱۳۹۳/۶/۱۳). بیانات در دیدار با اعضای مجلس خبرگان رهبری. در دسترس در: <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=50102/>
- خامنه‌ای، سیدعلی (۱۳۹۳/۳/۲۵). بیانات در جمع وزرای خارجه. در دسترس در: <https://farsi.khamenei.ir/news-content?id=27180>
- خداخواه آذر، سمیه (۱۴۰۲). عصر وب و تأثیر آن بر تحول مفهوم کنشگری. گزارش نظری، شماره ۲۶، مرکز مطالعات راهبردی و آموزش وزارت کشور، گروه مطالعات آینده‌پژوهی راهبردی.
- خسروی، علی‌رضا؛ اسدی، علی‌اکبر (۱۴۰۲). نظم بین‌المللی و سناریوهای آینده. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- رسولی ثانی‌آبادی، الهام (۱۴۰۰). نظریه، فرانظریه و مفاهیم در روابط بین‌الملل. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- کوپچان، چارلز؛ وینجا موری، لسل (۱۴۰۲). ساماندهی جهان: نظم بین‌المللی در قرن بیست‌ویک. ترجمه پریسا کریمی‌نیا. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۴). تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل. تهران: سمت.
- والتر، کنت نیل (۱۳۹۴). نظریه سیاست بین‌الملل. ترجمه روح‌الله طالبی‌آرانی. تهران: مخاطب.

- Fazal, T. M. (2011). State Death. In *State Death*. Princeton University Press.
- Feng, H., & He, K. (2020). *China's Challenges and International Order Transition: Beyond "Thucydides's Trap"*. University of Michigan Press. 1-26
- Fettweis, C. J. (2022). *The Pursuit of Dominance: 2000 Years of Superpower Grand Strategy*. Oxford University Press.
- Gilpin, R. (1981). *War and Change in World Politics*. Cambridge University Press.
- Goh E (2013). *The Struggle for Order: Hegemony, Hierarchy, and Transition in*

- Post-Cold War East Asia*. Oxford: Oxford University Press.
- Gould, Harry (2017). *The Art of world making: Nicholas Onuf and His Critics*. London: Routledge.
- Groitzl, G. (2023). Enduring Rivals: The Return of Great Power Politics between Russia, China, and the West. In *Russia, China and the Revisionist Assault on the Western Liberal International Order* (pp. 3-36). Cham: Springer International Publishing.
- He, K., & Feng, H. (2023). International Order Transition and US-China Strategic Competition in the Indo Pacific. *The Pacific Review*, 36(2), 234-260.
- Ikenberry GJ (2001). *After Victory: Institutions, Strategic Restraint, and the Rebuilding of Order after Major Wars*. Princeton. NJ: Princeton University Press.
- Ikenberry, G. J. (2020). *A World Safe for Democracy: Liberal Internationalism and the Crises of Global order*. Yale University Press.
- Keohane RO (1980). The Theory of Hegemonic Stability and Changes in International Economic Regimes, 1967-1977. In: Holsti OR, Siverson RM, George AL (Eds). *Change in the International System*. Boulder, CO: Westview Press, pp. 131-162.
- King, A. (2022). Power, Shared Ideas and Order Transition: China, the United States, and the Creation of the Bretton Woods Order. *European Journal of International Relations*, 28(4), 910-933.
- Lascurettes, Kyle M. (2020). *Orders of Exclusion: Great Powers and the Strategic Sources of Foundational Rules in International Relations*. Oxford University Press.
- McKeil, A. (2023). Order Without Victory: International Order Theory Before and After Liberal Hegemony. *International Studies Quarterly*, 67 (1), sqad 002.
- Mearsheimer, John J (2019). Bound to Fail the Rise and fall of the Liberal International Order, *International Security*, Vol. 43, No. 4, pp. 7-50.
- Onuf, Nicholas Greenwood (2013). *Making Sense, Making Worlds: Constructivism in social theory and international Relations*, London: Routledge.
- Ruggie J. G (1982). International Regimes, Transactions, and Change: Embedded Liberalism in the Postwar Economic Order. *International Organization* 36(2): 379-415.
- Sørensen, G. (2006). What kind of world order? The International System in the New Millennium. *Cooperation and Conflict*, 41(4), 343-363.
- Xuetong, Yan. (2019). *Leadership and the Rise of Great Powers*. Princeton University Press.



Research Paper

Analyzing the Power of the State and Society with the Transition to Democracy: A Case Study of the Constitutional Movement**Reza Sarhaddi¹  Mehdi Najafzadeh² 

1. Postdoctoral Researcher, Department of Political Science, Faculty of Law and Political Science, Ferdowsi University of Mashhad

2. Associate Professor, Department of Political Science, Faculty of Law and Political Science, Ferdowsi University of Mashhad

DOI: [10.22034/ipsa.2023.4714.4035](https://doi.org/10.22034/ipsa.2023.4714.4035)

Receive Date: 07 April 2023

Revise Date: 26 May 2023

Accept Date: 22 June 2023



©2021 by the authors, Licensee IPSA, Tehran, Iran. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)

Extended Abstract**Introduction**

Iran, due to its geographical location and numerous historical events, has many political and social discontinuities. These discontinuities have made understanding the contemporary political structure of Iran dependent upon understanding its recent history. This research attempts to examine a segment of Iran's political and social developments as the starting point for the transition to democracy and investigate the relationship between the power ratio of the state and society and the transition to democracy. This starting point is the Constitutional Movement as the result of the Iranian society's efforts to free itself from despotism and establish the rule of law, which culminated in the signing of the Constitutional Decree by Mozaffar al-Din Shah in August 1906 and the establishment of the National Consultative Assembly.

Iran's entry into the narrow corridor of democracy and its premature exit from it is a process that requires reconsideration. This is because the capacity of the state and society, and their power balance to ensure democratic stability, has not been given enough attention. Until the nineteenth century, Iranian society considered the existence of an authoritarian regime as a natural and inevitable phenomenon in its encounter with Western modernity. Theoretically, what had to happen in the Constitutional Movement included three stages. In the first stage, the authoritarian regime had to be defeated. The democratic transition was the second stage, and finally, democratic consolidation had to be achieved. To succeed in the three stages, the state's ability to enforce laws, resolve disputes, regulate economic activity, and ensure infrastructure is crucial. At the same time, the increase in society's capacity and its ability to constrain the Leviathan is very important. Therefore, we will address the issue of the state's ability to enforce laws, resolve disputes, regulate economic activity, and ensure infrastructure is a vital capacity and the organization of institutions and administrative agencies during the Constitutional Movement. What tools and incentives did the rulers have to carry out the state's programs, and What was the society's capacity? This article analyzes the historical trajectory of the transition to democracy in the Constitutional Movement, the ensuing disruption, and ultimately, Iran was thrown out of the narrow corridor of democracy. In this study, a model of democratic disruption will be presented, which in a way, will formulate a new pattern of variables that affect the strengthening or disruption of democracy in Iran.

* Corresponding Author:

Reza Sarhaddi, Ph.D.

E-mail: reza.sarhaddighahri@mail.um.ac.ir



Methodology

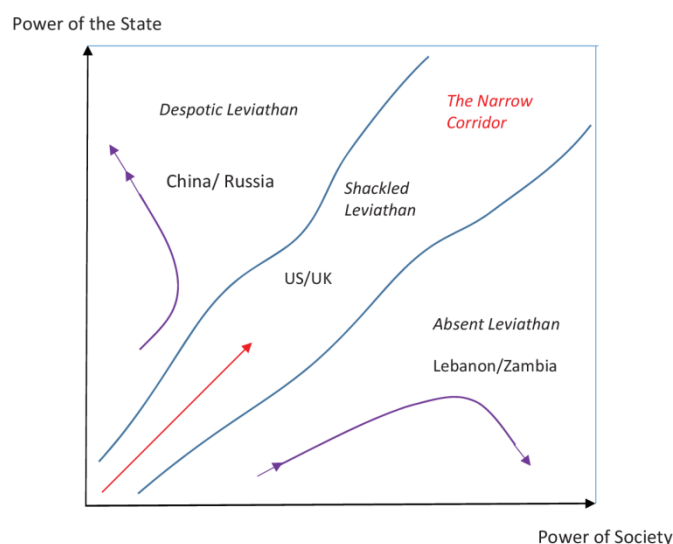
The understanding of the conditions necessary for the Transition to Democracy in Iran is dependent upon the study of its political and social developments. Hence, the approach of this research is historical sociology and employs the central assumptions of both fields: the inclination towards understanding and interpreting the past from the perspective of history. Moreover, the ability to construct variables, test Hypothesis, and give broader meanings to vision from the sociology perspective.

Focusing on the Historical Sociology approach is essential in recognizing that a linear and single-factor approach to Transition to Democracy is inadequate. Hence, the unique historical and sociological circumstances of agents and the Political structure in Iran also require a Historical Sociology analysis. This means that the theory of democratization is combined with the particular historical situation of a society and its political-social transformations and emerges as a roadmap. This can be achieved through process tracing (historical explanation). Process tracing in historical sociology is an analysis of causal systems that is possible through the breakdown and analysis of the process that links cause to effect. Process tracing helps the researcher to investigate specific mechanisms by which an independent variable is linked to a dependent variable. Opening the black box and examining the causal mechanism has three fundamental applications in historical, social research. First, it reveals intermediate causes and mediators. Second, it identifies the direction of relationships between phenomena; and third, it demonstrates whether the supposed relationship is a causal one or spurious. In addition to demonstrating the causal mechanism, process tracing can be used to test Hypotheses. The hypothesis of this research will be tested through process tracing, where a historical explanation will be provided to demonstrate the congruence of theoretical predictions with empirical reality in Iran.

Result and Discussion

Democratic theories have considered political and economic development as a movement that started with enlightenment and will inevitably lead to progress and Liberty. Late theories, especially the Approach of development studies by Daron Acemoglu and James A. Robinson, have emphasized politics, economics, and history, showing that the transition to democracy is not a forced process, but a precarious equilibrium that must be constantly protected. They consider democracy to mean having Liberty, and based on John Locke's definition of Liberty, they believe that citizens are free when they have complete autonomy in organizing their actions. They serve their own will as they see fit, without permission or dependence on the will of others. For the emergence and flourishing of Liberty, both the government and the society must be strong. The state must be strong in suppressing violence, enforcing laws, and providing public services. Society must be strong in restraining the state and the rulers and protecting the rights of all individuals against all threats. The transition to democracy results from a balance of power between the state and the society. So, we need both state and society running together and neither getting the upper hand. This competition results in a positive-sum, referred to as the "Red Queen Effect" (staying competitive). As Leviathan becomes more powerful and capable, society must also become more powerful and vigilant.

Figure1: Dynamics of state-society interaction



Acemoglu and Robinson analyze the Normative barriers to democracy as a "cage of norms." These norms work to the advantage of those with more influence at the expense of the community's individuals. So, the cage of norms must be broken in the way of achieving democracy. The research question is: What was the relationship between state and society power during the Constitutional Movement, and what is its relationship to the transition to democracy? The temporary answer to this question is that the Constitutional Movement led to a reduction in the power of the Shah and paved the way for the progress of society and the establishment of intermediary institutions, which served as one of the foundations for the transition to democracy. Under the constraints of norms and the weakening of the state's capacity as another foundation of the transition to democracy, the simultaneous empowerment of society and the state and the emergence of the Shattered Leviathan as an optimal transition point to democracy did not occur. So, Iran was thrown out of the narrow corridor of democracy.

The constitutional experience showed that the width of the corridor and its stability should not be considered definitive for the Sustainability of democracy. Democratic and participatory institutions added to the width of the corridor, but gradually lost people's trust. The corridor narrower, and society's ability to deal with conflicts declined. In such a situation, the Red Queen turned zero-sum, and Iran fell out of the corridor. The first problem was a broad coalition of workers, farmers, and business owners did not build. The second problem included short-lived and institutional economic policies that did not Establish. These policies should have included measures for economic prosperity and a series of reforms to redistribute income toward those affected by unemployment, income loss, and poverty. The third problem was political. Not enough attention was paid to strengthening state capacity in order to improve state activities and relations with political and economic elites. In such circumstances, the Iranian society went in search of a non- Shattered Leviathan to establish security, and Iran was thrown out of the narrow corridor of democracy.

Conclusion

Iran has witnessed a strong expression of democratic ideas through the Constitutional



Revolution. The focus of this movement was on slogans that expressed the desire for liberty and democratic rights. Although the Constitutionalists entered Iran into the narrow corridor of democracy, the signs of strengthening democracy were not apparent. Even formal democracy based on elections was temporarily suspended to change the state. The political and economic crisis prevented the strengthening of democracy in the Constitutional period. Also, cause led to the intensification of class conflicts and a decrease in the state's capacity. Reducing the state's capacity turned the political scene into a competition accompanied by chaos. The Constitutionalists mistakenly believed that strengthening society alone could pave the way for democracy. The cage of Iranian society's norms in the Constitutional period limited liberty by controlling behavior and speech - what people say and how they say it. Their time was disorder, and it was rare for anyone to feel safe in the face of violence, and military norms were in power. The Constitutionalists lived in narrow norms that included deeply restrictive customs, traditions, and practices for economic and social actions. One of the reasons for these limitations was the abundance of religious and cultural taboos and clearly defined social hierarchies in Iranian society. In such circumstances, the Iranian society went in search of a non- Shacked Leviathan to establish security, and Iran was thrown out of the narrow corridor of democracy.

Keywords: Constitutional Movement, Transition to Democracy, State Capacity, Society Capacity, Cage of Norms

References

- Abrahamian, Ervand (2005), *Iran Between Two Revolutions*, 2nd Edition, Translated by Mohammad Ebrahim Fattahi and Ahmad Golmohammadi, Tehran: Ney Publications. [In Persian]
- Abreu, Welles M., and Ricardo C. Gomes (2022), Shackling the Leviathan: balancing state and society powers against corruption. *Public Management Review*, 24(8), 1182-1207.
- Acemoglu, Daron, and James A. Robinson (2012), *Economic origins of dictatorship and democracy*, Translated by Jafar Kheirkhahan and Ali Sarzaeem, Tehran: Kavir Publications. [In Persian]
- Acemoglu, Daron, and James A. Robinson (2015), *Why nations fail: The origins of power, prosperity and poverty*, Translated by Mohsen Mirdamadi and Mohammad Hossein Naeimipoor, Tehran: Rozaneh Publications. [In Persian]
- Acemoglu, Daron, and James A. Robinson (2020), *The narrow corridor: States, societies, and the fate of liberty*, Translated by Seyyed Alireza Beheshti Shirazi and Jafar Kheirkhahan, Tehran: Rozaneh Publications. [In Persian]
- Adibzadeh, Majid (2010), *Generation Modernity and Unproductive Thinking*, Tehran: Ghoghnoos Publications. [In Persian]
- Ansari, Mehdi (1997), *Sheikh Fazlollah Nouri and the Constitutionalism*, Tehran: Amir Kabir Publications. [In Persian]
- Ashraf, Ahmad and Benoezizi, Ali (2009), *The State, Classes and Modes of*

- Mobilization in the Iranian Revolution*, Translated by Soheila Turabi Farsani, 2th Edition, Tehran: Niloufar. [In Persian]
- Azghandi, Alireza (2006), *An Introduction to Contemporary Political Sociology in Iran*, Tehran: Ghoomes Publications. [In Persian]
- Bashiriyeh, Hossein (1996), Ideology and Political Culture of the Ruling Groups in the Pahlavi Era, *Critique and Opinion*, 2(3-4), 74-84. [In Persian]
- Bashiriyeh, Hossein (2005), *Obstacles to Political Development in Iran*, 5th Edition, Tehran: gameno Publication. [In Persian]
- Bashiriyeh, Hossein (2005), *Transition to Democracy*, Tehran: Negah Moaser. [In Persian]
- Bennett, Andrew, and Jeffrey T. Checkel (2012), Process tracing: From philosophical roots to best practices, *Process Tracing in the Social Sciences*, 3-38.
- Bicchieri, Cristina (2006), *The grammar of society: The nature and dynamics of social norms*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Centeno, M. Á., & Ferraro, A. E (2013), "Paper leviathans: Historical legacies and state strength in contemporary Latin America and Spain." In *State and Nation Making in Latin America and Spain: Republics of the Possible*, pp. 399-416, Cambridge University Press.
- Ebrahimnejad, Hormoz (2000), Pouvoir et succession en iran: Les premiers Qâjâr 1726-1834, *Pouvoir et succession en iran*, 1-334.
- Fazeli, Mohammad (2010), *Structural Foundations of Democratization: The Experience of Democracy in Iran, Turkey, and South Korea*, Tehran: Kendokaav Publication. [In Persian]
- Fishman, Robert M (2017), How civil society matters in democratization: Setting the boundaries of post-transition political inclusion, *Comparative Politics*, 49(3), 391-409.
- Floor, Willem (1987), *Essays on Iran's Social History in the Qajar Era, two volumes*, Translated by Abolqasem Sari, Tehran: Tous Publications. [In Persian]
- Floor, Willem (1992), *Change and Development in Judicial System of Qajar Iran (1800-1925)*, in: E. Bosworth And C. Hillenbrand (eds), *Qajar Iran: Political, Social and Cultural Change, 1800-1925*, Costa Mesa: Mazda Publishers.
- Ghaninejad, Musa (2017), *Economy and state in Iran*, Tehran: Donyaye Eqtesad Publication. [In Persian]
- Ghazimoradi, Hassan (2016), *Despotism in Iran*, 7th Edition, Tehran: Akhtaran Publication. [In Persian]
- Haeri, Abdolhadi (2002), *Shiism and Constitutionalism in Iran and the Role of Iranian Residents in Iraq*. 3rd Edition. Tehran: Amir Kabir Publications. [In Persian]



- Heydari, Arash (2020), *Reading the Overturn of Iranian Despotism*, 2nd Edition, Tehran: Mania Honar Publication. [In Persian]
- Huntington, Samuel (1997), *Political Order in Changing Societies*, Translated by Mohsen Salasi, Tehran: Elm Publication. [In Persian]
- Inglehart, Ronald, and Christian Welzel (2003), Political culture and democracy: Analyzing cross-level linkages, *Comparative Politics*, 61-79.
- Jonoob Newspaper*, Ramadan 30, 1329. 6.
- Kafi, Majdi (2014), *Historical Sociology: Foundations, Concepts, and Theories*, Qom: Research Institute of Hawzah and University Publication. [In Persian]
- Kamali, Masoud (2002), *Civil Society and State in the Modernization Process*, Translated by Kamal Pouladi, Tehran: Baz Publication. [In Persian]
- Kamrava, Mehran (1993), *Politics and Society in the Developing World*, Routledge.
- Katouzian, Homa (2000), *State and Society in Iran: The Eclipse of the Qajars and the Emergence of the Pahlavis*, Tehran: Markaz Publication. [In Persian]
- Kaveh Magazine* (1921), Vol. 2, No. 9, 2.
- Khalili, Mohsen (2020), Corona-Virus's A Game of Thrones and the Lessons for Iranian Politics, *Political Science Journal*, 58.
- Khazeni, Arash (2021), *On the Constitutional Revolution: Three Articles on the States and Centralization*, Translated by Maral Latifi, Morad Rouhi, Ebrahim Tavakoli, and Seyed Mahdi Yousefi, Tehran: gameno Publication. [In Persian]
- Lambton, Ann KS (1983), *Landlord and peasant in Persia*, Translated by Manouchehr Amirsoleimani, Tehran: center of Nashr-e Daneshgahi Publication. [In Persian]
- Lerner, Daniel (2004), *The passing of traditional society: Modernizing the Middle East*, Translated by Gholamreza Khajehsarvi, Tehran: Strategic Studies Center Publication. [In Persian]
- Lipset, Seymour Martin (2019), *Political Man: The Social Bases of Politics*, Translated by Fariborz Majidi, Tehran: Samt Publication. [In Persian]
- Macrailld, Donald M. and Taylor, Avram (2004), *Social Theory and Social History*, London: Palgrave-Macmillan.
- Mahoney, James (2015), Process Tracing and Historical Explanation, *Security Studies*, 24(2), 200-218.
- Martin, Vanessa (2015), *The Qajar Pact: Bargaining, Protest and the State in Nineteenth-Century Persia*, Translated by afsaneh monfared, Tehran: Akhtaran Publication. [In Persian]
- Martin, Vanessa (2019), *Iran between Islamic Nationalism and Secularism*,

- Translated by Mohammad Ebrahim Fattahi, Tehran: Ney Publication. [In Persian]
- Mirza-Saleh, Gholamreza (2005), *The First Majlis Talks: 1906-1911, Iran's Political Development in the Quagmire of International Politics*. Tehran: Mazyar Publication. [In Persian]
- Moore, Barrington (1990), *Social Origins of Dictatorship and Democracy: Lord and Peasant in the Making of the Modern World*, Translated by Hossein Bashiriyyeh, Tehran: center of Nashr-e Daneshgahi Publication. [In Persian]
- Naghbizadeh, Ahmad (2000), *Reza Shah's state and the Nomadic Tribes System*, Tehran: Islamic Revolution Documentation Center Publication. [In Persian]
- Najafzadeh, Mehdi (2018), *The Displacement of Two Revolutions: Turning of religion in Iranian society*, Tehran: teesa Publication. [In Persian]
- O'Donnell G., Schmitter P (1986), *Transitions from Authoritarian Rule: Tentative Conclusions about Uncertain Democracies*, London: Johns Hopkins University Press.
- Ostovar, Majid (2017), Transition to Democracy in Iran with Emphasis on the Role of Ruling Elites, *State Studies Journal*, 3(11). [In Persian]
- Rahbari, Mehdi (2009), The Constitutional Revolution and the Confrontation of Iranians with the Face of Modernity (Research on the Formation of the First Intellectual and Political Currents in Iran), *Political Quarterly, Journal of the Faculty of Law and Political Science University of Tehran*, 9. [In Persian]
- Rahimi, Alireza (2017), *Democracy and National Security in Iran (1906-2013)*, Tehran: Sociologists Publications. [In Persian]
- Ra'isnia, Rahim (1998), *The Last Bastion of Freedom: A Collection of Mir-Jafar Pishavari's Articles in the Newspaper Haghighat, the Organ of the Iranian Workers' Union 1921-1922*, Tehran: Shirazeh Publishing and Research Institute. [In Persian]
- Randall G. Holcombe (2020), Daron Acemoglu and James A. Robinson: the narrow corridor: States, societies, and the Fate of Liberty, *Public Choice*, 184(3), 463-466.
- Razaghi, Sohrab (1996), The Components of our Political Culture: Critique and Opinion, *Journal of Iranian Studies*, 2(7-8). [In Persian]
- Rostow, Walt. (2009), *The Stages of Economic Growth*, Translated by Mehdi Taghavi and Sholeh Bagheri, Tehran: Islamic Azad University Publications. [In Persian]
- Saei, Ahmad and Akbarzadeh, Faridoun (2009), The Theoretical Examination of the Role of the New Middle Class in the Transition to Democracy in the National Oil Movement, *Private and Criminal Law Research*, 1. [In Persian]
- Saeidi Nejad, Hamidreza and Veisi, Zeinab (2011), The Discourse of Constitutionalism and its Impact on Iran's Foreign Relations (1906-1920),



- Encyclopedia of Law and Politics*, 15. [In Persian]
- Salehi, Nasrollah (2008), *The Thought of Renewal and Progress in the Crisis Era (1909-1920)*, Tehran: Tahuri. [In Persian]
- Samii, Mohammad (2018), *The Power Struggle in Iran: Why and How Did the Clergy Win? 2nd edition*, Tehran: Ney Publications. [In Persian]
- Sarhadi Ghahari, Reza, Najafzadeh, Mehdi, Athari, Seyed Hossein and Manshadi, Morteza (2019), In the Mirror of the West and Crossing the Infinite: Examining the First Iranian Legislators Confrontation with the Western other in the First Majles-e Showrā-ye Mellī of the Constitutional Era, *Political Science Journal*, 15(57), 147-184. [In Persian]
- Sayami, Zahra (2003), *Why Didn't We Industrialize? (A Historical Study of the Obstacles to Industrial Development in Iran)*, Tehran: Amir Kabir Publication. [In Persian]
- Shokat, Hamid (2007), *In the Arrow's Shadow: The Political Life of Qavam al-Saltanah*, 2th edition, Tehran: Akhtran Publication. [In Persian]
- Shuster, Morgan (2010), *The Strangling of Persia*, Translated by Hasan Afshar, 3th Edition. Tehran: Mahi Publication. [In Persian]
- Sung-Yoon, Lee (2002), *Political Culture and Political Development: A Comparative Study of Iran and South Korea*, Tehran: greenhouse Publication. [In Persian]
- Tankaboni, Hamid (2010), An Analysis of the Relationship Between Production Relations, Ownership Types in Iran, and Its Effects on Qajar Despotism, *Comparative Economics*, 1(1). 23-41. [In Persian]
- Turabi, Soheila (1993), The Demands of Merchants and the Constitutional Response, *Political-Economic Journal*, 67-68, 70-77. [In Persian]
- Yazdani, Sohrab (2022), *Villagers and Constitutionalism in Iran*, Tehran: Mahi Publication. [In Persian]
- Zargarinejad, Gholamhossein (1995), *Constitutional Treatises*, Tehran: Kavir Publication. [In Persian]
- Zargarinejad, Gholamhossein (2020), *Qajar Political Treatises*, Vol 4, 2nd Edition, Tehran: Negarestan-e Andisheh Publication. [In Persian]
- Zonis, marvin (1971), *Political elite of Iran*, Princeton university press.
- Zurn, Christopher F (2002), Deliberative democracy and constitutional review, *Law and Philosophy*, 21(4/5), 467-542.

تحلیل نسبت قدرت دولت و جامعه با گذار به دموکراسی؛ مطالعه موردی جنبش مشروطیت

* رضا سرحدی^۱ مهدی نجف‌زاده^۲

۱. پژوهشگر پسادکترای گروه علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

۲. دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

لینک گزارش نتیجه مشابهت‌یابی: https://hamyab.sinaweb.net/Ci_result/details/E003A293B4968709/9%

20.1001.1.1735790.1402.18.2.2.1

چکیده

نظریه‌های گذار به دموکراسی در دهه‌های گذشته، توسعه سیاسی و اقتصادی را حرکتی می‌دانند که با روشن‌گری آغاز شده و سرانجام، ناگزیر به پیشرفت و آزادی خواهد انجامید؛ اما نظریه‌های جدید و به‌ویژه سنت توسعه‌پژوهی دارون عجم‌اوغلو و جیمز ای. رابینسون با تأکید بر سیاست، اقتصاد، و تاریخ نشان داده‌اند که در گذار به دموکراسی، امر جبری وجود ندارد، بلکه تعادلی بی‌ثبات است که باید پیوسته از آن حفاظت شود. پرسش پژوهش حاضر این است که «رابطه قدرت دولت و جامعه در دوره مشروطه چگونه بوده است و نسبت آن با گذار به دموکراسی چیست؟» پاسخ موقت به این پرسش این است که «جنبش مشروطه، باعث کاهش قدرت شاه و فراهم شدن مقدمات پیشرفت جامعه و نهادهای میانی، به‌عنوان یکی از پایه‌های گذار به دموکراسی، شد؛ اما، تحت انقیاد قفس هنجارها و تضعیف ظرفیت دولت به‌عنوان پایه دیگر گذار به دموکراسی، قدرتمند شدن هم‌زمان جامعه و دولت و برآمدن لویاتان مقید به‌عنوان نقطه بهینه گذار به دموکراسی رخ نداد و ایران از دالان آزادی به بیرون پرتاب شد». روش این پژوهش، جامعه‌شناسی تاریخی-تبیینی است و داده‌های آن از طریق مطالعات اسنادی، گردآوری، و در چارچوب نظریه عجم‌اوغلو و رابینسون، بررسی و تحلیل شده‌اند.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۱/۱۸

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۰۳/۰۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۴/۰۱

نوع مقاله: پژوهشی

واژگان کلیدی:

مشروطیت، گذار به دموکراسی، ظرفیت دولت، ظرفیت جامعه، قفس هنجارها

* نویسنده مسئول:

رضا سرحدی

پست الکترونیک: reza.sarhaddighahri@mail.um.ac.ir

مقدمه^۱

ایران به دلیل موقعیت جغرافیایی و تجربه رویدادهای پرشمار تاریخی، ناپیوستگی‌های سیاسی و اجتماعی زیادی دارد که سبب شده‌اند، درک ساختار سیاسی معاصرش، نیازمند درک تاریخ اخیر آن باشد. این پژوهش تلاش کرده است، بُرشی از تحولات سیاسی و اجتماعی ایران را به عنوان نقطه آغاز فرایند گذار به دموکراسی، در نظر گرفته و ارتباط نسبت قدرت دولت و جامعه با گذار به دموکراسی را بررسی کند. این نقطه آغاز، جنبش مشروطیت، به عنوان دستاورد تلاش‌های جامعه ایران برای رهایی از استبداد و برقراری حکومت قانون است که با امضای فرمان مشروطیت توسط مظفرالدین‌شاه در مرداد ۱۲۸۵ و تأسیس مجلس شورای ملی به ثمر نشست.

ورود ایران به دالان دموکراسی و سرانجام، خروج زود هنگام آن از این دالان، فرایندی است که نیازمند بازنگری است؛ زیرا، پژوهش‌های انجام‌شده تاکنون به ظرفیت حکومت و جامعه و هم‌سنگی قدرت آن‌ها برای تأمین ثبات دموکراسی، توجه نداشته‌اند. فرایند گذار به دموکراسی در مشروطیت به این سبب برجسته است که تا سده نوزدهم، یعنی زمان رویارویی پیوسته و دامنه‌دار ایران با غربِ مدرن، جامعه، وجود نظام استبدادی را امری طبیعی و گریزناپذیر تصور می‌کرد. استبداد برای نخبگان ایرانی، به «مسئله» تبدیل نشده بود و اساساً موضوع تغییر الگوی حکومت‌داری مطرح نبود. به لحاظ نظری، آنچه در مشروطیت ایران باید رخ می‌داد، دربردارنده سه مرحله بود. در مرحله نخست، باید رژیم اقتدارگرا شکست می‌خورد. گذار دموکراتیک، دومین مرحله بود؛ و سرانجام، باید تثبیت دموکراتیک رخ می‌داد.

برای کامیابی در سه مرحله پیش‌گفته، توانایی حکومت در اجرای قوانین، حل و فصل درگیری‌ها، تنظیم فعالیت‌های اقتصادی، و مالیات‌ستانی و تأمین زیرساخت‌ها، اهمیت فراوانی دارد و به طور هم‌زمان، افزایش ظرفیت جامعه و توانایی آن در به بند کشیدن لویاتان نیز بسیار مهم است؛ بنابراین، در پژوهش حاضر این مسئله را واکاوی کرده‌ایم که در فرایند به ثمر نشستن جنبش مشروطیت، ظرفیت دولت و نحوه سازمان‌دهی نهادها و دستگاه‌های اداری در چه وضعیتی بود. دیوان‌سالاران برای اجرای برنامه‌های دولت، از چه ابزار و انگیزه‌هایی به منظور انجام مأموریتشان برخوردار بودند و ظرفیت جامعه در چه وضعیتی قرار داشته است؟». هدف

۱. این اثر تحت حمایت مادی صندوق حمایت از پژوهشگران و فناوران کشور (insf) برگرفته شده از طرح شماره «۴۰۰۴۶۰۱» انجام شده است.

پژوهش حاضر، تحلیل پویش تاریخی گذار به دموکراسی در مشروطیت و سپس، ایجاد گسست در آن و سرانجام، خروج ایران از دالان آزادی است. در این بررسی، الگویی از گسست دموکراسی ارائه خواهد شد که به نوعی، تدوین الگوی جدیدی از متغیرهای مؤثر بر تحکیم یا گسست دموکراسی در ایران خواهد بود.

۱. پیشینه پژوهش

فرایند گذار به دموکراسی از چشم‌اندازهای نظری گوناگونی بررسی شده است. سیمور مارتین لیپست و والت روستو^۱ با تأکید بر شاخص‌های اقتصادی و صنعتی، به عنوان متغیر میانجی گذار به دموکراسی، پیشگام نظریه پردازی در این باره بوده‌اند (لیپست، ۱۴۰۰؛ روستو، ۱۳۸۸). برینگتون مور^۲ بر نقش طبقات، به ویژه طبقه بورژوا، در روند دموکراسی تأکید کرده (مور، ۱۳۶۹) و دانیل لرنر^۳، گذار به دموکراسی را با صنعتی شدن، پدید آمدن شخصیت مدرن، و ظهور نهادهای جدیدی مانند پارلمان پیوند می‌زند (لرنر، ۱۳۸۳). نسل بعدی نظریه پردازان از جمله گیلر مو اودانل و فیلیپ اشمیتز^۴، از نقش نخبگان در گذار به دموکراسی دفاع کرده‌اند (اودانل و اشمیتز، ۱۹۸۶). ساموئل هانتینگتون^۵ با کنار هم قرار دادن ساختار و نخبگان، موفق به تلفیق عاملیت و ساختار برای تحقق گذار به دموکراسی شد (هانتینگتون، ۱۳۷۰). عجم اوغلو و رابینسون^۶ با ادبیات جدید، پاسخی نوین به این پرسش بنیادین داده‌اند که «جوامع چگونه دموکراتیک می‌شوند؟» آنان در کتاب «ریشه‌های اقتصادی دیکتاتوری و دموکراسی»، نقش نهادها را در دموکراسی سازی و تحکیم آن بررسی کرده‌اند. این مسیر با کتاب «چرا کشورها شکست می‌خورند» و «راه باریک آزادی» و بررسی نقش دولت و جامعه در تحقق گذار به دموکراسی، تکمیل شد.

پژوهش‌های مرتبط با گذار به دموکراسی در ایران، در مرحله ابتدایی بوده و بخش عمده آن‌ها رویکردی دولت‌محور یا جامعه‌محور دارند. مقدمات این پژوهش‌ها به گونه‌ای

1. Seymour Martin Lipset and Walt Rostow
2. Barrington Moore
3. Daniel Lerner
4. Guillermo O' Donnell and Philippe C. Schmitter
5. Samuel P. Huntington
6. Daron Acemoglu and James A. Robinson

سامان یافته‌اند تا نقش «دولت» یا «جامعه» را در تحقق گذار به دموکراسی نتیجه‌گیری کنند. حسین بشیریه در مقاله «موانع گذار به دموکراسی در ایران» از مجموعه مقالات «کتاب گذار به دموکراسی» (۱۳۸۴) رابطه میان گذار ایران به دموکراسی و بحران دولت‌سازی و ساختارهای قدرت دولتی را به بحث می‌گذارد. مجید استوار در مقاله «گذار به دموکراسی در ایران با تأکید بر نقش نخبگان حاکم» (۱۳۹۶) نقش نخبگان را در گذار به دموکراسی برجسته کرده است. احمد ساعی و فریدون اکبرزاده در مقاله «بررسی تئوریک نقش طبقه متوسط جدید در تحقق گذار به دموکراسی در جنبش ملی نفت» (۱۳۸۸) بر نقش طبقه متوسط جدید در تحقق گذار به دموکراسی اصرار داشته‌اند. محمد فاضلی در کتاب «بنیان‌های ساختاری تحکیم دموکراسی: تجربه دموکراسی در ایران، ترکیه، و کره جنوبی» (۱۳۸۹) گذار به دموکراسی را تابع شرایط ساختاری و نه فرهنگ سیاسی می‌داند. پیشینه پژوهش نشان‌دهنده متمرکز شدن اندیشمندان ایرانی بر افزایش ظرفیت دولت یا جامعه برای گذار به دموکراسی است. این درحالی است که تنظیم‌گری قدرت دولت و جامعه در تحقق گذار به دموکراسی نادیده انگاشته شده است.

۲. چارچوب نظری پژوهش

دموکراسی^۱ به عنوان ارزشی اجتماعی و شکلی از سازمان سیاسی، در دنیای باستان ریشه دارد. انتقاد از استبداد و طرفداری از حقوق طبیعی و برابری اجتماعی، نقش مهمی در تقویت جریان اندیشه‌ای دموکراتیک در دنیای مدرن داشت. ایده‌های دموکراتیک در اواخر سده هجدهم با انقلاب فرانسه برجسته‌تر شد. تبدیل دموکراسی به شکل عام سازمان سیاسی و سرنوشت جوامع مدرن، تحول جدیدتری است که در دوره پس از جنگ جهانی دوم و حتی در سال‌های بعدتر، برجستگی یافت (لویس، ۱۳۸۸، ۲۶-۲۵). مراد از دموکراسی در این تحلیل‌ها، نه لزوماً نوعی نظام آرمانی به مفهوم حداکثری آن به عنوان شیوه زندگی دموکراتیک در همه حوزه‌ها، بلکه به معنای حداقلی است که در آن اقتدار سیاسی از طریق رقابت و مشارکت در انتخابات به واسطه احزاب سیاسی و از رأی اکثریت جامعه

1. Democracy

نشئت می‌گیرد (خلیلی، ۱۳۹۹، ۱۰۰-۹۵).

یکی از نظریه‌هایی که توانسته است کاستی‌های نظریه‌های پیشین گذار به دموکراسی و تحکیم آن را جبران کند، اندیشه عجم اوغلو و رابینسون درباره تحقق آزادی است. آنان دموکراسی را در داشتن آزادی معنا می‌کنند و بر مبنای تعریف جان لاک^۱ از آزادی، بر این نظرند که افراد، هنگامی آزادند که اختیار کامل نظم‌دهی به کنش‌هایشان را داشته باشند. جان و مال خود را هرگونه که مناسب می‌دانند، بدون اجازه یا وابستگی به اراده هر شخص دیگری، به خدمت بگیرند. برای ظهور و شکوفایی آزادی، حکومت و جامعه هر دو باید قوی باشند؛ دولت، برای مهار خشونت، اجرای قوانین، و ارائه خدمات عمومی، و جامعه، برای مهار حکومت و فرادستان و حفاظت از حقوق همه افراد در مقابل همه تهدیدات. برآیند توازن قدرت دولت و جامعه، گذار به دموکراسی است. دولت و جامعه در دالانی باریک، شانه‌به‌شانه هم مسابقه می‌دهند تا توازن بین آن‌ها حفظ شود؛ مسابقه‌ای با حاصل جمع بُرد که از آن با عنوان «اثر ملکه سرخ»^۲ (باقی ماندن در موقعیت رقابتی) یاد می‌شود. در این دالان، اگر یکی بر دیگری پیشی بگیرد، اثر ملکه سرخ، مهارگسیخته می‌شود که نتیجه آن، نابودی جامعه یا فروپاشی دولت است. در این حالت، اثر ملکه سرخ، حاصل جمع صفر می‌شود (عجم اوغلو و رابینسون، ۱۳۹۹، ۴۷-۷). بحث، تنها بر سر اعتماد و همکاری نیست، بلکه لازم است که حکومت و جامعه، هر دو با هم بدون هیچ کدام دست بالا را نداشته باشد. اگر جامعه به حد کافی سریع ندود و خود را با قدرت روبه‌رشد حکومت همراه نکند، آزادی و دموکراسی می‌توانند به استبداد تنزل یابند. به رقابت جامعه نیاز داریم تا بر لویاتان نظارت داشته باشد و لویاتان، هر اندازه قدرتمندتر و پرظرفیت‌تر شده باشد، جامعه هم باید قدرتمندتر و هوشیارتر شود (عجم اوغلو و رابینسون، ۱۳۹۹، ۶۵-۶۴). گذار به دموکراسی و دستیابی به آزادی را باید فرایندی چندوجهی دانست که با مهندسی و بدون مشارکت جامعه نمی‌توان بر جامعه اعمال و تحمیل کرد. نفوذ جامعه مدنی در دوران گذار و پس از روی کار آمدن یک رژیم جدید، توسط جنبش‌های اجتماعی و سازمان‌های نهادینه‌شده‌ای اعمال می‌شود که منافع اجتماعی را بیان می‌کنند (فیشمن، ۲۰۱۷). در بیرون از دالان، آزادی به سبب فقدان

1. John Locke

2. The Red Queen

لویاتان یا استبداد ناشی از آن، آسیب می‌بیند؛ بنابراین، آزادی در چارچوب حضور لویاتان ممکن می‌شود و تا اندازه زیادی به پیدایش حکومت‌ها و نهادهای آن بستگی دارد، اما در عین حال، زندگی زیر یوغ حکومت می‌تواند ناگوار، بی‌رحمانه، و کوتاه باشد؛ به این ترتیب و برخلاف نظر توماس هابز^۱، لویاتان، چهره یگانه‌ای ندارد، بلکه چند چهره است و نسبت قدرت دولت و جامعه، رقم‌زننده چهار نوع لویاتان است (عجم‌اوغلو و رابینسون، ۱۳۹۹، ۴۷-۷).

۱) لویاتان مستبد: در این نوع لویاتان، اثر ملکه سرخ، مهارگسیخته می‌شود و دولت بر جامعه پیشی گرفته و بر فراز آن قرار می‌گیرد. این نوع لویاتان، دارای بوروکراسی نیرومندی است اما هیچ ابزاری در اختیار افراد جامعه نمی‌گذارد تا رأی و نقشی در نحوه استفاده از قدرت و ظرفیت لویاتان داشته باشند. لویاتان از سوی جامعه مقید نشده و در برابر آن، پاسخگو نیست. جامعه به حد کافی سریع نمی‌دود و نمی‌تواند خود را با قدرت روبه‌رشد حکومت همراه کند؛ زیرا، دولت، بسیار قوی است و جامعه، ضعیف نگه داشته شده است. در این نوع لویاتان، آزادی ناکام می‌ماند و نهادهای اقتصادی استثماری، انگیزه‌های لازم برای پس انداز، سرمایه‌گذاری، و نوآوری را در مردم به وجود نمی‌آورند (عجم‌اوغلو و رابینسون، ۱۳۹۹، ۴۹۹-۴۹۲). کشورهای دارای لویاتان مستبد می‌توانند با تقویت جوامع خود (تقویت شیوه‌های جدید نظارت و انقیاد قدرت حکومت) راحت‌تر از لویاتان‌های دیگر وارد دالان شوند (عجم‌اوغلو و رابینسون، ۱۳۹۹، ۵۳۱).

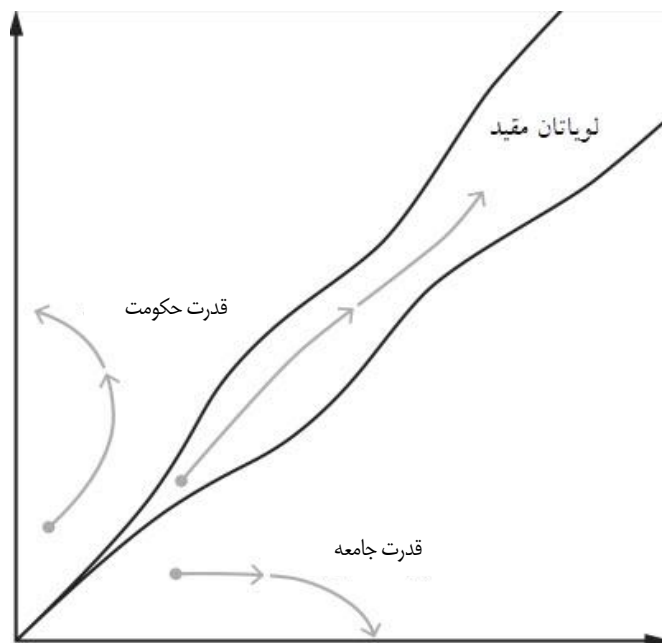
۲) لویاتان غایب: در این نوع لویاتان، جامعه، مانع پیدایش نهادهای حکومتی متمرکز و توانا می‌شود. ویژگی مشترک لویاتان‌های غایب، جامعه‌ای است که بر ضد خود تقسیم شده است. دولت به لحاظ ساختاری و طراحی ضعیف است. حکومت و فسادستان در مقایسه با هنجارهای جامعه علیه شکل‌گیری هرگونه سلسله‌مراتب سیاسی، بیش از اندازه ضعیف هستند (هولکامب، ۲۰۲۰، ۲). در اینجا نوعی ترس از شیب لغزنده وجود دارد؛ به این معنا که هرگاه ممکن باشد، جامعه خواهد کوشید قدرت فسادستان را فلج و زیر پای سلسله‌مراتب سیاسی را خالی کند (عجم‌اوغلو و رابینسون، ۱۳۹۹، ۴۳)؛ در نتیجه، قدرت نه در دولت، بلکه بیشتر در طوایف، مستقر و پنهان است.

1. Thomas Hobbes

۳) لویاتان مقید: این نوع لویاتان از ظرفیت به‌زنجیر کشیدن سرکشان در سطحی گسترده برخوردار است و قادر است انواع درگیری‌ها را به‌گونه‌ای عادلانه، پایان دهد؛ مجموعه قوانین پیچیده را به‌اجرا می‌گذارد و خدمات عمومی درخواست‌شده را برای استفاده شهروندانش ارائه می‌دهد (عجم‌اوغلو و رایبسنسون، ۱۳۹۹، ۴۶). این، همان لویاتانی است که فرصت‌های اقتصادی را فراهم کرده و مانع سلطه می‌شود (ابرو و گومز، ۲۰۲۱، ۲۱-۱۹). لویاتان مقید، با درهم شکستن قفس هنجارهای گوناگون (قفس‌هایی که به‌صورت خفقان‌آوری رفتارهای جامعه را تنظیم می‌کنند)، به ترویج آزادی می‌پردازد. این نوع لویاتان در کنار جامعه می‌ایستد و اثر ملکه سرخ (رقابت بین حکومت و جامعه) سبب بازآرایی ماهیت نهادها می‌شود و لویاتان را در مقابل شهروندان، پاسخ‌گو می‌کند. تنها با وجود این نوع لویاتان است که دموکراسی، تکامل می‌یابد (عجم‌اوغلو و رایبسنسون، ۱۳۹۹، ۴۰۶-۴۰۱).

۴) لویاتان کاغذی: این نوع لویاتان در میانه دو نوع لویاتان مستبد و غایب قرار دارد که در آن، دولت و جامعه ضعیف هستند. لویاتان کاغذی، با وجود قدرت اجتماعی اندک و توان حکومتی ناچیز، همچنان استبدادی است. این نوع لویاتان از جامعه ضعیف، توش و توان می‌گیرد (سنتنو و فرارو، ۲۰۱۳). برخی از شاخص‌های لویاتان مستبد از جمله غیرقابل حساب کش بودن و تحت نظارت جامعه قرار نداشتن، با کاستی‌های لویاتان غایب، در لویاتان کاغذی دیده می‌شود. این نوع لویاتان، توانایی حل اختلاف‌ها، اعمال قانون، و تأمین خدمات عمومی را ندارد، بلکه ضعیف است و جامعه را نیز ضعیف می‌کند (عجم‌اوغلو و رایبسنسون، ۱۳۹۹، ۱۰۴-۵۵). جوامعی که لویاتان کاغذی دارند، با ظرفیت بسیار کمتر حکومت و بدون هیچ شیوه نهادینه‌ای از اعمال قدرت توسط جامعه، مأموریتی سخت‌تر دارند. آن‌ها با افزایش جداگانه قدرت، چه در حکومت و چه در جامعه، نمی‌توانند وارد دالان شوند؛ زیرا، هیچ دالانی در نزدیکی نیست؛ بلکه باید به‌گونه‌ای هم‌زمان، ظرفیت‌های حکومت و جامعه را بالا ببرند. یکی از شیوه‌های انجام این کار، استفاده از تأثیر بسیج است؛ با اجازه دادن به جامعه برای آنکه در واکنش به رشد ظرفیت حکومت، قوی‌تر شود، و برعکس (عجم‌اوغلو و رایبسنسون، ۱۳۹۹، ۵۳۳-۵۳۲).

نمودار شماره (۱). تکامل لویاتان‌های مستبید، مقید، و غایب



۳. قفس هنجارها

هنجارهای اجتماعی بر هر جنبه‌ای از زندگی جامعه تأثیر می‌گذارند و می‌توانند مانع یا پشتیبان توسعه اقتصادی، سیاسی، و اجتماعی باشند. آنچه برای اندیشمندان حوزه توسعه اهمیت ویژه‌ای دارد، راه‌هایی است که از طریق آن‌ها می‌توان هنجارهای اجتماعی را دست‌کم در برخی شرایط، تغییر داد (بیکیری، ۲۰۰۶). دموکراسی باثبات در یک کشور، زمانی بهبود می‌یابد که شهروندان و رهبران آن به شدت از عقاید، ارزش‌ها، و رویه‌های دموکراتیک طرفداری کنند (اینگلهارت و ولزل، ۲۰۰۳). عجم‌اوغلو و رابینسون، هنجارهای اجتماعی مانع دموکراسی را در چارچوب «قفس هنجارها» تحلیل می‌کنند. به نظر آنان، زمانی که سنت‌ها و رسوم، ریشه می‌دانند، بسیاری از جنبه‌های زندگی افراد را تنظیم می‌کنند. این هنجارها به تدریج به هزینه افراد جامعه، به سود کسانی عمل خواهند کرد که نفوذشان، اندکی بیشتر است. حتی هنجارهایی را که در طول قرون تکامل یافته‌اند، افراد قدرتمندتر تفسیر و اجرا می‌کنند. هنجارهایی که تکامل یافته‌اند تا کردارها را هماهنگ و درگیری‌ها را حل و فصل کنند و درک مشترکی از عدالت به وجود آورند، قفسی می‌آفرینند که به تحمیل نوع متفاوتی از سلطه بر

مردم می‌انجامد. این قفس در جوامع بی‌دولت، تنگ‌تر و خفقان‌آورتر می‌شود. تحقق‌گذار به دموکراسی و استقرار در دالان آزادی، نیازمند سست شدن و درهم شکستن قفس هنجارها است (عجم‌اوغلو و رایبسون، ۱۳۹۹، ۴۷-۷).

۴. راه باریک‌گذار به دموکراسی؛ همسازی دولت و جامعه

گذار به دموکراسی، تا حد زیادی به نوع مناسبات و مسابقه اثر ملکه سرخ بین دولت و جامعه بستگی دارد که با گذار از لویاتان مستبد، غایب، و کاغذی به نوع مقید به دست می‌آید. عجم‌اوغلو و رایبسون، افزون بر نقش عوامل و فرایندهای داخلی، به‌ویژه ائتلاف بین فرادستان و جامعه برای گذار به لویاتان مقید، بر تأثیر عوامل خارجی (فشار دولت‌های خارجی و نظام بین‌الملل) مانند سازمان‌ها و نهادهای حقوق بشری و عفو بین‌الملل نیز تأکید کرده‌اند (عجم‌اوغلو و رایبسون، ۱۳۹۹، ۵۳۳-۵۳۱). اینک باید پذیرفت که استبداد از دل ناتوانی جامعه برای اعمال نفوذ بر سیاست و اقدامات حکومت زاده می‌شود. برای واکنش‌پذیر و مقید کردن لویاتان، نمی‌توان تنها به قانون اساسی بسنده کرد؛ بلکه لازم است که جامعه بسیج شود و فعالانه در امور سیاسی حضور یابد (زرن، ۲۰۰۲، ۴۷۵-۴۷۴)؛ بنابراین، تحقق‌گذار به دموکراسی به‌عنوان شاخص اصلی و نهایی توسعه متوازن و پایدار، تنها با حضور لویاتان مقید امکان‌پذیر است که در آن:

۱. حکومت، قوی بوده و از ظرفیت بالایی برای اجرای قوانین، حل و فصل عادلانه درگیری‌ها، و ارائه خدمات عمومی برخوردار باشد؛
۲. جامعه، قوی، چالش‌گر، و هوشیار باشد و با امکانات و فرصت‌های در اختیار خود، دولت را پاسخ‌گو کند؛
۳. قفس هنجارها، سست یا درهم شکسته شود.

جدول شماره (۱). ظهور لویاتان‌ها در تعامل نهاد رسمی و غیررسمی

جامعه: نهادهای غیررسمی			دولت: نهادهای رسمی
قوی	ضعیف		
لویاتان مقید	لویاتان مستبد	قوی	
لویاتان غایب	لویاتان کاغذی	ضعیف	

۵. روش پژوهش

درک شرایط گذار به دموکراسی در ایران، نیازمند مطالعه تحولات سیاسی و اجتماعی آن است؛ ازاین‌رو، پژوهش حاضر به روش جامعه‌شناسی تاریخی سامان یافته است و از مفروضات

محوری هر دو رشته بهره می‌گیرد: تمایل به فهم و تفسیر گذشته از سمت رشته تاریخ، و توانایی ساختن متغیرها، آزمون فرضیه‌ها، و اعطای معنای گسترده‌تر به دیدگاه‌های جداگانه از سوی رشته جامعه‌شناسی (مکریلد و تیلور، ۲۰۰۴، ۵۴). بررسی پدیده‌های سیاسی و اجتماعی به روش جامعه‌شناسی تاریخی به معنای پافشاری بر این نکته خواهد بود که نگاه خطی و تک‌عاملی به موضوع گذار به دموکراسی، ناصواب است. در مقابل این نگاه، شرایط متفاوت کنشگران و میدان سیاسی ایران، نیازمند بررسی تاریخی -جامعه‌شناختی است؛ به این معنا که نظریه دموکراسی‌سازی با موقعیت تاریخی خاص یک جامعه و واقعیت تحولات سیاسی-اجتماعی‌اش آمیخته شده و به عنوان نقشه راه پدیدار می‌شود. این کار به شیوه ردیابی فرایند (تبیین تاریخی) امکان‌پذیر خواهد بود.

ردیابی فرایند در جامعه‌شناسی تاریخی نیازمند تحلیل نظام‌های علی است که از راه تجزیه و تحلیل فرایند پیونددهنده علت به معلول، امکان‌پذیر است. ردیابی فرایند به پژوهشگر کمک می‌کند تا سازوکارهای معینی را بررسی کند که از طریق آن‌ها یک متغیر مستقل به یک متغیر وابسته پیوند می‌خورد. باز کردن جعبه سیاه و بررسی سازوکار علی در پژوهش‌های تاریخ اجتماعی و جامعه‌شناسی تاریخی، سه کاربرد بنیادین دارد؛ نخست، علل میانجی را برای پژوهشگر آشکار می‌کند؛ دوم، جهت رابطه بین پدیده‌ها را مشخص می‌کند که کدام یک از آن‌ها علت و کدام یک، معلول است؛ و سرانجام، سازوکار علی نشان می‌دهد که آیا رابطه مفروض، یک رابطه علی است یا یک رابطه کاذب (کافی، ۱۳۹۳، ۱۵۵-۱۵۳). ردیابی فرایند، افزون بر اینکه سازوکار علی را نشان می‌دهد، می‌تواند برای آزمون فرضیه‌ها نیز به کار گرفته شود. فرضیه پژوهش حاضر به شیوه ردیابی فرایند، آزمون می‌شود که در آن تبیین تاریخی برای نشان دادن مطابقت پیش‌بینی‌های نظری با واقعیت تجربی ایران انجام خواهد شد.

۶. لویاتان کاغذی و تکاپو برای گذار از آن

جدی‌ترین پرسش درباره حکمرانی قاجارها این است که آیا آنان دولت بودند و اگر نبودند، چگونه حکمرانی می‌کردند. جایگزین پاسخ مستقیم به چنین پرسشی، اندیشیدن به نوع لویاتان قاجارها، به عنوان روش جدید بررسی حکمرانی آنان است. پاسخ از دریچه چارچوب مفهومی‌ای که در این پژوهش به کار رفته است، لویاتان کاغذی است. حکومت قاجار از ضعف و بی‌سازمانی جامعه، توش و توان می‌گرفت و بر آن مبتنی بود. در چنین شرایطی، لویاتان

قاجار، غیرقابل حساب‌کشی بود و تحت نظارت جامعه قرار نداشت؛ قادر به حل‌درگیری‌ها، اعمال قانون، یا تأمین خدمات عمومی نبود؛ مدیریت و کوچ دادن اجباری ایلات و تقویت برخی و تضعیف برخی دیگر برای برقراری موازنه قدرت و سرانجام، بخشیدن زمین و پول به منظور ساکن کردن ایلات و کاستن از توان رزمی آن‌ها، ازجمله سیاست‌های لویاتان قاجار بود (لمبتون، ۱۳۶۲، ۲۶۹-۲۶۸). این لویاتان، سرکوبگر بود، بدون اینکه قدرتمند باشد؛ خود، ضعیف بود و جامعه را نیز ضعیف می‌کرد. لویاتان قاجار، ظاهر حکومت را داشت و قادر بود در برخی قلمروهای محدود و شهرهای عمده، مقداری قدرت اعمال کند. ظرفیت آن پوشالی و در بسیاری از قلمروها، نامنسجم و بی‌سازمان بود، و زمانی که به نواحی دوردست کشور تحت حاکمیتش می‌رفت، توان آن برای غلبه بر قدرت محلی‌ها، غایب بود (مارتین، ۱۳۹۸، ۴۳-۴۲).

در جامعه قاجار که به لویاتان کاغذی منزل دادند، این‌گونه نبود که اراده معطوف به قدرت وجود نداشته باشد، بلکه خطرات پیگیری این اراده برای رهبران سیاسی و فرادستان، بیش از اندازه چشمگیر بود. باید توجه داشت که اعمال سیطره سیاسی بیشتر، تشویق دیگران به پیروی از فرمان‌ها است تا سرکوب عریان. فقدان ظرفیت حکومت، ابزار نیرومندی در اختیار رهبران قرار می‌داد. حکومت قاجار به جای تأمین خدمات عمومی و قانون‌گرایی، از پاداش دادن برای کسب اطاعت بهره می‌برد (تنکابنی، ۱۳۸۹، ۲۸). دادن مقام به حامیان، یا کسانی که می‌خواستند به پشتیبان خود تبدیل کنند، به‌راستی وسیله ارزشمندی بود؛ به‌عنوان نمونه، دولت هر ساله در نوروز، حق جمع‌آوری عوارض گمرکی ناحیه خاصی را به برنده مزایده، که بیشتر از اعیان ثروتمند بود، می‌فروخت و او را وزیر گمرک می‌نامید، اما هیچ‌گاه عضو کابینه نمی‌شد (فلور، ۱۳۶۶، ۱۹۱). مردم عهد قاجار، صاحب حقوق به‌شمار نمی‌آمدند، بلکه منتظران حکومتی بودند که شاید به آن‌ها رسیدگی کند. خان‌خانان در «رساله در اصلاح امور»، در روزهای پس از ترور ناصرالدین‌شاه و دورانی که انتقاد از حکومت و فکر ترقی‌پروری همچنان قوت می‌گرفت، می‌نویسد:

کار ملک، بی‌نهایت بی‌سامان است و حال خلق، به‌غایت پریشان؛ دست تعدی عمال، دراز است و دستگاه دادرسی ناساز؛ هرکس هرچه‌اش از دست آید، کند و هرچه‌اش از زبان درآید، گوید. نه آمر را جز رأی خویش دستوری و نه مأمور را جز نفع خویش منظوری؛ اگر اتفاق را، حکمی با حقیقت وفاق دهد، چندان ناسخ و

منسوخ در میان آید، که عارض از عرض و حاکم از حکم، پشیمان شوند، لیکن به تأییدات خدا و تأکیدات خداوند، امیدواری هست که بازار هرج و مرج کاسد و کار تعدی و تخطی، فاسد شود و رونقی در مهم امور آید و رمقی در تن جمهور و به آرای صائب و عزم ثابت خدایگان اعظم ولی التعم ایدالله جیشه و ابدالله عیشه، بعید نیست و امید است (زرگری نژاد، ۱۳۹۸، ج ۴، ۲۷۴-۲۷۳).

شاید در نگاه نخست، چنین به نظر برسد که شکست لویاتان کاغذی قاجار در ظرفیت‌سازی، شالوده‌ای برای نوعی آزادی است، اما مصیبت‌های عمده‌ای بر فرمان‌بران لویاتان کاغذی، آوار شد. لویاتان قاجار، استبدادی بود و نهاده‌ی ناچیزی از مردم دریافت می‌کرد و به عدم پاسخ‌گویی در مقابل آنان ادامه می‌داد. در نواحی زیادی از ایران، مناسبات میان مردم و مقامات گوناگون محلی را باید با پیش‌زمینه‌ی یک دولت ورشکسته فهمید که می‌کوشید تا حداقل امکان از مردمی خشمگین و ناراضی، مالیات بگیرد؛ به‌عنوان نمونه، در فارس انتظار می‌رفت که بخش مکفی از عواید حکومتی تأمین شود، اما شواهدی وجود ندارد که نشان دهد، مبلغی نزدیک به مقدار موردانتظار به‌دست آمده است. منازعه و کشمکش بر سر مالیات، محور بسیاری از اغتشاشات بود. در سال ۱۲۱۹-۱۲۱۸ و ۱۲۲۸، هنگامی که از بیست و هفت هزار تومان مالیات موردنظر، تنها شش هزار تومان گردآوری شد، ناآرامی‌هایی بروز کرد (مارتین، ۱۳۹۴، ۹۷). چیزی به‌نام قدرت بی‌چون و چرا را نمی‌توان برای شاه متصور شد، بلکه مجمع‌الجزایری از قدرتهای محلی را باید تصور کرد که شاه به‌گونه‌ای نمادین در مرکز آن‌ها قرار دارد. شخصیتی اخلاقی که با اقتدار اخلاقی به زینت فره ایزدی و نظام‌های مشروعیت‌بخش دیگر، منشأ قدرت‌ش در آسمان‌ها بازنمایی می‌شود؛ در نتیجه، مسئولیت زمینی او به‌معنایی اخلاقی تئوریزه می‌شود. آنچه درباره‌ی شاه خوب/شاه بد تئوریزه می‌شود، مربوط به ویژگی‌های فردی و اخلاقی شاه است که باید الگویی باشد برای رعیت و در بهترین حالت، گماردن افراد عادل بر اداره‌ی رعایا و تبدیل شدن به مرجعی برای رفع ظلم. در این معنا، چنین لویاتانی از اساس، فاقد آن چیزی است که حکومت‌مندی^۱ نامیده می‌شود و در قالب لویاتان کاغذی قرار می‌گیرد (حیدری، ۱۳۹۹، ۶۱). لویاتان کاغذی قاجار، هیچ تلاشی برای خلق آزادی یا کاستن از شدت هنجارهای مغایر با آن از خود نشان نداد؛ بلکه قفس هنجارها را تنگ‌تر کرد و جامعه‌ای متفرق در لکه‌های

1. Governmentality

منزوی از هم آفرید (نقیب‌زاده، ۱۳۷۹، ۱۹). این، همان ویژگی‌ای است که لویاتان کاغذی قاجار می‌پسندید؛ جامعه‌ای چندپاره که بر موضوعات دم‌دستی تمرکز کند (قاضی‌مرادی، ۱۳۹۵، ۳۵۰). اما پرسش جدی، این است که چگونه این جامعه شبکه‌ای کوچک و مستقل می‌توانست درون حکومتی همچون حکومت قاجار عمل کند؛ پاسخ این است که با حضور یک لویاتان کاغذی، به راحتی. حکومت قاجار به گونه‌ای نظام‌مند عادت داشت که به فرمان‌برداران از خویش پاداش بدهد. فرادستان سیاسی، سمت‌های دیوان‌سالاری را به اعضای نزدیک خانواده خود پیشکش می‌کردند (ابراهیم‌نژاد، ۱۹۹۹). شبکه‌های دادوستد و خویشاوندی و روابط قومی، به حکومتی بسیار غیروبری ترجمه شدند، که در آن، صاحبان قدرت، برای بهره‌گیری از نفوذشان به نفع وابستگان خود، فشار می‌آوردند. به گونه‌ای مشابه، وابستگان، متعهد به حمایت از ولی نعمتشان بودند (فلور، ۱۹۹۲، ۱۲۰-۱۱۸). در چنین قفسی از هنجارها، بقای لویاتان کاغذی، تضمین شده و مانع توانمند شدن جامعه برای عمل جمعی می‌شد و هم‌زمان، رشد ظرفیت حکومت را سرکوب می‌کرد. لویاتان کاغذی قاجار هرچه بیشتر از شبکه بستگی‌های متقابل و پیوندهای قومی بهره می‌گرفت، به استحکام بیشتر قفس هنجارهای رقم‌زننده این مناسبات می‌افزود؛ از این رو، هیچ قرارداد اجتماعی مشروعی در میان نبود و بسیج اجتماعی محدودی وجود داشت. این امر استفاده دلخواهی از حکومت و قانون و اطاعت رعایا به دلیل ترس از قدرت و اعمال استبداد را به منظور حفظ قدرت، جذاب می‌کرد (ازغندی، ۱۳۸۵، ۸۸).

افزایش قدرت جامعه در برخی از موارد باعث می‌شد که لویاتان کاغذی به مدار لویاتان غایب پرتاب شود. اغتشاش عمومی در اصفهان در میانه سده نوزدهم به دلیل ماندگاری فساد و ناکارآمدی صاحب‌منصبان در مقابل حکومت مرکزی، از نمونه‌های این دگرگونی است که روی هم رفته چهارصد تا پانصد نفر کشته شدند (مارتین، ۱۳۹۴، ۱۳۳-۱۳۲). لویاتان کاغذی قاجار نه تنها برای آزادی بد بود، بلکه ویران‌کننده بهروزی اقتصادی نیز بود. فرصت‌ها و انگیزه‌های اقتصادی، بر قانون، امنیت، و خدمات عمومی مؤثر و بی‌طرفانه مبتنی نبود و در نتیجه، رشد اقتصادی با حضور لویاتان قاجار، وجود نداشت. در زمان فتح‌علی شاه، کل درآمد دولت در سال ۱۱۸۵، بالغ بر دو میلیون تومان شد؛ اما در نتیجه جنگ‌ها و افزایش نیافتن ظرفیت حکومت، در اواخر دوران ناصری و در سال ۱۲۶۷ و با گذشت هشتاد و دو سال، مبلغ کل بودجه حکومتی، بالغ بر سه میلیون و نهصد و شصت هزار تومان شد (اشرف و بنوعیزی، ۱۳۸۸، ۴۵).

جامعه قاجار با شاخص‌های مطرح‌شده در مورد لویاتان کاغذی، در خارج از دالان قرار داشت. برای وقوع تحول در خط سیر چنین کشوری، وقوع چالشی جدی یا بحرانی وجودی مانند جنبش مشروطیت، ضروری بود. توانایی تشکیل ائتلاف‌های حمایت‌کننده برای ورود لویاتان کاغذی به دالان آزادی، فاصله توازن قدرت فعلی میان حکومت و جامعه از دالان، و شکل آن، از مهم‌ترین مؤلفه‌هایی بودند که کامیابی یا ناکامی جامعه ایران در گذار به دالان آزادی و برآمدن لویاتان مقید را تعیین می‌کرد. با جنبش مشروطیت ایران، ساختار استبدادی فروپاشید. شکست رژیم اقتدارگرا در مرحله نخست دموکراسی‌سازی محقق، و تلاش برای بر ساخت لویاتان مقید، آغاز شد. این تحول تاریخی با بسیجی انبوه در میان جامعه ایران به پیش برده شد و ضعف لویاتان کاغذی، مانع سرکوب آزادی‌خواهان شد. این تغییر، همچنین مبتنی بر سازش بین جامعه سنتی ایران و گروه‌های مدرن لیبرال بود که می‌بایستی سازنده شالوده جامعه مدرن ایران در قرن بیستم باشند (کمالی، ۱۳۸۱، ۱۴۲). در نخستین اقدام برای مقید کردن لویاتان، تأسیس نهادها و پیگیری فرایندهای هم‌پیوند با دموکراسی آغاز شد. مجلس ملی مؤسسان برای تدوین قانون انتخابات مجلس ملی تشکیل شد. مجلس ملی، به منظور قانونمند کردن امور کشوری، در مهرماه ۱۲۸۵ و با تدوین قانون اساسی، سر برآورد. در مجلس نخست، نمایندگان بر پایه تجربه کشورهای غربی و بهره‌گیری از داشته‌های خود، سند متمم قانون اساسی را تدوین کردند که جایگاه برجسته مجلس، مساوات همه افراد جامعه، و آزادی انتشار روزنامه‌ها و تشکیل انجمن‌ها را دربر می‌گرفت. این متمم، حق عزل و نصب رئیس‌الوزرا و وزرا و تصویب هزینه قشون و دربار را به نمایندگان مردم واگذار می‌کرد (آبراهامیان، ۱۳۸۴، ۱۱۷-۱۰۳).

۷. مشروطیت در تنگنای قفس هنجارها

جامعه، توان لازم را برای گسترش حوزه عمل حکومت مشروطه نداشت و تعمیق بیشتر ظرفیت حکومت در عین مهار مردمی آن، ممکن نشد. نکته تعیین‌کننده، نحوه فرسوده شدن قفس هنجارها به دست ملکه سرخ بود. ایجاد و تثبیت دموکراسی، نیازمند ایجاد و نهادینه شدن مجموعه‌ای از هنجارهای مناسب دموکراسی در افراد جامعه — اعم از توده و نخبگان — بود. ماروین زونیس^۱ بر این نظر است که در جوامعی مانند ایران که فرایندهای سیاسی‌شان کمتر در

1. Marvin Zonis

قالب ساختارهای رسمی حکومت نهادینه شده است، نگرش‌ها و رفتارهای نخبگان، راهنمای تغییر سیاسی است (زونیس، ۱۹۷۱).

جامعه ایران در دوره مشروطیت برای تقویت لویاتان و مقید کردن آن، به سازمان‌دهی جمعی و تداوم مشارکت سیاسی نیاز داشت؛ اما این جامعه در بین خودش به بندگان درگرو و اربابان، عشیره‌ها، قبایل، یا گروه‌های خویشاوندی تقسیم شده بود و انجام چنین کاری دشوار بود. با وجود نفوذ ارزش‌های مدرنیته در ایران و صحنه‌گردانی مشروطیت، اصلاحات مشروطه نتوانست تخصم میان هویت‌های رقیب را حذف کند و فضا را برای شکل‌گیری محوری گسترده‌تر از همکاری فراهم آورد (بشیری، ۱۳۸۴، ۹۸). ناگزیر، این امکان فراهم نشد که قفس هنجارهای مرتبط با آزادی، فرسوده شود و هنجارهایی مانند برابری و مساوات به راحتی نایاب شدند. اصل برابری، همانند بسیاری از اصول دموکراسی، هنگامی که به دنیای اسلام پایه وارد شد، از ماهیت خود تهی شد. یکی از مهم‌ترین دلایل آن نیز عدم تفسیر و تشریح این مفهوم به شیوه‌ای رسا و کامل بود که پراکندگی و ابهام را در پی داشت. این معضل، هنگامی آغاز به خودنمایی کرد که اصل هشتم متمم قانون اساسی مبنی بر برابری شهروندان ایران در برابر قانون، در مجلس مطرح شد (حائری، ۱۳۸۱، ۳۱۷). افزون‌براین، جدال مفهومی با نوشتن رساله‌ها درگرفت. یکی از رساله‌های معروف دوره مشروطه که در پاسخ به آن درباره مفهوم عدالت، تساوی، و برابری سخن رانده‌اند، رساله شیخ فضل‌الله نوری است. این رساله در نقد مشروطه و در تأیید مشروعه‌طلبی پس از تصویب قانون اساسی و در مخالفت با متمم قانون اساسی نگاشته شده است. در بخشی از آن، اصل مساوات، با اسلام در تعارض قرار می‌گیرد:

حال ای برادر دینی! تأمل کن در احکام اسلامی که چه مقدار تفاوت گذاشت بین موضوعات مکلفین در عبادات و معاملات و تجارات و سیاسات از بالغ و نابالغ، ممیز و غیر ممیز، عاقل و مجنون، صحیح و مریض، مختار و مضطر، راضی و مکره، اصیل و وکیل و ولی، بنده و آزاد، پدر و پسر، زن و شوهر، غنی و فقیر، عالم و جاهل، شکاک و متقین، مقلد و مجتهد، سید و عام، مسلم و کافر (زرگری‌نژاد، ۱۳۷۴، ۱۶۰-۱۵۹).

مسئله‌ای که شیخ فضل‌الله با استناد به تفاسیر اسلامی به آن اشاره کرده است، برهم نخوردن جای افراد است. هرچند در دوره‌های گوناگون در پاسخ به شیخ فضل‌الله و در موافقت با مشروطه، بسیار نگاشته شده است، اما در نوشته‌های افرادی که از منظر اسلام به آن پاسخ گفته‌اند، بیشتر بازتفسیر

موضوع مساوات مدنظر بوده است. درواقع، پذیرش مساوات، به این علت که شرع، هرکس را بر جای خویش نشانده، نشانه عدالت نیست (انصاری، ۱۳۷۶، ۱۸۴-۱۸۲). با چنین تصویری از عدالت می‌توان به پیامدهای آن در سیاست‌ورزی ایرانیان اندیشید. در این تصویر، نشان دادن هر فرد در جایگاهی که اسلام تعیین کرده است، گویای برقرار ماندن تعادل و توازن موجود است. جایگاه‌های شرعی را نیز همان احکام یقینی فقها مشخص کرده‌اند. این چنین است که در مشروطه می‌توان حتی در میان مشروطه‌خواهان به سخنانی رسید که به شاه ضمانت می‌دهند که مشروطه برای برجیدن نظام شاهی نیامده است و قرار نیست با شخص شاه، کاری داشته باشد (مشروح مذاکرات مجلس اول شورای ملی، ۱۳۸۴، ۵۲).

قفس هنجارها، پذیرش این مسئله را که مشروطه می‌خواهد به افراد، جایگاه جدیدی ببخشد، برای جامعه ایران سخت کرد؛ بلکه مشروطه در نهایت قرار است جایی باشد برای وضع قوانین و تلاش برای یکسانی افراد در مقابل این قوانین. البته ناگفته پیداست که تغییر در این حد نیز سرانجام، مورد پذیرش فرادستان قرار نگرفت و دفترچه این تغییر نیز بسته شد. شیخ فضل‌الله نوری به خود اجازه داد تا به توپ بستن مجلس را به «نزول عذاب الهی بر سپاهیان ابره» تشبیه کند (سمیعی، ۱۳۹۷، ۲۶۷). این زبان نشان داد که عرصه سیاست در قفس هنجارها، اسیر شده است. این تغییرات و حاکم شدن ناامنی بر جامعه، آنچنان سخت بود که روزنامه جنوب، ایران را در مسیر بازگشت به شرایط نخست دانست و هشدار داد: «اگر حالات بعضی از اهل دهات را ملاحظه نمایید، به جای اشک، خون خواهید بارید» (جنوب، ۱۳۲۹، ۶). حقیقت این است که سیاست دموکراتیک در جامعه‌ای که علیه خودش بسیج شده و به سبب سلسله مراتب عمیق تری، راهش را گم کرده است، چندان خوب کار نمی‌کند. این جامعه به جای رشد ظرفیت حکومت، آن را تضعیف می‌کند؛ دشواری‌ای که در مشروطه رخ داد و در نقطه مقابل شرایطی قرار گرفت که ما از ملکه سرخ توقع داریم. کار به جایی رسید که کلمه «مشروطه» که ایرانیان برای تحقق آن جان‌ها داده بودند، در میان مردم به قتل و غارت ترجمه شد؛ به گونه‌ای که هرکس، کسی را می‌کشت، یا هر جا را غارت می‌کرد، می‌گفتند، مشروطه شد. در خود تهران هم هرگاه کسی، مقام یا پول خوبی به دست می‌آورد، می‌گفتند: «به مشروطه‌اش رسید». تا چندین سال این تعبیر در مورد هر شخصی که با دوزوکلک به چیزی می‌رسید، به کار می‌رفت (کاتوزیان، ۱۳۷۹، ۸۶). در مشروطه، قفس هنجارها محدود نشد و بدگمانی سیاسی و فقدان اعتماد شخصی، تعیین‌کننده رفتار سیاسی نخبگان بود (بشیریه،

۱۳۷۵؛ رزاقی، ۱۳۷۵؛ سیونگ یو، ۱۳۸۱؛ کامروا، ۱۹۹۳، ۱۷۰-۱۶۹). درنهایت، باید گفت که پیروزی جنبش مشروطه، آغاز دوره جدیدی در تاریخ ایران بود. فرهنگ سیاسی سنتی که قفس هنجارها حمایت‌گر آن بود و برای مدتی در سایه قرار گرفته بود، دوباره با تأثیرپذیری از عواملی چون تضاد منافع، تضاد آرا و عقاید، و نفوذ بیگانگان، شروع به تأثیرگذاری کرد و نتیجه آن، انحراف از مشروطیت بود.

۸. اثر ملکه سرخ مهارگسیخته؛ در جست‌وجوی امنیت و گذار از لویاتان مقید

در فرایند مشروطیت، دولت به شرایط فقدان مبانی ساختاری دولت باظرفیت رسیده بود. ساختار سیاسی در این دوره، دارای منافع تضمین‌شده در حفظ وضع موجود بود (سرحدی قهری و همکاران، ۱۳۹۸، ۱۷۴-۱۶۷). عمده‌ترین نیروی اجتماعی، یعنی زمین‌داری، به‌اندازه‌ای نیرومند بود که دولت قادر نبود مازاد قابل‌توجهی از آن کسب کند. کژکارکردی ساختاری مانند عدم شفافیت، مانع آن می‌شد که درآمدهای موجود در راستای اهدافی به‌کار رود که قدرت دولت دموکراتیک و مشروعیت آن را افزایش دهد. مجلس و انجمن‌های ایالتی و ولایتی به خواسته‌های دهقانان بی‌توجه ماندند و از مشروعیت برخوردار نبودند. همانند پیشامشروطیت، مرافعه به نفع طرف قوی‌تر و مسلح‌تر، رفع و رجوع می‌شد و حتی انجمن آذربایجان نیز دستور سرکوب دهقانان را صادر می‌کرد (یزدانی، ۱۴۰۱، ۲۰۹). ظرفیت کمتر دولت و نبود هیچ‌گونه شیوه نهادینه‌ای برای اعمال قدرت توسط جامعه، مأموریت دشواری را برای مشروطه‌خواهان ایجاد می‌کرد. آن‌ها با افزایش جداگانه قدرت حکومت یا جامعه نمی‌توانستند خود را در دالان حفظ کنند و از بازگشت به لویاتان کاغذی یا چرخش به‌سوی لویاتان مستبد پیشگیری کنند؛ بنابراین، لازم بود که ظرفیت حکومت و جامعه، به‌طور هم‌زمان افزایش یابد. این درحالی بود که مدرنیزاسیون بروزکرده در ساختارهای بوروکراتیک ایران، ظرفیت فنی دولت را برای مقاصد توسعه‌ای و بازتولید اجتماعی کارآمد، افزایش نداد. بوروکراسی و ازجمله نظام مالیاتی، بار دیگر در خدمت اهداف طبقات مسلط یا در حالت فقدان نیروهای اجتماعی نسبتاً قوی و متوازن، در خدمت حکومتی بهره‌کش قرار گرفت (شوستر، ۱۳۸۹، ۲۱۰-۲۰۷؛ ادیب‌زاده، ۱۳۸۹، ۱۳۴).

به‌رغم پیروزی سریع مشروطه‌خواهان، آنان نیروی حیاتی اثر ملکه سرخ را پیش‌بینی نکرده و تشخیص ندادند که این نیرو می‌تواند لویاتان مقید را در دالان نگه دارد. افزون‌براین،

نیاز به حکومت برای ایفای نقش بازتوزیعی، ایجاد تور ایمنی اجتماعی و مقررات‌گذاری در اقتصادهایی که هر روز پیچیده‌تر می‌شوند (همان پیچیدگی‌هایی که از برآمدن مشروطیت پدیدار شدند)، به درستی درک نشد؛ در نتیجه، روشنفکران ناامید، تنها در پی معجزه‌ای برای گذر از بحران بودند (غنی‌نژاد، ۱۳۹۶، ۱۳۲-۱۰۰). اقتصاد ایران، بر پایه کشاورزی بود، ولی فرایند درونی توسعه فناوری در آن نضج نگرفته بود و با توجه به ساختار زمین‌داری، کشاورزی، عقب‌مانده بود. ساختار زمین‌داری مبتنی بر پراکندگی قدرت در دست زمین‌داران بزرگ و تعادل نسبی قدرت میان آنان و حاکمان، سبب شده بود که مشروطه‌خواهان، توان لازم را برای اعمال سیاست منسجم نداشته باشند. در واقع، حکومتی که به دست زمین‌داران اداره می‌شد، نمی‌توانست مجری برنامه‌های اصلاحات ارضی به منظور تقویت جامعه در سال‌های انقلاب باشد. تقسیم زمین‌های خالصه نیز با شکست روبه‌رو شد؛ زیرا، بسیاری از بزرگان کشور، مانند کامران میرزا، شعاع السلطنه، اجلال الدوله، نصر الممالک، عزالدوله، و دیگران، زمین‌های خالصه را در تصرف داشتند (یزدانی، ۱۴۰۱، ۲۵۵). عقب‌ماندگی نیز باعث شده بود که سرمایه لازم برای صنعتی شدن فراهم نشود. نتیجه این وضع، جامعه‌ای به دام افتاده در کشاورزی معیشتی و آسیب‌پذیر از هرگونه افول و فلاکت اقتصادی، همراه با فناوری راکد و عقب‌مانده بود (صیامی‌دودران، ۱۳۸۲). فروپاشی نظم اجتماعی در مشروطیت، نمونه‌ای است از ملکه سرخ با حاصل جمع صفر؛ جایی که هر طرف برای ضربه زدن به دیگری رقابت می‌کرد و به هیچ‌روی حاضر به سازش نبود. بسیج اجتماعی مورد پشتیبانی ائتلاف جدید قرار نگرفت تا از معماری نهادی نوین حمایت کند. دالان مشروطیت بسیار باریک بود و وقتی دالان باریک‌تر است، ملکه سرخ، گرایش بیشتری به مهار گسیختن دارد. نهادهای دموکراتیک و مشارکتی پا نگرفت و بر پهنای دالان افزوده نشد؛ زیرا، به جای هم‌افزایی ظرفیت دولت و جامعه، حکومت، ملت را گوسفند می‌دانست و ملت، حکومت را گرگ تصور می‌کرد و روزبه‌روز بر خرابی و بدبختی افزوده شد (رئیس‌نیا، ۱۳۷۷، ۳۱۷)؛ در نتیجه، نهادهای مشروطیت، اعتماد مردم را به دلیل بالا گرفتن هرج و مرج، از دست دادند و دالان، باریک‌تر شد و توان جامعه برای برخورد با تنازعات، افول کرد (سعیدی‌نژاد و ویسی، ۱۳۹۰، ۱۶۵).

مشروطه‌خواهان باید سازش‌ها را مهندسی می‌کردند و راه‌هایی را برای شکل دادن به ائتلافی گسترده در راستای پشتیبانی از لویاتان مقید و سیاست‌های جدید پیدا می‌کردند. چنین کاری در فضای سیاسی قطبی‌شده، بسیار دشوار بود و مشروطه‌خواهان نتوانستند زمینه‌های

مشترک را به یکدیگر پیوند بزنند. در خرداد ۱۲۸۸، هشتصد سوار بختیاری از ییلاق‌های خود در کوه‌های زاگرس به سوی تهران روانه شدند تا مجلس را بازپس بگیرند و از جنبش مشروطه پشتیبانی کنند. تعداد بختیاری‌ها در تهران به حدود دوهزار نفر رسید و بریگاد قزاق تحت امر روسیه را که در خدمت محمدعلی‌شاه بودند، وادار به تسلیم و شاه را مجبور کردند تا به سفارت روسیه پناهنده شود. مدتی بعد، معلوم شد که بختیاری‌ها زیر بیرق مشروطیت، دورخیز کرده بودند تا پادشاهی ایران را به ایل خود انتقال دهند. بی‌احترامی بختیاری‌ها به قانون در شهرها و راه‌ها در سال‌های ۱۲۸۸ تا ۱۲۹۰، سستی آنان را در مشروطه‌خواهی نشان داد. بختیاری‌ها، سرانجام در سال ۱۲۹۰، زمانی که در برابر دموکرات‌های چپ‌گرا ایستادند و اولتیماتوم روسیه برای تعطیلی مجلس را پذیرفتند، کاملاً از جریان انقلاب جدا شدند (خازنی، ۱۴۰۰، ۱۵-۱۳). کابینه‌ها نیز دچار چنددستگی سیاسی بودند و از ظرفیت دولت کاسته شد. وجود چند نهاد قدرت در هیئت حاکمه، دربار، دولت، مجلس، و شاه و تضاد مجلس، به‌عنوان نهاد جدید، با بخش سنتی و ارتجاعی پیشین، یعنی دربار، موجب آشفتگی امور شده بود (ترابی، ۱۳۷۲، ۷۲). کشیده شدن اختلاف‌ها به روزنامه‌ها، مساجد، سخنرانی‌های عمومی، و صحن مجلس، سبب شکل‌گیری ائتلاف‌های جدیدی میان نیروهای سیاسی، و سرانجام، جنگ داخلی میان مشروطه‌خواهان گیلانی، آذری، اصفهانی، بختیاری و نقاط دیگر ایران شد (رهبری، ۱۳۸۸، ۱۵۵).

دموکراسی نوپا به دلیل ملکه سرخ مهارگسیخته، نتوانست ثبات و امنیت را برای کشور فراهم کند. اگر تعریف امنیت ملی را شامل حفظ استقلال کشور، تمامیت ارضی، ثبات سیاسی، تضمین بقای ارگانیک (فیزیکی و جمعی) مردم، ایجاد شرایط لازم برای رفاه اقتصادی و تأمین و حفظ هماهنگی میان اقوام و طوایف درون کشور در نظر بگیریم، خواهیم دید که بیشتر این عناصر آسیب دیدند و دموکراسی موجود نتوانست به تحکیم امنیت ملی منجر شود (رحیمی، ۱۳۹۶، ۱۴۲). هریک از بازیگران، راهبرد بقای متعارض و شکننده‌ای مانند مخالفت و دشمنی، تحصن و بست‌نشینی، مشروعه‌خواهی، کودتا، ترور و سرکوب مخالفان، هواداری از استبداد قاجار و عقد قراردادهای خارجی را در پیش گرفته بودند که نتوانست نقطه اشتراک و اجماعی بیابد. همه این‌ها، نمونه‌هایی از عدم همکاری و رشد دولت و جامعه است که به ملکه سرخ با حاصل جمع صفر ترجمه می‌شود. هر طرف برای حذف دیگری رقابت می‌کرد و به‌هیچ‌روی حاضر به سازش نبود. فرادستان برای دفاع از مزایایشان می‌جنگیدند و

مشروطه‌خواهانی که در ناامن‌ترین وضع به سر می‌بردند، جذب اقتدارگرایان می‌شدند. میرزا اسدالله‌خان، نماینده مجلس، می‌نویسد:

دشمن این مملکت امروز «موزر» است.... پارلمان باید متحد شود و با همان قوه بزرگی که دو عفريت بزرگ را که یکی استبداد و دیگری ارتجاع بود، امروز با همان قوه، عفريت ثالث را باید برداشت.... اشخاصی که «موزر» دارند و در خیابان‌ها و بازارها می‌گردند، اول باید این را از میان برداریم. وقتی که قانون می‌گوییم، مقصود این است که قانون، مقدس است و باید اجرا شود؛ نه اینکه برای دیگری مقدس است و برای ما نیست.... آن اسلحه را به قوه قهریه از او بگیرند، ولو اینکه منوط باشد به اینکه گوشت‌های تن او را از استخوان‌هایش سوا کنند (شوکت، ۱۳۸۶، ۶۸-۶۷).

واقعیت این است که دولت از ضعف نیروی انسانی کافی و متخصص و کمبود منابع مالی رنج می‌برد و تنها بر روی کاغذ، وجود داشت (صالحی، ۱۳۸۷، ۱۷۵). براساس تحلیل نشریه «کاوه»، ایران پس از مشروطه، دچار اوضاعی است که در آن نودوپنج درصد از نخبگان ایرانی، انرژی اوقات خود را صرفاً در منازعات سیاسی و مرافعات فی‌مابین احزاب از دست می‌دهند و از این حیث، خسارات جبران‌ناپذیری بر کشور و ملت وارد می‌نمایند (کاوه، ش ۹، ۲). این شرایط، نتیجهٔ مورداعتماد قرار نگرفتن نهادهای دموکراتیک و مشارکتی بود که به باریک شدن دالان منجر شد و توان جامعه برای برخورد با تنازعات، کاهش یافت. ملکهٔ سرخ به حاصل جمع صفر رسید و در یک دالان عریض، مهار گسست. شعارهای اساسی جنبش مشروطیت، حامل اجتماعی خویش را نیافت و به ناچار همچون مراحل تاریخی دیگر، پس از یک دوره هرج و مرج، روح جامعهٔ ایرانی به جست‌وجوی «امنیت» رفت که حاصل آن، برآمدن دولت مطلقهٔ رضاشاه بود (نجف‌زاده، ۱۳۹۷، ۲۶۸).

نتیجه‌گیری

ایران، شاهد بیان پررنگ ایدهٔ دموکراسی‌خواهی در قالب جنبش مشروطه بوده است. محور این رخداد، شعارهایی دال بر طلب آزادی‌ها و حقوق دموکراتیک بود. با اینکه مشروطه‌خواهان ایران را وارد دالان آزادی کردند، اما نشانهٔ پررنگی از تحکیم دموکراسی به چشم نمی‌خورد و حتی دموکراسی صوری مبتنی بر انتخابات برای تغییر دولت نیز در مقطع زمانی خاصی از بین رفت. بحران سیاسی و اقتصادی، از بخت تحکیم دموکراسی در مشروطیت کاست و سبب

تشدید درگیری‌های طبقاتی و کاهش ظرفیت دولت شد. کاهش ظرفیت دولت، صحنه سیاسی را به میدان رقابت همراه با هرج و مرج تبدیل کرد. مشروطه‌خواهان به اشتباه پنداشتند که تقویت جامعه به تنهایی می‌تواند راه‌گذار به دموکراسی باشد. قفس هنجارهای جامعه ایران در دوران مشروطه، با کنترل رفتار و همچنین گفتار -اینکه افراد چه چیزی بگویند و چگونه بگویند- آزادی‌ها را محدود کرد. زمانه آنان، پر آشوب بود و به ندرت پیش می‌آمد که کسی در برابر خشونت، احساس امنیت کند و هنجارهای نظامی، با قدرت به جریان افتادند. مشروطه‌خواهان، هنوز در قفس تنگ هنجارهایی به سر می‌بردند که رسوم، سنن، و رویه‌هایی به شدت محدودکننده برای اقدامات اقتصادی و اجتماعی قاطبه جامعه را دربر می‌گرفت. وجود تابوهای دینی و فرهنگی فراوان و نیز سلسله‌مراتب اجتماعی روشن در جامعه ایران، از مهم‌ترین دلایل این محدودیت‌ها به‌شمار می‌آیند.

تجربه مشروطه نشان داد که نباید افزایش عرض دالان و ثبات در آن را برای پایداری دموکراسی، کافی دانست. نهادهای دموکراتیک و مشارکتی، بر پهنای دالان در مشروطیت افزودند، اما به تدریج، اعتماد مردم را از دست دادند. دالان، باریک شد و توان جامعه برای برخورد با تنازعات کاهش یافت. در چنین وضعیتی، ملکه سرخ به حاصل جمع صفر رسید و مهار گسست. نخستین کاستی، این بود که ائتلاف گسترده متشکل از کارگران، کشاورزان، و صاحبان کسب و کار شکل نگرفت. دومین کاستی، طیفی از سیاست‌های اقتصادی، هم کوتاه‌مدت و هم نهادی، را دربر می‌گرفت که پا نگرفت. این سیاست‌ها باید دربرگیرنده اقداماتی به منظور تحرک اقتصاد و نیز برخی از اصلاحات برای بازتوزیع درآمد به سود آسیب‌دیدگان از بیکاری، افزایش درآمد، و کاهش فقر بود. سومین کاستی، سیاسی بود. ظرفیت حکومت با محوریت نظامی-سیاسی، به گونه‌ای افزایش نیافت که جامعه بر فعالیت دولت و روابط میان فرادستان سیاسی و اقتصادی نظارت داشته باشد. در چنین شرایطی، روح جامعه ایران به جست‌وجوی لویاتانی غیر از لویاتان مقید رفت تا حامل امنیت باشد و ایران از دالان آزادی به بیرون پرتاب شد. *

یادداشت‌ها

۱. برای گذار به دموکراسی، لازم است که حکومت و جامعه با هم بدونند و هیچ‌کدام دست بالا را نداشته باشند. این شرایط به اثر ملکه سرخ در کتاب «سفر به درون آینه»، و آنچه آلیس در آنجا یافت، اثر لوئیس کارول شباهت دارد. در این کتاب، آلیس، ملکه سرخ را ملاقات می‌کند و با وی مسابقه می‌دهد. آلیس بعدها که اندیشید، نتوانست درست سر دربیورد که آن‌ها چگونه آغاز کردند، اما متوجه شد که اگرچه به ظاهر، هر دوی آن‌ها با سرعت می‌دویدند، اصلاً این‌گونه به نظر نمی‌آمد که درخت‌ها و سایر اشیاء اطرافشان تغییر کرده است: «آن‌ها هر اندازه سریع می‌رفتند، انگاری اصلاً از چیزی عبور نکرده بودند. سرانجام، وقتی ملکه سرخ دستور ایست داد: آلیس با شگفتی بسیار به اطراف ملکه نگریست. «مرا چه می‌شود که گمان می‌کنم تمام مدت زیر همین درخت بودیم! همه چیز درست مثل قبل است!» ملکه پاسخ داد: «البته که این‌طور است؛ مگر انتظار دیگری داشتی؟» آلیس که هنوز یک کمی نفس نفس می‌زد گفت: «آخر در کشور ما اگر برای مدت طولانی خیلی سریع بدویم، یعنی همین کاری که ما داشتیم انجام می‌دادیم، معمولاً به جای دیگری می‌رسیم». ملکه گفت: «چه کشور کند و تبلی دارید! اکنون و اینجا، همان‌گونه که می‌بینی، برای اینکه در همان مکان باقی بمانی، لازم است تا جایی که می‌توانی، سریع بدوی» (عجم‌اوغلو و رایبسون، ۱۳۹۹، ۶۴).

منابع

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۴). ایران بین دو انقلاب. ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی ولیلایی. چاپ یازدهم. تهران: نشر نی.
- ادیب‌زاده، مجید (۱۳۸۹). مدرنیته زایا و تفکر عقیم. تهران: انتشارات ققنوس.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۸۵). درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی معاصر ایران. تهران: نشر قومس.
- استوار، مجید (۱۳۹۶). گذار به دموکراسی در ایران با تأکید بر نقش نخبگان حاکم. دولت‌پژوهی، ۱۱.
- اشرف، احمد؛ بنوعیزی، علی (۱۳۸۸). طبقات اجتماعی، دولت و انقلاب در ایران. ترجمه سهیلا ترابی فارسانی. چاپ دوم. تهران: نیلوفر.
- انصاری، مهدی (۱۳۷۶). شیخ فضل‌الله نوری و مشروطیت. تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۵). ایدئولوژی و فرهنگ سیاسی گروه‌های حاکم در دوره پهلوی. نقد و نظر، ۲ (۳ و ۴)، ۷۴-۸۴.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۴). گذار به دموکراسی. تهران: نگاه معاصر.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۴). موانع توسعه سیاسی در ایران. چاپ پنجم، تهران: گام نو.
- ترابی، سهیلا (۱۳۷۲). خواست‌های تجار و پاسخ مشروطیت به آن. مجله سیاسی-اقتصادی. ۶۷ و ۶۸.
- تنکابنی، حمید (۱۳۸۹). تحلیلی بر مناسبات تولیدی و نوع مالکیت در ایران و تأثیرات آن بر دیوان‌سالاری عصر قاجار. اقتصاد تطبیقی، شماره ۱.
- حاتری، عبدالهادی (۱۳۸۱). تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق. چاپ سوم. تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- حیدری، آرش (۱۳۹۹). واژگونه‌خوانی استبداد ایرانی. چاپ دوم. تهران: مانیا هنر.
- خازنی، آرش (۱۴۰۰). پیرامون مشروطه: سه مقاله درباره ولایات و مرکزگرایی. ترجمه مارال لطیفی، مراد روحی، ابراهیم توفیق، و سیدمهدی یوسفی. تهران: گام نو.
- خلیلی، محسن (۱۳۹۹). بازی تاج‌وتخت کرونا؛ آموزه‌ای برای سیاست‌ورزی ایرانی. پژوهشنامه علوم سیاسی، ۵۸.
- رحیمی، علیرضا (۱۳۹۶). کشاکش دموکراسی و امنیت ملی در ایران (۱۲۸۵ تا ۱۳۹۲ هجری شمسی). تهران: جامعه‌شناسان.
- رزاقی، سهراب (۱۳۷۵). مؤلفه‌های فرهنگ سیاسی ما. نقد و نظر. ۲ (۸۷).
- رهبری، مهدی (۱۳۸۸). انقلاب مشروطه و رویارویی ایرانیان با چهره ژانوسی تجدید (پژوهشی در باب شکل‌گیری نخستین جریان‌های فکری و سیاسی در ایران). فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ۹.
- روزنامه جنوب. ۳۰ رمضان ۱۳۲۹، ۳۵، ص ۶.
- روستو، والت (۱۳۸۸). مراحل رشد اقتصادی. ترجمه مهدی تقوی و شعله باقری. تهران: دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم تحقیقات.
- رئیس‌نیا، رحیم (۱۳۷۷). آخرین سنگر آزادی: مجموعه مقالات میرجعفر پیشه‌وری در روزنامه

- حقیقت، ارگان اتحادیه عمومی کارگران ایران ۱۳۰۱-۱۳۰۰. تهران: مؤسسه نشر و پژوهش شیرازه.
- زرگری نژاد، غلامحسین (۱۳۷۴). رسائل مشروطیت. تهران: کویر.
- زرگری نژاد، غلامحسین (۱۳۹۸). سیاست‌نامه‌های قاجاری: سی و یک اندرزنامه سیاسی عصر قاجار. جلد ۴. چاپ دوم. تهران: نگارستان اندیشه.
- ساعی، احمد، اکبرزاده، فریدون (۱۳۸۸). بررسی تتوریک نقش طبقه متوسط جدید در تحقق گذار به دموکراسی در جنبش ملی نفت. تحقیقات حقوق خصوصی و کیفری، شماره ۱.
- سرحدی قهری، رضا؛ نجف‌زاده، مهدی؛ اطهری، سیدحسین؛ منشادی، مرتضی (۱۳۹۸). در آینه غرب و عبور از من نامتناهی؛ بررسی چگونگی رویارویی نخستین قانون‌گذاران ایرانی با غیر غربی در مذاکرات نخستین مجلس شورای ملی مشروطیت. پژوهشنامه علوم سیاسی، ۱۵ (۵۷).
- سعیدی‌نژاد، حمیدرضا؛ ویسی، زینب (۱۳۹۰). گفتمان مشروطیت و تأثیر آن بر روابط خارجی ایران (۱۲۹۹-۱۲۸۵). دانشنامه حقوق و سیاست، شماره ۱۵.
- سمیعی، محمد (۱۳۹۷). نبرد قدرت در ایران: چرا و چگونه روحانیت برنده شد؟. چاپ دوم. تهران: نشر نی.
- سیونگیو، دال (۱۳۸۱). فرهنگ سیاسی و توسعه سیاسی: مطالعه تطبیقی ایران و کره جنوبی. تهران: انتشارات خانه سبز.
- شوستر، مورگان (۱۳۸۹). اختناق ایران. ترجمه حسن افشار. چاپ سوم. تهران: ماهی.
- شوکت، حمید (۱۳۸۶). در تیرس حادثه: زندگی سیاسی قوام السلطنه. چاپ دوم. تهران: نشر اختران.
- صالحی، نصرالله (۱۳۸۷). اندیشه تجدد و ترقی در عصر بحران (۱۳۳۹-۱۲۹۹/۸-۱۲۸۸). تهران: طهوری.
- صیامی‌دودران، زهرا (۱۳۸۲). چرا صنعتی نشدیم؟ (بررسی تاریخی موانع توسعه صنعت در ایران). تهران: امیرکبیر.
- عجم اوغلو، دارون؛ رابینسون، جیمز (۱۳۹۰). ریشه‌های اقتصادی دیکتاتوری و دموکراسی. ترجمه جعفر خیرخواهان و علی سرزعیم. تهران: انتشارات کویر.
- عجم اوغلو، دارون؛ رابینسون، جیمز (۱۳۹۴). چرا ملت‌ها شکست می‌خورند؟: ریشه‌های قدرت، ثروت، و فقر. ترجمه محسن میردامادی و محمدحسین نعیمی‌پور. تهران: انتشارات روزنه.
- عجم‌اوغلو، دارون؛ رابینسون، جیمز (۱۳۹۹). راه باریک آزادی. ترجمه سیدعلیرضا بهشتی شیرازی و جعفر خیرخواهان. تهران: انتشارات روزنه.
- غنی‌نژاد، موسی (۱۳۹۶). اقتصاد و دولت در ایران. تهران: دنیا اقتصاد.
- فاضلی، محمد (۱۳۸۹). بنیان‌های ساختاری تحکیم دموکراسی: تجربه دموکراسی در ایران، ترکیه، و کره جنوبی. تهران: کندوکاو.
- فلور، ویلم (۱۳۶۶). جستارهایی از تاریخ اجتماعی ایران در عصر قاجار. دو جلد. ترجمه ابوالقاسم سری. تهران: انتشارات توس.
- قاضی‌مرادی، حسن (۱۳۹۵). استبداد در ایران. چاپ هفتم. تهران: نشر اختران.
- کاتوزیان، همایون (۱۳۷۹). دولت و جامعه در ایران (انقراض قاجار و استقرار پهلوی). تهران: مرکز.
- کافی، مجید (۱۳۹۳). جامعه‌شناسی تاریخی (مبانی، مفاهیم، و نظریه‌ها). قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

کمالی، مسعود (۱۳۸۱). جامعه مدنی، دولت و نوسازی در ایران. ترجمه کمال پولادی. تهران: باز.

لرنر، دانیل (۱۳۸۳). گذر جامعه سنتی: نوسازی خاورمیانه. ترجمه غلامرضا خواجه‌سروی. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

لمبتون، ا.ک.س (۱۳۶۲). مالک و زارع در ایران. ترجمه منوچهر امیری. چاپ سوم. تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی.

لویس، پل (۱۳۸۸). دموکراسی در جوامع مدرن. ترجمه حسن مرتضوی. تهران: آگه.

لیست، سیمور مارتین (۱۴۰۰). انسان سیاسی: مبانی اجتماعی علم سیاست. ترجمه فریبرز مجیدی. تهران: سمت.

مارتین، ونسا (۱۳۹۴). دوران قاجار: چانه‌زنی، اعتراض، و دولت در ایران قرن نوزدهم. چاپ دوم. تهران: نشر اختران.

مارتین، ونسا (۱۳۹۸). ایران بین ناسیونالیسم اسلامی و سکولاریسم. ترجمه محمدابراهیم فتاحی. تهران: نشر نی.

مجله کاوه (۱۹۲۱). سال دوم، شماره ۹، ص ۲.

مور، برینگتون (۱۳۶۹). ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی؛ (نقش ارباب و دهقان در پیدایش جهان نو). ترجمه حسین بشیریه. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

میرزاصالح، غلامحسین (۱۳۸۴). مذاکرات مجلس اول: ۱۳۲۶-۱۳۲۴ توسعه سیاسی ایران در ورطه سیاست بین‌الملل. تهران: مازیار.

نجف‌زاده، مهدی (۱۳۹۷). جابه‌جایی دو انقلاب (چرخش‌های امر دینی در جامعه ایرانی). چاپ دوم. تهران: انتشارات تپسا.

نقیب‌زاده، احمد (۱۳۷۹). دولت رضاشاه و نظام ایلی. تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۰). سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: علم.

یزدانی، سهراب (۱۴۰۱). روستاییان و مشروطیت ایران. تهران: نشر ماهی.

Bicchieri, C. (2006). *The Grammar of Society: The Nature and Dynamics of Social Norms*. Cambridge: Cambridge University Press.

Centeno, M. Á., & Ferraro, A. E. (2013). Paper Leviathans: Historical Legacies and State Strength in Contemporary Latin America and Spain. *Republics of the Possible*, pp. 399-416, available at: <http://dx.doi.org/10.1017/CBO9781139342667.025>.

Ebrahim Nejad, H. (1999). *Pouvoir et Succession en Iran: Les Premiers Qâjâr, 1726-1834*. Paris: Harmattan.

Fishman, R. M. (2017). How Civil Society Matters in Democratization: Setting the Boundaries of Post-Transition Political Inclusion. *Comparative Politics*, 49(3), 391-409, doi:10.5129/001041517820934294.

Floor, W. (1992). Change and Development in Judicial System of Qajar Iran

- (1800-1925). in: E. Bosworth And C. Hillenbrand (eds). *Qajar Iran (Political, Social, And Cultural Change)*. Costa Mesa.
- Holcombe, R. G. (2020). Daron Acemoglu and James A. Robinson: The Narrow Corridor: States, Societies, and the Fate of Liberty. *Public Choice*. doi:10.1007/s11127-020-00805-6.
- Inglehart, R., & Welzel, C. (2003). Political Culture and Democracy: Analyzing Cross-Level Linkages. *Comparative Politics*, (36) 1.
- Kamrava, M. (1993). *Politics and Society in the Developing World*. Routledge.
- Macrailld, Donald M. & Taylor, Avram. (2004). *Social Theory and Social History*. New York: Palgrave Macmillan.
- O'Donnell G., Schmitter P. (1986). *Transitions from Authoritarian Rule: Tentative Conclusions about Uncertain Democracies*. London: Johns Hopkins University Press.
- Welles, M. Abreu & Gomes, Ricardo, C. (2021). Shackling the Leviathan: Balancing State and Society Powers against Corruption. *Public Management Review*, DOI: 10.1080/14719037.2021.1893802
- Zonis, Marvin (1971). *The Political Elite of Iran*. Princeton University Press.
- Zurn, C. F. (2002). Deliberative Democracy and Constitutional Review. *Law and Philosophy*. 21(4/5), 467-542.



Research Paper

Comparing Different Methods for Using Religious Symbols in Election Campaigns of Political Factions (Case Study: 11th Legislature Election of the Islamic Republic of Iran)

* Javad Sadeqi Jafari¹ Hasan Garnehi²

1. Assistant Professor of Sociology, Department of Cultural and Media Management, School of Culture and Communication, Soore University, Tehran, Iran

2. PhD student, Department of Communication Sciences, Research Sciences Unit, Islamic Azad University, Tehran, Iran

DOI: 10.22034/ipsa.2023.488

Receive Date: 18 May 2023

Revise Date: 10 July 2023

Accept Date: 30 July 2023



©2021 by the authors, Licensee IPSA, Tehran, Iran. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)

Extended Abstract

Introduction

In political competitions, religious symbols are often considered as valuable commodities that are given to individuals, groups, and political factions. This situation in Iran is due to the religious nature of the 1978 revolution and the integration of religious symbols into daily life. Two main functions are considered for using religious themes and symbols during election campaigns. The first is to create a sense of identification and Consubstantiality (Bruke, 1969:20-22) with supporters of a particular faction or political figure, which can be a powerful tool for equipping like-minded individuals. The second function, which contradicts the first, is to create division and animosity toward competitors. Religious symbols can both inspire loyalty and encourage hatred. Nonetheless, the impact of using religious symbols on an individual's electoral and political faction success cannot be easily determined. While using religious symbols in political campaigns can increase participation and general excitement among religious communities, excessive use may lead to disillusionment or misunderstanding of religious symbols and a reduction in the capacities of faithful individuals in society. Furthermore, an over-reliance on religious symbols can polarize society and widen the gap between those who are religious and those who are not. Another damage of this situation can be seen in institutionalizing rationality in political actions. However, the political campaign's environment is always mixed with excitement and emotions, leading the society to a more rationalist environment that can promote political and economic-social development. This paper compares the quantity and type of religious symbols used in election campaign sites between two factions during the 11th legislature election of the Islamic Republic of Iran.

Methodology

The quantitative content analysis research method is used for this paper. The statistical population consists of messages and documents related to election campaigns published on two websites (Asriran¹ and Entekhab¹) which are inclined towards the reformist

1. <https://www.asriran.com/>



* Corresponding Author:

Javad Sadeqi Jafari, Ph.D.

E-mail: sadeghi@soore.ac.ir



faction, and two websites (Mashregh² and Tabnak³) which are inclined towards the fundamentalist faction. These sites were chosen purposefully based on certain criteria, such as an experience of at least 5 years of activity and political clarity. Then a total number of 1168 published documents on these sites from the second half of January to the first half of March in the year 2020, which were related to the 11th legislature election of the Islamic Republic of Iran were analyzed and coded (Mashregh: 487, Tabnak:229, Asriran:199, Entekhab:253). These documents included site notes, interviews, reports, republished speeches, letters, statements, and messages published on social media platforms like Twitter, Telegram, and Instagram. These documents pertained to the personalities and organizations of both political factions.

The context unit in this research is the sentence or paragraph within a document, and the main research units that were examined in this paper are categorized as follows:

- **Religious symbol:** Religious symbols are words, expressions, personalities, events in the history of Islam religion, holy days and places, images, and objects that represent the identity elements of Islam. These symbols are an integral part of Islamic culture, and they are highly respected by believers.
- **The direction of symbols:** The religious symbols are often depicted in two polarities of good and evil. In other words, they are in two polarities of holy symbols and satanic symbols.
- **The symbols level:** in this research, the religious symbols are classified as “immediate symbols” that directly refer to religious identity, (e.g. Quran verses, the words of prophets, Imams, and holy names) and “mediate symbols” that evoke religious meanings through literature and concepts that were formed and popularized in the Islamic Revolution of Iran. The content or type of the symbols can be classified into six main groups based on their nature. This classification is based on the definition of religious symbols and the study and coding of symbols in documents. (Martyrdom, Martyrs, Martyr, Soleimani, etc.).
- **The symbol's content (type):** refers to its type or classification. Religious symbols can be classified into six main groups based on their nature. This categorization is based on the definition of religious symbols and their study and coding in documents.

Results and Discussions

A total number of 540 religious symbols were used in political campaign documents by the two factions. The fundamentalist news-analytical sites had significantly higher usage of religious symbols, with 483 symbols compared to the reformists' usage of 57 symbols. Indeed, 89.4% of religious symbols belonged to fundamentalist media, while 10.6% belonged to reformist media.

Table1: Frequency Distribution of immediate symbols by political faction and content of symbols

	Religious Vocabulary and concepts	Holy characters	Islam History	Quran verses and narratives	Religious practices)	Total (number of symbols)
Reformist	84.6%	0	0	0	15.4%	26
Principled	77.1%	10.3%	3.1%	8%	1.5%	262
Total (number)	224	27	8	21	8	288

1. <https://www.entekhab.ir/>
2. <https://www.mashreghnews.ir/>
3. <https://www.tabnak.ir/>



Table No. 2 reflects the content of religious symbols that consist of 6 clusters. The vocabulary and religious concepts cluster makes the biggest contribution in both factions. However, the reformist group does not use holy figures, Islamic history, and Quranic verses. Here are some examples of phrases that reflect the symbols used.

During a campaign speech posted on the Tabnak Principled website, "Mohammad Bagher Ghalibaf", the leader of the fundamentalist group, stated that: "the representatives should have faith in the divine tradition. He argued that being Westernized and denying this belief is impossible, as God has promised victory to all of his faithful servants." (Tabnak, 24th, January 2017). By using religious language, Ghalibaf aimed to connect with religious groups in the target society and establish his own group as the followers of the divine tradition and the faithful servants of God who will ultimately triumph.

To encourage the fundamentalists to unity within the group, the Mashregh News website uses the note of "Hossein Shariatmadari" and quotes him: "If the presence of committed revolutionary and popular forces in the nation's house is a religious and national duty, every Action and move that harm this presence and prevent the election of worthy representatives are definitely an illegal and anti-national action." (Mashreq News, February 15, 2017). "Religious duty" and "illegal action" are two religious symbols that have been widely used in the daily life of religious groups, and the sensitivity of the religious community to these words is usually high.

Table2: Frequency distribution of mediated symbols by political faction and symbol content

	Vocabulary legislature	Soleimani Commander	Other well-known martyrs	Total (number of symbols)
Reformist	22.6%	38.7%	38.7%	31
Principled	31.2%	64.7%	4.1%	221
Total (number)	76	155	21	252

Among the mediated symbols, the name "Martyr Qasem Soleimani" is considered as the most commonly used. Fundamentalists have capitalized on the current emotional atmosphere by associating themselves with martyr commander Soleimani.

In an analysis titled "From the blood of Haj Qasem to the anti-American Parliament" in Mashregh News website, it is stated, "The future parliament should be able to transform this important institution of the country with the presence of representatives with Soleimani manners" (Masregh News website, 5 February 2018).

In the reformist group, the disqualified candidate "Ali Motahari" frequently used the name "Martyr Motahari". In a letter to the Guardian Council against his disqualification, "Ali Motahari" referred to the myth of Martyr Morteza Motahari to persuade the audience and wrote, "The master martyr Ayatollah Motahari also said on the eve of the victory of the Islamic Revolution that non-Islamic parties have the right to operate in the Islamic Republic. They can be active under the condition of working with their own board and not with the board of Islam" (Asriran website, 15 February 2019).

Table3: Frequency distribution of symbols by symbol direction and political faction

	Positive	Negative	Total
Reformist	100%	0%	57
Principled	94.2%	5.8%	483
Total (number)	512	28	540

The meaning of a symbol determines whether it is considered positive or negative, holy or



evil. The fundamentalist movement used 94.2% of symbols, and 5.8% of the symbols are negative symbols, while 100% of the used symbols in the reformist media are only positive ones. Negative symbols are often utilized to promote negative and aggressive messaging toward competitors, but it's worth noting that positive and holy symbols have also been used for negative election campaigns. Here are a few examples.

During a speech, Ali Motahari expressed: "regret for the blood of Martyr Motahari that had been shed, so I hear these words today" (Entekhab Website, 19th February 2020). In this expression, He used a positive and sacred religious symbol to criticize his opposing faction.

Similarly, Mohammad Bagher Ghalibaf used the techniques of negative and aggressive election campaigns techniques to eliminate his competitors, and he says: "When some people choose "chief", between God and chief, they don't want to pass the divine path." (Tabnak website, 8th February 2020). The speaker utilizes sacred symbols like "God" and "divine path" to undermine his rivals.

Conclusion

After analyzing the symbols used in political election campaigns by two factions, it was found that the reformist movement used minimum religious symbols, and some were used to protest candidate disqualification. In contrast, the fundamentalist movement utilized religious symbols more extensively in their campaigns. Out of 540 symbols found in political election campaigns for both factions, 483 (almost 90%) were related to fundamentalists.

It appears that the use of religious symbols may be influenced by the political factions' beliefs about the societal and cultural structures, as well as the intellectual systems, of their supporters. Fundamentalists tend to view their supporters as members of traditional religious groups and utilize religious symbols to appeal to their emotions. The findings of this paper indicate that fundamentalist movements often employ negative religious symbols to instill fear among their supporters and create a sense of impending doom if their faction does not win in parliamentary elections. They may also use such symbols to intimidate their rivals. Positive religious symbols may also be used to undermine the opposition.

In conclusion, the fundamentalist election candidates have utilized religious symbols to gain success in their campaigns and news-analytical websites within this faction highlight these symbols through various techniques, such as carefully selected headlines and sub-headlines, to appeal to their audience.

The fundamentalist faction aims to achieve several goals by using religious symbols, these goals include 1) creating a sense of identification among faithful supporters, 2) persuading without the need for arguments or citations, 3) manipulating the audience's psychology, 4) building credibility and trust, 5) negating and destroying competitors and instilling fear among them. This political group utilizes verses from the Quran, words from Imam Ali (PBUH) in Nahj al-Balagheh, the story of Karbala and its mythical figures, the battle of Uhud, and other religious terminology.

Keywords: Religious symbols, political propaganda, political faction, reformist, fundamentalist

Resources

Afkhami, H., Taghiabad, M., & Asgarani, M. (2019). Semiotics of Political Advertising in the Twelfth Presidential Election Campaign. *Political Science Research Journal*, 14(54), 7-32.

Bailey, D. C. (2008). *Political shibboleths: A study of religious rhetorical forms in the contemporary American presidency*. Texas A&M University.

Dormagen, J., & Mouchard, D. (2020). *Fundamentals of Political Sociology*. (A.



- Nikgozar, Trans.). Tehran: Agah Publications.
- Dehghan, A., & Nazakati, F. (2013). Myth and Election Advertising: A Semiotic Analysis of Eighth Parliamentary Elections Posters. *Sociological Studies Quarterly*, 42, 95-124.
- Rush, M. (1998). *Society and Politics: An Introduction to Political Sociology*. (M. Sabouri, Trans.). Tehran: Samt.
- Rasouli Gohroodi, M., Alvitar, A., & Zaboli, S. (2019). The Impact of Negative Political Advertising on Voting Behavior and Electoral Participation: A Case Study of the Tenth Parliamentary Elections in Tehran. *Journal of Political Science*, 15(2), 443-464.
- Sabilan Ardestani, H. (2008). *Political Advertising with a Focus on Advertising Techniques*. Tehran: Mehrban Nashr.
- Charon, J. (2006). *Ten Questions: a Sociological Perspective*. (M. Sabouri, Trans.). Tehran: Nashr-e Ney.
- Shalchi, V., Rahimi, S., & Shamsayi Nia, R. (2017). Understanding the "Other" in Virtual Space: A Study of Principalist and Reformist Political Factions. *Iranian Journal of Cultural Research*, 10(4), 89-117.
- Abbasi, I., & Fallah, A. (2019). Populist Symbols in Iranian Elections: Emphasizing the Presidential Elections. *Journal of National Interests Studies*, 4(16), 101-129.
- Abdullah, A. (2017). The Influence of Religious Components on Voting Behavior and Political Participation in the Islamic Republic. *Journal of Political Science*, 20, 31-54.
- Fazl Zadeh, A., Anbiayi, M. R., & Motefaker Azad, M. A. (2018). Elaboration of Political Advertising Strategies of Presidential Candidates: A Case Study of the Ninth to Twelfth Presidential Elections in Iran. *Journal of Strategic Management Studies*, 9(33), 115-130.
- Krippendorff, K. (2004). *Content Analysis: An Introduction to its Methodology*. (H. Naibi, Trans.). Ney Publication.
- Allahyari Beik, M., Namati Anarki, D., & Shamsayi Nia, R. (2021). Semiotics of Documentary Political Advertisements: A Case Study of the Ninth to Twelfth Presidential Elections in Iran. *Rahpouye Communication and Culture Journal*, 1(2), 49-72.
- Mohsenian Rad, M. (2002). Media Political Advertising in the Eighth Election. *Strategic Quarterly*, 10(26), 283-324.
- Motamed Nejad, K. (2008). *Fundamentals and Principles of Political Advertising*. *Media Journal*, 19(3), 79-114.
- Maghsoudian Rad, M., Alipour, J., & Borrasi, F. (2017). Symbols and Rituals of Legitimacy in Radio and Television Programs: With an Emphasis on Religious Rituals. *International Relations Research*, 4, 77-116.



- Nasiri, M., & Mirsaderi, S. (2017). Religious Symbolism from the Perspective of Paul Tillich, with an Emphasis on His Philosophical Theology. *Journal of Religious Philosophy Studies*, 6(1), 19-44.
- Holsti Ole, R (1994). *Content Analysis in Social and Human Sciences*. (N. Salardadeh, Trans.).
- Clitan, G., & Kleitsch, O. A. B. B. (2021). Mental Filters Used in Manipulating the Vote Through Electoral Posters Containing Religious Symbols. *Innovative Instruments for Community Development in Communication and Education*, 6, 1.
- Burke, K. (1969). *A rhetoric of motives*. University of California Press.
- Clitan, G., & Barbu-Kleitsch, O. (2020). Distorting the Message of Religious Symbols by Fallacious Reasoning in the Electoral Posters of Political Campaigns. In *Collective Capacity Building* (pp. 59-72). Brill.
- Donahue, B. F. (1975). The Political Use of Religions Symbols: A Case Study of the 1972 Presidential Campaign. *The review of Politics*, 37(1), 48-65.
- Finkel, S. E., & Geer, J. G. (1998). A spot check: Casting doubt on the demobilizing effect of attack advertising. *American journal of political science*, 573-595.
- Haddock, G., & Zanna, M. P. (1997). Impact of negative advertising on evaluations of political candidates: The 1993 Canadian federal election. *Basic and Applied Social Psychology*, 19(2), 205-223.
- Iancu, I., & Balaban, D. C. (2010). Religion and political communication during elections in Romania. *Journal for the Study of Religions and Ideologies*, 8(24), 151-167.
- Panikkar, K. N. (1993). Religious symbols and political mobilization: The agitation for a Mandir at Ayodhya. *Social Scientist*, 63-78.
- Thomas, J. H. (1965). Religious Language as Symbolism. *Religious Studies*, 1(1), 89-93.
- Wahid, U. (2018). Media and Commodification of Islamic Symbols in Political Campaign Towards General Election of Governor/Vice Governor of DKI Jakarta 2017. *Advanced Science Letters*, 24(4), 2213-2217.
- Weber, C., & Thornton, M. (2012). Courting Christians: How political candidates prime religious considerations in campaign ads. *The Journal of Politics*, 74(2), 400-413.
- Zaluchu, S., Karnadhi, S., Widjaja, F., & Siahaan, H. (2019, November). Legitimation of Religious Symbols in Politics: Descriptive Analysis of The Narration of Indonesian Election Campaign 2019. In *International Conference on Democratisation in Southeast Asia (ICDeSA 2019)* (pp. 61-65). Atlantis Press.
- Khan-e-Mellat. (2020, February 29). Voter Turnout in the Eleventh Parliamentary Elections + Table. Retrieved August 10, 2023, from <https://www.icana.ir/en/News/443945/>

مقایسه شیوه استفاده از نمادهای دینی در تبلیغات انتخاباتی جناح‌های سیاسی؛ مطالعه موردی انتخابات یازدهمین دوره مجلس شورای اسلامی

*جواد صادقی جعفری^۱ حسن گرهنه‌ئی^۲

۱. استادیار جامعه‌شناسی، گروه مدیریت فرهنگی و رسانه، دانشکده فرهنگ و ارتباطات، دانشگاه سوره، تهران، ایران

۲. دانشجوی دکتری علوم ارتباطات، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

لینک گزارش نتیجه مشابهت‌یابی: [https://hamyab.sinaweb.net/Ci_result/details/FA3D58DDE553349C/2%](https://hamyab.sinaweb.net/Ci_result/details/FA3D58DDE553349C/2%20.1001.1.1735790.1402.18.2.3.2)

20.1001.1.1735790.1402.18.2.3.2

چکیده

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۲/۲۸

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۰۴/۱۹

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۵/۰۸

نوع مقاله: پژوهشی

واژگان کلیدی:

نماد دینی، تبلیغات

سیاسی، جناح

سیاسی، اصلاح طلب،

اصول گرا

تکیه بر نمادهای دینی، یکی از رفتارهای نسبتاً پرتکرار کنشگران سیاسی ایران در دهه‌های گذشته بوده است؛ از این رو، هدف اصلی مقاله حاضر، شناسایی کمیت و نوع نمادهای دینی در تبلیغات انتخاباتی دو جناح سیاسی و مقایسه آن با یکدیگر است. روش به کار رفته برای انجام پژوهش، تحلیل محتوای کمی و جامعه تحقیق، اسناد تبلیغاتی مربوط به انتخابات یازدهمین دوره مجلس شورای اسلامی در سایت‌های خبری تحلیلی «مشرق» و «تابناک» از جریان اصول‌گرا و «عصر ایران» و «انتخاب»، از جریان اصلاح طلب بوده است. در پژوهش حاضر، بر پایه روش تمام‌شماری، همه اسناد منتشر شده در بازه زمانی انتخابات، مطالعه شده‌اند. یافته‌های پژوهش نشان داد که درحالی که اصلاح طلبان به ندرت از نمادهای دینی استفاده کرده‌اند (۵۷ مورد)، اصول‌گرایان، به منظور ایجاد احساس همسویی هویتی در بین طرفداران خود، اقناع‌سازی، و تخریب رقیب، با وسعت بیشتری (۴۸۳ مورد) از نمادهای دینی بی‌واسطه (آیات قرآن، سخنان شخصیت‌های مقدس دینی، رویدادهای تاریخ اسلام، و واژگان دینی) و نمادهای باواسطه (شهدا و اسطوره‌های انقلاب اسلامی) بهره برده‌اند. در میان نمادهای بی‌واسطه، نماد «شهید قاسم سلیمانی»، بیشترین مورد استفاده را داشته است. اصول‌گرایان، همچنین از نمادهای دینی منفی استفاده کرده‌اند، درحالی که جناح رقیب آن‌ها از این دسته نمادها استفاده نکرده است. نتیجه اینکه جریان اصول‌گرا از نمادهای دینی به مثابه زبانی آشنا برای جلب اعتماد و ایجاد هم‌هویتی از یک سو، و حمله به رقیب و غیریت‌سازی از سوی دیگر، بهره برده است.

* نویسنده مسئول:

جواد صادقی جعفری

پست الکترونیک: sadeghi@soore.ac.ir

مقدمه

نمادهای دینی^۱ در رقابت‌های سیاسی، چونان کالایی ارزشمند، به شکل‌های گوناگون در اختیار اشخاص، گروه‌ها و جناح‌های سیاسی قرار می‌گیرند. هرچند ارتباط بین مذهب و سیاست در کارزار انتخاباتی در بسیاری از کشورهای جهان مشاهده شده است (عبدالله، ۱۳۹۶؛ مقصودی و علی‌پور، ۱۳۹۰؛ وبر و تورنتون، ۲۰۱۲؛ دوناو، ۱۹۷۵)، اما این پدیده در جامعه ایران در طول چهار دهه گذشته، به گونه‌ای ویژه رقم خورده است. دلیل این وضعیت، ماهیت دینی انقلاب سال ۱۳۵۷ و آمیختگی زندگی روزمره اجتماعی با نمادهای دینی در ایران است. نمادهای دینی، بخش مهمی از عرصه نمادهای فرهنگی جامعه ایرانی را تسخیر کرده‌اند؛ از این رو، حضور این نمادها در عرصه‌های سیاسی و تبلیغات سیاسی نیز دور از ذهن نیست.

روند استفاده از نمادهای دینی در کارزار انتخاباتی پس از انقلاب در دوره‌های گوناگون، با توجه به عوامل زمینه‌ای و حضور گروه‌های سیاسی در رقابت‌ها، متفاوت بوده است. این امر بیشتر به ماهیت نظام فکری و گفتمانی جناح‌ها از یک سو، و نظام فرهنگی گروه‌های هدف تبلیغات از سوی دیگر، بستگی دارد. با این حال، نمادهای دینی همچنان یکی از ظرفیت‌های تبلیغات انتخاباتی به شمار می‌آیند.

نامزدهای انتخابات با استفاده از عملکردها، مضامین، و نمادهای دینی‌ای همچون حضور در مساجد و مکان‌های مذهبی، برقراری ارتباط با علمای دینی برجسته، به‌کارگیری آیات قرآنی، استفاده از احادیث و روایات و ارجاع به رویدادهای تاریخی اسلام، و... تصویر سیاسی خود را شکل داده و افراد را با خود همسو و متحد می‌کنند. جناح‌های سیاسی با استفاده از نمادهای دینی به شکل‌های پنهان و آشکار، درواقع برای جلب نظر رأی‌دهندگان، یک عنصر ماورایی را در فعالیت‌های سیاسی خود به مخاطب القا می‌کنند و از این طریق، از یک سو، سعی دارند هویت سیاسی افراد را با هویت دینی‌شان یکسان‌سازی کنند و از سوی دیگر، هویت سیاسی خود را با هویت و عناصر دینی هم‌رنگ نمایند. به این ترتیب، جناح‌ها و افراد برای ادعاهای سیاسی خود، هاله‌ای از مشروعیت دست‌وپا کرده و اشتراک نمادینی با رأی‌دهندگان ایجاد می‌کنند.

1. Religious Symbols

دو کارکرد عمده برای استفاده از درون‌مایه‌ها و نمادهای دینی در تبلیغات انتخاباتی قابل‌تصور است؛ کارکرد نخست به هم‌هویت و هم‌ماهیت^۱ شدن (برک، ۱۹۶۹، ۲۲-۲۰) با طرفداران جناح یا فرد سیاسی می‌انجامد و ابزار مناسبی برای بسیج همفکران است و کارکرد دیگر، نفی دیگری، غیریت‌سازی، و تخریب رقیب است. نمادهای دینی، هم وفاداری و هم تنفر ایجاد می‌کنند. باوجوداین، نمی‌توان به‌سادگی درباره تأثیر به‌کارگیری نمادهای دینی در پیروزی انتخاباتی افراد و جناح‌های سیاسی داوری کرد. به‌گفته دونا هو (۱۹۷۵) «کمترین چیزی که می‌توان گفت، این است که استفاده از نمادهای سیاسی-مذهبی در سخنرانی‌های تبلیغاتی به‌خودی‌خود، باعث پیروزی یا شکست نامزدها در انتخابات نمی‌شود». کمیت و نحوه بهره‌مندی از نمادهای دینی و نوع نمادهایی که نامزدهای انتخاباتی به‌کار می‌گیرند، ممکن است در میزان اثرگذاری نمادها اهمیت داشته باشد. به‌هرروی، «به‌نوعی برای سیاست‌مداران مطلوب است که تلاش کنند، اهداف نهایی انتخاباتی خود را با ارزش‌هایی که اکثریت به آن اعتقاد دارند، مرتبط کنند» (بالابان و لانسو، ۲۰۰۹).

استفاده از نمادهای دینی در تبلیغات سیاسی از یک‌سو، می‌تواند سبب افزایش مشارکت سیاسی و تهییج عمومی در یک جامعه دینی شود، و ازسوی دیگر، ممکن است در صورت پیروز نشدن سیاست‌مداران، موجب بدفهمی از نمادهای دینی شود و بر کاهش ظرفیت‌های جامعه دین‌داران تأثیرگذار خواهد بود. چنان‌که کلیتان و کلیچ^۲ تأکید کرده‌اند، به‌کارگیری نمادهای دینی در کارزارهای سیاسی، سبب تحریف معانی اصلی این نمادها می‌شود (کلیتان و کلیچ، ۲۰۲۰، ۶۰). افزون‌براین، با توجه به شکاف‌های جامعه ایران می‌توان فرض کرد که استفاده نامتناسب از نمادهای دینی، قطبی شدن جامعه را تشدید و شکاف دین‌دار-غیردین‌دار را تشدید می‌کند. آسیب دیگر این وضعیت به موضوع ضرورت نهادینه کردن عقلانیت در کنش‌های سیاسی مربوط می‌شود. هرچند فضای تبلیغات سیاسی و انتخابات، همواره آمیخته به هیجانات و احساسات است، اما حرکت جامعه به‌سوی فضای خردگرایانه می‌تواند به توسعه سیاسی و سرانجام، توسعه اقتصادی-اجتماعی، کمک کند. آمیختگی گسترده تبلیغات سیاسی با نمادهای دینی، بیش از آنکه عقلانیت جامعه را ارتقا دهد، به عواطف و احساسات پیوند می‌خورد. استفاده از نمادهای دینی برای اقناع مخاطب، نیاز به نظام استدلالی و ارائه استنادها

1. Identification and Consubstantiality

2. Clitan & Kleitsch

را کم‌رنگ می‌کند.

براین اساس، پژوهش‌روشنمند درباره میزان و نحوه به‌کارگیری نمادهای دینی در تبلیغات و فعالیت‌های سیاسی و بررسی اثرات و کارکردهای مثبت و منفی آن، اهمیت فراوانی دارد. به بیان روشن‌تر، اگرچه تعامل و درهم‌تنیدگی دین و سیاست در ایران امروز مفروض است، اما زوایای گوناگونی از این پدیده، قابل تأمل است. مقاله حاضر، کمیت و نوع نمادهای دینی به‌کاررفته در تبلیغات انتخاباتی را در سایت‌های اطلاع‌رسانی وابسته به این دو جناح، در انتخابات مجلس شورای اسلامی دوره یازدهم (سال ۱۳۹۸) مقایسه کرده است. در این راستا، پاسخ به پرسش‌های زیر، محورهای اصلی مقاله را تشکیل می‌دهد:

۱. فراوانی نمادهای دینی به‌کاررفته در تبلیغات انتخاباتی دو جناح سیاسی چگونه است؟
۲. دو جناح سیاسی در تبلیغات انتخاباتی از چه نوع نمادهای دینی‌ای استفاده کرده‌اند؟

۱. پیشینه پژوهش

هرچند تعدادی از پژوهش‌های داخلی (الله‌یاری بیک و همکاران، ۱۴۰۰؛ عباسی و فلاح، ۱۳۹۸؛ فضل‌زاده و همکاران، ۱۳۹۷؛ افخمی و همکاران، ۱۳۹۸؛ شالچی و سرکو، ۱۳۹۶؛ دهقان و نزاکتی، ۱۳۹۲؛ محسنیان‌راد، ۱۳۸۱) با تمرکز بر نحوه و فنون تبلیغات انتخاباتی جناح‌ها و شخصیت‌های سیاسی انجام شده و در تعداد انگشت‌شماری از پژوهش‌ها درباره نقش مذهب در مشارکت سیاسی و انتخابات (عبدالله، ۱۳۹۶) بحث شده است، اما پژوهش مستقلی با محوریت به‌کارگیری نمادهای دینی در تبلیغات سیاسی، یافت نشد. درحالی‌که این موضوع، موردتوجه پژوهشگران کشورهای دیگر بوده است.

کلیتان و کلیچ (۲۰۲۱) در پژوهشی با عنوان «فیلترهای ذهنی به‌کاررفته در دستکاری آراء از طریق پوسترهای انتخاباتی حاوی نمادهای دینی»، پوستر تبلیغاتی حزب سوسیال دموکرات رومانی (PSD) در انتخابات سال ۲۰۱۷ را تحلیل انتقادی کرده‌اند. در این پوستر نوشته شده است: «برای دفاع بی‌قیدوشرط از ایمان اجدادی که در تقویم ارتدکس نوشته شده، به حزب سوسیال دموکرات رأی دهید! مردم، حزب سوسیال دموکرات را برای دفاع از ایمان اجدادی ارتدکس که در تقویم ذکر شده است، انتخاب می‌کنند؛ زیرا، دفاع از ارتدکس توسط احزاب دیگری غیر از حزب سوسیال دموکرات، بسیار بعید است، اگر غیرممکن نباشد». این

1. Social Democratic Party

پژوهشگران، پس از تحلیل و نقد اجزای این عبارت، نتیجه گرفته‌اند که این حزب با به‌کارگیری نمادهای دینی در پوستره‌های تبلیغاتی سعی دارد از طریق تلفیق دو شیوه تبلیغاتی: (۱) متقاعدسازی، و (۲) دست‌کاری زیستی-روانی - اجتماعی مخاطبان، ساختار استنتاجی (استدلال و معنا) را تحریف و آن‌ها را به‌سوی خود جلب کند. آن‌ها استدلال کرده‌اند که سیاست‌مداران با فیلتر کردن اطلاعات، از طریق ابزارهای تفکر، همچون مفاهیم و نمادهای دینی، دزدکی به ذهن فرد نفوذ می‌کنند و با استفاده از نقشه‌های ذهنی‌شان بر روش استدلال او تأثیر می‌گذارند تا تصمیم‌های موردنظر آن‌ها را بگیرد.

زالوچو^۱ و همکاران (۲۰۱۹)، در تحقیق خود با عنوان «مشروعیت نمادهای مذهبی در سیاست؛ تحلیل توصیفی کمپین انتخاباتی ۲۰۱۹ اندونزی»، حضور نمادهای دینی در کمپین انتخابات عمومی ۲۰۱۹ اندونزی را به روش تحلیل توصیفی با چهار رویکرد: الف) دین‌داری؛ ب) بیان آیینی؛ ج) دین و نقش آن در عرصه عمومی؛ د) سیاست‌های هویت و فرهنگ عامه مدرن، مطالعه کرده‌اند. آن‌ها بر این نظرند که در اندونزی، جنبشی در حال پدید آمدن و تثبیت است که هدف آن، حضور در عرصه‌های سیاسی با استفاده از رویکردها و نمادهای دینی است. این پژوهش نتیجه گرفته است که در نتیجه اقدامات این جنبش، دموکراسی که باید صحنه مبارزه برای عقاید باشد، به عرصه‌ای برای کسب مشروعیت دینی در برابر منافع سیاسی، و دین از عنصری در حوزه خصوصی به یک راهبرد سیاسی در حوزه عمومی تبدیل خواهد شد. این پژوهشگران بر این نظرند که استفاده از نمادهای مذهبی، ارتباطی با نگرش مذهبی مردم اندونزی ندارد و جزء مناسب مذهبی نیست و استفاده از نمادهای مذهبی در کمپین‌های انتخاباتی در اندونزی، نه به دین‌داری عاملان و نه به بیان معنویت‌گرایی در حوزه عمومی مرتبط است، بلکه این نگرش در پی ساختن سیاست‌های هویتی به‌منظور کسب منافع سیاسی است.

وحید (۲۰۱۸) در پژوهش خود با عنوان «رسانه و کالایی‌سازی نمادهای اسلامی در کمپین سیاسی انتخابات عمومی فرماندار/ معاون فرماندار جاکارتا در سال ۲۰۱۷»، موضوع به‌کارگیری نمادهای اسلامی را در کارزار سیاسی انتخابات، تحلیل کرده و بر این نظر است که بیشتر سیاست‌مداران از نمادهای اسلامی به‌عنوان یک «ابزار سیاسی» برای به‌دست آوردن رأی

1. Zaluchu

و نظر مثبت از مردم، استفاده کرده‌اند.

ویر و تورنتون^۱ (۲۰۱۲) این موضوع را در عرصه سیاسی امریکا مطالعه و در پژوهش خود با عنوان «چگونه نامزدهای ریاست جمهوری از اهمیت مذهب در کمپین‌های تبلیغاتی خود استفاده می‌کنند»، نقش عناصر مذهبی را در کمپین‌های انتخاباتی بررسی کرده‌اند. به نظر آن‌ها، مذهب در سیاست امریکا نقش بنیادینی دارد. تحولات سیاسی در این کشور حاکی از این است که از همان ابتدا، نامزدهای ریاست جمهوری، شامل دموکرات‌ها، لیبرال‌ها، و حتی سکولارها و تندروها، به نقش مذهب در رفتار و نگرش سیاسی پی برده‌اند؛ اما در سال‌های اخیر، این رویه تغییر کرده است. به استناد نتایج این پژوهش، دموکرات‌ها در تبلیغات خود، کمتر از مذهب استفاده کرده‌اند، درحالی‌که سکولارها و تندروها، از مذهب برای تحریک احساسات بهره گرفته‌اند.

لانسو و بالابان^۲ (۲۰۱۰) در تحقیقی با عنوان «دین و ارتباطات سیاسی در انتخابات رومانی» با تحلیل محتوای دو روزنامه پرتیراژ رومانی در بازه سال‌های ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۸، دریافته‌اند که میزان یادداشت‌ها، گزارش‌ها، و مطالبی که نامزدها را در رویدادهای مذهبی توصیف کرده یا درباره امور مذهبی سخن گفته‌اند، در سال‌های انتخابات، بیشتر از سال‌های پیش و پس از آن در همان روزنامه‌ها بوده است. دل‌جویی از کلیسا و ارائه راه‌حل‌های مذهبی برای مشکلات اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی در مقاله‌های پرشماری در روزنامه‌های مورد مطالعه این افراد مطرح شده است. نتایج پژوهش حاکی از این است که به سبب اعتماد بالای مردم به کلیسا از یک سو، و اعتماد پایین آن‌ها به سیاست‌مداران و به ویژه احزاب سیاسی از سوی دیگر، سیاست‌مداران رومانیایی از نمادهای دینی (بازدید از کلیساهای ارتدکس و شرکت در مراسم مذهبی، تأکید بر اعتقاد داشتن به خدا، ارائه عکس همراه با نمادهای کلیسای ارتدکس) به عنوان ابزاری برای ارائه تصویری مثبت از خود و افزایش سرمایه انتخاباتی‌شان استفاده می‌کنند.

بیلی^۳ (۲۰۰۸) در مقاله‌ای با عنوان «شعارهای سیاسی: مطالعه‌ای درباره اشکال بلاغت دینی در انتخابات ریاست جمهوری معاصر آمریکا» چگونگی استفاده از درون‌مایه‌های مذهبی

1. Weber, C., & Thornton

2. Iancu and Balaban

3. David c. Bailey

را در پنج دوره انتخابات ریاست جمهوری آمریکا، بین سال‌های ۱۹۷۶ تا ۲۰۰۰ مطالعه کرده و بر این نظر است که فرهنگ دینی آمریکا یا «اسطوره‌های دینی»، منابع بلاغی مناسبی را برای نامزدهای ریاست جمهوری فراهم می‌کنند و آن‌ها از این منابع برای هم‌ذات‌پنداری با آرمان‌ها و آرزوهای مردم آمریکا و ایجاد وجوه نمادین در آگاهی عمومی، استفاده و الگوهای گفتمانی خاصی را ایجاد می‌کنند.

پانیکار^۱ (۱۹۹۳) در تحقیق خود با عنوان «نمادهای مذهبی و بسیج سیاسی: تحریک برای ماندن در آیودیا»، استفاده از نمادهای دینی را در بسیج سیاسی در هند بررسی کرده و بر این نظر است که «تعداد کمی از احزاب می‌توانند در برابر وسوسه تکیه بر دین برای پیروزی در انتخابات مقاومت کنند». وی فضای تبلیغاتی انتخابات پارلمان هند در سال ۱۹۹۱ را بررسی و نشان داده است که چگونه حزب بهاراتیا جاناتا^۲ با برجسته کردن مسئله معبد آیودیا که مورد اختلاف هندوها و مسلمانان بود، توانست با بسیج مردم هند بر نتایج این انتخابات تأثیر گذاشته و ۱۱۸ کرسی پارلمان را از آن خود کند و به عنوان اپوزیسیون اصلی ظاهر شود. در واقع، حزبی که در انتخابات پیشین، موفقیت چندانی نداشت، توانست از مناقشات مذهبی پدیدآمده در مسئله معبد، بهره‌برداری و با تحریک عواطف مذهبی، هندوها را به نفع حزب خود بسیج کند.

دوناهو (۱۹۷۵) در پژوهشی با عنوان «استفاده سیاسی از نمادهای ادیان؛ مطالعه موردی کمپین ریاست جمهوری ۱۹۷۲»، به کارگیری نمادهای دینی را در کارزار انتخاباتی سال ۱۹۷۲ آمریکا در رقابت بین جورج مک گاورن و ریچارد نیکسون بررسی و دریافته است که این دو نامزد انتخاباتی در جریان رقابت خود از نمادهای دینی برای تصویرسازی سیاسی بهره برده‌اند، اما نحوه استفاده آن‌ها متفاوت بوده است. مک گاورن به طور مستقیم از نمادهای کتاب مقدس استفاده و خود را رهبری عدالت طلب معرفی کرده است، در حالی که رقیب جمهوری خواه او به طور مستقیم از نمادهای کتاب مقدس استفاده نکرده، ولی از اصطلاحات الهیاتی خاصی مانند ایمان، اعتقاد، امید، و روح در واژگان سیاسی خود بهره برده است. نیکسون در زمینه‌ای متفاوت با رقیب خود، نمادهای دینی را به خدمت درآورده است. در حالی که مک گاورن، آمریکا را در شرایط نامطلوب توصیف و از خود تصویر پیامبری را می‌سازد که مردم را به

1. Panikkar

2. Bharatiya Janata Party

بازگشت از گناها نشان فرامی خواند، نیکسون در چهره کشیشی ظاهر می شود که مردم را تسلی داده و تلاش می کند عزت نفس آن ها را افزایش دهد و به خوب بودن امریکا و مردمش اطمینان می دهد. دونا هو بر این نظر است که نمادهای دینی در پیروزی نیکسون به اصطلاح، «نقش تعیین کننده پنهانی» داشته اند؛ به این معنا که مسئله اجتماعی و مسئله دینی، با هم پیوند عمیقی یافته بودند.

تأمل در پیشینه تجربی نشان می دهد که اولاً در داخل کشور، پژوهش های روشمند برجسته ای درباره کمیت و شیوه به کارگیری نمادهای دینی در تبلیغات سیاسی منتشر نشده است و ثانیاً، پژوهش های خارجی بر مضامینی چون بهره مندی از نمادهای دینی چونان فنی برای متقاعدسازی و دست کاری زیستی، روانی، و اجتماعی رأی دهندگان، نمادهای دینی به عنوان ابزار سیاسی، نمادهای دینی برای افزایش اعتماد به سیاستمداران، ظرفیت نمادهای دینی چونان منابع بلاغی، بهره گیری از تعارضات دینی اقوام یک جامعه در انتخابات و سرانجام، اهمیت زمینه و نحوه به خدمت درآوردن نمادهای دینی در تبلیغات سیاسی تمرکز یافته است. این مضامین در تبیین و توضیح به کارگیری نمادهای دینی در تبلیغات سیاسی ایران در پژوهش حاضر نیز کاربردی و ارزشمند هستند.

۲. چارچوب نظری پژوهش

در این بخش درباره تعریف مفاهیم اصلی و دیدگاه های نظری راهنمای پژوهش بحث شده است. در ابتدا مفهوم نماد دینی، واکاوی و در ادامه، نظریه های تبلیغات سیاسی مرتبط با موضوع، به اختصار معرفی شده اند.

۱-۲. نماد و نماد دینی

«نماد، چیزی است که نماینده چیز دیگری است و ما به منظور ارتباط، به جای آن چیز دیگر، از آن استفاده می کنیم» (شارون، ۱۳۹۵، ۵۸). نمادها ممکن است کاملاً انتزاعی باشند (مانند خیر و شر) و ممکن است بسیار عینی و مادی باشند (مانند مجسمه آزادی، صلیب شکسته، و برج آزادی). همچنین، نمادها به نمادهای مقدس، یعنی نمادهایی که برای همگان در سطح یک قوم یا در مقیاس جهانی ارزش به شمار می آیند و نمادهای شیطانی، که غیرارزشی هستند و

1. Symbol

اطلاق آن‌ها به یک قوم یا جامعه، موجب بیزاری دیگران می‌شود (مانند صلیب شکسته که معرف نژادپرستی است)، تقسیم می‌شوند (سیلان اردستانی، ۱۳۸۷، ۹۷). چنان‌که شارون اشاره می‌کند: «ما از نمادها برای انتقال اندیشه‌ها، احساسات، نیات، و هویت‌ها استفاده می‌کنیم» (۱۳۹۵، ۶۰).

در این میان، نمادهای دینی، از جمله مهم‌ترین و شایع‌ترین نمادها در زندگی روزمره جامعه ایران به‌شمار می‌آیند که در بسیاری از روابط اجتماعی و نهادها کارکرد دارند. در بین نظریه‌پردازان این حوزه، تأمل در رویکرد پل تیلیش^۱ در نوشتار حاضر، به دلیل تمایز قائل شدن بین «نشانه» و نماد، کارگشا است. بسیاری از پژوهش‌های داخلی انجام‌شده درباره تبلیغات انتخاباتی بر مبنای نشانه و با روش «نشانه‌شناسی» پی‌ریزی شده‌اند؛ در حالی که در مقاله حاضر، چارچوب ارائه‌شده توسط تیلیش، ملاک قرار گرفته است.

تیلیش بر این نظر است که تمام زبان‌های دینی و کلامی، نمادین است و با تفکیک نمادها از نشانه‌ها از این دیدگاه حمایت می‌کند. او می‌گوید، نماد در واقعیتی که نماد آن است، شرکت می‌کند، در حالی که نشانه، مشارکت ندارد. وایگل^۲ این موضوع را با مثالی توضیح داده است. چراغ سبز در تقاطع خیابان، نشانه ساده‌ای از یک خیابان باز است؛ زیرا، بودن آن کاملاً با وجود خیابان، بیگانه است. خیابان باز و چراغ سبز، تنها به صورت قراردادی به هم پیوسته‌اند، اما دود، نماد آتش است و در واقعیت آتش مشارکت دارد (توماس، ۱۹۶۵).

نماد، دارای ویژگی ضرورت^۳ و دارای قدرت ذاتی^۴ است. نمادها با قصد و خواسته انسان‌ها ایجاد نمی‌شوند؛ آن‌ها توسط اجتماعات و از طریق ناخودآگاه جمعی^۵ شکل می‌گیرند. نمادها تعین می‌یابند، حال آنکه نشانه‌ها، تعینی هستند و اگر آن وضعیت درونی^۶ که نماد در آن شکل گرفته است از بین برود، یعنی ناخودآگاه جمعی آن اجتماع دیگر آن نماد را نپذیرند، آن نماد می‌میرد؛ برخلاف نشانه که آگاهانه، ابداع و عامدانه کنار گذاشته می‌شود.

1. Paul Tillich
2. G. Weigel
3. Necessary Character
4. Innate Power
5. Unconscious Group/ Collective
6. Inner Situation

تیلش برای نماد دو سطح عینی^۱ یا نماد اولیه و سطح خودفرارونده^۲ یا نماد ثانویه را در نظر گرفته است. سطح عینی می‌تواند شیء (مانند صلیب، کلیسا، و...) یا یک شخص (عیسای تاریخی و...) یا یک واقعیت تاریخی و فیزیکی (صلیب، تجسد، و...) باشد که به امر نهایی ارجاع می‌دهد و در سطح ثانوی، نماد به صورت غیرمستقیم به امر متعالی و قدسی اشاره می‌کند؛ به عنوان نمونه، در عبارت «خداوند، شبان من است»، واژه «خداوند» «نماد اولیه و عینی» و شبان، «نماد ثانوی» است (تیلش، ۱۹۹۶ و ۱۹۵۸ به نقل از نصیری و میرصدری، ۱۳۹۶).

۲-۲. تبلیغات سیاسی

به گفته لیستر میلبرات (۱۹۶۵) «پایین‌ترین سطح مشارکت سیاسی واقعی، رأی دادن در انتخابات است» (به نقل از راش، ۱۳۷۷، ۱۲۴)؛ از این رو، جامعه‌شناسان سیاسی با ارائه دیدگاه‌های متفاوتی، پدیده انتخابات و تبلیغات انتخاباتی و رأی‌دهی را با استفاده از قواعد روش علمی در حوزه علوم اجتماعی، بررسی و این پدیده را تبیین می‌کنند. نظریه‌های موجود در این باره را می‌توان در دو دسته اصلی قرار داد. دسته نخست، نظریه‌هایی هستند که تاکتیک‌ها، تکنیک‌ها، راهبردها، و سیاست‌های تبلیغاتی نامزدهای انتخاباتی، سیاست‌مداران حرفه‌ای، و احزاب را تشریح می‌کنند. در گروه دوم، نظریه‌هایی قرار دارند که رفتار رأی‌دهندگان و شیوه جهت‌گیری آن‌ها را توضیح می‌دهند.

نظریه‌های دسته نخست، تاکتیک‌ها، تکنیک‌ها، و راهبردهای تبلیغات سیاسی را به شیوه‌های متفاوتی طبقه‌بندی کرده‌اند. معتمدنژاد (۱۳۸۷) هشت شیوه عملی تبلیغ سیاسی را معرفی و در قالب شیوه «ساده‌گویی» به جایگاه و تأثیر نمادها در ساده‌گویی تبلیغ اشاره کرده است. وی نمادها را به حرفی، منقوش و مصور، دستی (سلام نظامی)، موسیقی (سرود ملی)، و رنگی (انتخاب یک رنگ به عنوان نماد) تقسیم می‌کند. سبیلان اردستانی (۱۳۸۷) فنون تبلیغاتی را در سه سطح کلان، میانه، و خرد طبقه‌بندی کرده است. یکی از این فنون، استفاده از «واژه‌های مقدس و حرام» معرفی شده است. در این رویکرد، واژه‌ها چونان نمادهایی به شمار می‌آیند که دو حالت مقدس و حرام را به خود می‌گیرند و در تبلیغات سیاسی در سطح

1. Symbols Religious Objective

2. Transcending-Self

منطقه‌ای یا جهانی، کاربرد فراوانی یافته‌اند. واژه‌های مقدس برای همگان، معنای مثبتی داشته و ارزش به‌شمار می‌آیند (مانند واژه آزادی، حقوق بشر، و دموکراسی). واژه‌های حرام نیز در سطح بین‌المللی دارای بار ارزشی منفی بوده و نکوهش می‌شوند (مانند تروریسم، سلاح‌های کشتار جمعی، و نژادپرستی). این نمادها در رسانه‌ها به‌گونه‌ای گسترده برای تبلیغات سیاسی به نفع یا ضرر کشورها و دولت‌ها به‌کار می‌روند (سیلان اردستانی، ۱۳۸۷، ۹۹).

تکنیک دیگری که در نظریه برجسته‌سازی رسانه‌ها بررسی شده است، اتصال به «نمادهای ثانویه»^۱ نام دارد؛ به این معنا که رسانه‌ها، فعالیت‌ها یا رویدادهایی را که مورد توجه قرار گرفته‌اند، به نمادهای ثانویه پیوند می‌زنند؛ به عنوان مثال، قضیه واترگیت در امریکا به نماد ثانویه «نیاز به روشن شدن حقایق» و «اعتماد به حکومت» که اهمیت بالاتری دارد، پیوند می‌خورد (سورین و تانکارد، ۱۳۸۶، ۳۴۸).

از دیدگاه دیگر، تبلیغات سیاسی به تبلیغات مثبت، یعنی برجسته کردن و تبلیغ نامزد مورد حمایت و تبلیغات منفی^۲، یعنی تخریب نامزد جناح رقیب، تقسیم می‌شود (هادوک و زانا^۳ ۱۹۹۷؛ رسولی قهری و همکاران، ۱۳۹۸). به تبلیغات منفی «تبلیغات ستیزه‌جویانه»^۴ نیز گفته شده است (فینکل و گر^۵، ۱۹۹۸). تبلیغات سیاسی به لحاظ منبع و درستی اطلاعات نیز به سه دسته تبلیغات سفید (منبع مشخص و اطلاعات پیام درست) تبلیغات خاکستری (ممکن است منبع، مشخص یا نامشخص و اطلاعات پیام، درست یا نادرست باشد) و تبلیغات سیاه (منبع و اطلاعات، ساختگی است) طبقه‌بندی می‌شود (جاوت و ادانل، ۱۳۷۲؛ به نقل از شهسواری، ۱۳۹۹). سرانجام اینکه تبلیغات سیاسی دو هدف عمده تأیید و تقویت موقعیت نامزد گروه خودی از یک سو و در مواردی، تضعیف موقعیت و صلاحیت‌های رقیب از سوی دیگر، را پیگیری می‌کند.

دیدگاه‌های نظری دسته دوم را دورماگن و موشار در چارچوب دو پارادایم رویکردهای «دترمینیستی» و رویکردهای «فردگرایانه» دسته‌بندی کرده‌اند. در رویکرد دترمینیستی بر

1. Secondary Symbols
2. Negative Advertising
3. Haddock and Zanna
4. Attack Advertising
5. Finkel and Geer

عوامل مؤثر و تعیین کننده در جهت گیری های رأی دهندگان تأکید می شود و پیش فرض اساسی این است که عوامل پیچیده محیطی و اجتماعی، دیدگاه رأی دهندگان را تعیین می کنند؛ اما در رویکرد فردگرایانه، اعتقاد بر این است که رأی دهنده، جهت رأی خود را برپایه محاسباتی مبتنی بر بسته های پیشنهادی نامزدها و احزاب و هماهنگ سازی ترجیحات خود با پیشنهاد های مطرح شده تعیین می کند. به بیان روشن تر، فرد، چونان عامل و کنشگری فعال در نظر گرفته می شود که تنها از شرایط محیطی متأثر نیست (دورماگن و موشار، ۱۳۹۹، ۲۱۰).

پژوهشگران دانشگاه کلمبیا در قالب رویکرد نخست بر عضویت گروهی رأی دهندگان، تأکید کرده و بر این نظرند که آن ها شبیه گروه خود رفتار می کنند. در همین چارچوب، لازارسفلد باور داشت که افراد، ترجیحات سیاسی خود را درون «گروه های نخستین» انتخاب می کنند. مکتب کلمبیا نیز در این باره متغیرهای اجتماعی فرهنگی کلان تری مانند پایگاه اجتماعی، دین، و نوع سکونت (شهری/روستایی) را برجسته کرده است. در رویکرد دیگری در همین قالب، الگوواره میشیگان، عوامل روانشناختی تعیین کننده را معرفی کرده و «هم هویت پنداری حزبی» را مهم می داند؛ به این معنا که افراد، خود را به لحاظ هویتی، متصل به یکی از احزاب بزرگ امریکا می دانند و در هنگام رأی دادن، به لحاظ روانی، خود را با آن هماهنگ می کنند. این هم هویت پنداری در خانواده و از کودکی شکل می گیرد و با افزایش سن تقویت می شود. برای مبنای دلبستگی عاطفی فرد به حزب مورد علاقه اش، راهنمای وی در انتخابات است (دورماگن و موشار، ۱۳۹۹، ۲۱۹-۲۱۰).

اما نزدیک ترین نظریه به موضوع نوشتار حاضر، نظریه «نظام های نمادی» است. گی میشلا و میشل سیمون در فرانسه، بر این نظرند که نظام های نمادی، بازنمایی ها، نگرش ها، و هنجارهای (به لحاظ عاطفی) ارزشمندی تعریف می شوند که به باورها و ادراک و رفتارهای افراد ساخت و جهت می دهند. این نظام ها بر انتخاب های افراد در عرصه های گوناگون، از جمله در عرصه سیاسی و انتخابات بسیار تأثیر می گذارند. این پژوهشگران معتقدند، هر اندازه تعلق به یک گروه و یگانگی با شیوه های تفکر، فرهنگ، و ارزش های آن — که نظام نمادی نام دارد — بیشتر باشد، احتمال اینکه افراد، عقاید و رفتار مسلط در این گروه را بپذیرند، بیشتر خواهد شد. میشلا و سیمون در بررسی تجربی انتخابات دهه ۱۹۷۰ فرانسه به دو نظام نمادی دین و طبقه کارگری رسیده اند. آن ها دریافتند که هرچه رأی دهندگان با شدت بیشتری احساس یگانگی با نظام نمادی کاتولیک داشته باشند، احتمال رأی دادن آن ها به نامزدهای راست،

افزایش می‌یابد (دورماگن و موشار، ۱۳۹۹، ۲۲۳-۲۲۱).

۳. روش پژوهش

پژوهش حاضر از نوع پژوهش‌های اسنادی است و در اجرای آن از روش تحلیل محتوای کمی استفاده شده است. جامعه آماری پژوهش، دربردارنده پیام‌ها و اسناد تبلیغات انتخاباتی منتشرشده در دو سایت (عصر ایران^(۱) و انتخاب^(۲)) متمایل به جناح اصلاح طلب و دو سایت (مشرق نیوز^(۳) و تابناک^(۴)) متمایل به جناح اصول‌گرا است. این سایت‌ها به‌گونه‌ای هدفمند و با در نظر گرفتن معیارهایی مانند پیشینه دست‌کم ۵ سال فعالیت و وضوح در موضع سیاسی، انتخاب شده‌اند. در ادامه، همه اسناد منتشرشده در این سایت‌ها در حوزه انتخابات دوره یازدهم مجلس شورای اسلامی در بازه زمانی اول بهمن تا نیمه اسفند ۱۳۹۸ به تعداد ۱۱۶۸ سند (سایت مشرق ۴۸۷، تابناک ۲۲۹ و عصر ایران ۱۹۹ و انتخاب ۲۵۳ سند) بررسی و کدگذاری شده‌اند. این اسناد، دربردارنده یادداشت‌های سایت، مصاحبه‌ها، گزارش و بازنشر سخنرانی‌ها، نامه‌ها، بیانیه‌ها و پیام‌های تشکلی و شخصیت‌های دو جناح سیاسی، منتشرشده در شبکه‌های مجازی (توییتر، تلگرام، و اینستاگرام) است.

واحد زمینه‌ای^۱ در این پژوهش، جمله یا پاراگراف موجود در یک سند است. هر سند، عبارت است از گزارش، مصاحبه، سخنرانی، و... که در یکی از سایت‌های موردبررسی، در بازه زمانی موردنظر پژوهش، منتشر شده است.

در این پژوهش، مقوله‌های زیر به‌عنوان واحدهای اصلی تحقیق، بررسی شده‌اند. براساس طبقه‌بندی هولستی (۱۳۷۳) مقوله‌های پژوهش از نوع «مقوله‌های ساحتی» هستند.

• **نماد دینی:** نمادهای دینی، واژه‌ها، عبارت‌ها، شخصیت‌ها، رویدادهای تاریخی دین اسلام، روزهای خاص و مقدس، مکان‌های مقدس، تصاویر و اشیائی هستند که به عناصر هویتی دین اسلام ارجاع می‌یابند. نمادهای دینی، بخشی از فرهنگ دینی یک جامعه و مورداحترام معتقدان به دین است.

• **جهت‌نماد:** نمادهای دینی به‌گونه‌ای متضاد و در قالب‌های خیر و شر نمایان می‌شوند. به بیان روشن‌تر، نمادهای دینی در بسیاری از موارد، به‌صورت دوقطبی وجود دارند؛ نمادهای مقدس و نمادهای شیطانی. در مقاله حاضر، نمادها در دو گروه نمادهای

1. Context Units

مثبت و نمادهای منفی، طبقه‌بندی شده‌اند (مانند «بهشت» و «دوزخ»). براین اساس در این پژوهش دو گروه نمادهای مثبت و نمادهای منفی تحلیل شده‌اند. نمادهای منفی (مانند یزید، کفار، شیطان)، یا رویدادهایی از تاریخ اسلام که تجربه منفی‌ای برای مسلمانان به‌شمار می‌آیند (مانند جنگ احد)، در تبلیغات سیاسی معمولاً در چارچوبی ستیزه‌جویانه یا منفی به‌کار می‌روند.

• **سطح نماد:** در پژوهش حاضر، نمادهای دینی به دو دسته «نمادهای بی‌واسطه» و «نمادهای باواسطه» تقسیم می‌شوند. نمادهای دینی بی‌واسطه، به‌طور مستقیم به هویت دینی ارجاع دارند (مانند آیات قرآن، سخنان پیامبر یا امامان، نام‌های مقدس، ارجاع به رویدادهای تاریخی و شخصیت‌های صدر اسلام، زمان‌های خاص، و واژه‌هایی چون شهادت، قرآن، شهید، اسلام، ائمه، دین، توسل، خدا، واجب شرعی، حج، مسجد، محراب، انفاق، حضرت معصومه، و...). نمادهای دینی باواسطه از طریق ادبیات و مفاهیم شکل گرفته و رواج‌یافته در انقلاب اسلامی ایران، با مفاهیم و نمادهای دینی آمیخته شده و معانی دینی را تداعی می‌کنند (شهادت، خانواده شهدا، فرزندان شهدا، شهید همت، شهدای جنگ، شهید سلیمانی، مدافع حرم، یوم‌الله، و...). به‌همین دلیل، این دسته از نمادها و اسطوره‌ها با الهام‌گیری از دسته‌بندی تیلش (نماد اولیه و نماد ثانویه) در زمره نمادهای دینی قرار گرفته است که به‌گونه‌ای مستقیم در هاله ایدئولوژی و ادبیات دینی جای می‌گیرد و آمیخته با مفاهیم اصیل و نمادهای بی‌واسطه دینی است و نه نمادهای ملی یا نمادهای مکاتب فکری بشری دیگر (ناسیونالیسم، سوسیالیسم، کاپیتالیسم)؛ به‌عنوان مثال، واژه شهادت، برگرفته از قرآن، روایات دینی، و واقعه عاشورا در رابطه با اسطوره‌های انقلاب اسلامی به‌کار می‌رود. برپایه دسته‌بندی سورین و تانکارد (۱۳۸۶) این دسته از نمادها، نمادهای اولیه‌ای هستند که به نمادهای ثانوی، مرتبط می‌شوند.

• **محتوای نماد (گونه نماد):** منظور از محتوای نماد، دسته‌بندی نمادهای دینی در قالب ۶ گروه اصلی براساس ماهیت نماد به‌کاررفته است. این دسته‌بندی برپایه تعریف نماد دینی و مطالعه و کدگذاری نمادها در اسناد، به‌دست آمده و در جدول شماره (۱) بازتاب یافته است.

جدول شماره (۱). خوشه‌بندی و تعریف عملیاتی نماد دینی

ردیف	محتوای (گونه) نماد	مصادیق
۱	واژگان و مفاهیم دینی: خداوند و مفاهیم مرتبط، اسلام، دین و کلمات مرتبط، قرآن و کلمات مرتبط، و سایر مفاهیم دینی	اسماء الهی، صفات الهی، قرآن، اسلام، دین، بهشت، دوزخ، سنت دینی، معصیت، مؤمنین، مؤمن، شیعه، شیعیان، کفار، پیامبران الهی، وحی، مکتب قرآنی، سنت الهی، منافقان، صفت مؤمنین، وعده خدا، جنگ با خدا، شرع، خلاف شرع، حجت دینی، اراده خداوند، مسلمانان، غیرمسلمانان، مهدویت، ائمه اطهار، دین‌اندیشی، وجه‌الله، اولیای خدا، شهدای کربلا، راه کربلا، صیغه خدایی و...
۲	شخصیت‌های مقدس	امام حسین (ع)، حضرت رسول (ص)، امام علی (ع)، امام زمان (عج)، ابی‌عبدالله (ع)، علی‌اصغر، علی‌اکبر، ثارالله، حضرت امیر، حضرت فاطمه زهرا (س)، حضرت مهدی موعود، امام عصر، حمزه سیدالشهدا
۳	آیات قرآن و روایات و اذکار	ذکر شریفه «لا حول ولا قوة الا بالله»، «حسبنا الله و نعم الوکیل»، «کَم مِّن فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ»، «ادْعِ إِلَى سَبِيلِ رَبِّک»، «الهم انصر الاسلام و اهله و اخذ الصالحین حرباً» (کلام امیر)، «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولٌ» و...
۴	تاریخ اسلام	توابعین، جنگ صفین، شهادت حمزه سیدالشهدا
۵	اعمال مذهبی	حج، جهاد، خمس، نماز، روزه، جهاد اکبر، عزاداری، سینه‌زنی، جهاد فی سبیل الله، امر به معروف
۶	مفاهیم انقلاب اسلامی: اسطوره‌های انقلاب (سردار سلیمانی، شهید مطهری، شهید بهشتی)، شهید و شهادت	شهید، شهدا، شهدای جنگ، شهادت، شهدای انقلاب، خون مطهر شهدا، شهدای عالیقدر، خانواده شهدا، بچه‌های شهدا، همت، باکری، سلیمانی، منطق سلیمانی، مکتب سلیمانی، گفتمان شهید سلیمانی، مرام و منش سلیمانی، شهید بهشتی، مطهری و...

نمادهای مرتبط با زمان‌ها، مکان‌ها، و اشیای مقدس، به‌گونه‌ای محدود و قابل چشم‌پوشی به‌کار رفته بودند. نمادهای مربوط به کربلا در گروه مفاهیم و واژگان دینی قرار گرفته‌اند. واحد ثبت و شمارش در تحلیل محتوا می‌تواند کلمه، شخصیت، جمله، یا پاراگراف باشد. در پژوهش حاضر، واحد ثبت، همه این موارد را دربر می‌گیرد. در بسیاری از موارد، نمادهای دینی به‌صورت کلمات ثبت شده‌اند، اما در مواردی که نماد دینی، یک رویداد تاریخی یا روایت یا آیه قرآنی بوده است، از واحدهای جمله و پاراگراف نیز استفاده شده است. شمارش نمادها نیز برابر تکرار در متن بوده است؛ به‌عنوان مثال، اگر نام پیامبر اسلام در یک مصاحبه، ۵ بار تکرار شده، هر بار شمارش شده است.

برخی نمادهای همراه هم، به‌عنوان یک نماد، شمارش شده است. مانند «شهید سلیمانی» که تنها در میان شهدای انقلاب ذکر شده و کلمه شهید به‌گونه‌ای جداگانه، شمارش نشده است. یا «شهادت سردار سلیمانی» یک‌بار شمارش شده، درحالی‌که از دو کلمه یا نماد تشکیل شده است. در شمارش نمادهای مربوط به رویدادهای تاریخی، هر نماد یک‌بار برای هر نوبت شمارش شده و کلمات نمادین توضیح‌دهنده در داخل متن، شمارش نشده‌اند (مانند

کلمه امیرالمؤمنین که در واقعه جنگ صفین به آن اشاره شده است). نمادهایی که در تیتراژ یا لید یا متن آمده‌اند، متناسب با تکرار، شمارش شده‌اند.

در مورد پایایی پژوهش نیز از آنجاکه پایایی در تحلیل محتوا، اصولاً به صراحت مقوله‌ها و فرایند کدگذاری و همچنین، آموزش کدگذاران مربوط است (هولستی، ۱۳۷۳، ۲۱۰)، در پژوهش حاضر با توجه به صراحت در مقوله‌ها و روشن بودن فرایند کدگذاری و آموزش اعضای تحقیق، عینیت تحلیل و پایایی آن حفظ شده است، ضمن اینکه کدگذاری توسط دو نفر، اجرا و توافق رمزگذاران یا «پایایی فردی» حاصل شد. اعتبار تحلیل نیز از یک سو، با انتخاب مقوله‌ها و واحدهای محتوایی متناسب با اهداف و نتایج موردانتظار و از سوی دیگر، با نمونه‌گیری مناسب و پایایی ارتباط دارد (هولستی، ۱۳۷۳، ۲۲۰)؛ از این رو، اعتبار محتوا یا اعتبار صوری نیز با تمام‌شماری اسناد و پایایی مقوله‌ها و واحدهای تحلیل، حاصل شد. این نوع اعتبار نتایج تحلیل محتوا، نیازمند هیچ آزمون رسمی‌ای نبوده و کاملاً جنبه شهودی دارد (کرپندورف، ۱۳۸۳، ۲۱۷).

۴. یافته‌های پژوهش

جدول شماره (۲). فراوانی نمادهای دینی به تفکیک سطح نماد و جناح سیاسی

کل	باواسطه	بی‌واسطه	
۵۷	۵۴/۴ درصد	۴۵/۶ درصد	اصلاح طلب
۴۸۳	۴۵/۸ درصد	۵۴/۲ درصد	اصول گرا
۵۴۰	۲۵۲	۲۸۸	کل

در مجموع، ۵۴۰ نماد دینی در اسناد تبلیغات سیاسی دو جناح به کار گرفته شده است که سهم سایت‌های خبری-تحلیلی اصول‌گرایان به گونه‌ای کاملاً محسوس (با ۴۸۳ نماد دینی در مقابل ۵۷ نمادی که اصلاح‌طلبان به کار برده‌اند)، بیشتر است. در واقع، ۸۹/۴ درصد نمادهای دینی، متعلق به رسانه‌های اصول‌گرا و ۱۰/۶ درصد، متعلق به رسانه‌های اصلاح طلب بوده است. تفاوت در کمیت بهره‌مندی از تکنیک استفاده از نمادها، گویای تفاوت در شیوه‌ها و تکنیک‌های تبلیغات سیاسی و در لایه عمیق‌تر نگرش‌های سیاسی-مذهبی دو جناح است.

در پژوهش حاضر، نمادهای دینی براساس معنا و مفهوم آن‌ها، به دو بخش «نماد بی‌واسطه» و «نماد باواسطه» (نمادهای مربوط به ادبیات انقلاب اسلامی) تقسیم شده‌اند.

داده‌های جدول شماره (۳) نشان می‌دهد که در کل، نمادهای بی‌واسطه، فراوانی بیشتری داشته‌اند، اما مقایسه دو جناح سیاسی، حاکی از این است که در جناح اصول‌گرا، نسبت نمادهای بی‌واسطه، و در جناح اصلاح‌طلب، نسبت نمادهای باواسطه، بیشتر است. دلیل آن نیز عدم استفاده اصلاح‌طلبان از نمادهای دارای محتوای آیات قرآنی و روایات، شخصیت‌های مقدس، و تاریخ اسلام است. در این جناح سیاسی، استفاده علی‌مطهری از نام شهید مرتضی مطهری و استناد به دیدگاه‌های ایشان برای انتقاد از عملکرد شورای نگهبان، موجب تفاوت در نسبت‌ها در دو جناح سیاسی شده است. جناح اصول‌گرا به دفعات بسیار بیشتری از آیات و روایات و مسائل تاریخ اسلام و مفاهیم دینی و شخصیت‌های مقدس برای تهییج طرفداران خود و جمع‌آوری آرای بیشتر، استفاده کرده است.

جدول شماره (۳). توزیع فراوانی نمادهای بی‌واسطه به تفکیک جناح سیاسی و محتوای نمادها

واژگان و مفاهیم دینی	شخصیت‌های مقدس	تاریخ اسلام	آیات قرآن و روایات	اعمال مذهبی	جمع (تعداد نماد)
اصلاح‌طلب	۸۴/۶ درصد	۰	۰	۱۵/۴ درصد	۲۶
اصول‌گرا	۷۷/۱ درصد	۱۰/۳ درصد	۳/۱ درصد	۸ درصد	۲۶۲
جمع (تعداد)	۲۲۴	۳۷	۸	۲۱	۲۸۸

محتوای نمادهای دینی بی‌واسطه، متشکل از ۶ خوشه، در جدول شماره (۴) بازتاب یافته است. بیشترین سهم در هردو جناح، مربوط به خوشه واژگان و مفاهیم دینی است. در گروه اصلاح‌طلب از شخصیت‌های مقدس، تاریخ اسلام، و آیات قرآن استفاده نشده است. در ادامه، چند نمونه از عبارت‌هایی بررسی شده که در آن‌ها از نمادهای دینی استفاده شده است: محمدباقر قالیباف، سرلیست اصول‌گرایان، در یک سخنرانی تبلیغاتی که در سایت اصول‌گرای «تابناک» منتشر شده است می‌گوید: «نمایندگان باید به سنت الهی ایمان داشته باشند. غرب‌زده بودن و اینکه نمی‌توانیم، نمی‌شود. خداوند به تمامی بندگان مؤمن، قول داده که پیروز خواهید شد» (تابناک ۵ بهمن ۱۳۹۸). در این عبارت، گوینده به‌طور ضمنی، گروه خودی را پیروان سنت الهی و از بندگان مؤمن خدا که در آخر پیروز خواهند شد، معرفی کرده و از واژگان دینی برای متقاعدسازی و ایجاد هم‌هویتی با گروه‌های مذهبی جامعه هدف، بهره برده است. با توجه به فضای سیاسی ایران، گوینده با استفاده از نمادهای دینی به قطبی‌سازی (دین‌دار/ غرب‌زده) جامعه دامن می‌زند.

سایت «مشرق‌نیوز»، یادداشتی را از حسین شریعتمداری با عنوان «به چه کسانی نباید رأی داد» بازنشر داده است که در آن آمده است: «امیرالمؤمنین علیه‌السلام در بخشی از نامه مورد اشاره آورده‌اند: وَ لَكِنِّي آسَى أَنْ يَلِيَ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ سُفَهَاؤُهَا وَ فُجَارُهَا فَيَتَّخِذُوا مَالَ اللَّهِ دُولًا وَ عِبَادَةً خَوْلًا وَ الصَّالِحِينَ حَرْبًا وَ الْفَاسِقِينَ حِزْبًا.... اما تأسفم از این است که حکومت این امت به دست بی‌خردان و تبهکاران افتد؛ کسانی که بیت‌المال را در میان خود دست‌به‌دست می‌کنند و بندگان خدا را به بردگی می‌گیرند و با افراد صالح به جنگ و ستیز برمی‌خیزند و با فاسقان، همدست {و هم‌حزبی} می‌شوند» (مشرق‌نیوز، ۲۶ بهمن ۱۳۹۸). این پیام، ذهن مخاطب را به یکی از مهم‌ترین شخصیت‌های دینی (امام علی علیه‌السلام) و یکی از مهم‌ترین و مقدس‌ترین منابع مکتوب قدسی (نهج‌البلاغه) پیوند می‌زند. همان‌گونه که بیللی (۲۰۰۸) اشاره می‌کند، متون دینی و اسطوره‌های دینی، منابع بلاغی لازم را برای سیاسیون، تأمین می‌کنند. حسین شریعتمداری در این پیام با انتخاب بخشی از سخنان امام علی (ع)، گروه رقیب را به‌صورت ضمنی، بی‌خردان، تبهکاران، و سوءاستفاده‌کنندگان از بیت‌المال، همدستان فاسقین و ستیزه‌جویان با صالحین معرفی می‌کند. به این ترتیب، گوینده از برجسته‌ترین نمادهای دینی برای تبلیغ منفی (هادوک و زانا، ۱۹۹۷) یا تبلیغ ستیزه‌جویانه (فینکل و گر، ۱۹۹۸) استفاده کرده است.

سایت «مشرق‌نیوز» برای تشویق اصول‌گرایان به وحدت درون‌گروهی، از یادداشت حسین شریعتمداری، استفاده کرده و به نقل از وی می‌نویسد: «اگر حضور نیروهای متعهد انقلابی و مردمی در خانه ملت یک تکلیف دینی و ملی است، که هست، هر اقدام و حرکتی که به این حضور لطمه بزند و مانع از انتخاب نمایندگان شایسته شود، به یقین، یک اقدام غیرشرعی و ضدملی است.» (مشرق‌نیوز، ۲۷ بهمن ۱۳۹۸). «تکلیف دینی» و «اقدام غیرشرعی» دو نماد دینی‌ای هستند که کاربرد فراوانی در زندگی روزمره گروه‌های مذهبی دارند، در رساله‌های عملیه مراجع تقلید به کار می‌روند، و معمولاً حساسیت جامعه دینی به این واژه‌ها زیاد است. «اقدام غیرشرعی» برای مخاطب دین‌دار، تداعی‌کننده عقوبت اخروی است؛ همان‌گونه که ترک «تکلیف دینی»، پاسخ‌گویی اخروی را به همراه دارد. گوینده، این دو واژه دینی حساس را برای اقناع‌سازی و ترغیب گروه خودی به کار برده است.

سایت «تابناک» سخنرانی محمدباقر قالیباف را بازتاب داده است: «نایب‌رئیس کمیسیون اقتصادی مجمع تشخیص مصلحت نظام با اشاره به سورة احزاب گفت: خدا سخت می‌گیرد

تا افراد تحت فشار قرار بگیرند و صف مؤمنین و کفار از هم جدا شود. صف ریاکاران و منافقان جدا شود. تا این صف جدا نشود، خدا پیروزی نمی‌دهد» (سایت تابناک، ۸ بهمن ۱۳۹۸). در این پیام، گوینده از قرآن و سوره «احزاب» بهره‌برداری کرده است تا به‌طور ضمنی، گروه خودی را در زمره مؤمنان و مورد عنایت خدا و گروه غیر خودی را در گروه ریاکاران و منافقان قرار دهد. در اینجا نیز اقناع‌سازی طرفداران جناح خودی و تبلیغ ستیزه‌جویانه برای جناح مقابل دیده می‌شود.

جدول شماره (۴). توزیع فراوانی نمادهای باواسطه به تفکیک جناح سیاسی و محتوای نماد

واژگان انقلاب	سردار سلیمانی	سایر شهدای شاخص	جمع (تعداد نماد)
اصلاح طلب	۲۲/۶ درصد	۳۸/۷ درصد	۳۱
اصول‌گرا	۳۱/۲ درصد	۴/۱ درصد	۲۲۱
جمع (تعداد)	۷۶	۲۱	۲۵۲

در گروه نمادهای باواسطه، بیشترین فراوانی به نام شهید قاسم سلیمانی اختصاص یافته است. اصول‌گرایان با پیوند زدن خود با شهید سردار سلیمانی، از فضای عاطفی موجود بیشترین استفاده را برده‌اند.

قالیباف درباره ارتباط خود با سردار سلیمانی گفت: «ما با شهید سلیمانی، نزدیک به چهل سال دوستی داشتیم. با ایشان از عملیات فتح‌المبین آشنا شدیم و تا چند روز قبل از شهادت، این دوستی ادامه یافت» (سایت تابناک، ۵ بهمن ۱۳۹۸). این نامزد اصول‌گرا سعی کرده است با تأکید بر قرابت و هم‌رزمی خود با سردار سلیمانی، از عواطف برانگیخته‌شده در فضای اجتماعی در نتیجه شهادت سردار سلیمانی، استفاده و برای خود، اعتماد و اعتبار کسب کند. این شیوه کسب اعتماد را لانسو و بالابان (۲۰۱۰) در پژوهش خود درباره سیاست‌مداران رومانی نشان داده‌اند.

در گروه اصلاح‌طلب، به‌کارگیری نام شهید مطهری از سوی علی مطهری، نامزد ردصلاحیت‌شده نیز تکرار شده است. علی مطهری در اعتراض به رد صلاحیت خود، در نامه‌ای به شورای نگهبان از اسطوره شهید مرتضی مطهری برای اقناع‌سازی مخاطب استفاده می‌کند و می‌نویسد: «استاد شهید آیت‌الله مطهری نیز در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی فرمودند، در جمهوری اسلامی، احزاب غیراسلامی هم حق فعالیت دارند؛ مشروط به اینکه با تابلوی خودشان فعالیت کنند نه با تابلوی اسلام» (سایت عصر ایران، ۲۶ بهمن ۱۳۹۸).

محسن صادقی، داوطلب اصلاح طلب ردصلاحیت شده نیز برای اعتراض به رد صلاحیت خود و عملکرد شورای نگهبان از نمادهای «شهید» و «شهادت» بهره برده است. او می گوید: «این نظام مقدس، حاصل خون پاک هزاران شهید و جانباز است؛ ما هم هفت شهید در این راه تقدیم کرده ایم و نمی توانیم چنین وضعی را ببینیم و تحمل کنیم» (سایت انتخاب، ۱۲ بهمن ۱۳۹۸).

کاظم صدیقی، چهره اصول گرا نیز می گوید: «مجلسی را سر کار بیاورید که خونخواه حاج قاسم سلیمانی باشد؛ نه اینکه با قاتلان این شهید بزرگوار بسازد» (سایت مشرق نیوز، ۹ بهمن ۱۳۹۸). گوینده در این عبارت، جامعه سیاستمداران ایران را به دو گروه خونخواه شهید سلیمانی و سازشکار با قاتلان شهید سلیمانی، تقسیم می کند و با بهره گیری از تکنیک تبلیغ ستیزه جویانه، گروه رقیب را به طور ضمنی، در دسته سازشکاران قرار می دهد.

جدول شماره (۵). توزیع فراوانی نمادها به تفکیک جهت نماد و جناح سیاسی

جمع	منفی	مثبت	
۵۷	۰ درصد	۱۰۰ درصد	اصلاح طلب
۴۸۳	۵/۸ درصد	۹۴/۲ درصد	اصول گرا
۵۴۰	۲۸	۵۱۲	جمع

۹۴/۲ درصد نمادهای استفاده شده از سوی جریان اصول گرا مثبت و ۵/۸ درصد این نمادها منفی هستند همچنین، ۱۰۰ درصد نمادهای به کاررفته در رسانه های اصلاح طلب از نوع مثبت هستند. در ادامه، نمونه هایی از به کارگیری نمادهای مثبت و منفی که برای تبلیغ ستیزه جویانه استفاده شده است، ارائه می شود.

حمیدرضا حاجی بابایی، نماینده مردم همدان و رئیس فراکسیون نمایندگان ولایی مجلس می گوید: «درحقیقت، از زمان شهادت سردار سلیمانی، رئیس جمهور، موضع گیری هایی داشته است که شائبه تلاش وی برای دوقطبی کردن جامعه را تقویت کرده است» (تابناک، ۱۴ بهمن ۱۳۹۸). در اینجا گوینده از نماد مقدس برای تخریب رقیب خود استفاده کرده است.

علی مطهری می گوید: «حیف خون شهید مطهری که به زمین ریخت تا امروز من بیایم این حرف ها را بشنوم» (سایت انتخاب، ۳۰ بهمن ۱۳۹۸). گوینده در این عبارت از واژه مقدس و نماد مثبت برای حمله به رقیب بهره برده است.

«مشرق نیوز» در یادداشتی با عنوان «حمزه کشی نکنیم»، از یک رویداد تاریخ صدر اسلام برای ترغیب گروه خودی و اقناع سازی و تشبیه گروه رقیب به دشمن بهره برده است.

«غنیمت طلبی و غفلت از کمین خصم می‌تواند فتح محتمل را به مجال قتل عام مجاهدانی در تراز جناب حمزه سیدالشهدا بدل کند» (مشرق‌نیوز، ۲۵ بهمن ۱۳۹۸).

سایت «مشرق‌نیوز» در یادداشتی از حسین شریعتمداری با عنوان «به چه کسانی نباید رأی داد» آورده است: «یک‌بار دیگر، کلام حضرت امیر علیه‌السلام را بخوانید. نگرانی حضرتش از کسانی است که بیت‌المال را در میان خود دست‌به‌دست می‌کنند (مَالِ اللَّهِ دُولًا)، برای مردم اهمیتی قائل نیستند (عِبَادَةُ خَوَّلًا)، با افراد صالح در ستیزند (الصَّالِحِينَ حَزَبًا)، و با فاسقان همدست و هم‌حزبی هستند (الْفَاسِقِينَ حِزْبًا)» (مشرق‌نیوز، ۲۶ بهمن ۱۳۹۸).

حسین شریعتمداری در این عبارت از کلام امام علی (ع) به‌عنوان یک شخصیت مقدس، برای ارائه تصویری منفی از گروه رقیب استفاده و رقیبان سیاسی خود را بدون نیاز به ارائه دلیل و مدرک با واژه‌های ضایع‌کنندگان بیت‌المال، همدستان با فاسقان، و ستیزه‌جویان با صالحان کدگذاری و معرفی کرده است.

نتیجه‌گیری

بافت مذهبی جامعه ایران، استفاده از نمادها، مفاهیم، و نشانه‌های دینی را به یکی از ظرفیت‌های موجود برای تبلیغات سیاسی و پیکارهای انتخاباتی تبدیل کرده است. با این پیش‌فرض از نمادهای دینی استفاده می‌شود که یک درون‌مایه و هویت دینی در رأی‌دهندگان وجود دارد که می‌توان با به‌خدمت گرفتن نمادهای دینی، این هویت را برای به‌چنگ آوردن آرا، بسیج کرد.

با توجه به اینکه در این زمینه پژوهش چشمگیری در داخل ایران انجام نشده است، هدف اصلی مقاله حاضر، کنکاش درباره کمیت و کیفیت به‌کارگیری نمادهای دینی در انتخابات یازدهمین دوره مجلس شورای اسلامی در سال ۱۳۹۸ بوده است تا از این رهگذر، نحوه کنشگری دو جناح فعال در عرصه سیاسی ایران با دقت بیشتری شناسایی شود.

واکاوی نمادهای به‌کاررفته در تبلیغات سیاسی دو جناح نشان داد که جریان اصلاح‌طلب، به‌ندرت و به میزان بسیار اندکی از نمادهای دینی استفاده کرده است که بخشی از این نمادها نیز برای اعتراض به رد صلاحیت نامزدهای وابسته به این جناح به‌کار گرفته شده است. درمقابل، جریان اصول‌گرا با وسعت بیشتری در تبلیغات سیاسی خود از نمادهای دینی استفاده کرده است؛ به‌گونه‌ای که از ۵۴۰ نماد یافت‌شده در تبلیغات سیاسی دو جناح، ۴۸۳ مورد (نزدیک به ۹۰ درصد) مربوط به اصول‌گرایان است. در اینجا تنها نمادهای متنی شمارش و ثبت شده‌اند. چنانچه نمادهای دیگری

مانند ملاقات با چهره‌های مذهبی شاخص، تبلیغ در مساجد، حسینیه‌ها، و مکان‌های دیگر و زمان‌های مذهبی و استفاده از اشیاء نمادین را نیز در نظر بگیریم، میزان استفاده از نمادهای دینی، چونان ابزاری برای تبلیغات سیاسی، آشکارتر خواهد شد.

به نظر می‌رسد، تفاوت در استفاده از نمادهای دینی، بیشتر به برآورد جناح‌های سیاسی از ساختار اجتماعی و فرهنگی جامعه و نظام فکری طرفدارانشان مربوط می‌شود. اصول‌گرایان، طرفداران خود را در گروه‌های مذهبی با رویکرد سنتی به مذهب ارزیابی و سعی کرده‌اند با به‌کارگیری نمادهای مذهبی، احساسات این گروه را به نفع خود برانگیزند. ادبیات تبلیغات سیاسی این جناح، بیان‌کننده‌ی خاستگاه اجتماعی این جناح در میان دین‌داران سنتی است؛ اما اصلاح‌طلبان، ساختار احساسی طرفداران خود را به گونه‌ای دیگر ارزیابی کرده‌اند و نوع تبلیغات آن‌ها نشان‌دهنده‌ی پایگاه اجتماعی این جناح در بین گروه‌های غیرسنتی است.

در مقاله حاضر، نمادها به دو دسته نمادهای بی‌واسطه و نمادهای باواسطه (نمادهای مربوط به انقلاب سال ۱۳۵۷ که به مفاهیم و واژگان معارف اسلامی پیوند خورده است) تقسیم‌بندی و مشخص شد که حدود ۵۳ درصد نمادها در دسته نمادهای بی‌واسطه و ۴۷ درصد نمادها، در دسته نمادهای باواسطه قرار دارند. در دسته نمادهای باواسطه، نماد شهید قاسم سلیمانی، پرکاربردترین نماد بوده است. این توزیع آماری با توجه به هم‌زمانی روزهای شهادت سردار سلیمانی با زمان انتخابات مجلس یازدهم و احساسات گسترده ایجادشده در بسیاری از گروه‌های اجتماعی، طبیعی به نظر می‌رسد.

افزون‌براین، نمادها از جنبه مثبت و منفی نیز دسته‌بندی شده‌اند. نمادهای مثبت، بیشتر برای ترغیب گروه خودی به کار رفته و نمادهای منفی نیز بیشتر کاربرد تبلیغات منفی یا تبلیغات ستیزه‌جویانه داشته‌اند. داده‌های پژوهش حاضر نشان داد که جریان اصول‌گرا از نمادهای دینی منفی، بیشتر برای نشان دادن یک وضعیت نامطلوب در آینده (چنانچه این جناح، برنده انتخابات مجلس نباشد) استفاده کرده است. هرچند از نمادهای دینی مثبت نیز برای تخریب رقیب بهره برده است. اصلاح‌طلبان، از نمادهای منفی استفاده نکرده‌اند و برای تبلیغات منفی نیز از نمادهای دینی استفاده محدودی داشته‌اند.

حاصل کلام اینکه، نامزدهای انتخاباتی جناح اصول‌گرا، نمادهای دینی را ابزاری برای پیروزی انتخاباتی خود قرار داده‌اند و سایت‌های خبری-تحلیلی این جناح با استفاده از تکنیک

«برجسته‌سازی» و در مواردی، انتخاب تیرها و سوتیترهای مناسب، سعی در بازتاب دادن این نمادها برای مخاطب خود داشته‌اند. به بیان روشن‌تر، این موضوع از دو جهت قابل تأمل است؛ از یک سو، موضوع نحوه و میزان استفاده سیاست‌مداران از نمادهای دینی مطرح است و از سوی دیگر، زبانی است که رسانه‌های علاقه‌مند به آن‌ها برای انتشار و پخش تبلیغات به کار می‌برند. رسانه‌ها با انتخاب تیرها و تکنیک‌های تبلیغی، نمادها را برجسته و اثرگذاری آن را بر مخاطب بیشتر می‌کنند.

به این ترتیب، نمادهای دینی، مخاطب را به واقعیت‌های غایی پیوند می‌دهند؛ واقعیت‌هایی خدشه‌ناپذیر و اصیل. گوینده با بهره‌گیری از نمادهایی که اصیل، واقعی، و غایی هستند، پیام‌های سیاسی و جناحی را به مثابه واقعیت‌های غایی رمزگذاری کرده و شنونده، آن را رمزگشایی می‌کند. افزون‌براین، نمادهای دینی، زبانی آشنا را برای مخاطب و گوینده فراهم می‌کنند که به واسطه آن در بسیاری از مواقع، پیام بدون نیاز به استدلال و استناد، منتقل می‌شود، در جان شنونده، نفوذ می‌کند، و اقناع‌سازی رخ می‌دهد؛ زبانی که عمدتاً از دوران کودکی و در «گروه‌های نخستین» برای افراد مذهبی ساخته می‌شود و به همین دلیل، انتقال و دریافت پیام از طریق آن، به سادگی اتفاق می‌افتد. با توجه به یافته‌های پژوهش به نظر می‌رسد که جناح اصول‌گرا، بیشتر با هدف‌های: ۱) ایجاد احساس هم‌هویتی در بین طرفداران دین‌دار؛ ۲) اقناع‌سازی بدون نیاز به استدلال و استناد؛ ۳) دست‌کاری در نظام روانی مخاطب؛ ۴) کسب اعتبار و اعتمادسازی؛ ۵) نفی و تخریب رقیب و رقیب‌هراسی، از نمادهای دینی در تبلیغات انتخاباتی خود استفاده کرده است. جناح پادشده، در راستای این هدف، از آیات قرآن، سخنان امام علی (ع) در نهج‌البلاغه، حادثه کربلا و شخصیت‌های اسطوره‌ای آن، جنگ احد و واژگان دینی بهره برده است.

اما همان‌گونه که پیش‌ازاین به نقل از دونا هو (۱۹۷۵) بیان شد، تأثیر مثبت به کارگیری نمادها در پیروزی نامزدها ممکن است به سادگی قابل تأیید نباشد. مشارکت ۲۶/۲۴ درصدی واجدین شرکت در انتخابات^(۵) در استان تهران (خانه ملت، ۱۱ اسفند ۱۳۹۸)، درحالی‌که نامزدهای انتخاباتی این استان از نمادهای دینی استفاده کرده‌اند، جای تأمل دارد و شاید بتوان این فرضیه را مطرح کرد که «نظام نمادی دین» که میثلا و سیمون آن را در دهه ۱۹۷۰ فرانسه مطالعه کرده بودند (دورماگن و موشار، ۱۳۹۹، ۲۲۱) در این دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی ایران، چندان کارکرد نداشته است؛ از این رو، مناسب است که اولاً نامزدهای انتخاباتی

با دقت و ملاحظات بیشتری از نمادهای دینی استفاده کنند و ثانیاً، پژوهش‌های روشمند مفصل‌تری در دامنه جغرافیایی کشور درباره کارکردهای مثبت و منفی این تکنیک تبلیغاتی انجام شود.*

یادداشت‌ها

1. <https://www.asriran.com/>
2. <https://www.entekhab.ir/>
3. <https://www.mashreghnews.ir/>
4. <https://www.tabnak.ir/>

۵. قرابت زمانی برگزاری انتخابات مجلس یازدهم با آغاز همه‌گیری کرونا و شهادت سردار قاسم سلیمانی از ویژگی‌های این دوره از انتخابات بوده است.

منابع

- افخمی، حسینعلی، تقی‌آبادی، مسعود؛ عسگرانی، مریم (۱۳۹۸). نشانه‌شناسی تبلیغات سیاسی مطبوعات در کارزار دوازدهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری. پژوهشنامه علوم سیاسی، ۱۴(۵۴)، ۷-۳۲.
- خانه ملت (۱۱ اسفند ۱۳۹۸). میزان مشارکت در انتخابات یازدهمین دوره مجلس شورای اسلامی+جدول، بازبینی شده در ۱۰ مرداد ۱۴۰۲. در دسترس در: <https://www.icana.ir/Fa/News/443945/>
- دورماگن، ژان؛ ایوو و موشار، دانیل (۱۳۹۹). مبانی جامعه‌شناسی سیاسی. ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر. تهران: انتشارات آگه.
- دهقان، علیرضا؛ نزاکی، فرزانه (۱۳۹۲). اسطوره و تبلیغات انتخاباتی تحلیل نشانه‌شناختی پوسترهای تبلیغاتی انتخابات مجلس هشتم. فصلنامه مطالعات جامعه‌شناختی، شماره ۴۲، ۹۵-۱۲۴.
- راش، مایکل (۱۳۷۷). جامعه و سیاست؛ مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی. ترجمه منوچهر صبوری. تهران: سمت.
- رسولی قهرودی، مهدی؛ علوی تبار، علیرضا؛ زابلی، ساحل (۱۳۹۸). تأثیر تبلیغات سیاسی منفی بر رفتار رأی‌دهی و مشارکت انتخاباتی (مطالعه موردی: دهمین دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی در تهران). مجله دانش سیاسی، ۱۵ (۲)، ۴۶۴-۴۴۳.
- سیلان اردستانی، حسن (۱۳۸۷). تبلیغات سیاسی با رویکرد به فنون تبلیغات. تهران: انتشارات مهربان نشر.
- شارون، جوتل (۱۳۸۵). ده پرسش از دیدگاه جامعه‌شناسی. ترجمه منوچهر صبوری. تهران: نشر نی.
- شالچی، وحید؛ رحیمی، سرکو (۱۳۹۶). فهم دیگری در فضای مجازی؛ مطالعه دو جناح سیاسی اصول‌گرا و اصلاح‌طلب. مجله تحقیقات فرهنگی ایران، ۱۰ (۴)، ۸۹-۱۱۷.
- عباسی، ابراهیم؛ فلاح، علی (۱۳۹۸). نشانگان پوپولیسم در انتخابات ایران؛ با تأکید بر انتخابات ریاست جمهوری. نشریه مطالعات منافع ملی، ۴ (۱۶)، ۱۰۱-۱۲۹.
- عبدالله، عبدالمطلب (۱۳۹۶). تأثیر مؤلفه‌های مذهبی بر رفتار رأی‌دهی و مشارکت سیاسی در جمهوری اسلامی. فصلنامه علمی-پژوهشی علوم سیاسی، ۲۰ (۷۷)، ۳۱-۵۴.
- فضل‌زاده، علیرضا؛ انبیایی، محمدرضا؛ متفکر آزاد، محمدعلی (۱۳۹۷). تبیین استراتژی‌های تبلیغات سیاسی داوطلبان انتخابات ریاست جمهوری. فصلنامه مطالعات مدیریت راهبردی، ۹ (۳۳)، ۱۳۰-۱۱۵.
- کرپیندورف، کلوس (۱۳۸۳). تحلیل محتوا، مبانی روش‌شناسی. ترجمه هوشنگ نایی. تهران: نشر نی.
- الله‌یاری بیک، محمود؛ نعمتی انارکی، داود؛ شمسایی‌نیا، رامین (۱۴۰۰). نشانه‌شناسی مستندهای تبلیغاتی نامزدهای پیروز انتخاباتی؛ بررسی موردی دوره‌های نهم تا دوازدهم انتخابات ریاست جمهوری ایران. نشریه رهپوی ارتباطات و فرهنگ، ۱ (۲)، ۴۹-۷۲.

محسنیان‌راد، مهدی (۱۳۸۱). تبلیغات سیاسی رسانه‌ها در انتخابات هشتم. فصلنامه راهبرد، ۱۰(۲۶)، ۳۲۴-۲۸۳.

معمدنژاد، کاظم (۱۳۸۷). مبانی و اصول تبلیغات سیاسی. مجله رسانه، ۱۹(۳)، ۷۹-۱۱۴.
مقصودی، مجتبی؛ علی‌پور، جعفر (۱۳۹۰). بررسی نمادها و آیین‌های مشروعیت‌بخش در برنامه‌های صداوسیما با تأکید بر مناسک مذهبی. فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل، ۴(۱۴)، ۷۷-۱۱۶.
نصیری، منصور؛ میرصدری، سعیده (۱۳۹۶). نمادگرایی دینی از نگاه پل تبلیغ با تکیه بر نظام الهیاتی فلسفی وی. جستارهای فلسفه دین، سال ششم، شماره شماره ۱ (پیاړ ۱۳)، ۴۴-۱۹.
هولستی، آل. آر (۱۳۷۳). تحلیل محتوا در علوم اجتماعی و انسانی. ترجمه نادر سالارزاده، تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی.

Bailey, D. C. (2008). *Political Shibboleths: A Study of Religious Rhetorical Forms in the Contemporary American Presidency*. Texas A&M University.

Burke, K. (1969). *A Rhetoric of Motives*. University of California Press.

Clitan, G., & Barbu-Kleitsch, O. (2020). Distorting the Message of Religious Symbols by Fallacious Reasoning in the Electoral Posters of Political Campaigns. In: *Collective Capacity Building* (pp. 59-72). Brill.

Clitan, G., & Kleitsch, O. A. B. B. (2021). Mental Filters Used in Manipulating the Vote Through Electoral Posters Containing Religious Symbols. *Innovative Instruments for Community Development in Communication and Education*, 6, 1.

Donahue, B. F. (1975). The Political Use of Religions Symbols: A Case Study of the 1972 Presidential Campaign. *The Review of Politics*, 37(1), 48-65.

Finkel, S. E., & Geer, J. G. (1998). A Spot Check: Casting Doubt on the Demobilizing Effect of Attack Advertising. *American Journal of Political Science*, 573-595.

Haddock, G., & Zanna, M. P. (1997). Impact of Negative Advertising on Evaluations of Political Candidates: The 1993 Canadian Federal Election. *Basic and Applied Social Psychology*, 19(2), 205-223.

Iancu, I., & Balaban, D. C. (2010). Religion and Political Communication During Elections in Romania. *Journal for the Study of Religions and Ideologies*, 8(24), 151-167.

Panikkar, K. N. (1993). Religious Symbols and Political Mobilization: The Agitation for a Mandir at Ayodhya. *Social Scientist*, 63-78.

Thomas, J. H. (1965). Religious Language as Symbolism. *Religious Studies*, 1(1), 89-93.

- Wahid, U. (2018). Media and Commodification of Islamic Symbols in Political Campaign Towards General Election of Governor/Vice Governor of DKI Jakarta 2017. *Advanced Science Letters*, 24(4), 2213-2217.
- Weber, C., & Thornton, M. (2012). Courting Christians: How Political Candidates Prime Religious Considerations in Campaign Ads. *The Journal of Politics*, 74(2), 400-413.
- Zaluchu, S., Karnadhi, S., Widjaja, F., & Siahaan, H. (2019, November). Legitimation of Religious Symbols in Politics: Descriptive Analysis of The Narration of Indonesian Election Campaign 2019. In: *International Conference on Democratisation in Southeast Asia (ICDeSA 2019)*, (pp. 61-65). Atlantis Press.

**Research Paper****Political Capital of Government and National Identity; Pre-Warning Data about Contemporary Iran****Ali Karimi Maleh¹** 

1. Researcher and Emeritus Professor of Political Science

DOI: [10.22034/ipsa.2023.487](https://doi.org/10.22034/ipsa.2023.487)

Receive Date: 12 April 2023

Revise Date: 01 June 2023

Accept Date: 27 June 2023



©2021 by the authors, Licensee IPSA, Tehran, Iran. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)

Extended Abstract**Introduction**

Political capital in contemporary democratic societies is relative, situational, and like a thermometer to evaluate their health, and its relationship with national identity is one of the issues of interest to practitioners and social and political scholars, although their relationship has not been studied as it should be. Considering the conditionality of the two variables on the one hand and the rapid political and social transformations on the other, it is necessary to question the relationship between the political capital and national identity, because national identity provides the necessary links for diverse communities to survive and represent peaceful coexistence. Political capital is also linked to national identity with the products of political stability, public participation, collective cooperation, solidarity and social justice. The hypothesis of the research considers political capital to have a meaningful and direct relationship with national identity, so that political capital strengthens national identity by preparing and supporting collaborative behaviors and seeking participation and trust in public institutions, and its decline decreases the belonging to the components of national identity.

It deserves to be mentioned that although these two variables have dialectical relationship, this article only focuses on the influence of political capital on national identity, which is closely related to the more significant issue of quality of governance. In addition, among the various types of political capital, only the capital of government is considered, and finally is that the political capital is a multifaceted phenomenon and is composed of many components, but in this paper, the political trust is central.

Methodology

The present article is based on the combined theoretical framework of Rafalovski, Lindenberg, Rothstein and Levy, and includes two distinct parts. In first section, due to its theoretical and descriptive-analytical nature, the data collection is mainly conducted from authorized written sources such as research articles and published first and second hand books in a library manner. In the second section; the case study of Iran, the related data is

*** Corresponding Author:****Ali Karimi Maleh, Ph.D.****E-mail:** akm102000@yahoo.com



gathered in the secondary analysis method through national surveys of values and attitudes of Iranians conducted longitudinally in 2000, 2003 and 2016 and also world values survey, 7th wave in 2023, survey of social capital in Iran which was conducted in 2016, national survey of Iranians collective identity in 2016 and other field researches.

Result and Discussion

The best and useful explanation to describe the relationship between political capital and national identity is the institutional explanation, that considers political capital to be endogenous, experience-based, and a kind of rational reaction of citizens to the functioning and performance of political system. This means that people always form and modify their attitudes based on interaction with the political system and evaluation of its performance. (Norris, 2011: 190) Such an approach is called "trust as evaluation" or "experiential trust". According to this approach, some studies have considered political capital as arising from the political system's output side, and others as a result of the input side, and a large part of it as a result of the both sides - such as democratic representation, accountability and institutional arrangements - and the output side such as economic performance.

In order to grasp the relationship between aforementioned variables, correlators of political capital should be noticed. Rothstein considers political capital to be causally dependent on the quality of governance. (Rothstein, 2007: 169) According to empirical findings, fair procedures increase cooperation because institutions that behave fairly and equitably promote collective identification so that the group's goal is combined with the individual's goal because when individuals and groups are treated fairly and respectfully, its members feel included, which in turn builds trust. (Rothstein, 2011: 172)

Easton also thinks about political capital in the form of systemic support to understand the attitudes of citizens towards those in power and discover the legitimacy of political systems. He distinguishes between specific support - focused on the performance of political officials responsible for making and implementing political decisions - and diffused support - referring to feelings towards the political community and the regime. According to Easton, the level of public support is durable but changeable and usually does not respond to policy performance in the short term. However, the continuous political failures of the authorities, gradually reduce the citizens' trust in other levels of the political system, even the society as a whole. (Easton, 1975: 445)

According to other researches, procedural elements such as fairness, impartiality and voice of citizens are also generators of political capital. Also the process functions that emphasizes the quality and integrity of governance processes has a great role in the generation of political capital; because when citizens consider the process to be fair, they trust government institutions more. According to Levy, citizens must consider the government to be fair in order to gain political trust. (Levy, 1998: 90)

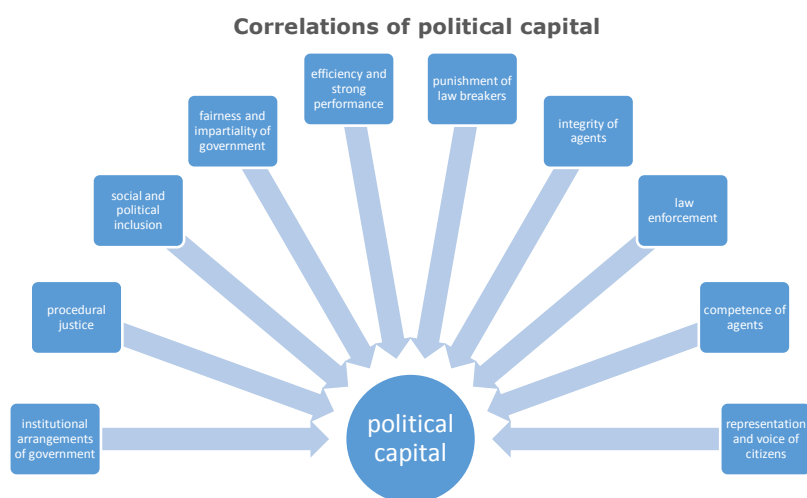
The opposite of impartiality in public power is corruption. Anderson and Teverdeva have considered corruption as having a negative effect on the general evaluation of citizens of the political system. (Lind and Dalberg, 2021: 232-239) Another source of political capital generating of governments is the its commitment to uphold the law and agreements and avoid breaking promises. (Levy, 1998: 78-90) In addition, bureaucratic arrangements that represent capability, competence, and integrity is a creator of political capital.

Some scholars by focusing on the relationship between institutional designs and political capital, found that structures and institutions that are distant and inaccessible, hierarchical and closed to public supervision, unlike open, accessible and consultative structures and institutions, cannot create political capital. (Braithwaite, 1998: 67) Also, centralized governments weaken the social cohesion of traditional societies, reduce cooperation and destroy social trust. (Levy, 1998: 82)

Norris, relying on three organized perspectives of institutional explanation, including



political performance, procedural performance, and the role of electoral and party structures, and distinguishing between presidential and parliamentary systems, believes that parliamentary systems produce more political capital because, unlike presidential systems, in these types of systems, all parties have a stake in the decision-making process. (Norris, 1999: 223) Furthermore, the stability of institutions is one of the factors of political capital production because it makes behaviors and functions predictable. (Hardin, 1998: 20) At last another explanation assumes political capital to be correlated with the economic performance of the government. The central point of such an explanation is that citizens trust government institutions as long as they work well. Because voters often recognize governments as responsible for the economic situation. (Alencia and Vasziarg, 2000: 170). The correlators of political capital can be seen as following.



After clarifying the correlators of political capital, description of its relationship with national identity is necessary. Rafalovski is a scholar who studied the relationship between legitimacy as a manifestation of political capital and national identity. His analysis is based on the proposition that the emotional attitudes that connect people to their lives are necessary, and the way the government performs its functions determines which of these attitudes prevails; in such a way that a positive evaluation of the government's performance, promotes identification with it and vice versa. Therefore, the quality of policies implemented is important for people's trust in public institutions and the process of national identification, and the failure of political systems to meet the demands of citizens, usually causes withdrawal of support from the government, which, if continued and intensified, leads to the negative attitudes towards government and eventually to the community as a whole.

Another feature of the government, which leads to people's attachment to elements of national identity, is the government's equal treatment of citizens before the law. (Rafalovski, 2016: 403-408) With an institutionalist approach, Rothstein believes that in societies where the quality of governance is weak, people show more mistrust, hostility, pessimism and suspicion towards the general public. (Rothstein, 2011: 173)

Tyler has also discussed about cooperative action arising from the behavior of government officials. According to his understanding, many empirical studies have shown that people's judgments about the trustworthiness of officials, their impartiality and interest in treating people with respect have a great effect on people's identification and people's judgments about trustworthiness of officials, so that people construct their own



social identity according to their evaluation about the authorities.

According to Levy, institutional trust increases the tolerance of citizens towards the government and the extent to which they adapt to the government's demands and regulations, but the weakness of political capital leads to increasing hostility and active resistance to the government's policy, and in appears as a source for increasing social distrust. (Levy, 1998: 88) From Peel's point of view, for deprived and underprivileged citizens, mistrust of the government is a rational and critical response to the practical experiences of an unreliable and destructive government concerning the distribution and provision of welfare services and at the larger level of the social development project. (Peel, 1998: 316) Since shared experiences of being mistrusted, produce strong social bonds, in such areas, emanating from the legacy of unequal and inadequate services and the dismal prospect of immutability, differentiation is formed according to hostility between "us" and "them" and the government is considered as an enemy. (Peel, 1998: 291) It is obvious that in such a situation where the values of justice and equality are not manifested in the opinion of disadvantaged social groups, their participation in public life, which itself is an important element of national identity, is declined.

Regarding the application of the topic to Iran, it should be said that the downward trend of the Islamic republic's political capital, has increased the desire to emigrate from the country, especially in recent years, which, in addition to social and economic consequences, also has deep cultural and identity effects, so that it can be considered one of the wicked problem of current governance. A reality that makes the reflection about its driving factors necessary. But an important point taken from the empirical research is that although the political capital at the level of personnel and agents and the political regime has gone through a downward trend in recent years and this has increased the desire to migrate abroad, but findings of national surveys prove that belonging to the components of Iranian identity has remained strong until now, but it may decline if the current poor governance continues.

Although recognition of the reasons for the strength and consistency of belonging to the components of national identity despite the poor governance indicators seems to be a very important question and worthy of reflection, however, this pre-warning cannot be neglected that the continuation and intensification of the weakness of governance indicators, should go beyond the erosion or deterioration of the political capital of agents and the political regime and extend to the level of the political community and state, in which case the Iranian system will encounter a complicated, damaging situation and of course with uncontrollable consequences.

Conclusion

The present article, which considers the role of state-building as key in the process of formation and consolidation of nation-building, in search of the relationship between political capital and national identity, theoretically found that political capital, which itself results from the quality of governance, has a direct relationship with national identity. This type of capital through laying the foundation of social cohesion, promoting cooperative relations, strengthening common bonds, reducing public dissatisfaction, reducing the density of socio-political conflicts, improving national reconciliation and coalition building and bridging mechanisms between diverse political groups, increasing sacrifice for the benefit of the common good, and to improve the rate of civil participation, while reducing exchange costs, it increases people's political support for the government. Apart from that, political capital helps to strengthen positive attitudes towards national identity as it motivates citizens to perform self-motivated and voluntary behaviors during national miseries and crises.

Also, the decline of political capital leads to the gradual erosion of the legitimacy of the government and the tendency of more dissatisfied citizens to violent actions and

ultimately to the shaking of the foundations of the government. In addition, the continuation of the decline of political capital has gradually gone beyond dissatisfaction with agents and policies and is progressing towards a kind of reluctance and indifference towards the territory and the national community, which is a clear desire to leave the homeland and indifference towards its fate. It is obvious that the effect of the fluctuation of political capital on the national identity in ideological systems such as Iran, which is herald of specific identity elements, is far more than other societies.

However, although according to empirical findings, the level of attachment to Iranian identity is still high, but the process of polarization of society and the growing dissatisfaction of various social forces with the quality of governance in Iran, which is in the form of accelerating the process of extended migration from the country and adopting behavioral patterns different from religion, history and nationality, especially in recent years, can be considered as a pre-warning that if there is no solution and thoughtful planning, it can lead to a future with turmoil and identity crisis for the national community of Iran. This trend implies the priority of policy, institutional and structural reforms so that the components of Iranian identity are protected from potential risks.

Keywords: Political Capital, National Identity, Institutional Trust, Quality of Governance

References

- Alaaddini, Farshid et al. (2005). The Inclination to Immigration and the Related Factors among Iranian Physicians. *Hakim Journal*. 8 (3). 9-15. [In Persian]
- Alesina, Alberto and Romain Wacziarg. (2000). "The Economics of Civic Trust" in *Disaffected Democracies. What's Troubling the Trilateral Countries?* Ed by S. J. Pharr and R. D. Putnam, New Jersey, Princeton University Press.
- Amir, Arman. (1395). Abandoned Broken Windows, in *Essays on Social Capital in Iran*, by Javadi, Reyhaneh, Research Institute of Culture, Art and Communication. 3-15. [In Persian]
- Azadi, M. Mirramezani, M. B. Mesgaran, (2020), *Migration and Brain Drain from Iran*. Working Paper 9. Stanford Iran 2040 Project. Stanford University.
- Bagheri, Yaser et al. (2019). The Welfare of Iranians in the Captivity of Despair. In *Researches on Social Capital in Iran*, by Javadi, Reyhaneh, Research Institute of Culture, Art and Communication. 25-41. [In Persian]
- Bagheri, Hadi et al. (2019). Identification and Prioritization of Factors Affecting the Migration of Elite Athletes in Iran. *Journal of Human Resource Management in Sport*. 6 (2). 276-257. [In Persian]
- Berg, L. & M. Hjerm (2010) 'National Identity and Political Trust'. *Perspectives on European Politics and Society*. Vol.11, No.4, pp. 390-407.
- Birner, R., & Wittner, H. (2000). Converting Social Capital into Political Capital: How Do Local Communities Gain Political Influence? *Conference paper* submitted to International Association for the Study of Common Property.
- Blind, Peride, K. (2010), Building Trust in Government: Linking Theory with Practice, in Cheema, G. Shabbir and Popovski, Vesselin, *Building Trust in*



Government: Innovations in Governance Reform in Asia, New York, United Nations University Press.

Bourdieu, P. (1981), Political Representation: Elements for a Theory of the Political Field, in *Language and Symbolic Power*, G. Raymond & M. Adamson, Trans, Cambridge, Polity Press, pp.171-202.

Bozorgzadeh, Saeed et al. (2019). Elite Attitudes Towards Social, Economic, and Scientific Factors at Origin and Destination and its Effect on their Tendency to Emigrate Abroad, *Iranian Demographic Association*. 14 (28). 141-169. [Persian]

Braithwaite, Valerie and Levi, Margaret, Ed, (1998), *Trust and Governance*. New York, Russel Sage Foundation.

Casey, Kimberly L, (2008), Defining Political Capital: A Reconsideration of Bourdieu's Interconvertibility Theory. Critique: *A Worldwide Student Journal of Politics*. Available at: <http://lilt.ilstu.edu/critique/archives-%20coding/spring%202008.htm>.

Citrin, J., & Muste, C. (1993). Trust in Government. In J. P. Robinson, P. R. Shaver, & L. S. Wrightsman (Eds.), *Measures of Political Attitudes*, San Diego, CA: Academic Press, pp.465-532.

Citrin, Jack, and Christopher Muste. (1999). "Trust in Government". In *Measures of Political Attitudes*, edited by J. P. Robinson. San Diego: Academic Press.

Dalton, R. J. (2004). *Democratic Challenges, Democratic Choices*. Oxford: Oxford University Press.

Deglow, Annekatrin and Fjelde, Hanne, (2021), The Quality of Government and Civil Conflict, *The Handbook of Quality of Government*, Oxford University Press. pp.799-781.

Dinesen, Peter Thisted, & Sonderskov, Kim Mannemar, (2021), Quality of Government and Social Trust, in *The Oxford Handbook of the Quality of Government*, Ed, Bagenholm, Andreas, Bauhr, Monika, Grimes, Marcia and Rothstein, Bo. Oxford University Press, pp.539-558.

Easton, D. (1975), A Reassessment of the Concept of Political Support', *British Journal of Political Science*, Vol.5, No.4, pp. 435-57.

Ebadi, Naghme, Qolipur, Arin and Pirannejad Ali. (2014). Identifying Factors Affecting Political Capital. *Journal of Management and Development Process*. 27 (93). 29-52. [Persian]

Esmailzadeh, Aliasghar, Zakersalehi, Gholamreza. (2012). A Study on Iranian Elite Migration. *Strategic Studies of Sport and Youth*.13 (26). 1-28. [In Persian]

Forutan, Yaghub, Sheikh, Morteza. (2017). Tendency Towards International Migration: The case of Ferdousi University's Students in Mashhad. *Biannual Journal of Sociology of Social Institutions*. 4 (10). 61-79. [Persian]

French, Richard D. (2011), Political Capital, *Representation*, Vol.47, No.2,

pp.215-230.

Fuladiyan, Majid. (2016). Changes in Political Trust in Iran During 2005-2015. in Social Council of the Interior Ministry. *Essays on Social Capital in Iran*. Ed Javadi, Rehane, Research Institute of Culture, Art and Communication. 135-147.

Gabriel, Oscar W. (1995). "Political Efficacy and Trust". in *The Impact of Values*, edited by J. W. van Deth and E. Scarbrough. Oxford: Oxford University Press.

Ghafari, Gholamreza. (2016). Social Trust and Hope to the Future, in the Social Council of the Interior Ministry, *Articles on the Social Situation of the Country*, volume 3. 111-166.[Persian]

Habermas, J., (2001), *The post-national Constellation*, Trans. M. Pensky. Cambridge: Polity Press.

Hakimzadeh, Rizvan etal, (2013), Effect of Educational, Social and Cultural Factors on the Desire to Emigrate from the Country in Students of Tehran University. *Quarterly Journal of Research and Planning in Higher Education*. 19 (69). 81-102. [In Persian]

Hardin, Russel, (2001), "Conceptions and Explanations of Trust" in *Trust in Society*, Edited by K. S. Cook, New York, Russell Sage Foundation.

Hetherington. Marc J and Rudolph, Thomas J, (2018), Political Trust and Polarization, in *The Oxford Handbook of Social and Political Trust*, ed by Eric M. Uslaner.

Hosseini, Seyyed Khalil etal. (2020). Factors Affecting the Tendency of Cultural Elites to Migrate to Developed Countries. *Journal of Iranian Social Development Studies*. 12 (3). 51-62. [Persian]

Ignatieff, Micheal, (1993), *Blood and Belonging: Journeys into the New Nationalism*, Toronto, Viking.

Jackman, Robert, and Ross A. Miller. (1996). "A Renaissance of Political Culture?" *American Journal of Political Science*. 40 (3): 632-659.

Joudaki,Majid , Ghezelsofla, Mohammad Taghi, Karimi Maleh, Ali. (2021). From Capital to Political Capital; A Critique of the Development of the Theory of Political Capital. *Contemporary Political Studies Biannual*. 12 (1). 25-54. [Persian]

Karimi Maleh, Ali. (2022). Consequences and Implications of the Decline of Political Capital. *Research in Theoretical Politics*. 17 (31). 53-83. [Persian]

Kazemipur, Abdolmohammad, Gudarzi, Mohsen. (2022). The Ups and Downs of Trust in Iran During the Last Half Century: A look at Trends, Causes, and Consequences. *Journal of Social Problems of Iran*. 13 (1). 181-208. [Persian]

Kettl, Donald F. (2017), *Can Governments Earn our Trust*, UK, Polity Press.

Lenard, Patti Tamara and Miller, David, (2017), trust and National Identity, in *The Oxford Handbook of Social and Political Trust*, Edited by Uslaner, Eric M, pp. 57-74.

Levi, Margaret, (1998), "A State of Trust", in *Trust and Governance*, edited by



- V. Braithwaite and M. Levi. New York: Russell Sage Foundation, pp.77-101.
- Lin, Nan, (2001), *Social Capital: Structural Analysis in the Social Sciences*. Cambridge: Cambridge University.
- Lindenberg, Siegwart, Fetchenhauer, Detlef, Flache, Andreas, and Buunk, Bram, (2006), *Solidarity and Prosocial Behavior: A Framing Approach, in Solidarity and Prosocial Behavior; An Integration of Sociological and Psychological Perspectives*, Ed Lindenberg et.al, U.S.A, springer, pp.3-19.
- Listhaug, Ola and Jakobsen, Tor George, (2018), Foundations of Political Trust, in *The Oxford Handbook of Social and Political Trust*, Ed eric Uslaner, pp.559-578.
- Loden, Hans, (2014), Citizenship Education, National Identity and Political Trust: The case of Sweden, *Nordidactica – Journal of Humanities and Social Science Education*, No.2, pp. 116-136.
- Lun, Mary Thida, (2009), *Reconnecting Joined-up Approaches: Nation-building Through State-building*, Strategic Policy Impact and Research Unit, London, SPIRU Working Paper 25 Overseas Development Institute.
- Magno, Cathryn, (2008), Refuge from Crisis: Refugee Women Build Political Capital, *Globalisation, Societies and Education*, Vol. 6, No. 2, pp. 119–30.
- Marien, Sofie, Hooghe, Marc, (2011), Does Political Trust Matter? An Empirical Investigation into the Relation Between Political Trust and Support for Law Compliance, Vol 50, no.2, pp.267-291.
- Miller, D., (1995). *On Nationality*. Oxford: Oxford University Press.
- Ministry of Culture and Islamic Guidance. (2000). *National Survey of Iranian Values and Attitudes*. First Wave.
- Ministry of Culture and Islamic Guidance. (2003). *National Survey of Iranian Values and Attitudes*. Second Wave.
- Ministry of Culture and Islamic Guidance. (2016). *National Survey of Iranian Values and Attitudes*. Third Wave.
- Mirsendesi, Seyyed Mohammad. (2016). Analysis of Subjective Inequalities (feeling of injustice), in the Social Council of Interior Ministry; *Articles on the Report of the Social Situation of the Country*. Volume3. 377-408.
- Mishler, W. & R. Rose (2001) 'What Are the Origins of Political Trust? Testing Institutional and Cultural Theories in Post-Communist Societies'. *Comparative Political Studies*, Vol.34, No.1, pp.30-62.
- Moghaddas, Aliasghar, Sharafy Zakiye. (2009). Investigation of Stimulation of Theadensy to International Migration of Iranian Youths. *Iranian Journal of Sociology*. 10 (1). 162-190. [Persian]
- M o o r e, D, K i m m e r l i n g, B. (1995). Individual Strategies of Adopting Collective Identities: The Israeli Case, *International Sociology*, Vol. 10, No.4,

pp.387-408.

Mostafazadeh, Mohammad, Arabmazar, Aliakbar. (2018). The Effect of Governance Institutions on International Migration of Iranian Workforce. *Journal of Economic Policy*. 10 (20). 1-33. [Persian]

National Studies Institute. (2016). *Iranian Collective Identity; Findings of a Nationwide Survey*. Tamaddone Irani Publication.

Nayden, N. (2016), Political Capital Conceptualization: Reclaiming the Heart of Democracy.http://scholar.google.com/scholar?q=Nayden%2C+Nikolay.%282011%29.%20Political+capital+conceptualization%3A+reclaiming+the+heart+of+democracy&hl=en&btnG=Search&as_sdt=1%2C5&as_sdt=on

Newton, Kenneth, and Pippa Norris, (2000), "Confidence in Public Institutions: Faith, Culture, or Performance?" in *Disaffected Democracies. What's Troubling the Trilateral Countries?* Ed, S. J. Pharr and R. D. Putnam. New Jersey: Princeton University Press.

Norris, Pippa (ed.), (1999), *Critical Citizens. Global Support for Democratic Governance*. Oxford: Oxford University Press.

Peel, Mark, (1998), Trusting Disadvantaged Citizens, in *Trust and Governance*, Ed, Braithwaite, Valerie and Levi, Margaret, New York, russel Sage Foundation, pp. 315-342.

Pirannejad, Ali and Ebadi, Naghmeh. (2012). Political Capital and the Internet: Investigating the Level of Political Capital and the Effect of Using the Internet on Its Dimensions. *Iranian Management Sciences Quarterly*. 7 (28). 1-26. [Persian]

Power, Timothy J. and Mary A. Clark, (2001), "Does Trust Matter? Interpersonal Trust and Democratic Values in Chile, Costa Rica, and Mexico". in *Citizens Views of Democracy in Latin America*, edited by R. A. Camp. Pittsburgh: Pittsburgh University Press.

Rafalowski, Wojciech, (2016), The Quality of Government and National Identification *Polish Sociological Review*, Vol. 16, No.196, pp.404-419.

Redadi, Mohsen. (2011). *The Theory of Political Trust (with an Emphasis on Islamic Discourse)*, Imam Sadegh University Press.

Renani, Mohsen etal. (2014). Evaluation of Migration Flow from Iran Using Dynamic Panel Model. *Journal of Economic Research*. 49 (2). 337-362. [In Persian]

Rothstein, Bo, (2011), *The Quality of Government Corruption, Social Trust, and Inequality in International Perspective*, the University of Chicago Press.

Rothstein, Bo etal, Ed, (2021), *The Oxford Handbook of the Quality of Government*, UK, Oxford University Press.

Sadeghi, Rasool and Hosseini, Seideh Matin. (2019). The Level of Young People's Interest in International Migration and Its Determining Factors in Tehran. *Strategic*



Studies of Sports and Youth Quarterly. 18 (43). 1-22. [Persian]

Sardarnia, Khalilollah et al. (2010). The Effect of Good Governance and Social Capital on Political Trust: Case study of Mashhad and Sabzevar Cities. *Research Letter of Political Science*. 5 (1). 135-165. [Persian]

Schugurensky, Daniel, (2000), *Citizenship Learning and Democratic Engagement: Political Capital Revisited*, University of Toronto, Canada, Paper presented at the 41st Annual Adult Education Research Conference. Vancouver: AERC, June 2-4, 2000, Published in Conference Proceedings, pp. 417-422.

Seyedemami, Kavos, Montazerimoghaddam, Reza. (2012). The Role of Interpersonal Trust and Performance of Political Institutions in Establishing the Political Trust: A Survey by University Students in Tehran. *Research Letter of Political Science*. 7 (4). 189-216. [Persian]

Smith, Anthony, (1991), *National Identity*, UK, Penguin.

Szucs, Stefan & Strömberg, Lars, (2006), *Local Elites, Political Capital and Democratic Development; Governing Leaders in Seven European Countries*, Sweden, VS Verlag für Sozialwissenschaften.

Tyler, M.R, (1998), Trust and Democratic Governance, in *Trust and Governance*, Ed, Braithwaite, Valerie and Levi, Margaret, New York, russel Sage Foundation, pp. 269-294.

Uslaner, Eric M. (2018), The Study of Trust, in: *The Oxford Handbook of Social and Political Trust*. Edited by Eric M. Uslaner, Oxford University Press.

Zulfighari, Akbar, Atefeh, Jafari Aliabadi. (2018). Explaining the Political Trust of Iranians as Political Capital; Meta-analysis of Existing Research. *Iranian Political Sociology Journal*.1 (3). 31-61. [In Persian]

<https://www.qotbnama.com/statistics,1401>

<https://www.worldvaluessurvey.org/WVSDocumentationWV7.jsp>

سرمایه سیاسی حکومت و هویت ملی؛ داده‌های پیش‌هشداردهنده در مورد ایران کنونی

علی کریمی مله^۱

۱. پژوهشگر و استاد بازنشسته علوم سیاسی

لینک گزارش نتیجه مشابهت‌یابی: [https://hamyab.sinaweb.net/Ci_result/details/41D0A56D7231C701/2%](https://hamyab.sinaweb.net/Ci_result/details/41D0A56D7231C701/2%20.1001.1.1735790.1402.18.2.4.3)

 20.1001.1.1735790.1402.18.2.4.3

چکیده

نسبت سرمایه سیاسی و هویت ملی، با وجود اهمیت آن برای زندگی سیاسی جوامع دموکراتیک و پایداری و انسجام جوامع ملی، آن‌گونه که باید، مورد پژوهش واقع نشده است؛ درحالی که با عنایت به موقعیت‌مندی دو متغیر یادشده از یک سو و دگرذیسی‌های پرشتاب سیاسی و اجتماعی از سوی دیگر، بررسی رابطه این دو متغیر، امری لازم است؛ بنابراین، نوشتار حاضر که ماهیتی توصیفی-تحلیلی دارد و بر رهیافت نهادگرایی سیاسی مبتنی است و از چارچوب نظری ترکیبی رافالوسکی، لیندنبرگ، روشتاین و لوی بهره جسته است، با اتکا به روش کتابخانه‌ای و تحلیل ثانویه داده‌ها، چستی نسبت سرمایه سیاسی و هویت ملی را با توجه به داده‌های مربوط به ایران به پرسش گرفته و بر این فرضیه استوار است که سرمایه سیاسی با هویت ملی، رابطه‌ای معنا دار و مستقیم دارد؛ به‌گونه‌ای که افزایش آن، تقویت هویت ملی و کاهش آن، تضعیف دلبستگی به عناصر هویت ملی را به همراه دارد.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۱/۲۳

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۰۳/۱۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۴/۰۶

نوع مقاله: پژوهشی

واژگان کلیدی:

سرمایه سیاسی، هویت ملی، ایران، اعتماد نهادین، کیفیت حکمرانی

* نویسنده مسئول:

علی کریمی مله

پست الکترونیک: akm102000@yahoo.com

مقدمه

سرمایه سیاسی در جوامع مردم‌سالار کنونی، عنصری درجه‌پذیر، نسبی، موقعیت‌مند، و چونان دماسنجی برای ارزیابی سلامت آن‌هاست که نسبت آن با هویت ملی از موضوعات موردتوجه کنشگران و دانشوران اجتماعی و سیاسی است؛ زیرا، هویت ملی، پیوندهای لازم را فراهم می‌کند تا جوامع متنوع، همبسته بمانند و به‌گونه‌ای مسالمت‌آمیز زندگی کنند. سرمایه سیاسی نیز از طریق فرآورده‌های ثبات سیاسی، مشارکت همگانی، همیاری جمعی، همبستگی، و عدالت اجتماعی با هویت ملی پیوند می‌خورد؛ زیرا، مردمانی که هویت مشترکی دارند، بیشتر به یکدیگر و نیز به نهادهای حاکم بر خود، اعتماد می‌کنند. این موضوع به‌نوبه خود به آنان انگیزه می‌دهد تا از حکومت شایسته و کارآمد، پشتیبانی کنند و سیاست‌های ناظر بر عدالت اجتماعی را بپذیرند؛ از این رو، پرسش از نسبت سرمایه سیاسی و هویت ملی، سزاوار تأمل است. فرضیه پژوهش، سرمایه سیاسی را با هویت ملی، دارای رابطه‌ای معنا دار و مستقیم می‌پندارد؛ به‌گونه‌ای که سرمایه سیاسی با تمهید و پشتیبانی از رفتارهای همکارانه و مشارکت‌جویانه و اعتماد به نهادهای عمومی، هویت ملی را تقویت می‌کند و روند نزولی آن، کاهش دلبستگی به مؤلفه‌های هویت ملی را در پی دارد. پژوهش حاضر با ابتنا بر چارچوب نظری تلفیقی رافالوسکی، لیندنبرگ، روشتاین، و لوی شکل گرفته که به‌دلیل ماهیت توصیفی-تحلیلی آن، داده‌های بخش نظری به شیوه کتابخانه‌ای و بخش مطالعه موردی ایران به شیوه تحلیل ثانویه انجام می‌شود که داده‌های آن از پیمایش‌های ملی ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان، پیمایش سرمایه اجتماعی در ایران، و نیز پژوهش‌های میدانی دیگر، گردآوری شده‌اند. مفروض نوشتار حاضر این است که گرانیگاه هر جامعه‌ای، فرایند ملت‌سازی آن است که همان ایجاد و تقویت درون‌زای هویت‌های پیچیده اجتماعی و فرهنگی است که شهروندی را در قلمرو دولت تعریف می‌کند. این مهم از رهگذر فرایند دولت‌سازی ایجاد می‌شود. از این زاویه، دولت‌سازی، سازوکاری بنیادین برای پایداری و تحکیم ملت‌سازی است که با انجام کارکرد مناسب، خدمات‌رسانی اجتماعی، رفاه، و توزیع بی‌طرفانه خدمات، در ساختارهای اجتماعی و سیاسی نفوذ می‌کند و برابری همگانی، عدالت همه‌جانبه، انسجام ملی، و همبستگی اجتماعی را به‌ارمغان می‌آورد (لون، ۲۰۰۹، ۵-۹) که خود مقوم هویت ملی است. درباره تحدید موضوع، گفتنی است که اگرچه رابطه هویت ملی و سرمایه سیاسی، دوسویه است، اما این نوشتار، تنها به تأثیر سرمایه سیاسی بر هویت ملی توجه می‌کند که خود

با موضوع مهم‌تر کیفیت حکمرانی، پیوندی تنگاتنگ دارد. افزون‌براین، از میان گونه‌های سرمایه سیاسی، یعنی سرمایه سیاسی کارگزاران، یا سرمایه ناشی از سیاست‌ها و سرمایه سیاسی حکومت، بخش اخیر، مدنظر است و نکته پایانی اینکه سرمایه سیاسی، پدیده‌ای مرکب از اجزای پرشمار است، اما در این نوشته، عنصر اعتماد سیاسی، محوریت دارد.

۱. پیشینه پژوهش

مرور آثار فارسی، نگاشته‌های اندکی را در زمینه سرمایه سیاسی می‌نمایاند. نگاشته‌های عبادی و همکاران (۱۳۹۲) با عنوان «عوامل اثرگذار بر سرمایه سیاسی»، پیران‌نژاد و عبادی (۱۳۹۲) در مقاله «سرمایه سیاسی و اینترنت: بررسی سطح سرمایه سیاسی و تأثیر استفاده از اینترنت بر ابعاد آن»، قلی‌پور و همکاران (۱۳۹۲) در مقاله «شناسایی عوامل اثرگذار بر سرمایه سیاسی» و دو اثر دیگر به قلم کریمی مله، فزلسفی، و جودکی اولی (۱۳۹۹) با عنوان «از سرمایه تا سرمایه سیاسی؛ نقدی بر تکوین نظریه سرمایه سیاسی»، و دیگری (۱۴۰۰) با عنوان «فراتحلیل ادبیات سرمایه سیاسی در ایران (بازه زمانی دهه ۱۳۹۰)» قابل‌اشاره‌اند که به بررسی مفهومی سرمایه سیاسی و همبسته‌های آن پرداخته‌اند.

از میان آثار انگلیسی، مقاله نایدن (۲۰۱۶) با عنوان «مفهوم‌پردازی سرمایه سیاسی؛ اصلاح قلب دموکراسی»، نوشته کیسی (۲۰۰۸) با عنوان «تعریف سرمایه سیاسی: بازتوجه به نظریه قابلیت تبدیل‌پذیری^۱ بوردیو»، و نگاشته فرنچ (۲۰۱۱) به اسم «سرمایه سیاسی»، قابل‌اشاره هستند که همگی معنا، ابعاد، و شناسه‌های این مفهوم استعاره‌ای را بدون توجه به نسبت آن با هویت ملی توضیح داده‌اند؛ اما درباره نسبت این دو متغیر نه به‌صورت مستقل، بلکه در چارچوب مفهوم سرمایه اجتماعی یا تمرکز بر اعتماد سیاسی می‌توان به آثار ذوالفقاری و جعفری علی‌آبادی (۱۳۹۷) در مقاله «تبیین اعتماد سیاسی ایرانیان به مثابه سرمایه سیاسی؛ فراتحلیل پژوهش‌های موجود»، مرادی و دیگران، (۱۳۹۶) در مقاله «فراتحلیل مطالعات اعتماد سیاسی در ایران پس از انقلاب اسلامی»، سردارنیا و دیگران (۱۳۸۹) در مقاله «تأثیر حکمرانی خوب و سرمایه اجتماعی بر اعتماد سیاسی؛ مطالعه موردی شهرهای سبزوار و مشهد» اشاره کرد. همچنین، نوشته میلر و لنارد (۲۰۱۷) با عنوان «اعتماد و هویت ملی»، مقاله برگ و هجرم (۲۰۱۰) با عنوان «هویت ملی و اعتماد سیاسی»، مقاله لود (۲۰۱۴) با

1. Interconvertability

عنوان «آموزش شهروندی، هویت ملی، و اعتماد سیاسی»، و از همه مهم‌تر مقاله رافالوسکی (۲۰۱۶) با عنوان «کیفیت حکمرانی و هویت‌یابی ملی» مرتبط‌ترین منابع در این زمینه به‌شمار می‌آیند. چنان‌که روشن است، این آثار با نوشتار حاضر در زمینه مفهوم‌شناسی و عناصر سرمایه سیاسی، اشتراک دارند، اما توجه به نسبت آن با هویت ملی، با وجود اهمیت بنیادین آن، کاستی پژوهشی است که این قلم می‌کوشد تأملاتی آغازین بر آن داشته باشد. در این راستا، مقاله ابتدا با مفهوم‌شناسی متغیرهای پژوهش آغاز می‌شود و سپس، نسبت بین دو متغیر کلیدی پژوهش را از زاویه نظری واکاوی می‌کند و سرانجام، بر برخی مصادیق آن در جامعه کنونی ایران تأمل می‌کند.

۲. مفهوم‌شناسی

درک درست محتوای هر پژوهش، جز از رهگذر توضیح رسای کلیدی‌ترین مفاهیم و متغیرهای تحقیق میسر نمی‌شود؛ از این رو، در این قسمت مفاهیم سرمایه سیاسی و هویت ملی مورد مذاقه واقع شده‌اند.

۱- ۲. سرمایه سیاسی

مفهوم سرمایه سیاسی، تعریف همه‌گیر، روشن، و سنجش‌پذیری در ادبیات علوم سیاسی ندارد. نخستین استفاده از این اصطلاح در سال ۱۸۴۲ میلادی ثبت شده است، اما کاربرد آن در آغاز قرن بیست و یکم با رقابت انتخاباتی جرج دبلیو بوش هم‌زمان شد. با این حال، به‌رغم کاربرد گسترده این واژه، هنوز مفهوم‌پردازی عالمانه‌ای برای آن ارائه نشده (نایدن، ۲۰۱۶، ۱) و در هیچ کتاب راهنما یا فرهنگ علوم سیاسی‌ای تعریف نشده است (بیرنر و ویتمر، ۲۰۰۰، ۴).

اگرچه مفهوم سرمایه با علم اقتصاد همبسته است، اما معنابخشی نوآورانه بوردیو آن را در مدار تأمل اندیشه‌وران حوزه علوم اجتماعی قرار داد. به‌نظر بوردیو، امروزه نمی‌توان ساختار و کارکرد جهان اجتماعی را جز با درک شکل‌های گوناگون سرمایه فهمید. وی با توسعه مفهومی آن به کالاها یا خدمات غیراقتصادی، نمادین، یا اهداف غیرمادی، از این واژه زیاد بهره گرفت (شوگورنسکی، ۲۰۰۰، ۳). بوردیو، سرمایه سیاسی را شکلی از سرمایه نمادین و محصول کنش ذهنی می‌شناسد که پایه آن، به رسمیت شناختن است و قدرتی است که افراد آن را به

دارندگان قدرت می‌دهند. به نظر بوردیو، سرمایه سیاسی، جزئی از جامعه‌شناسی روابط قدرت^۱ بین گروه‌های اجتماعی و نوعی قدرت سیاسی است که سیاست‌مداران از آن برخوردارند؛ سرمایه‌ای که از اعتماد پیروان برمی‌آید (بوردیو، ۱۹۸۱، ۱۴). با الهام‌گیری از نظریه تبدیل‌پذیری مبنی بر اینکه انواع سرمایه‌ها قابل تبدیل به یکدیگرند، سرمایه سیاسی، مجموع انواع سرمایه است که به شیوه‌های گوناگونی برای بازارهای سیاسی با هدف کنش سیاسی یا بازگشت سرمایه، با هم ترکیب می‌شوند (کیسی، ۲۰۰۸، ۱۱).

فرنج، سرمایه سیاسی را گنجینه دارایی‌های اغلب غیر ملموسی می‌داند که سیاست‌مداران از آن برای تولید رضایت و ساختاردهی به انگیزه‌های دیگر بازیگران جامعه استفاده می‌کنند؛ بنابراین، ظرفیت یک سیاست‌مدار برای تغییر ساختارهای انگیزه دیگران، نشانگر میزان سرمایه سیاسی اوست. به نظر او، در نظام‌های مردم‌سالار، رقابت اصلی بین نخبگان سیاسی و اساساً سیاست، در راستای کوشش برای تولید و تحصیل سرمایه سیاسی است (فرنج، ۲۰۱۱، ۲۲۶-۲۱۶) یا سرمایه سیاسی، توانایی نهادینه‌شده نخبگان برآمده از قدرت ناشی از اعتماد برای بسیج روابط بیرونی، شبکه‌های افقی، و هنجارهایی است که با توسعه باثبات و کارآمد دموکراسی، مرتبط هستند (زوکس و اشترومبرگ، ۲۰۰۶، ۳۲۲)؛ بنابراین، سرمایه سیاسی، دربردارنده نگرش‌ها و رفتارهای شهروندان است که بر نظام سیاسی، کارگزاران دولت، گروه‌های اجتماعی، و خود شهروندان اثر می‌گذارد. مجموعه این نگرش‌ها و رفتارها در ابعاد «اعتماد سیاسی، دانش سیاسی، مشارکت سیاسی، هنجارهای سیاسی مردم‌سالارانه، و شبکه‌های سیاسی» (عبادی و همکاران، ۱۳۹۲، ۳۰) قابل پی‌جویی است. شوگورنسکی نیز مؤلفه‌های سرمایه سیاسی را در پنج دسته دانش، مهارت‌ها، ایستارها، نزدیکی به قدرت، و منابع شخصی قرار داده است (شوگورنسکی، ۲۰۰۰، ۱۰-۶). مگنو هم سرمایه سیاسی را رنگین‌کمانی شامل مهارت، دانش، شبکه‌های عمودی یا افقی، و کنش معرفی می‌کند (مگنو، ۲۰۰۸، ۱۲۲). از متون مربوط به موضوع یادشده، ویژگی‌های زیر برای سرمایه سیاسی قابل شناسایی است:

- سرمایه سیاسی، پدیده‌ای اجتماعی و فرآورده روابط بین اشخاص، گروه‌ها، و نهادهاست؛

1. Power Relations

• سرمایه سیاسی، کمیت پذیر نیست، اما قابل مقایسه است و می توان در نسبت با دیگران از افزونی یا کاهش آن سخن گفت. افزون براین، چون سرمایه سیاسی، ترکیب پیچیده ای از عناصر مادی و غیرمادی است (لین، ۲۰۰۱، ۱۵-۱۴)، در کلیت خود، وجهی انتزاعی و غیرقابل اندازه گیری دارد؛

• سرمایه سیاسی، منبعی کمیاب و به گفته لوی، کالایی شکننده است که به سستی تولید و انباشت، اما به آسانی، تخریب می شود (لوی، ۱۹۹۸، ۹۲-۸۱)؛ باین حال، منبعی تجدیدپذیر است که با اتخاذ تدابیر به هنگام و سنجیده، می توان از فرسایش آن جلوگیری کرد و حتی بر میزان آن افزود؛

• سرمایه سیاسی، به دلیل ابتدا بر داوری های شهروندان، امری ذهنی و به بیان بوردیو، ذاتاً فرّار و ناپایدار است (بوردیو، ۱۹۸۱، ۱۸)؛ به بیان روشن تر، امری پویا و تغییرپذیر است و به سرعت مستهلک می شود و ارزشش پایین می آید، اما ایجاد آن، پرهزینه است و از عوامل بیرونی اثرپذیر است؛ ازاین رو، پیش بینی یا مدیریت آن دشوار است (فرنچ، ۲۰۱۱، ۲۱۸).

• بازار سرمایه سیاسی، همانند بسیاری از کالاهای عمومی در بازارهای دیگر، به منافع مصرف کنندگان وابسته است. با این توضیح که شهروندانی که نسبت به سیاست بی تفاوتند، یا کسانی که تقاضاهایشان بی اهمیت است، در تولید و تخریب سرمایه سیاسی سهمی ندارند؛ ولی هرچه تقاضای شهروندان برای مسائل سیاستی شدید، مستقیم، و پیوسته باشد، نقش آنان در تولید، تضعیف، و تخریب سرمایه سیاسی نیز شدیدتر است.

• شکل گیری سرمایه سیاسی، شبیه فرایندهای شکل گیری سرمایه های دیگر است و همانند محصولات دیگر در بازار، مبادله می شود و تابع قواعد همان بازار است؛ به عنوان مثال، اگر دریافتی بیش از هزینه باشد، فرد سود کرده و بازگشت سرمایه^۱ دارد، ولی اگر دستاوردش کمتر از هزینه باشد، کسری سرمایه^۲ رخ می دهد (مانند بازار انتخابات که رأی دهنده، رأی خود را هزینه می کند، اما نامزد موردنظرش شکست می خورد). باین حال، برخلاف سرمایه های مادی، میزان سرمایه سیاسی با مصرف آن کاهش نمی یابد، بلکه اگر استفاده نشود، تهی می شود (هیرشمن، ۱۹۸۴، ۹۲-۹۱).

1. Capital Return
2. Capital Deficit

۲-۲. پیشران‌های سرمایه سیاسی

پژوهشگران به دو چشم‌انداز تبیین‌کننده سرمایه سیاسی اشاره کرده‌اند؛ نخست، چشم‌انداز فرهنگی که ریشه تکوین ارزش‌ها و ایستارهای سیاسی را در فرایندهای نخستین جامعه‌پذیری می‌داند که از طریق مسیرهای اولیه، درونی شده و به نسل‌های بعدی منتقل می‌شود و بنیان ایستاری نگرش به نهادهای سیاسی موجود و عملکرد نهادین و نیز ویژگی‌های فرد را در بقیه دوران زندگی‌اش شکل می‌دهد. براساس این دیدگاه، اعتماد سیاسی، امری برون‌زاست و در خارج از نظام سیاسی و در نظام باور و هنجارهای فرهنگی مردم ریشه دارد (میشلر و رز، ۲۰۰۱، ۳۱). فرض اصلی تبیین فرهنگی این است که افراد، براساس هنجارهای غالب در جوامع و برخورداری یا فقدان ارزش‌های معین، به اعتماد یا بی‌اعتمادی رهنمون می‌شوند (پاور و کلارک، ۲۰۰۱، ۵۳). گفتنی است، چشم‌انداز فرهنگی در دایره تمرکز پژوهش حاضر نیست، بلکه چشم‌انداز نوشتار کنونی، نهادین است که شرح آن خواهد آمد.

دوم، تبیین نهادین، سرمایه سیاسی را امری درون‌زا، تجربه‌محور، و نوعی واکنش عقلانی شهروندان به عملکرد نظام سیاسی می‌داند؛ به این معنا که مردم، همواره ایستارهای خود را برپایه تعامل با نظام سیاسی و ارزیابی خود از کارنامه آن شکل می‌دهند و اصلاح می‌کنند (نوریس، ۲۰۱۱، ۱۹۰). چنین رهیافتی، اعتماد به مثابه ارزیابی^۱ یا رهیافت تجربی^۲ خوانده می‌شود. در رهیافت تجربی، برخی از پژوهش‌ها، سرمایه سیاسی را برآمده از طرف نهاده نظام سیاسی و دسته دیگر، آن را ناشی از طرف داده و بخش زیادی نیز آن را منبعث از متغیرهای هر دو طرف نهاده (مانند نمایندگی دموکراتیک، مسئولیت‌پذیری، و ترتیبات نهادین) و طرف داده (مانند عملکرد اقتصادی و ترتیبات رفاهی) می‌دانند.

به نظر لینگ و دالبرگ، پژوهش‌های مختلف، مؤلفه‌های کلیدی اثرگذار بر سرمایه سیاسی را ترتیبات نهادین، نتایج سیاسی و اقتصادی، و تحولات بین‌نسلی معرفی کرده‌اند، اما به پرمیادترین عوامل تبیین‌کننده، یعنی حکمرانی ضعیف^۳، توجه نکرده‌اند؛ درحالی که ابزارهای نمایندگی در کنار اجرای موفق سیاست‌ها، ارائه خدمات عمومی باکیفیت، و دیوان‌سالاری‌های بی‌طرف، تبیین‌کننده سرمایه سیاسی هستند (لینگ و دالبرگ، ۲۰۲۱، ۲۳۳-۲۲۹).

1. Trust-as-Evaluation
2. Experiential
3. Poor Governance

روشتاین نیز سرمایه سیاسی را به طور علی به کیفیت حکمرانی وابسته می داند (روشتاین، ۲۰۰۷، ۱۶۹). برپایه یافته های تجربی، رویه های منصفانه سبب افزایش همکاری می شوند؛ چون، نهادهایی که منصفانه و عادلانه رفتار می کنند، هویت یابی جمعی را ارتقا می دهند؛ به گونه ای که هدف گروه با هدف افراد آمیخته می شود؛ زیرا، هنگامی که با افراد و گروه ها، منصفانه و محترمانه رفتار شود، اعضای آن احساس دربرگیرندگی می کنند که به نوبه خود، عاملی اعتمادزاست (روشتاین، ۲۰۱۱، ۱۷۲). به این ترتیب، کیفیت نهادهای اعمال قدرت سیاسی که اغلب برآمده از کیفیت خدمات، وظیفه شناسی، صداقت، و عام گرایی آن هاست (غفاری، ۱۳۹۵، ۱۲۸) عنصری کلیدی برای تولید سرمایه نهادین است؛ زیرا، نهادهای بی طرف و کارآمد حکمرانی، احتمال اتخاذ راهبردهای خیانت آمیز یا فرصت طلبانه را کاهش می دهند و در عوض، با دنبال کردن شیوه های خیرخواهانه بر سرمایه اجتماعی می افزایند. همچنین، نهادهای کارآمد با کاهش احتمال ارتکاب رفتار خائنانه از سوی کارگزاران و افزایش احتمال رفتار محترمانه و همکاری شهروندان، راهبرد رفتاری آنان را تغییر می دهند (روشتاین، ۲۰۱۱، ۲۱۵-۲۱۰).

دیوید ایستون نیز سرمایه سیاسی را در قالب حمایت سیستمی به منظور درک سوگیری های شهروندان در برابر صاحبان قدرت و کشف مشروعیت نظام های سیاسی می فهمد. وی بین حمایت سیاسی خاص - معطوف به عملکرد مقامات سیاسی مسئول اتخاذ و اجرای تصمیمات سیاسی - و حمایت سیاسی عام - ناظر بر احساسات در مورد اجتماع سیاسی و نیز رژیم - تمایز قائل می شود. به نظر ایستون، سطح حمایت عام، بادوام اما تغییر پذیر است و معمولاً در کوتاه مدت به عملکرد سیاستی واکنش نشان نمی دهد. با این حال، ناکامی های پیوسته سیاستی مقامات به تدریج اعتماد شهروندان به سطوح دیگر نظام سیاسی، حتی کلیت جامعه، را کاهش می دهد (ایستون، ۱۹۷۵، ۴۴۵).

براساس نتایج پژوهش های انجام شده، عناصر رویه ای مانند انصاف^۱، بی طرفی^۲، و صدای شهروندان^۳ نیز مولد سرمایه سیاسی هستند. طبق تحقیقات تجربی در روان شناسی اجتماعی، رویه های تصمیم گیری که به طرف های مختلف اجازه می دهد صدای خود را ابراز

1. Fairness
2. Neutrality
3. Citizen's Voice

کنند، سبب افزایش رضایت می‌شود. به نظر روشتاین، بی‌طرفی به این معناست که مقامات حکومت هنگام اجرای قوانین و سیاست‌ها، آنچه را که پیشتر در قانون نیامده است، در مورد شهروندان لحاظ نکنند (روشتاین و رورشنایدر، ۲۰۰۸، ۱۷۰). انصاف در تعامل با صاحبان قدرت، یعنی شهروندان حس کنند که با احترام با آنان رفتار شده و صدایشان در فرایند تصمیم‌گیری شنیده می‌شود و افراد یا گروه‌ها از نظام برای منافع خود سوءاستفاده نمی‌کنند. گفتنی است، انصاف هم موضوعی رویه‌ای^۱ است و هم می‌توان آن را در نتایج یا داده‌های نهادها در نظر گرفت. انصاف رویه‌ای به این معناست که نهادها، رویه‌های عادلانه‌ای را برای تصمیم‌گیری بنیان می‌نهند و فرصت‌های مشابهی را برای همه افراد ذی‌نفع فراهم می‌کنند. انصاف در نتایج تصمیم‌گیری نیز مهم است؛ زیرا، نتایج تصمیم‌گیری‌ها به شیوه‌ای یکسان بر همه تأثیر نمی‌گذارد و طبیعی است که کسانی که از نتایج برخوردار نمی‌شوند، در مقایسه با کسانی که از آن نفع می‌برند، اعتماد کمتری را نشان دهند.

براساس رهیافت تجربه‌محور، نهادهای طرف داده اهمیت دارند؛ به این معنا که این نمایندگان طرف داده حکومت همانند پزشکان، معلمان، دیوان‌سالاران، افسران پلیس، و دیگر شاغلان بخش عمومی هستند که شهروندان با آنان به صورت روزانه تعامل دارند و این تعاملات، شالوده اعتماد به نهادها و سرانجام، اعتماد به مردم دیگر را فراهم می‌کند (دینسن و سوندروسکوف، ۲۰۲۱، ۵۴۵-۵۴۳؛ بگلو و فجده، ۲۰۲۱، ۷۸۲)؛ زیرا، هنگامی که این نهادها، کارویژه‌های موردنظر را انجام دهند، اعتماد فزاینده به نهادها و سرانجام، اعتماد بیشتر به مردم دیگر شکل می‌گیرد.

عملکرد فرایندی که بر کیفیت و درستی فرایندهای حکمرانی تأکید می‌کند، سهم زیادی در تولید سرمایه سیاسی دارد؛ زیرا، معیار دآوری مردم درباره حکومت، تنها عملکرد حکومت و خروجی نهادهای عمومی نیست، بلکه ارزیابی مردم از فرایند تصمیم‌سازی سیاسی نیز بسیار اهمیت دارد. به این سبب که هنگامی که شهروندان، فرایند را منصفانه بدانند، به نهادهای حکومت بیشتر اعتماد می‌کنند. به بیان لوی، شهروندان برای اینکه اعتماد سیاسی پیدا کنند، باید حکومت را منصف بدانند. به نظر وی، دولت فراگیر با روش‌های زیر، منصفانه بودن خود را به شهروندان می‌نمایاند:

1. Procedural

• مجازات قانون شکنان؛

• سیاست های فراگیر (معیارهای فراگیر حکومت در استخدام و ارتقای کارگزاران)؛ زیرا، خصوصی کردن خدمات اجتماعی و غیراستانداردسازی ارائه آن، از سرمایه سیاسی حکومت به عنوان یک نهاد بی طرف، می کاهد؛

• ایجاد دادگاه های قابل اعتماد و نهادهای بی طرف دیگر برای رفع اختلافات؛

• تضمین اینکه بازندگان گاهی می توانند برنده شوند (لوی، ۱۹۹۸، ۹۰).

به بیان روشن تر، براساس تحقیقات، نهادهای عینی^۱ باکیفیت تر دولتی به اعتماد ذهنی^۲ بالاتر به نهادها رهنمون می شوند (دینسن و سوندروسکوف، ۲۰۲۱، ۵۴۳). به نظر لوی، اگر شهروندان در مورد تعهدات دولت برای اعمال قانون تردید داشته باشند و تضمین های دولت را معتبر ندانند، ظرفیت سرمایه سازی سیاسی دولت کاهش پیدا می کند (لوی، ۱۹۹۸، ۸۵). از این زاویه، قابلیت تولید سرمایه سیاسی دولت، منوط به این است که خود دولت قابل اعتماد پنداشته شود.

نقطه مقابل بی طرفی در قدرت عمومی، فساد است. اندرسون و توردوا، فساد را دارای تأثیر منفی بر ارزیابی کلی شهروندان از نظام سیاسی دانسته اند. براساس یافته های تجربی، پنداشت مردم از بی طرفی و انصاف، پایه گذار ارزیابی های تعمیم یافته آنان از کل جامعه، نظام سیاسی، و مشروعیت می شود (لیند و دالبرگ، ۲۰۲۱، ۲۳۹-۲۳۲)؛ زیرا، فساد، اثر کاهنده ای بر عملکرد حکومت و فرایندهای دموکراتیک دارد. افزون بر این، نظام سیاسی فاسد، زمینی حاصلخیز برای رویش فساد است که خود، قوی ترین آنتی تز رابطه اعتمادآمیز شناخته شده است (میر، ۲۰۱۷، ۸۵)؛ از این رو، کشورهایی که در کنترل فساد، اعمال حاکمیت قانون، و کارکرد درست بوروکراسی ها موفق باشند، سرمایه سیاسی بیشتری به دست می آورند تا کشورهایی که نهادهای عمومی آن ها درگیر فسادند.

یکی دیگر از سازوکارهای سرمایه سازی سیاسی حکومت ها، تعهد حکومت به پاسداشت قانون و توافقات و پرهیز از نقض وعده هاست؛ زیرا، تعهدات معتبر و نهادهای خودفزاینده، نیاز شهروندان به سرمایه گذاری شخصی برای پایش اقدامات حکومت را کاهش داده و در نتیجه، اعتماد شهروندان به حکومت، افزایش می یابد. این ها لازمه رضایت مشروط و پذیرش

1. Objective
2. Subjective

خواسته‌های حکومت است؛ از این رو، تجربه اقدامات تبعیض آمیز حکومت و نقض وعده‌ها، سبب عدم پذیرش سیاست‌ها از سوی شهروندان می‌شود؛ بنابراین، تعبیه ترتیبات و فرایندهای نهادینی که ضمن تأمین رفاه عمومی، مانع بروز رفتارهای قانون شکنانه از سوی دولت شوند، اقدامی سرمایه‌ساز به شمار می‌آید.

افزون بر این، ایجاد ترتیبات بوروکراتیکی که تبلور توانایی، صلاحیت، و درستکاری باشد، مولد سرمایه سیاسی است. یک بوروکراسی کارآمد و درستکار، نه تنها از انگیزه‌های فساد و رانت جویی می‌کاهد، بلکه احتمال پذیرش تصمیمات را افزایش می‌دهد. به میزانی که شهروندان، بوروکرات‌ها را توانمند و درستکار بدانند، خود نیز اعتمادآمیز و همکارانه رفتار خواهند کرد (لوی، ۱۹۹۸، ۹۰-۸۷). به بیان روشن‌تر، شهروندان به نهادهایی که توانایی تحقق اهداف اعلامی و حل و فصل کارآمد مسائل حکمرانی را دارند، اعتماد خواهند کرد و در مقابل، آشکار شدن خطاها، ناتوانی‌ها، یا پیمان شکنی‌های حکومت، زوال سرمایه سیاسی حکومت را در پی خواهد داشت.

داده‌های مقایسه‌ای بین کشوری، گویای این است که فساد اندک، حکومت قانون، و حقوق مالکیت قوی با صلح مدنی، همبستگی مثبتی داشته و کشورهای دارای حکمرانی باکیفیت، با ریسک پایین‌تری با منازعه و ظهور گروه‌های شورشی روبه‌رو می‌شوند. افزون بر این، چنین حکومت‌هایی، برای مدیریت دوره‌های بحرانی نیز وضعیت بهتری دارند (بگلو و فجده، ۲۰۲۱، ۷۸۷-۷۸۵). بحث نظری این واقعیت، بر این ایده قرارداد اجتماعی بین دولت‌ها و شهروندان استوار است که درگیری‌های داخلی، نشانه ضعف توانمندی‌های حکومت است که به وسیله شهروندان از طریق بازپس‌گیری اعتمادشان، مجازات می‌شوند.

برخی اندیشه‌وران درباره نسبت طراحی‌های نهادین با سرمایه سیاسی دریافته‌اند که ساختارها و نهادهایی که دور و دسترسی ناپذیر، سلسله‌مراتبی، و در برابر نظارت همگانی بسته باشند، برخلاف ساختارها و نهادهای باز، در دسترس، و مشورتی، نمی‌توانند سرمایه سیاسی بیافرینند (بریث ویت، ۱۹۹۸، ۶۷). همچنین، دولت‌های متمرکز، انسجام اجتماعی جوامع سنتی را تضعیف کرده، همکاری را کاهش داده، و اعتماد اجتماعی را تخریب می‌کنند (لوی، ۱۹۹۸، ۸۲) و از آنجا که کاربرد زور یا قوه قهریه، سهم مستقیمی در ایجاد یا تضعیف اعتماد دارد، نهادهای دموکراتیک در تولید اعتماد تعمیم یافته بهتر از نهادهای غیردموکراتیک عمل می‌کنند؛ زیرا، کاربرد زور را کاهش می‌دهند (لوی، ۱۹۹۸، ۸۲).

ایجاد سرمایه نهادین، نیازمند وجود شهروندان قوی، دولت قوی، بازار قوی، نظم انجمنی قوی، اجتماعات قوی، و قوه قضائیه قدرتمند برای اعمال حکومت قانون است. شکل آرمانی چنین جامعه‌ای، تفکیک قوایی است که براساس آن، همه بخش‌های قدرت، قوی باشند تا از سوءاستفاده بخش‌های دیگر از قدرت، جلوگیری شود. به بیان روشن‌تر، شالوده معماری اعتماد، ایده تفکیک قوا است. همان هرم دینامیک، پاسخ‌گو، و تنظیم‌کننده‌ای که هم‌زمان با کنترل قدرت، اعتماد را تقویت می‌کند (بریث ویت، ۱۹۹۸، ۳۵۷).

نوریس با تکیه بر سه چشم‌انداز سازمان‌یافته تبیین نهادین، شامل عملکرد سیاستی، عملکرد فرایندی، و نقش ساختارهای انتخاباتی و تحزب و با تفکیک نظام‌های ریاستی و پارلمانی بر این نظر است که نظام‌های پارلمانی، سرمایه سیاسی بیشتری تولید می‌کنند؛ زیرا، در این نوع نظام‌ها، برخلاف نظام‌های ریاستی، همه طرف‌ها و احزاب در فرایند تصمیم‌گیری سهم دارند (نوریس، ۱۹۹۹، ۲۲۳). میلر و لیستاک درباره نسبت نظام‌های حزبی و اعتماد سیاسی، بر این نظرند که تعداد کمتر احزاب با نارضایتی عمومی از حکمرانی همبسته است؛ زیرا، انتخاب‌های سیاستی کمتری برای شهروندان وجود دارد (اندرسون، ۱۹۹۸، ۵۷۵).

همچنین، ثبات نهادها از عوامل تولید سرمایه سیاسی به‌شمار می‌آید؛ زیرا، موجب پیش‌بینی‌پذیری رفتارها و عملکردها می‌شود (هاردین، ۱۹۹۸، ۲۰). برخی بر این نظرند که هنگامی که نرخ قطبی شدن و انشعاب نظام حزبی بالا و کابینه بی‌ثبات باشد، نارضایتی تشدید می‌شود. در سطح توده‌ها نیز هنگامی که دیدگاه‌های سیاسی مردم قطبی شود، شکاف سیاستی گسترش می‌یابد؛ این شرایط، کار را برای رهبران سیاسی که در پی سازگار کردن سیاست‌های حکومت با نیازهای شهروندان هستند، دشوار می‌کند. همچنین، با متکثر و متنوع شدن دستورکار سیاستی، جلب رضایت رأی‌دهندگان بسیار سخت می‌شود. به نظر دالتون، در چند دهه گذشته، با توسعه اهداف و پیچیدگی فضای سیاستی و ظهور علایق سیاستی به موضوعات کیفیت محیط زیست، مسائل جنسیتی، حقوق اقلیت‌ها، و موضوعات فرهنگی دیگر، نوعی فراربودگی^۱ در سیاست انتخاباتی پدید آمده و باعث شده است که توده‌ها از فرایند سیاسی ناراضی‌تر شوند. پیامد این شرایط، فرسایش تدریجی حمایت و سرمایه سیاسی است (دالتون، ۲۰۰۴، ۱۴۶). به این ترتیب، هنگامی که فضای بین بازیگران سیاسی به شکل راه‌بندان سیاسی

1. Volatility

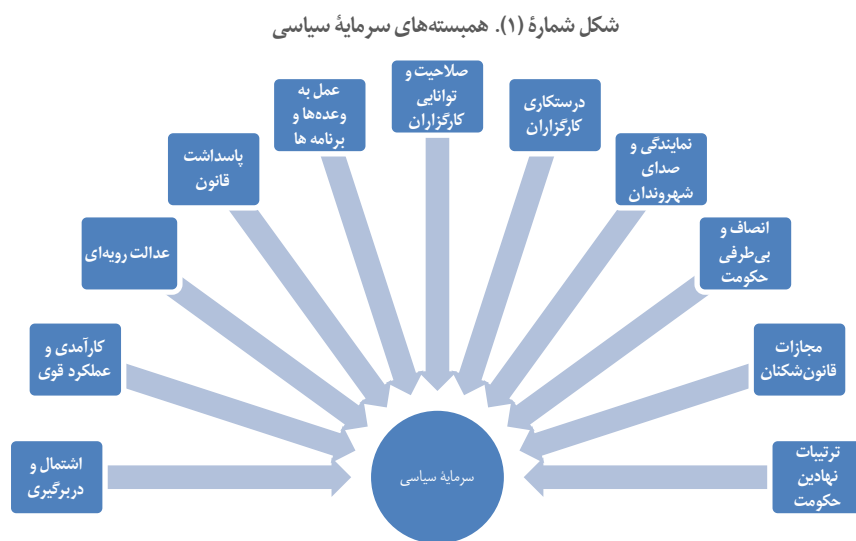
درآید، فروکاهش سرمایه سیاسی رخ می دهد.

سرانجام، نوریس بر این نظر است که نظام های دوحزبی و چندحزبی میانه رو، بالاترین میزان اعتماد سیاسی را به خود جلب می کنند؛ زیرا، ویژگی نظام حزبی رادیکال، قطبی شدگی ایدئولوژیک، حکومت های ائتلافی ضعیف و بی ثبات، و منازعات فزاینده است؛ درحالی که کشورهای با احزاب میانه و مرکزگرا، از توانایی بیشتری برای تجمع منافع در قالب ائتلاف های گسترده تر اجتماعی و ایدئولوژیک برخوردارند و همچنین، این نظام ها برای تبدیل و ترجمه گزینه های انتخاباتی به سیاست حکومت، کارآمدترند (نوریس، ۱۹۹۹، ۲۲۵-۲۲۴).

تبیینی دیگر، سرمایه سیاسی را با عملکرد اقتصادی حکومت همبسته می داند. نکته محوری چنین تبیینی، این است که شهروندان تاجایی که نهادهای حکومتی، خوب عمل می کنند، به آن اعتماد می کنند؛ زیرا، رأی دهندگان، اغلب حکومت ها را مسئول وضعیت اقتصادی می دانند (آلنسیا و واسزیارگ، ۲۰۰۰، ۱۷۰). پژوهش های تجربی نیز گویای این است که میزان اعتماد در میان مردمانی که اقتصاد را مناسب ارزیابی می کنند، بالاتر است. به نظر آنان، عملکرد قابل قبول حکومت در راستای افزایش رشد اقتصادی و کاهش تورم و بیکاری، زاینده سرمایه سیاسی است. برداشت مردم از شرایط اقتصادی و اجتماعی، میانجی رابطه بین عملکرد سطح کلان و خرد است؛ بنابراین، در سطح خرد، هنگامی که شهروندان از وضعیت اقتصادی و رفاهی راضی باشند، اعتماد سیاسی افزایش می یابد. براین اساس، سرمایه سیاسی حکومت با عملکرد دولتمردان همبسته است؛ یعنی مردم از دولت انتظار کارآمدی دارند و به خروجی نهادها، بازیگران سیاسی، و روندهای سیاست گذاری توجه می کنند. از این زاویه، همسویی ترجیحات سیاسی مردم و نتایج سیاستی حکومت، به افزایش اعتماد نهادین می انجامد (ردادی، ۱۳۹۰، ۱۶۱؛ نوریس و نیوتون، ۱۹۹۹، ۷-۵). به طور کلی از منظر نهادین، سرمایه سیاسی، محصول پاسخ عقلایی شهروندان به عملکرد نهادهای حکومتی است و دراین میان، کارنامه اقتصاد کلان برای کسب حمایت عمومی فراگیر از حکومت، اهمیت فراوانی دارد. به نظر کتل، شفافیت^۱، زاینده سرمایه سیاسی است (کتل، ۲۰۱۷، ۵۶). بلیند نیز عملکرد اقتصادی ضعیف و تصور شهروندان مبنی بر ناتوانی حکومت در رفع چالش ها را در کاهش سرمایه

1. Transparency

سیاسی مؤثر می‌داند. البته به‌گمان او، افزون‌بر وضعیت اقتصادی و به‌ویژه نابرابری اقتصادی، متغیر رسوایی‌های سیاسی پیاپی، فساد گسترده، و دامن زدن زیاد رسانه‌ها به آن‌ها نیز کاهنده سرمایه سیاسی حکومت است (بلیند، ۲۰۱۰، ۳۵-۳۰).
همبسته‌های سرمایه سیاسی به‌طور خلاصه در شکل شماره (۱) آمده است:



منبع: نگارنده

پس از مشخص شدن همبسته‌های سرمایه سیاسی، لازم است که کارکردها و پیامدهای فرسایش آن نیز بررسی شود. به‌نظر اندیشه‌وران، سرمایه سیاسی، روابط همکارانه را ارتقا می‌دهد، از منازعات اجتماعی سیاسی می‌کاهد، و مصالحه اجتماعی و ملی را تسهیل می‌کند. همچنین، سرمایه سیاسی کافی، تدوین و اجرای سیاست‌های عمومی را آسان‌تر می‌کند که به‌نوبه خود، مسائل اجتماعی را حل کرده و کیفیت زندگی شهروندان را بهبود می‌بخشد (نیوتون و همکاران، ۲۰۱۸، ۶). سرمایه سیاسی، پل‌زنی بین گروه‌های متنوع سیاسی را آسان می‌کند و درمقابل، ضعف یا فقدان آن، دستیابی به اجماع بر سر سیاست‌گذاری عمومی را دشوار کرده و تمایل شهروندان به فداکاری به نفع خیر همگانی را کاهش می‌دهد (هشرینگتن و رودولف، ۲۰۱۸، ۲). همچنین، سرمایه سیاسی، تصویب قوانین مناقشه‌برانگیز را تسهیل کرده و نرخ مشارکت مدنی را بهبود می‌بخشد (اسلانر، ۲۰۱۸، ۴). اعتماد نهادین، هماهنگی بین شهروندان و بازیگران حکومت را آسان‌تر کرده و ضمن کاهش هزینه‌های مبادله، بر همراهی و

حمایت سیاسی مردم از خواسته‌های حکومت می‌افزاید (لوی و بریث ویت، ۱۹۹۸، ۵). سرمایه سیاسی، سبب پی‌ریزی انسجام اجتماعی، کارآمدی اقتصادی، و حکمرانی دموکراتیک می‌شود؛ ریسک سواری مجانی^۱ را کاهش و مشارکت مؤثر را ارتقا می‌دهد و راه پذیرش شکست بازندگان سیاسی را هموار و انجام توافقات و مصالحه‌های سیاسی را تسهیل می‌کند (نیوتون و همکاران، ۲۰۱۸، ۳-۲) و در وضعیت فقدان یا ضعف آن، تلاش برای ائتلاف‌سازی سیاسی و همزیستی مسالمت‌آمیز سیاسی بین مردم و حکومت و بین گروه‌های سیاسی، هزینه‌بر می‌شود. افزون‌براین، با کاهش سرمایه سیاسی، نرخ سرپیچی از قانون و ارتکاب فساد افزایش می‌یابد (کتل، ۲۰۱۷، ۱۸).

از همه مهم‌تر اینکه، ضعف سرمایه سیاسی، فرسایش تدریجی مشروعیت حکومت را به دنبال می‌آورد (مارین و هوگ، ۲۰۱۱، ۲۶۷) و باعث عدم پذیرش اقتدار، تصمیمات و سیاست‌های حکومت می‌شود. کاهش مشروعیت، تمایل بیشتر ناراضیان سیاسی به کنش‌های خشونت‌آمیز و در نتیجه، فروپاشی حکومت‌ها را در پی دارد (کتل، ۲۰۱۷، ۲۲). گذشته از این، اثر سرمایه سیاسی بر شهروندان، به‌ویژه در میان کسانی که حمایت سیاسی آنان نیازمند فداکاری مادی یا ایدئولوژیک است، چشمگیر است؛ به‌عنوان مثال، مردمی که به حکومت اعتماد دارند، با احتمال بیشتری باور می‌کنند که جنگیدن با دولت متخاصم، ضروری است و در نتیجه، لازم است که کشور، ارتش نیرومندی داشته باشد و از این‌رو، از هزینه‌های فزاینده دفاعی پشتیبانی می‌کنند؛ بنابراین، هنگامی که حکومت‌ها قابل‌اتکا باشند، قوانین بازی را رعایت کنند، و به منافع عمومی خدمت کنند، اعتماد شهروندان را به دست می‌آورند که به پذیرش خودانگیخته خواسته‌های حکومت از سوی شهروندان می‌انجامد.

به‌نظر سیتین و ماسته، سرمایه سیاسی به پذیرش قوانین و مقررات حکومت می‌انجامد و منبع بنیادین قدرت است که حکومت با اتکا به آن فعالیت می‌کند و اطاعت می‌شود (سیتین و ماسته، ۱۹۹۳، ۴۶۶)؛ زیرا، با فقدان یا ضعف سرمایه سیاسی، توده‌ها باید با صرف وقت بیشتری مقامات برگزیده را پایش کنند و در مقابل، مقامات نیز باید انرژی بیشتری صرف کنند تا به رأی‌دهندگان تضمین بدهند که منافعشان نمایندگی می‌شود. به‌طور خلاصه، سرمایه سیاسی، معرف مشروعیت سیاسی است که به افزایش تمایل شهروندان به پذیرش و اجرای

1. Free Riding

برنامه‌های حکومت، افزایش قابلیت مقامات برای ارائه خدمات عمومی، باثبات‌سازی روابط سیاسی، و تقویت مشارکت شهروندان در فرایندهای سیاسی می‌انجامد. کارکردهای هویتی-سیاسی سرمایه سیاسی در شکل شماره (۲) مشخص شده است.

شکل شماره (۲). کارکردهای هویتی سرمایه سیاسی



منبع: نگارنده

۲-۳. هویت ملی

کسب هویت ملی، فرایندی است که طی آن، مردم خودفهمی مشترکی با نمادهای ملی پیدا کرده و آن‌ها را درونی می‌کنند؛ به گونه‌ای که هنگامی که تهدیدی متوجه ملت باشد، یا هدف ارتقای نمادهای هویت ملی باشد، مانند یک گروه روانشناختی عمل می‌کنند (بلوم، ۱۹۹۰، ۵۲). هنگامی که مردم، نمادهای هویت ملی را درونی کنند، همواره آن را از طریق کاربرد نمادهایی همانند پرچم و عادات زبانی یادآوری می‌کنند. به بیان روشن‌تر، هویت‌یابی ملی، ایستار شناختی و عاطفی افراد در مورد دولت-ملتی است که در آن زندگی می‌کنند. تأکید بر تمایز ملت خود از ملت‌های دیگر، اعتقاد به ویژگی‌های خاص و مثبت ساکنان سرزمین خودی و احساس افتخار به دولت یا نمایندگان آن و نیز نوعی حس مسئولیت‌پذیری و تمایل به انجام کنش یا دفاع از منافع ملت، ازجمله مظاهر این هویت‌یابی به‌شمار می‌آیند (رافالوسکی، ۲۰۱۶، ۴۰۶).

به تعبیر اسمیت، هویت ملی، برداشت ذهنی و ارزیابی مردمانی است که دارای تجربه‌های مشترک بوده و ویژگی‌های مشترک فرهنگی‌ای از قبیل آداب و رسوم، زبان، و دین و مذهب دارند (اسمیت، ۱۹۹۱، ۱۷۹). همانا هویت ملی احساس تمایز ذهنی خود و دیگری و امکان تمیز خود از دیگران است. هویت، مرزهایی می‌آفریند که به اعضای گروه‌ها و افراد و اجتماعات تصویری یا واقعی، اجازه می‌دهد تا حس «مابودگی»^۱ در برابر «دیگربودگی»^۲ را درک کنند (مور و کیمرلینگ، ۱۹۹۵، ۳۸۷). هویت‌یابی ملی بر وجود پیوندهای ذهنی بین اعضای ملت دلالت دارد. کارویژه اصلی این پیوند، زمینه‌سازی برای تداوم ایستارهای عاطفی نسبت به سرزمین مادری است.

هویت ملی، به معنای خودآگاهی از کیستی و چیستی ملی و احساس تعلق و دلبستگی به آن، پنج مؤلفه دارد که عبارتند از:

- وجود شمار کافی از مردمانی که هویت مشترکی دارند؛
- مردمانی که به یک گروه تعلق دارند، باور کنند که آنچه آن‌ها را به هم پیوند می‌دهد و متمایز می‌کند، تنها ویژگی‌های عینی‌ای مانند زبان، دین و مذهب، میراث فرهنگی یا مجموعه‌ای از ارزش‌های سیاسی نیست؛ بنابراین، داشتن هویت ملی به معنای تصور تمایز فرهنگی از اعضای ملل دیگر است؛
- هویت به لحاظ عاطفی و اخلاقی، مردم را به شیوه‌های گوناگونی با هم‌وطنانشان پیوند می‌دهد؛ به عنوان مثال، اگر حادثه ناگواری مانند سیل یا زلزله رخ دهد، با آنان همدردی می‌کنند و به کمکشان می‌شتابند یا اگر خطر همانندگردانی^۳ پیش آید، در برابر آن ایستادگی می‌کنند؛
- ملت و قلمرو از یکدیگر جدایی‌ناپذیرند؛ زیرا، ملت نه تنها دربردارنده مردم، بلکه شامل قلمرو جغرافیایی‌ای است که مردم اکنون یا گذشته در آن زندگی کرده‌اند و آن را سرزمین ملی^۴ خود می‌دانند؛
- هویت ملی، دربردارنده ایده استقلال است؛ به این معنا که ملت، مسئول سرنوشت خود است و از دولتی مستقل برخوردار است.

1. Weness
2. Otherness
3. Assimilation
4. National Homeland

پس از مفهوم‌شناسی هویت ملی، پرسش اساسی این است که «اشتراک‌هایی که ملت را با همدیگر پیوند می‌دهد، چگونه ادراک می‌شود؟» «افراد عضو یک ملت چه نوع ایستارهای عاطفی و هنجاری‌ای نسبت به گروهی دارند که اکنون وجود دارد یا در گذشته وجود داشته است؟» «آیا آن‌ها از تعلقشان به یک ملت، بیشتر احساس غرور می‌کنند یا احساس شرم؟» (لنارد و میلر، ۲۰۱۸، ۵۹). از این زاویه، چگونگی هویت ملی و نسبت آن با سرمایه سیاسی، موضوعیت توجه می‌یابد و لازم است که هویت ملی، مسئله‌مند شود؛ زیرا، شکل خاصی از همبستگی را نمایندگی می‌کند. اسمیت، دو نوع هویت ملی مدنی و قومی را از هم بازمی‌شناسد. گفتنی است که این‌ها، نوع آرمانی بوده و هویت‌های واقعاً موجود کنونی، خالص نبوده و ترکیبی از آن دو هستند (اسمیت، ۱۹۹۱، ۱۵).

هویت ملی مدنی، به صورت احترام و پابندی به ارزش‌های سیاسی‌ای مانند آزادی، حاکمیت قانون، و دموکراسی صورت‌بندی می‌شود. چنین هویتی می‌تواند در همه کسانی که این‌گونه ارزش‌هایی را پذیرفته‌اند، شکل گیرد. درمقابل، هویت ملی قومی، مبتنی بر ابراز پیشینه مشترک است (در هویت ملی قومی، هویت، به معنای ابراز پیشینه مشترک است)؛ چنین هویتی تنها در افرادی شکل می‌گیرد که دارای ویژگی‌های مشخص قومی از قبیل ظاهر، روابط خونی، یا دین/مذهب مشترکی باشند.

ایگناتیف نیز فهم مدنی و قومی از هویت ملی را از یکدیگر بازمی‌شناسد. به نظر او، در برداشت مدنی، ملت، اجتماعی از شهروندان با حقوق برابر است که در قالب دلبستگی وطن‌دوستانه به مجموعه‌ای از اقدامات و ارزش‌های سیاسی مشترک متحد شده‌اند؛ درحالی‌که براساس فهم قومی، آنچه به یک ملت وحدت می‌بخشد، وجود ارزش‌های مشترک نیست، بلکه ویژگی‌های قومی پیشینی از قبیل زبان، دین/مذهب، آداب و رسوم و سنت‌هایشان است (ایگناتیف، ۱۹۹۳، ۳-۴)؛ بنابراین، در برداشت مدنی، یک ملت به وسیله قیود سیاسی با یکدیگر پیوند می‌یابد؛ یعنی اعضای جامعه به مجموعه‌ای از اصول سیاسی و نهادهایی که دولتش را می‌شناساند، به‌ویژه یک قانون اساسی مشترک، متعهد هستند؛ اما نیازی نیست خود را دارای پیشینه و پیشینیان مشترکی بپندارند؛ اما در برداشت قومی، فرهنگ و پیشینه، امری قانونی است و دولت، تنها شامل کسانی می‌شود که از این ویژگی‌ها برخوردارند.

گفتنی است، در جهان واقعی، اغلب ملت‌ها، از طیفی از ویژگی‌های مدنی و قومی، با درجه‌های متفاوت، برخوردارند. درباره رابطه هویت ملی و سرمایه سیاسی می‌توان گفت،

پیوندهایی که ملت‌های مدنی را همبسته نگه می‌دارد، گسترده‌تر اما ضعیف‌تر، و پیوندهایی که ملت‌های قومی را نگه می‌دارد، محدودتر اما قوی‌تر است (لنارد و میلر، ۲۰۱۸، ۶۰). چنان‌که نتیجهٔ پیمایش‌های گوناگون نشان می‌دهد که هویت ملی مدنی قوی، تأثیر مثبتی بر اعتماد سیاسی دارد، ولی اثر هویت ملی قومی بر آن، منفی است (برگ و هجرم، ۲۰۱۰، ۴۰۳-۴۰۱). هابرماس نیز از وطن‌دوستی قانون‌گرایانه^۱ سخن می‌گوید که بر تعهد به اصول و رویه‌های دموکراتیک و وفاداری مدنی شهروندان دلالت دارد و هویت جمعی، از رهگذر دل‌بستگی به اصول دموکراتیک قانون‌گرایانه شکل می‌گیرد (هابرماس، ۲۰۰۱، ۷۶). اکنون، پس از تبیین مفهومی متغیرهای مربوطه، واکاوی نظری رابطه آن‌ها در پی می‌آید.

۳. سرمایهٔ سیاسی و هویت ملی؛ تأملی نظری

چنان‌که در ابتدای نوشتار اشاره شد، رابطهٔ دو متغیر هویت ملی و سرمایهٔ سیاسی، دوسویه است؛ به‌گونه‌ای که یک طرف، ناظر به تأثیر کیفیت و قوت هویت ملی بر سرمایهٔ سیاسی و طرف دیگر، مشعر به تأثیر سرمایهٔ سیاسی بر هویت ملی است. تأمل در بعد نخست، اگرچه لازم و دارای ابعاد گوناگون دانشورانه و سیاست‌گذارانه است، اما پژوهش حاضر، تنها بر بعد دوم، یعنی تأثیر سرمایهٔ سیاسی بر هویت ملی، از دیدگاه اندیشه‌ورانی همچون لیندنبرگ، رافالوسکی، روستاین، و لوی تمرکز کرده است. براساس ایدهٔ اصلی این نوشتار، رهیافت نهادین به رابطهٔ درون‌زای دو متغیر سرمایهٔ سیاسی و هویت ملی می‌نگرد و بر این نظر است که شناسه‌های ترتیبات نهادین جامعه بر میزان تعلق به مؤلفه‌های هویت ملی اثر می‌گذارد.

رافالوسکی، ازجمله اندیشه‌ورانی است که رابطهٔ مشروعیت به‌منزله نمود سرمایهٔ سیاسی و هویت‌یابی ملی را مطالعه کرده است. تحلیل وی بر این گزاره استوار است که ایستارهای احساسی‌ای که مردم را به قلمرو زندگی‌شان ارتباط می‌دهد، اقتضایی است و روشی که دولت براساس آن، وظایفش را انجام می‌دهد، تعیین می‌کند که کدام‌یک از این ایستارها چیره می‌شود؛ به‌گونه‌ای که ارزیابی مثبت سیاست حکومت، هویت‌یابی با دولت را ارتقا می‌دهد و برعکس؛ بنابراین، کیفیت سیاست‌ها بر میزان اعتماد مردم به نهادهای عمومی و فرایند هویت‌یابی ملی تأثیرگذار است و ناکامی نظام‌های سیاسی در برآوردن خواسته‌های شهروندان، معمولاً موجب نارضایتی و سلب حمایت از حکومت می‌شود که در صورت استمرار و تشدید،

1. Constitutional Patriotism

به تکوین ایستارهای منفی در مورد کلیت کشور می‌انجامد.

هویت‌یابی ملی، نشانگر وجود پیوندهای ذهنی و عاطفی بین افراد ملت است، تا رابطه دولت-ملت، امتداد یابد و سبب شکل‌گیری ایستارهای عاطفی در مورد سرزمین مادری می‌شود. از این زاویه، پدیده مهاجرت، سنجه‌ای گویا برای شناخت اثر کیفیت حکومت بر هویت‌یابی ملی است. به گواهی پژوهش‌های تجربی، شرایط ضعیف زندگی و حکمرانی ناکارآمد، باعث تضعیف رابطه با سرزمین مادری و انگیزه‌ای قدرتمند برای ترک کشور می‌شود. به بیان روشن‌تر، ناتوانی آشکار و پیوسته دولت در تدارک شرایط مناسب زندگی، سبب گسست پیوندهای عاطفی افراد با زادگاه خود می‌شود که ترجمان هویت‌زدایی ملی است.

استدلال‌های محکمی برای پشتیبانی از این ایده وجود دارد که تأثیر دآوری مردم درباره اثر عملکرد حکومت بر هویت‌یابی را نشان می‌دهد؛ زیرا، به گواهی تاریخ، ناکارآمدی و بحران اقتصادی، موجب از بین رفتن مشروعیت سیاسی حکومت و افزایش سطح مهاجرت و در نتیجه، گسست اساسی ارتباط با کشور مادر شده است؛ بنابراین، هویت‌یابی ملی به اثربخشی و کارایی سیاست‌های حکومت و نیز چگونگی ارزیابی اعضای جامعه از آن وابسته است.

ویژگی دیگر حکومت، که دلبستگی مردم به عناصر هویت ملی را در پی دارد، رفتار برابر حکومت با شهروندان در برابر قانون است. توضیح اینکه برای ماندگاری حکومت، لازم است که قواعد دولت دوگانه^۱، که براساس آن، هنگام وضع و اجرای قوانین و سیاست‌ها، تنها منافع اندکی از نخبگان در نظر گرفته شده و بقیه مردم، قربانیان استبداد و رفتار آمرانه اقلیت حاکم هستند، حذف شود. افزون‌براین، پدیده فساد نیز با هویت‌یابی ملی، ارتباط تنگاتنگی دارد؛ زیرا، بروز وضعیتی که در آن منافع شخصی مقامات بر اجرای قوانین اولویت یابد، بر تعلق شهروندان به سرزمینی که در آن زندگی می‌کنند، به شدت تأثیر می‌گذارد؛ به‌ویژه اگر نرخ و سطح فساد، فراگیر و نظام‌مند باشد (رافالوسکی، ۲۰۱۶، ۴۰۸-۴۰۳)؛ بنابراین، دلبستگی مردم به مؤلفه‌های هویت ملی با میزان رضایت آنان از زندگی، که خود محصول کیفیت حکمرانی است، وابسته است.

به نظر لیندنبرگ، هر گروه یا جامعه‌ای به تمایل اعضای خود به کمک به دیگران در مواقع نیاز، مشارکت و همیاری در خیر عمومی، و نشان دادن اینکه افرادی قابل اعتماد و دغدغه‌مند

1. Dual State

هستند، نیاز دارد؛ زیرا، چنین ویژگی‌هایی سبب می‌شود که افراد، برای چیره شدن بر مشکلات و هنگام بروز نابسامانی‌های گوناگون، همبستگی اجتماعی داشته و با یکدیگر همکاری کنند. اما پرسش این است که چه عاملی باعث می‌شود که افراد در برخی شرایط، رفتار همکارانه^۱ از خود نشان دهند و در شرایط دیگر، از انجام آن اجتناب ورزند. لیندنبرگ و همکاران با تبیین و نقد سنت‌های دورکهایمی و پارسونزی و نیز نظریه انتخاب عقلانی، و با رهیافتی جامعه‌شناسانه و روان‌شناسانه، چارچوبی تلفیقی برای درک رفتار همکارانه ارائه کرده‌اند که به ویژگی‌های شخصیتی افراد و ویژگی‌های زمینه‌های اجتماعی، نهادی، و فرهنگی توجه می‌کند؛ اما به دلیل رویکرد نهادگرایانه نوشتار حاضر، در اینجا نقش مختصات نهادین در تکوین رفتارهای همکارانه، مورد توجه است. در این راستا، زمینه‌ها و ویژگی‌های نهادین در بسترسازی برای تکوین و بازتولید رفتارهای همکارانه، به‌ویژه در وضعیت دشواری‌های اجتماعی و بحران‌های همه‌گیر ملی، دارای اهمیتی بنیادین است (لیندنبرگ و همکاران، ۲۰۰۶، ۲۶-۵).

روشتاین نیز با رویکردی نهادگرایانه، بر این نظر است که در جوامعی که کیفیت حکمرانی ضعیف باشد، افراد، بی‌اعتمادی، دشمنی، بدبینی، و بدگمانی بیشتری نسبت به عموم مردم نشان می‌دهند. به نظر وی، مردم، هنگام روبه‌رو شدن با مقامات عمومی، استنتاج‌های خود را درباره اعتماد به دیگران برمی‌سازند؛ چون، غیرممکن است که انسان به قابل اعتماد بودن اغلب مردم در جامعه پی ببرد، پس وقتی می‌خواهند اعتماد کنند، ناگزیر بر اطلاعات ناکامل^۲ تکیه می‌کنند و به رفتار مقامات عمومی به‌عنوان یک سنجه مهم می‌نگرند؛ به این معنا که اگر مقامات عمومی جامعه را فاسد، جانبدار، یا اعتمادناپذیر بپندارند، نتیجه می‌گیرند که بیشتر مردم، غیرقابل اعتماد هستند؛ زیرا، مردم در جامعه‌ای با حاکمان فاسد، می‌پندارند که اغلب مردم حتماً در فساد یا اقدامات مشابه، همکاری می‌کنند تا بتوانند به حقشان برسند؛ بنابراین، نتیجه می‌گیرند که بیشتر مردم، غیرقابل اعتماد هستند. به این ترتیب، اعتمادناپذیری مقامات به اعتمادناپذیری مردم می‌انجامد (روشتاین، ۲۰۱۱، ۱۷۳).

تیلر نیز درباره کنش همکارانه برآمده از رفتار مقامات حکومتی بحث کرده است. براساس فهم او، بسیاری از مطالعات تجربی در جهان سیاست نشان داده‌اند که داوری‌های مردم درباره اعتمادپذیری مقامات، بی‌طرفی، و علاقه آنان به رفتار احترام‌آمیز با مردم، تأثیر

1. Cooperative Behavior
2. Imperfect Information

بسیار زیادی بر هویت‌یابی مردم دارد و مردم برپایهٔ داوری‌های خود دربارهٔ اعتمادپذیری مقامات، هویت اجتماعی خود را برمی‌سازند.

تیلر، اعتمادپذیری حکومت‌ها را با گویه‌های زیر تعریف عملیاتی کرده است:

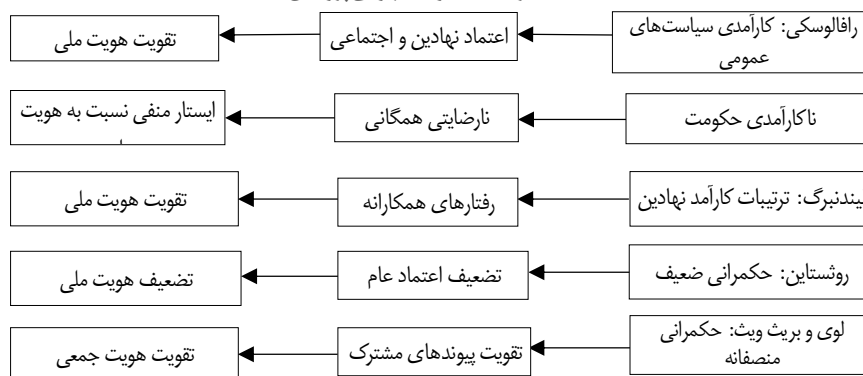
آیا حکومت به نیازها و دغدغه‌های شما توجه می‌کند؟ آیا حکومت، آنچه دربارهٔ شما درست است را انجام می‌دهد؟ آیا حکومت می‌کوشد با شما منصف باشد؟ تیلر سپس با جداسازی اعتماد ابزاری از اعتماد اجتماعی بر این نظر است که اعتماد اجتماعی بر هویت‌یابی استوار است و در آن انگیزهٔ رفتار، درونی است و با داوری ریسک در محیط بیرونی ارتباطی ندارد و هنگامی که تصمیمات با پیوندها، تعهدات، و هویت مشترک اجتماعی همراه باشد، احترام به تصمیم مقامات بیشتر شده و مردم، اعتمادپذیرتر می‌شوند. وی از داده‌های مختلف نتیجه گرفته است که حکومت‌هایی که نزد شهروندان اعتمادپذیر، منصف، و قابل احترام شناخته می‌شوند، از طریق ایجاد پیوندهای اجتماعی و هویت مشترک، اعتماد اجتماعی را می‌سازند.

تیلر همچنین تفاوت دو نوع اعتماد ابزاری و اجتماعی را در موقعیت تنگناهای اجتماعی می‌بیند؛ به این معنا که جوامع، هنگام بروز مصائب ملی، نیاز بیشتری به همکاری بین شهروندان دارند. در بحبوحهٔ دشواری‌های اجتماعی، هنگامی که منابع کمیاب مصرف شده باشد، اگر حکومت، تنها بر شیوه‌های ابزاری متکی باشد، در کنترل رفتار شهروندان، دشواری زیادی خواهد داشت؛ زیرا، کنترل مردم از طریق اجبار، پرهزینه و بی‌ثبات است؛ اما در جوامعی که اعتماد اجتماعی گسترده است، حکومت‌ها، برنامه‌های خود را با همکاری شهروندان آسان‌تر اجرا می‌کنند (تیلر، ۱۹۹۸، ۲۹۱-۲۷۰).

از منظر لوی، اعتماد نهادین، هم رواداری شهروندان نسبت به حکومت را بیشتر می‌کند و هم میزان سازگار شدن آنان با خواسته‌ها و مقررات دولت را و در مقابل، ضعف سرمایهٔ سیاسی، به خصومت فزاینده و مقاومت فعال در برابر سیاست حکومت می‌انجامد و در نقش منبع فزایندهٔ بی‌اعتمادی اجتماعی ظاهر می‌شود. حکومت مشروع و فضیلتمند، این باور شهروندان به رهبران را تقویت می‌کند که آنان این قدرت را دارند که به نمایندگی از منافع عمومی عمل کنند. ناکامی‌های کارگزاران حکومت در حفظ تعهدات و بسته‌های سیاستی و دستیابی به اهداف دولت یا رفتار اعتمادآمیز با شهروندان، به نتایج فاجعه‌باری در اعتماد مردم به حکومت و به دیگر مردم می‌انجامد (لوی، ۱۹۹۸، ۸۸).

به نظر پیل، برای شهروندان محروم و نابرخوردار، بی‌اعتمادی به حکومت، پاسخی عقلانی و منتقدانه به تجربه‌های عملی حکومت اعتمادناپذیر و مخرب در توزیع و ارائه خدمات رفاهی و در سطح کلان‌تر، پروژه توسعه اجتماعی است (پیل، ۱۹۹۸، ۳۱۶). از آنجاکه تجربه‌های مشترک مورد بی‌اعتمادی واقع شدن، پیوندهای قدرتمند اجتماعی را تولید می‌کند، در چنین مناطقی، بر اثر مشاهده میراث خدمات نابرابر و ناکافی و دورنمای ملال‌آور تغییرناپذیری شرایط، هویت‌های محلی بر پایه تمایز بین ما و آن‌ها شکل می‌گیرد و حکومت، دشمن تلقی می‌شود (پیل، ۱۹۹۸، ۲۹۱). بدیهی است در چنین وضعیتی که ارزش‌های عدالت و برابری در پنداشت گروه‌های نابرخوردار اجتماعی تجلی عملی نمی‌یابد، مشارکت آنان در زندگی عمومی که خود قوام‌بخش هویت ملی است، شکل نمی‌گیرد. با توجه به ملاحظات نظری می‌توان الگوی مفهومی زیر را ترسیم کرد:

شکل شماره (۳). الگوی مفهومی پژوهش



۴. ایران؛ داده‌های پیش‌هشداردهنده

همان‌گونه که پیشتر گفته شد، برای افکندن نوری بر داده‌های مربوط به جامعه ایران در چارچوب مباحث نظری نوشتار، با روش تحلیل ثانویه، به چند پیمایش ملی و مطالعات پیمایشی دیگر مراجعه شد تا ابتدا وضعیت سرمایه سیاسی در برخی از شاخص‌ها، آشکار و سپس، بر یکی از نشانگرهای دلبستگی به هویت ملی، یعنی مهاجرت، تمرکز شود و از خلال پژوهش‌های پیمایشی، علت کلیدی آن روشن شود؛ بنابراین، در ادامه برخی یافته‌های موجود در این راستا ارائه شده است.

براساس داده‌های موج نخست پیمایش ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان، ۸۲/۳ درصد از

پاسخ‌گویان بر این نظر بوده‌اند که در شرایط فعلی، هرکس پول و پارتی نداشته باشد، حقش پایمال می‌شود و در مقابل، ۱۰/۸ درصد، مخالف یا کاملاً مخالف بوده‌اند (وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۹، ۱۰۶). در موج دوم پیمایش، ۸۰/۶ درصد کاملاً موافق و موافق و ۱۲/۳ درصد کاملاً مخالف و مخالف بوده (وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۲، ۹۷) و در موج سوم، ۶۸/۸ درصد کاملاً موافق و موافق و ۹/۱ درصد کاملاً مخالف و مخالف بوده‌اند (وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۹۵، ۱۶۱). چنان‌که ارقام گویاست، در فاصله زمانی موج نخست تا سوم، تفاوت معناداری در ارزیابی اعضای جامعه نمونه رخ نداده است.

در زمینه ویژگی شایستگی در واگذاری مناصب و استخدام کارکنان، در موج نخست پیمایش، ۵۳/۲ درصد پاسخ‌گویان بر این نظر بوده‌اند که به تجربه و تخصص اهمیت بیشتری داده نمی‌شود و در مقابل، ۳۱/۶ درصد آن را بااهمیت دانسته‌اند (وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۹، ۱۰۸). در موج دوم در پاسخ به همین پرسش، ۴۳/۴ درصد، گزینه خیلی کم و کم و ۲۳ درصد، گزینه زیاد و خیلی زیاد را انتخاب کرده‌اند (وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۲، ۱۰۸) و در پیمایش موج سوم نیز ۳۵/۷ درصد پاسخ‌گویان، داشتن پارتی و آشنا را در کسب شغل مؤثر دانسته‌اند و ۲۷/۷ درصد با آن مخالف بوده‌اند (وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۹۵، ۱۷۵). چنان‌که پیداست، از دید اعضای جامعه نمونه، ضابطه‌مندی در به کارگیری کارکنان که خود از جمله عوامل سازنده اعتماد نهادین و سرمایه سیاسی حکومت است، در مقابل رابطه سالاری که از بین برنده آن است، در اولویت قرار دارد و در فاصله پیمایش‌های طولی نیز تغییر محسوس و مثبتی نداشته است.

در مورد این گویه که «در جامعه ما قانون در مورد مسئولان و مردم، یکسان اجرا می‌شود» در موج نخست، ۵۵/۵ درصد پاسخ‌گویان، گزینه کاملاً مخالف و مخالف و ۲۸/۳ درصد آن‌ها، گزینه کاملاً موافق و موافق را انتخاب کرده‌اند (وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۹، ۱۰۹). در موج دوم نیز ۶۰/۴ درصد پاسخ‌گویان، کاملاً مخالف و مخالف و در مقابل، ۳۹/۶ درصد، کاملاً موافق و موافق گویه یادشده بوده‌اند (وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۲، ۹۸) و در موج سوم، ۴۰ درصد کاملاً مخالف و مخالف و تنها ۲۸/۲ درصد، موافق و کاملاً موافق بوده‌اند (وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۹۵، ۱۷۱). براساس نتایج پیمایش مؤسسه مطالعات ملی نیز ۴۷/۷ درصد پاسخ‌گویان بر این نظر بوده‌اند که قوانین جاری کشور نمی‌تواند حقوق مردم را تضمین کند و در مقابل، ۴۱ درصد، آن را ضامن حقوق مردم

دانسته‌اند. درباره عدالت نیز ۴۹/۷ درصد جامعه نمونه، بر این نظر بوده‌اند که اقوام و شهروندان از حقوق برابر و یکسانی برخوردار نیستند؛ در حالی که ۴۴/۴ درصد، به برابری همگانی نظر داده‌اند و در زمینه عدالت توزیعی، ۶۸/۸ درصد پاسخ‌گویان بر این نظر بوده‌اند که در استخدام‌های دولتی، همه شهروندان، شانس و فرصت برابری ندارند، در حالی که تنها ۲۶ درصد به برابری فرصت همه شهروندان نظر داده‌اند (مؤسسه مطالعات ملی، ۱۳۹۵، ۱۶۰-۱۵۷). چنین موضوعی در پیمایش سرمایه اجتماعی در ایران نیز تأیید شده است؛ به گونه‌ای که کمتر از ۱۰ درصد جمعیت نمونه بر برابری فرصت در حوزه اشتغال باور داشته‌اند و نزدیک به ۶۰ درصد آن‌ها، منکر برابری فرصت در برخورداری از اشتغال بوده‌اند (باقری، ۱۳۹۵، ۳۰-۲۹). گزارش وضعیت اجتماعی کشور نیز مؤید چنین احساسی است (میرسندسی، ۱۳۹۵، ۳۹۶).

هرچند بیشتر پژوهش‌های انجام‌شده درباره اعتماد به نهادها و سازمان‌های حکومتی مربوط به دو دهه اخیرند و درباره سال‌های پیش‌از آن، اطلاعات تجربی کافی در دست نیست، اما اطلاعات موجود نیز روند و جهت کلی تغییرات را به گونه‌ای گویا نشان می‌دهند. براساس این پژوهش‌ها، اعتماد به نهادهای حکومتی، به‌طور منظم، روندی کاهشی داشته است. از دید مردم، میزان موفقیت حکومت در زمینه‌های گوناگون، غیر از امنیت، پایین و تنها کمی بالاتر از ۲۰ درصد است؛ برای نمونه، موفقیت حکومت در افزایش رفاه، در سال ۱۳۷۹، حدود ۱۳ درصد بوده و با وجود تقریباً دوبرابر شدن در سال ۱۳۹۴، تنها به حدود ۲۲ درصد رسیده است. گذشته‌از آن، برپایه داده‌های موجود، بخش چشمگیری از پاسخ‌گویان بر این نظر بوده‌اند که حکومت برای نظرات مردم، اهمیتی قائل نیست. در فاصله زمانی بین سال‌های ۱۳۷۹ تا ۱۳۹۴، نسبت کسانی که معتقد بوده‌اند، حکومت به نظرات مردم توجه دارد با ۱۰ درصد کاهش، از حدود ۵۰ درصد به نزدیک ۴۰ درصد رسیده است. معنای نرخ کاهشی، این است که به‌نظر اکثریت مردم، حکومت، سیاست‌های خود را بدون در نظر گرفتن دیدگاه‌های مردم، پیش می‌برد و همین احساس فاصله، از عوامل بی‌اعتمادی به نهادها و مسئولان دولتی به‌شمار می‌آید (کاظمی‌پور و گودرزی، ۱۴۰۱، ۲۰۱-۲۰۰).

برپایه پیمایشی دیگر، داده‌های موجود درباره اعتماد به اجتماع سیاسی نشان می‌دهد که ۵۴/۹ درصد از پاسخ‌گویان بر این نظر بوده‌اند که دولت و حکومت به مشکلات مردم توجه زیادی ندارد؛ در حالی که تنها ۳۸/۵ درصد با این نظر مخالف بوده‌اند (مؤسسه مطالعات ملی، ۱۳۹۵، ۹۰).

افزون‌براین، پنداشت مردم از موفقیت حکومت در حل مشکلات مردم در بازه زمانی ۱۳۸۴ تا ۱۳۹۳ منفی است. بیشترین نمود و افزایش نگرش منفی، مربوط به مسئله قانون‌گزیزی است که در سال ۱۳۹۳ نسبت به سال ۱۳۸۴، بیش از دوبرابر، منفی‌تر شده است. به‌طورکلی، نگرش مردم در مورد اجتماع سیاسی، منفی است و این نگاه نامطلوب، نسبت به گذشته، تشدید شده است. افزون‌براین، داده‌های موجود، نشان‌دهنده کاهش شدید اعتماد به نهادها، به‌ویژه دولت است و این کاهش معناداری بی‌اعتمادی نهادی در مورد قوه قضائیه و به‌ویژه نمایندگان مجلس و همچنین، کارگزاران و نخبگان سیاسی-اعضای هیئت دولت و مدیران دولتی صادق است؛ به‌گونه‌ای که افول اعتماد نهادی، آشکار است (فولادیان، ۱۳۹۵، ۱۴۶-۱۴۲). در پیمایش سیدامامی و منتظری‌مقدم نیز پاسخ‌گویان به عملکرد نهادهای دولتی، ۹/۷ از نمره ۲۰ داده‌اند که پایین‌تر از حد متوسط است (سیدامامی و منتظری‌مقدم، ۱۳۹۱، ۲۰۸). این ارقام، حاکی از این است که عدالت قانونی که از کلیدی‌ترین مولدهای اعتماد نهادین است، از دیدگاه جامعه نمونه، مورد پرسش جدی است و روند آن هم بهبود معناداری نداشته است.

در مورد توجه حکومت به نظر مردم در موج نخست پیمایش ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان، ۲۴/۲ درصد پاسخ‌گویان، کاملاً مخالف و مخالف و ۵۵/۱ درصد، کاملاً موافق و موافق بوده‌اند (موج نخست، ۱۳۷۹، ۲۱۲) و در موج دوم، ۴۶/۶ درصد، گزینه کم و خیلی کم و ۳۹/۴ درصد، زیاد و خیلی زیاد را برگزیده‌اند (موج دوم، ۱۳۸۲، ۱۸۵) و در موج سوم، ۲۴/۲ درصد کاملاً مخالف و مخالف و ۴۲/۳ درصد، کاملاً موافق و موافق بوده‌اند (موج سوم، ۱۳۹۵، ۳۲۷). برپایه پیمایش ارزش‌های جهانی مردم ایران در مورد برابری درآمد، ۶۷/۴ درصد، به نابرابری بیشتر و ۱۸/۴ درصد به برابری بیشتر نظر داده‌اند. در مورد پنداشت فساد نیز ۶۰/۴ درصد بر این نظر بوده‌اند که فساد زیادی در کشور وجود دارد و درمقابل، ۳۲/۶ درصد برخلاف آن نظر داده‌اند. درباره ارتکاب فساد از سوی مقامات دولتی، ۵۰ درصد پاسخ‌گویان بر این نظر بوده‌اند که بیشتر یا همه آن‌ها به فساد آلوده شده‌اند و ۴۴/۳ درصد، گزینه فساد هیچ‌یک یا تعداد کمی از آن‌ها را انتخاب کرده‌اند. درباره کارکنان بخش خدمات کشوری شامل پلیس، کارکنان دوایر دولتی، یا بخش عمومی نیز ۴۶/۵ درصد بر این نظر بوده‌اند که بیشتر یا همه آن‌ها مرتکب فساد شده‌اند، درحالی‌که ۵۰/۱ معتقد بوده‌اند که هیچ‌کس فاسد نیست یا تعداد کمی از آن‌ها آلوده هستند (world values survey, wave 7. 2017). همان‌گونه که از مباحث نظری برمی‌آید، احترام حکومت به مردم که از رهگذر اعطای

نمایندگی و دادن صدا، سنجش می‌شود، یکی از راه‌های تولید سرمایه سیاسی است. برپایه آمار حاصل از پیمایش‌ها، این موضوع، اگرچه نوساناتی داشته، با نظر مثبت اکثریت اعضای جامعه نمونه همراه نشده است.

در مورد رضایت از اوضاع اقتصادی کشور در موج نخست، ۲۱/۱ درصد از پاسخ‌گویان، کاملاً ناراضی و ناراضی و ۵۷/۴ درصد، کاملاً راضی و راضی بوده‌اند (موج نخست، ۱۳۷۹، ۱۵۷)؛ در موج دوم، ۷۰/۵ درصد از پاسخ‌گویان، گزینه کاملاً ناراضی و ناراضی و ۲۹/۵ درصد، گزینه تاحدودی و رضایت زیاد را برگزیده‌اند (موج دوم، ۱۳۸۲، ۹۷) و در موج سوم، ۵۷/۳ درصد، گزینه خیلی کم و کم و ۶/۵ درصد، گزینه خیلی زیاد و زیاد را انتخاب کرده‌اند (موج سوم، ۱۳۹۵، ۱۴۷). درباره ارزیابی از آینده نیز در موج دوم، ۸۷/۹ درصد پاسخ‌گویان گفته‌اند که فاصله فقرا از ثروتمندان بیشتر خواهد شد و ۸/۱ درصد، گفته‌اند که فرقی نخواهد کرد (موج دوم، ۱۳۸۲، ۱۱۳) و در موج سوم، درباره همین پرسش، ۷۶ درصد پاسخ‌گویان اظهار داشته‌اند که در ۵ سال آینده، این فاصله بیشتر خواهد شد و تنها ۸/۵ درصد گفته‌اند که کمتر خواهد شد (موج سوم، ۱۳۹۵، ۲۰۳).

پژوهشگر دیگری چنین روایت می‌کند که ایرانیان، هنگامی که به جامعه خود می‌نگرند، پنجره‌های شکسته پرشماری می‌بینند و آینده را امیدبخش نمی‌دانند. چنین وضعیتی، موجب کاهش انگیزه‌های مفید، رشد انگیزه‌های مجرمانه، و مهاجرت به کشورهایی با پنجره‌های سالم می‌شود. چنان‌که برپایه پیمایش سرمایه اجتماعی ۱۳۹۳، فراوانی ارزیابی از آینده چنین است که ۴۳/۸ از پاسخ‌گویان، بر این نظر بوده‌اند که وضع، بدتر می‌شود و ۳۲ درصد، اظهار داشته‌اند که فرقی نمی‌کند و تنها ۲۴/۲ درصد بر این نظر بوده‌اند که وضع بهتر خواهد شد. به بیان دیگر، سه‌چهارم ایرانیان، امیدی به بهبود وضعیت نامطلوب کنونی در آینده ندارند (امیر، ۱۳۹۵، ۵-۶). آمارهای ترکیبی پیمایش‌های گوناگون نیز درستی همین گزاره را تصدیق می‌کند؛ به گونه‌ای که برپایه گزارش وضعیت اجتماعی کشور، ۴۲/۸ درصد از اعضای جامعه نمونه، دارای امید کم و خیلی کم، ۳۱/۷ درصد دارای امید متوسط، و ۲۵/۵ درصد، دارای امید خیلی زیاد و زیاد در مورد وضعیت آینده کشور بوده‌اند (غفاری، ۱۳۹۵، ۱۵۱). همان‌گونه که اعداد نشان می‌دهد، میزان نارضایتی از وضعیت اقتصادی کشور در فاصله زمانی سه موج پیمایش ملی، تشدید شده و امیدواری به اراده یا توانایی حکومت در حل نابسامانی‌های اقتصادی کاهش یافته است که اثر کاهنده آن بر حفظ یا بازتولید سرمایه سیاسی، انکارناپذیر است.

روند نزولی سرمایه سیاسی حکومت، موجب افزایش تمایل به مهاجرت از کشور، به ویژه در سال های اخیر، شده است که افزون بر پیامدهای اجتماعی و اقتصادی، آثار ژرف فرهنگی و هویتی نیز دارد؛ به گونه ای که می توان آن را یکی از مسائل بدخیم^۱ حکمرانی در حال حاضر دانست که بررسی و واکاوی عوامل پیشران آن را ضروری می کند. پیمایش های رصدخانه مهاجرت ایران نشان می دهد که تا چند سال گذشته، مشکلات اقتصادی، دلیل اصلی مهاجرت ایرانی ها بوده است، اما از دو سال گذشته، ناامیدی از اصلاح امور و اعتراض به شیوه حکمرانی، جایگزین مشکلات اقتصادی شده است. نتایج برخی نظرسنجی های انجام شده از ۸۶۶۵ نفر از اقشار گوناگون اجتماعی در بهار و تابستان ۱۴۰۱، نشان می دهد که شیوه حکمرانی، بی ثباتی اقتصادی، و فساد نهادینه در کشور، تحریم، نوسان قیمت ارز، تورم و وضعیت اقتصادی، مهم ترین عوامل اثرگذار بر تمایل به مهاجرت در میان جامعه مورد مطالعه این نظرسنجی بوده است (https://www.qotbnama.com/statistics, 1401).

این گزاره در پژوهش های پیمایشی بسیاری به شرح زیر تأیید شده است. مقدس و شرفی در پژوهشی با عنوان «عوامل برانگیزنده گرایش به مهاجرت های بین المللی جوانان ۳۰-۱۸ ساله شهرهای ارسنجان و شیراز»، نگرش منفی افراد در مورد اوضاع اقتصادی، آموزشی، اجتماعی، فرهنگی، و سیاسی و نارضایتی از عملکرد نهادهای حکومتی کشور را به ترتیب دارای بیشترین تأثیر دانسته اند (مقدس و شرفی، ۱۳۸۸، ۸۱). پژوهش رنانی و همکاران درباره روند مهاجرت ایرانیان به ۱۴ کشور عضو اتحادیه اروپا در فاصله زمانی ۲۰۱۱-۲۰۰۲ حاکی از این است که عوامل نهادی، سیاسی، و کیفیت زندگی، تأثیر درخور توجهی بر جریان مهاجرت از ایران دارد و عامل کیفیت زندگی، بیشترین اثرگذاری را بر مهاجرت از ایران داشته است (رنانی و دیگران، ۱۳۹۳، ۳۵۸). علاءالدینی و همکاران، عوامل زمینه ای تمایل گسترده به مهاجرت در بین پزشکان ایرانی را درآمد ناکافی، هزینه و تورم زیاد، وجود تبعیض، نیاز به پیشرفت شغلی، و فقدان یا کمبود امکانات رفاهی یافته اند (علاءالدینی و همکاران، ۱۳۸۴، ۱۰). صادقی و حسینی در بررسی شرایط جوانان شهر تهران دریافته اند که شاخص میزان مطلوبیت جامعه ایران در ابعاد وضعیت آموزش و تحصیلات، درمان و سلامت، اشتغال و بازار کار، درآمد و مالی، آزادی، امنیت، قانون گرایی، عدالت و برابری، اعتماد اجتماعی،

1. Wicked

ارزش‌های اخلاقی، و حقوق شهروندی، پایین بوده است که به‌نظر پاسخ‌گویان، نامطلوب‌ترین وضعیت، مربوط به ابعاد اقتصادی آن، یعنی اشتغال و بازار کار، درآمد، و شرایط مالی است (صادقی و حسینی، ۱۳۹۸، ۹-۱۱). فروتن و شیخ نیز در پیمایش خود دریافته‌اند که انگیزه جوانان از مهاجرت، دستیابی به فرصت‌های شغلی و تحصیلی مناسب‌تر است (فروتن و شیخ، ۱۳۹۶، ۷۴).

نتایج پژوهش حکیم‌زاده و همکاران درباره مهاجرت نیروهای متخصص (برپایه گزارش صندوق بین‌المللی پول، ایران دارای رتبه نخست آمار مهاجرت نخبگان است)، نشان می‌دهد که ضعف نظام آموزشی، کیفیت پایین امکانات آموزشی، و عدم دسترسی به امکانات پیشرفته تحقیقاتی، ارتباط معناداری با تمایل به مهاجرت دارد؛ هرچند شرایط اقتصادی نیز همواره عامل مهمی برای تمایل به مهاجرت بوده است (حکیم‌زاده و دیگران، ۱۳۹۲، ۸۹-۸۶). بررسی‌های بزرگ‌زاده و همکاران با تمرکز بر عوامل مهاجرت نخبگان علمی به خارج از کشور، حاکی از این است که مشکلات اجتماعی، اقتصادی، مدیریتی، برنامه‌ریزی، قانونی، و زیرساخت‌های ارتباطی و فناورانه، از پیشران‌های مهاجرت نخبگان به‌شمار می‌آیند (بزرگ‌زاده و دیگران، ۱۳۹۸، ۱۴۲).

حسینی و همکاران، عمده‌ترین عوامل گرایش نخبگان ایرانی به مهاجرت بین‌المللی را عدم حمایت از نخبگان، پایین بودن منزلت اجتماعی آنان، پیچیده بودن نظام بوروکراتیک و انتصاب‌های غیرشایسته‌سالار، عدم حمایت مالی از نخبگان، تورم و عدم امنیت اقتصادی، بی‌توجهی به پژوهش در دانشگاه‌ها، بالا بودن هزینه‌های پژوهشی، فقدان بیمه ابتکارات و اختراعات، فقدان سازوکار نظارت بر اجرای طرح‌های پژوهشی، و ضعف ارتباط با مراکز پژوهشی بین‌المللی یافته‌اند (حسینی و دیگران، ۱۳۹۹، ۵۲). در پژوهشی فراتحلیلی نیز متغیرهای اثرگذار بر مهاجرت نخبگان عبارتند از: ناکارآمدی ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، بوروکراسی ناسالم، ضعف بنیان‌های دموکراسی، بی‌ثباتی سیاسی، بیکاری، توسعه‌نیافتگی کشور مبدأ، نبود امنیت (مالی، جانی، و شغلی)، نبود رضایت شغلی و فرصت پیشرفت، فضای نامناسب اجتماعی برای نخبگان، بی‌ثباتی اقتصادی، نابرابری اقتصادی، ضعف نهادهای پژوهشی، دولتی بودن پژوهش، عدم شایسته‌سالاری، ضعف نهاد علم در ایران، بهره‌وری ناکافی از نخبگان، ناکافی بودن اعتبارات پژوهشی، ناعادلانه بودن گزینش نخبگان، اتلاف مغزها، کاهش منزلت اجتماعی دانشمندان، بی‌عدالتی در دریافت مالیات،

شرایط بد بازار کار، فقدان تسهیلات مناسب اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، فراهم نبودن زمینه فعالیت در رشته تحصیلی، پایین بودن نرخ رشد سرانه کشور، وجود قوانین دست‌وپاگیر برای نخبگان، بازدهی پایین سرمایه در کشور مبدأ (اسماعیل‌زاده و ذاکر صالحی، ۱۳۹۳، ۱۹-۱۸).

پژوهش‌های انجام‌شده درباره مهاجرت نیروی کار نیز کیفیت پایین نهادها و کاهش شاخص حکمرانی خوب در ایران و در مقابل، بهبود نهادهای حکمرانی و افزایش شاخص‌های حکمرانی خوب در کشورهای مقصد را یکی از جاذبه‌های جریان مهاجرت نیروی کار ایران دانسته‌اند (مصطفی‌زاده و عرب‌مازار، ۱۳۹۷، ۲۶). درباره عوامل مهاجرت ورزشکاران نیز داده‌ها نشان می‌دهد که عوامل اقتصادی، همچون دسترسی به فرصت‌های شغلی بهتر و تفاوت وضعیت رفاهی کشور مبدأ و مقصد، مهم‌ترین دلایل مهاجرت ورزشکاران بوده‌اند (باقری و دیگران، ۱۳۹۸، ۲۵۷). آزادی و همکاران نیز در پژوهش آینده‌شناسانه خود، رکود اقتصادی، بیکاری مزمن، چشم‌انداز اقتصادی غم‌انگیز، تباهی نهادهای حکومتی (دولت، حکومت قانون، و مسئولیت‌پذیری)، زوال سرمایه اجتماعی، غلبه فساد فراگیر و جرم، و چالش‌های زیست‌محیطی، به‌ویژه آلودگی هوا، در کلان‌شهرها را از جمله عوامل نزدیک و اثرگذار بر مهاجرت ایرانیان برشمرده‌اند (آزادی و دیگران، ۲۰۲۰، ۴).

واپسین نکته برگرفته از پژوهش‌های تجربی این است که با اینکه سرمایه سیاسی در سطح کارکنان و کارگزاران و نظام سیاسی در سال‌های اخیر، روندی نزولی داشته است و همین امر سبب تشدید تمایل به مهاجرت به خارج از کشور شده است، اما داده‌ها، گواه این است که دل‌بستگی به مؤلفه‌های هویت ایرانی، تاکنون همچنان از استحکام جدی برخوردار بوده است. چنان‌که یافته‌های موج نخست پیمایش ملی ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان نشان می‌دهد که ۸۶/۸ درصد پاسخ‌گویان در مورد ایرانی بودن خود کاملاً و زیاد احساس غرور می‌کنند، و در مقابل، ۴/۹ درصد از آنان در مورد آن احساس غرور نمی‌کنند (وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۹، ۲۴۹). در موج دوم نیز ۸۹/۵ درصد، احساس غرور کرده و ۴/۴ درصد چنین حسی ندارند (وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۲: ۲۹۵) و در موج سوم نیز ۸۶/۴ درصد به میزان خیلی زیاد و زیاد به ایرانی بودن خود افتخار می‌کنند، در حالی که ۳/۳ درصد از پاسخ‌گویان، چنین حسی ندارند (وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۹۵، ۴۸۸). افزون‌براین، یافته‌های پیمایش ملی هویت جمعی ایرانیان نیز با یافته‌های بالا همسو است؛ به‌گونه‌ای که درباره گویه «برای حفظ سرزمین و دفاع از کشورم حاضریم از مال و جان خود

بگذرم»، ۸۹/۲ درصد کاملاً موافق و موافق و ۸ درصد کاملاً مخالف و مخالف را برگزیده‌اند و درباره «افتخار به ایرانی بودن خود»، ۹۲/۶ درصد، کاملاً موافق و موافق و ۵/۶ درصد کاملاً مخالف و مخالف را برگزیده‌اند (مؤسسه مطالعات ملی، ۱۳۹۵، ۲۱۴-۲۱۳). در آخرین پیمایش ارزش‌های جهانی درباره قوت هویت ملی در صورت وقوع جنگ، ۷۲/۸ درصد از پاسخ‌گویان ایرانی اعلام کرده‌اند که تمایل به جنگیدن برای کشور دارند، ولی ۲۵/۹ درصد، پاسخ منفی داده‌اند. در همین پیمایش، پاسخ‌گویان در پاسخ به این پرسش که «چقدر احساس غرور نسبت به ملیت خود دارید؟»، ۹۴/۲ درصد، گزینه کاملاً و خیلی را انتخاب کرده و تنها ۴/۶ درصد به گزینه هرگز و اصلاً نظر داشته‌اند (world values survey wave 7, 2017-2022).

اگرچه درک دلایل استحکام و قوام دلبستگی به مؤلفه‌های هویت ملی در عین ضعف شاخص‌های حکمرانی به مثابه پرسشی بسیار بااهمیت، گشوده و سزاوار تأمل به نظر می‌رسد، بااین حال، نمی‌توان این هشدار را جدی نگرفت که تداوم و تشدید ضعف شاخص‌های حکمرانی، از فرسایش یا زوال سرمایه سیاسی کارگزاران و رژیم سیاسی فراتر رفته و به سطح اجتماع سیاسی و دولت-کشور نیز امتداد پیدا کند که در آن صورت، سامان ایران را با وضعیتی پیچیده، خسارت‌بار، و البته با پیامدهایی کنترل‌ناپذیر روبه‌رو خواهد کرد.

نتیجه‌گیری

نوشتار حاضر که سهم دولت‌سازی را در فرایند تکوین و تحکیم ملت‌سازی کلیدی می‌داند، در جست‌وجوی نسبت سرمایه سیاسی و هویت ملی، در جریان مطالعات نظری، دریافت که سرمایه سیاسی که خود، ناشی از کیفیت حکمرانی است، با هویت ملی رابطه‌ای مستقیم دارد. این نوع سرمایه از رهگذر شالوده‌ریزی انسجام اجتماعی، ارتقای روابط همکارانه، تقویت پیوندهای مشترک، کاهش نارضایتی‌های همگانی، کاهش چگالی منازعات اجتماعی سیاسی، بهبود مصالحه ملی و سازوکارهای ائتلاف‌سازی و پل‌زنی بین گروه‌های متنوع سیاسی، افزایش کنش‌های فداکارانه به نفع خیر همگانی، و بهبود نرخ مشارکت مدنی، ضمن کاهش هزینه‌های مبادله، بر همراهی و حمایت سیاسی مردم از حکومت می‌افزاید. گذشته‌ازاین، با توجه به اینکه سرمایه سیاسی، شهروندان را به انجام کنش‌های خودانگیخته و فداکارانه در هنگامه دشواری‌ها و تنگناهای ملی تشویق می‌کند، به تقویت ایستارهای مثبت در مورد هویت ملی نیز کمک می‌کند.

همچنین، نزولی شدن شیب میزان سرمایه سیاسی به فرسایش تدریجی مشروعیت

حکومت و تمایل بیشتر شهروندان ناراضی به کنش‌های خشونت‌آمیز و سرانجام، لرزان شدن پایه‌های حکومت می‌انجامد. افزون‌براین، تداوم روند افول سرمایه‌سیاسی، به‌مرور از نارضایتی از کارگزاران و سیاست‌ها فراتر رفته و به‌سوی نوعی بی‌میلی و بی‌تفاوتی در مورد سرزمین و اجتماع ملی پیشروی می‌کند که به‌صورت تمایل آشکار به خروج از وطن و بی‌توجهی به سرنوشت آن نمایان می‌شود. بدیهی است که تأثیر نوسان سرمایه‌سیاسی بر هویت ملی در جوامع دینی-ایدئولوژیک آرمان‌جوی مانند ایران که منادی ممیزه‌های هویتی ویژه‌ای هستند، به‌مراتب بیشتر و شدیدتر از جوامع دیگر است. بااین‌حال، اگرچه به‌گواهی یافته‌های تجربی، هنوز میزان دل‌بستگی به عناصر هویت ایرانی همچنان بالاست، اما فرایند قطعی شدن جامعه و نارضایتی فزاینده اقشار متنوع اجتماعی از کیفیت حکمرانی در ایران که در قالب شتاب‌گیری روند مهاجرت گسترده از کشور و اتخاذ سویه‌های رفتاری متفاوت نسبت به دین، تاریخ، و ملیت، به‌ویژه در سال‌های اخیر بروز کرده است، را می‌توان پیش‌هشدار می‌شمرد. به‌شمار آورد که در صورت عدم چاره‌اندیشی و تدبیر‌پردازی سنجیده می‌تواند آینده‌ای همراه با تلاطم‌ها و دگردیسی‌های هویتی را برای اجتماع ملی ایران رقم بزند. این روند بر اولویت تحولات به‌هنگام سیاستی و لزوم اصلاح نهادها، ساختارها، و شیوه‌های حکمرانی دلالت دارد تا مؤلفه‌های هویت ایرانی از گزندهای محتمل، حفظ کند.

سخن فرجامین اینکه این نوشتار هرچند تأثیر سرمایه‌سیاسی بر هویت ملی را کاویده است، اما چگونگی و میزان تأثیر هویت ملی بر سرمایه‌سیاسی، موضوعی گشوده و نیازمند واکاوی و انجام پژوهش‌های نظری و تجربی دیگر است. افزون‌براین، شناخت عوامل، زمینه‌ها، و پیامدهای سیاسی شدن عناصر هویت ملی و دلالت‌های آشکار و نهان آن برای پایداری جامعه ایرانی از موضوعات قابل توجه دیگری است که می‌تواند دستمایه انجام مطالعات و بررسی‌های محققانه قرار گیرد. *

منابع

- اسماعیل زاده، علی اصغر؛ ذاکر صالحی، غلامرضا (۱۳۹۳). بررسی مهاجرت نخبگان علمی در ایران. مطالعات راهبردی ورزش و جوانان، ۱۳ (۲۶)، ۱-۲۸.
- امیر، آرمان (۱۳۹۵). پنجره شکسته‌های ره‌اشده. در: جستارهایی در سرمایه اجتماعی در ایران. به کوشش ریحانه جوادی. پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات، ۱۵-۳.
- باقری، یاسر (۱۳۹۵). رفاه ایرانیان در اسارت نومی. در: جستارهایی در سرمایه اجتماعی در ایران. به کوشش ریحانه جوادی. پژوهشگاه فرهنگ، هنر، و ارتباطات، ۴۱-۲۵.
- باقری، هادی و همکاران (۱۳۹۸). شناسایی و اولویت‌بندی عوامل مؤثر بر مهاجرت ورزشکاران نخبه در ایران. مدیریت منابع انسانی در ورزش، ۶ (۲)، ۲۷۶-۲۵۷.
- بزرگ‌زاد، سعیده و همکاران (۱۳۹۸). گرایش نخبگان به عوامل اجتماعی، اقتصادی و علمی-پژوهشی در مبدأ و مقصد و تأثیر آن بر گرایش آن‌ها به مهاجرت خارج از کشور. انجمن جمعیت‌شناسی ایران، ۱۴ (۲۸)، ۱۶۹-۱۴۱.
- پیران‌نژاد، علی؛ عبادی، نغمه (۱۳۹۱). سرمایه سیاسی و اینترنت: بررسی سطح سرمایه سیاسی و تأثیر استفاده از اینترنت بر ابعاد آن. فصلنامه علوم مدیریت ایران، ۷ (۲۸)، ۱-۲۶.
- جودکی، مجید؛ قزلسفلی، محمدتقی؛ کریمی‌مله، علی (۱۴۰۰). از سرمایه تا سرمایه سیاسی؛ نقدی بر تکوین نظریه سرمایه سیاسی. دوفصلنامه جستارهای سیاسی معاصر، ۱۲ (۱)، ۵۴-۲۷.
- حسینی، سیدخلیل و همکاران (۱۳۹۹). عوامل مؤثر بر گرایش نخبگان فرهنگی به مهاجرت به کشورهای توسعه‌یافته. مجله مطالعات توسعه اجتماعی ایران، ۱۲ (۳)، ۶۲-۵۱.
- حکیم‌زاده، رضوان و همکاران (۱۳۹۲). تأثیر عوامل آموزشی، اجتماعی، و فرهنگی بر تمایل به مهاجرت از کشور در دانشجویان دانشگاه تهران. فصلنامه پژوهش و برنامه‌ریزی در آموزش عالی، شماره ۶۹، ۸۱-۱۰۲.
- ذوالفقاری، اکبر؛ جعفری علی‌آبادی، عاطفه (۱۳۹۷). تبیین اعتماد سیاسی ایرانیان به مثابه سرمایه سیاسی؛ فراتحلیل پژوهش‌های موجود. فصلنامه جامعه‌شناسی سیاسی ایران، ۱ (۳)، ۶۱-۳۱.
- ردادی، محسن (۱۳۹۰). نظریه اعتماد سیاسی (با تأکید بر گفتمان اسلامی). با مقدمه اصغر افتخاری. تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
- رنانی، محسن و همکاران (۱۳۹۳). بررسی جریان مهاجرت از ایران با استفاده از مدل پانل پویا. تحقیقات اقتصادی، ۴۹ (۲)، ۳۶۲-۳۳۷.
- سردارنیا، خلیل‌الله و همکاران (۱۳۸۹). تأثیر حکمرانی خوب و سرمایه اجتماعی بر اعتماد سیاسی؛ مطالعه موردی شهرهای مشهد و سبزوار. پژوهشنامه علوم سیاسی، ۵ (۱)، ۱۶۵-۱۳۵.
- سیدامامی، کاووس؛ منتظری‌مقدم، رضا (۱۳۹۱). نقش فرهنگ اعتماد و عملکرد نهادهای سیاسی در ایجاد اعتماد سیاسی: بررسی پیمایشی دانشجویان دانشگاه‌های تهران. پژوهشنامه علوم سیاسی، ۷ (۴)، ۲۱۶-۱۸۹.
- صادقی، رسول؛ حسینی، سیده‌متین (۱۳۹۸). میزان تمایل جوانان به مهاجرت بین‌المللی و عوامل

تعیین‌کننده آن در شهر تهران. فصلنامه مطالعات راهبردی ورزش و جوانان، ۱۸(۴۳)، ۱-۲۲.

عبادی، نغمه؛ قلی‌پور، آرین؛ پیران‌نژاد، علی (۱۳۹۳). شناسایی عوامل اثرگذار بر سرمایه سیاسی. فصلنامه فرایند مدیریت توسعه، ۲۷(۹۳)، ۲۹-۵۲.

علاءالدینی، فرشید و همکاران (۱۳۸۴). میزان تمایل به مهاجرت و علل آن در پزشکان ایرانی. مجله پژوهشی حکیم، ۸(۳)، ۹-۱۵.

غفاری، غلامرضا (۱۳۹۵). اعتماد اجتماعی و امید به آینده در شورای اجتماعی کشور. مجموعه مقالات گزارش وضعیت اجتماعی کشور، جلد سوم. ۱۱۱-۱۶۶.

فروتن، یعقوب؛ شیخ، مرتضی (۱۳۹۶). بررسی گرایش دانشجویان دانشگاه فردوسی مشهد به مهاجرت بین‌المللی. دوفصلنامه جامعه‌شناسی نهادهای اجتماعی، ۴(۱۰)، ۶۱-۷۹.

فولادیان، مجید (۱۳۹۵). تغییرات اعتماد سیاسی در ایران ۱۳۹۳-۱۳۸۴ در شورای اجتماعی کشور. جستارهایی در سرمایه اجتماعی در ایران. به‌کوشش ریحانه جوادی. پژوهشگاه فرهنگ، هنر، و ارتباطات، ۱۴۷-۱۳۵.

کاظمی‌پور، عبدالمحمد؛ گودرزی، محسن (۱۴۰۱). فرازوفرواد اعتماد در ایران طی نیم قرن اخیر: نگاهی به روندها، علل؛ و پیامدها. دوفصلنامه مسائل اجتماعی ایران، ۱۳(۱)، ۲۰۸-۱۸۱.

کریمی‌مله، علی (۱۴۰۱). پیامدها و دلالت‌های فروکاهش سرمایه سیاسی. دوفصلنامه علمی-پژوهشی سیاست نظری، شماره ۳۱، ۸۳-۵۳.

مصطفی‌زاده، محمد؛ عرب‌مازار، علی‌اکبر (۱۳۹۷). تأثیر نهادهای حکمرانی بر مهاجرت بین‌المللی نیروی کار ایران. سیاست‌گذاری اقتصادی، ۱۰(۲۰)، ۱-۳۳.

مقدس، علی‌اصغر؛ شرفی، زکیه (۱۳۸۸). بررسی عوامل برانگیزنده گرایش به مهاجرت‌های بین‌المللی جوانان ۳۰-۱۸ ساله شهرهای شیراز و ارسنجان. مجله جامعه‌شناسی ایران، ۱۰(۱)، ۱۹۰-۱۶۲.

مؤسسه مطالعات ملی (۱۳۹۵). هویت جمعی ایرانیان؛ یافته‌های پیمایش در کل کشور. تهران: انتشارات تمدن ایرانی.

میرسندسی، سیدمحمد (۱۳۹۵). تحلیل نابرابری‌های ذهنی (احساس بی‌عدالتی)، در شورای اجتماعی کشور. مجموعه مقالات گزارش وضعیت اجتماعی کشور. جلد سوم. ۳۷۷-۴۰۸.

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی (۱۳۷۹). پیمایش ملی ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان. موج اول.

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی (۱۳۸۲). پیمایش ملی ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان. موج دوم.

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی (۱۳۹۵). پیمایش ملی ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان. موج سوم.

Alesina, Alberto, and Romain, Wacziarg, (2000), The Economics of Civic Trust. in *Disaffected Democracies. What's Troubling the Trilateral Countries?* Edited by S. J. Pharr and R. D. Putnam, New Jersey, Princeton University Press.

Azadi, M. Mirramezani, and Mesgaran, M. B. (2020). *Migration and Brain Drain from Iran*. Working Paper 9. Stanford Iran 2040 Project. Stanford University.

Berg, L. & M. Hjerm (2010). National Identity and Political Trust. *Perspectives on European Politics and Society*. 11(4), 390-407.

- Braithwaite, Valerie and Levi, Margaret, Ed, (1998). *Trust and Governance*. New York: Russel Sage Foundation.
- Birner, R., and Wittner, H. (2000). Converting Social Capital into Political Capital: How Do Local Communities Gain Political Influence? *Conference Paper Submitted to International Association for the Study of Common Property*.
- Blind, Peride, K. (2010). Building Trust in Government: Linking Theory with Practice. In: Cheema, G. Shabbir and Popovski, Vesselin. *Building Trust in Government: Innovations in Governance Reform in Asia*. New York: United Nations University Press.
- Bourdieu, P. (1981). Political Representation: Elements for a Theory of the Political Field. In: *Language and Symbolic Power*. G. Raymond & M. Adamson, Trans, Cambridge, Polity Press, pp.171-202.
- Casey, Kimberly L. (2008). Defining Political Capital: A Reconsideration of Bourdieu's Interconvertibility Theory. *Critique: A Worldwide Student Journal of Politics*. Available at: <http://lilt.ilstu.edu/critique/archives-%20coding/spring%202008.htm>.
- Citrin, J., & Muste, C. (1993). Trust in Government. In: J. P. Robinson, P. R. Shaver, & L. S. Wrightsman (Eds.). *Measures of Political Attitudes*. San Diego, CA: Academic Press, pp.465-532.
- Citrin, Jack, and Muste, Christopher (1999). Trust in Government. In: *Measures of Political Attitudes*. edited by J. P. Robinson. San Diego: Academic Press.
- Dalton, R. J. (2004). *Democratic Challenges, Democratic Choices*. Oxford: Oxford University Press.
- Deglow, Annekatrin and Fjelde, Hanne (2021). *The Quality of Government and Civil Conflict*. The Handbook of Quality of Government. Oxford University Press. pp.799-781.
- Dinesen, Peter Thisted, and Sonderskov, Kim Mannemar (2021). Quality of Government and Social Trust. In: *The Oxford Handbook of the Quality of Government*. Ed, Bagenholm, Andreas, Bauhr, Monika, Grimes, Marcia and Rothstein, Bo. Oxford University Press, pp.539-558.
- Easton, D. (1975). A Reassessment of the Concept of Political Support. *British Journal of Political Science*, 5(4), 435-457.
- French, Richard D. (2011). Political Capital. *Representation*, 47(2), 215-230.
- Gabriel, Oscar W. (1995). Political Efficacy and Trust. In: *The Impact of Values*. edited by J. W. van Deth and E. Scarbrough. Oxford: Oxford University Press.
- Habermas, J. (2001). *The Post-National Constellation*. Trans. M. Pensky.

Cambridge: Polity Press.

Hardin, Russel (2001). Conceptions and Explanations of Trust. In: *Trust in Society*, Edited by K. S. Cook, New York, Russell Sage Foundation.

Hetherington. Marc J, and Rudolph, Thomas J, (2018). Political Trust and Polarization. In: *The Oxford Handbook of Social and Political Trust*. ed by Eric M. Uslaner.

Ignatieff, Micheal (1993). *Blood and Belonging: Journeys into the New Nationalism*. Toronto, Viking.

Jackman, Robert and Ross A. Miller (1996). A Renaissance of Political Culture? *American Journal of Political Science*, 40 (3), 632-659.

Kettl, Donald F. (2017). *Can Governments Earn our Trust*. UK: Polity Press.

Lenard, Patti Tamara and Miller, David (2017). Trust and National Identity. In: *Oxford Handbook of Social and Political Trust*. Edited by Uslaner, Eric M, pp. 57-74.

Levi, Margaret. (1998). A State of Trust. In: *Trust and Governance*, edited by V. Braithwaite and M. Levi. New York: Russell Sage Foundation, pp.77-101.

Lin, Nan (2001). *Social Capital: Structural Analysis in the Social Sciences*. Cambridge: Cambridge University.

Lindenberg, Siegwart, Fetchenhauer, Detlef, Flache, Andreas, and Buunk, Bram, (2006). *Solidarity and Prosocial Behavior: A Framing Approach, in Solidarity and Prosocial Behavior; An Integration of Sociological and Psychological Perspectives*, Ed Lindenebgr et.al, U.S.A, springer, pp.3-19.

Listhaug, Ola and Jakobsen, Tor George (2018). Foundations of Political Trust. In: *Oxford Handbook of Social and Political Trust*, Ed eric Uslaner, pp.559-578.

Loden, Hans (2014). Citizenship Education, National Identity and Political Trust: The case of Sweden. *Nordidactica-Journal of Humanities and Social Science Education*, No.2, 116-136.

Lun, Mary Thida (2009). *Reconnecting Joined-up Approaches: Nation-building Through State-building*. Strategic Policy Impact and Research Unit. London: SPIRU Working Paper 25 Overseas Development Institute.

Marien, Sofie, Hooghe, Marc (2011). Does Political Trust Matter? *An Empirical Investigation into the Relation Between Political Trust and Support for Law Compliance*, 50(2), 267-291.

Magno, Cathryn (2008). Refuge from Crisis: Refugee Women Build Political Capital. *Globalisation, Societies and Education*, 6(2), 119-130.

Miller, D. (1995). *On Nationality*. Oxford: Oxford University Press.

- Mishler, W. and Rose, R. (2001) What Are the Origins of Political Trust? Testing Institutional and Cultural Theories in Post-Communist Societies. *Comparative Political Studies*, 34(1), 30-62.
- Moore, D, Kimmerling, B. (1995). Individual Strategies of Adopting Collective Identities: The Israeli Case. *International Sociology*, 10(4), 387-408.
- Nayden, N. (2016). *Political Capital Conceptualization: Reclaiming the Heart of Democracy*. Available at: http://scholar.google.com/scholar?q=Nayden%2C+Nikolay.%282011%29.%20Political+capital+conceptualization%3A+reclaiming+the+heart+of+democracy&hl=en&btnG=Search&as_sdt=1%2C5&as_sdt=on
- Newton, Kenneth and Norris, Pippa (2000). Confidence in Public Institutions: Faith, Culture, or Performance? In: *Disaffected Democracies; What's Troubling the Trilateral Countries?* Ed, S. J. Pharr and R. D. Putnam. New Jersey: Princeton University Press.
- Norris, Pippa (ed.) (1999). *Critical Citizens. Global Support for Democratic Governance*. Oxford: Oxford University Press.
- Peel, Mark (1998). Trusting Disadvantaged Citizens. in: *Trust and Governance*, Ed, Braithwaite, Valerie and Levi, Margaret, New York: Russel Sage Foundation, pp. 315-342.
- Power, Timothy J. and Clark, Mary A. (2001). Does Trust Matter? Interpersonal Trust and Democratic Values in Chile, Costa Rica, and Mexico. In: *Citizens Views of Democracy in Latin America*, edited by R. A. Camp. Pittsburgh: Pittsburgh University Press.
- Rafalowski, Wojciech (2016). The Quality of Government and National Identification Polish. *Sociological Review*, 16(196), 404-419.
- Rothstein, Bo (2011). *The Quality of Government Corruption, Social Trust, and Inequality in International Perspective*. the University of Chicago Press.
- Rothstein, Bo. et.al. (2021). *The Oxford Handbook of the Quality of Government*. UK: Oxford University Press.
- Schugurensky, Daniel (2000). *Citizenship Learning and Democratic Engagement: Political Capital Revisited*. University of Toronto, Canada: Paper Presented at the 41st Annual Adult Education Research Conference. Vancouver: AERC, June 2-4, 2000, Published in Conference Proceedings, pp. 417-422.
- Smith, Anthony (1991). *National Identity*. UK: Penguin.
- Szucs, Stefan and Strömberg, Lars (2006). *Local Elites, Political Capital and Democratic Development; Governing Leaders in Seven European Countries*. Sweden: VS Verlag für Sozialwissenschaften.

Tyler, M.R. (1998). Trust and Democratic Governance. In: *Trust and Governance*. Ed, Braithwaite, Valerie and Levi, Margaret. New York: Russel Sage Foundation, pp. 269-294.

Uslaner, Eric M. (2018). The Study of Trust. In: *Oxford Handbook of Social and Political Trust*. Edited by Eric M. Uslaner, Oxford University Press.

<https://www.qotbnama.com/statistics,1401>

<https://www.worldvaluessurvey.org/WVSDocumentationWV7.jsp>



Research Paper

A Reflection on the Relationship between the Institutionalization of the Exercise of Political Power and Political Corruption (With Emphasis on the Period of the Islamic Republic of Iran)***Farzad Kalateh¹ Faez Dinparast²**

1. Ph.D. student of political science, Iranian issues, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran

2. Assistant Professor, Department of Political Science, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran

DOI: [10.22034/ipsa.2023.478](https://doi.org/10.22034/ipsa.2023.478)

Receive Date: 20 November 2022

Revise Date: 24 January 2023

Accept Date: 06 February 2023



©2021 by the authors, Licensee IPSA, Tehran, Iran. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)

Extended Abstract**Introduction**

The state institution in Iran is considered a pre-modern state until the constitutional revolution, but with the constitutional revolution and due to the conditions and requirements of the time, it took a step towards becoming modern and legal. Although with the constitutional revolution, positive steps were taken in this direction for the first time - such as the drafting of the constitution and the establishment of the legislative assembly - but the evidence and documents show that the rule of personal discretion did not completely disappear during the Pahlavi period and continued to exist side by side with the rule of law. This has led to the aggravation of many miseries, including political corruption, during the Pahlavi period (Golmohammadi, 2012: 61-68). After the Islamic Revolution of 1957, a new political order was established in accordance with the nature of this revolution. The architects of the Constitution of the Islamic Republic tried to establish the principle of rule of law and minimize political corruption by limiting the duties and powers of officials and making them equal with other members of the nation, as well as by predicting multiple supervisions on statesmen. But the available evidence and documents show that the state of the rule of law still does not look very favorable. In fact, despite the efforts that have been made after the Islamic revolution to establish legal structures and legitimize power and government, law evasion and law breaking are still an important aspect of the government's political actions in Iran. In other words, the power-law conflict is still high in Iran and the exercise of power has not been institutionalized (impersonal). Although many factors are involved in this situation and many researches have investigated this issue from different angles, the upcoming research tries to look at the pathology of corruption from the perspective of institutionalism. In fact, the purpose of the research is to investigate the impact, role and position of political rules on the issue of corruption; One of the factors and reasons for corruption is the problem of not legitimizing political power and its abuse by those in power; The efficiency and acceptability of political rules play a significant role in the legitimacy of political power. Inefficient rules weaken the legal exercise of political power and vice versa. Therefore, the research question can be posed as follows: How can the challenges of the legal exercise of political power be explained during the period of the Islamic Republic of Iran?

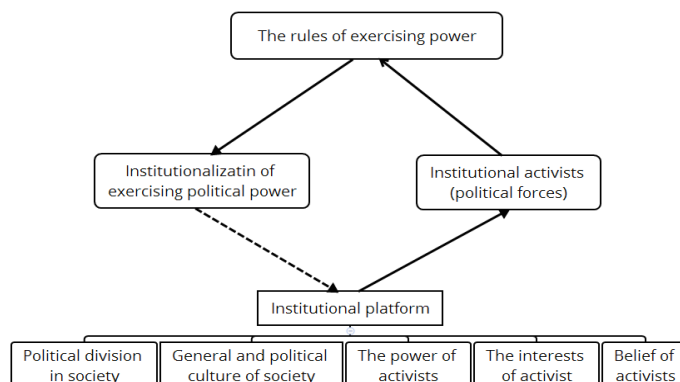
*** Corresponding Author:****Farzad Kalateh, Ph.D.****E-mail:** farzad.kalateh@gmail.com

Methodology

Societies, in any shape and size, need order, and for this reason, throughout history, mankind has tried to provide and maintain social order through the establishment of various rules. The institution is also the rules of the game or the restrictions that humans establish to overcome uncertainty and regulate society's affairs (Qalipour, 2016: 5). The rules that become established and become the behavioral pattern of people are called "institution". In other words, institutionalization is a process through which certain rules and norms are spread in such a way that their corresponding action is accepted and their violation causes deprivation and punishment (Bell, 1988: 55). Institutions are the behavior patterns of people (Hodgson, 2009: 504). Behavioral pattern means limiting and restricting the possibilities of action. Institutions in their entirety are social categories that are the result of the conscious or unconscious collective agreement of humans (Knight, 1992: 118) and they precede humans in terms of time because humans are born in a world of institutions (Hodgson, 1989: 427, Peters, 1386: 34-35). In fact, although institutions are founded by individuals, they continue to influence the behavior and preferences of individuals and their survival is longer than the lifetime of the founders. Institutionalists refer to this factor as "path dependence". Path dependence means that in any society, several formal institutions (such as the constitution and other laws) and informal institutions (such as culture) prevail. Institutions are effective on people's beliefs, choices, preferences and behavior. In fact, although people are rational and self-interested activists, they choose and act largely within the framework of previous institutional restrictions (North et al., 2018: 32).

The process of establishing institutions has three stages: modeling, modeling and changing the model; In the first step, it refers to the factors that affect the establishment of institutions, such as the interests and beliefs of institution-building activists. The second step refers to the factors that affect the institutionalization of newly established rules, such as the efficiency and social acceptance of the rules. And the third step refers to the factors that are effective in changing the rules, such as the ineffectiveness of the rules due to the change in the society's conditions or the change in the belief (culture) of the society, and as a result, opposition to the previous rules; The three mentioned stages mean the context and timing of the institutions. This means that the emergence and development of institutions is a historical matter and they undergo changes and transformations under the influence of their surrounding developments. For this reason, we see different institutions in different societies.

Image No. 1: The theoretical apparatus of research





Result and Discussion

In general, it seems that the method of setting and establishing the rules for the implementation of political power in the period c. It has characteristics that have led to the weakening of the institutionalization of the exercise of political power; The set of these features and disadvantages can be classified under three key components:

- 1) Ambiguity in the duties and powers of the roles;
- 2) Disproportion between roles' duties and powers;
- 3) Parallel work of roles (parallel roles).

In this way, the ambiguous and contradictory situation of the political rules for the implementation of power has weakened the rule of law and the lack of institutionalization of the exercise of political power in Iran.

Conclusion

After the Islamic Revolution of 1979, even though the political rules were completely changed, the legality of exercising political power still faced challenges. One of the reasons for this is rooted in the nature of political rules, which has led to an unbalanced distribution of political power among different parts of the political structure; The unequal nature of the rules for the exercise of power is also rooted in the imbalance of social power of the rule-making political forces supporting the rule of law and the rule of Sharia in the early days of the 1979 Islamic Revolution; Inequality in the social power of political forces has led to inequality in the distribution of power in the form of political rules and as a result, weakening the separation of powers, creating vertical relationships in the political structure and the superiority of some institutions and roles over other political roles. The superiority of rule-making Islamic political forces at the beginning of the revolution is rooted in the simple, traditional and mass fabric of the society at the beginning of the revolution; In the early years of the revolution, the Iranian society had a subservient-limited political culture, lacked civil institutions and a wide new middle class, and this led to a decrease in the power and contribution of pro-democracy political forces in the process of establishing political rules and a new political order. On the other hand, over time, due to the relative increase of benefits resulting from the new political rules, the supporters of the ruling situation have resisted the amendment of the rules, and this has led to the intensification and deepening of the existing political situation. Therefore, it can be said that the fight against political corruption requires changing and reforming the existing pattern of distribution of political power, and this depends on increasing the social power of pro-democracy political forces through changing the political culture (civil political culture) and the class structure of society (quantitative expansion and the quality of the new middle class) and the quantitative and qualitative expansion of civil institutions.

Keywords: Political power, rule of law, political corruption, institutionalism, Islamic Republic of Iran.

References

- Abdi, Abbas and Khalili, Ismail (2012), *The Enigma of the Rule of Law in Iran*, Tehran, New Plan Publications.
- Afshar, Zain al-Abidin and others (2017), "The process of the formation of corruption in Iran after the revolution", *Economic Sociology and Development Quarterly*, 7th year, 2nd issue, pp. 34-1.

- Ajam Oghlou, Daron and James Robinson (2010), The book *Why Nations Fail*, translated by Mohsen Mirdamadi and Mohammad Hossein Naimipour, Tehran, Roseneh Publications.
- Ansari, Baqer (2006), *Laws of Mass Communication*, Tehran, Samt Publications.
- Asgari, Mohammad (2006), *Legal analysis of the position of the Council of Leadership Experts including the set of governing laws and regulations and its review*, Tehran, Chapar Publications.
- Arezki, R., & Bruckner, M.(2011), *Oil rents, corruption, and state stability: evidence from panel data regressions*. Research Paper, No. 2011-07:1-27.
- Arezki, R., & Gylfason, T. (2013), "Resource rents, democracy, corruption and conflict: Evidence from Sub-Saharan Africa", *Journal of African Economics*, Center for the Study of African Economies (CSAE), 22(4): 552-569.
- Azghandi, Alireza and Delawar, Abuzar (2009), "The role of the political culture of the ruling elites in the fall of Mohammad Reza Shah: A case study of Amir Abbas Hoyda's prime ministership from February 1343 to August 1356", *Political and International Approaches*, No. 23, pp. 76-51.
- Azimi, Hossein (2010), *Underdevelopment Circuits in Iran's Economy*, Tehran, Ni Publishing.
- Bashirieh, Hossein (1995), "Ideology and political culture of the ruling groups in the Pahlavi period", *Naqd va Nazar magazine*, No. 3 and 4, pp. 85-74.
- Bell, D. (1988), *The End of Ideology: On the Exhaustion of Political Ideas in the Fifties (with a new afterword)*, Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Bhattacharyya, S., & Holder, D. (2010), "Natural resource, democracy and corruption", *European Economic Review*, 54(4): 608-621.
- Behrouzi, Mohammad and others (2018), "Investigating the relationship between quality indicators and the rule of law and corruption control on the legatum welfare index", *Basij Strategic Studies Quarterly*, year 22, number 85, pp. 150-125.
- Bradley, Megan (2007), *Political Islam, Political Institution and Civil Society in Iran*, International Development Research Centre (IDRC).
- Chalabi, Azadeh (2016), *Corruption and acceptability of law from the perspective of sociology of law*, Tehran, Ni publication.
- Dadgar, Hassan and Gholam Ali Masouminia (2012), *Financial corruption*, Tehran, Young Thought Center Publications.
- Danaei Fard, Hassan et al. (2014), "Analysis and analysis of the consequences



of bureaucratic politicization in political systems", *Strategic Management Thought Journal*, Volume 9, Number 2, pp. 86-57.

Delawar, Abuzar (2007), "Political Culture of the Ruling Elites in the Second Pahlavi Period", *Dialogue Quarterly*, No. 52, pp. 111-123.

Delavari, Abolfazl (1995), *Investigating the roots of political violence and political instability in Iran*, PhD thesis, University of Tehran, Faculty of Law and Political Sciences.

Dinparast, Faez, Sa'i, Ali (2011), "Rentier Government and Development Policy: Analysis of National Economic Development Obstacles in Iran 1384-1368", *Journal of Historical Sociology*, No. 4, pp. 86-46.

Di tella, R. Braun, M. (2014), "Inflation, Inflation Variability, and Corruption, Economics and Politics", *Blackwell Publishing*, 1, 77-100, 03.

Dograf, Khayat et al. (2014), *Theoretical Perspectives of Corruption*, Translated by Hanieh Hejbralsadati et al., Tehran: Age Publishing House.

Dust Mohammadi, Ahmad Mohammad Mahdi Babapour (2013), "Assembly for the Expediency of the System; Backgrounds of emergence, discursive conflicts and legality", *Policy Journal*, Volume 41, Number 1, pp. 114-97.

Easton, David (1953), *The Political System: An Inquiry into the State of Political Science*, 2nd ed. Alfred A. Knopf.

Esmaili, Hamidreza (2008), "Political culture of the ruling body in the Pahlavi period", *Historical studies magazine*, 6th year, number 26, pp. 65-26.

Faizi, Yingjeh and others (2014), "The effect of natural resource rent on the corruption control index in selected countries", *International Conference on Management, Economics, Accounting and Educational Sciences*, first session.

Fallahi, Mohammad Ali and others (2013), "Natural resource rent and corruption in OPEC member countries: application of panel data model", *Iranian Energy Economics Research Journal*, No. 3, pp. 227-195.

Farajpour, Majid (2000), *Poverty, Corruption and Discrimination: Obstacles to Development in Iran*, Tehran, Rasa Cultural Services Institute.

Farson, Samih, Mehrdad Meshaihi (1999), *Political Culture in the Islamic Republic of Iran*, Translated by Masoumeh Khaleghi, Tehran, Iran and Islam Research Center Publications.

Friedman, Thomas L. (2006), "The First Law of Petropolitics", *Foreign Policy*, No. 154. pp. 21-36.

Gathii, James (2009), "Defining the relationship between human rights and

corruption", *University of Pennsylvania Journal of International Law*, Vol. 31, No.1, pp. 125-202.

Ghamami, Mohammad Mahdi, Ghasemi, Mohammad Reza (2016), "The starting points of the fight against corruption and the clinical approach", *Audit Knowledge*, Volume 17, Number 69, 172-151.

Golmohamadi, Ahmad (2012), "Pathology of the state in Iran during the Pahlavi period: political corruption according to the narratives of the documents", *Research Journal of Political Science*, 8th year, 2nd issue, pp. 78-49.

Golmohammadi, Ahmad (2014), *What is, transformation, and the vision of the government*, Tehran, Nei Publications.

Gulmohammadi, Ahmed (2015), *Political History*, Tehran, Islamic History Research Institute Publications.

Hajarian, Saeed (2000), *Cumhuriyet; Disenchantment of Power*, Tehran, New Design Publications.

Haywood, Paul (2012), *Political Corruption*, Translated by Qasim Bani Hashemi and Mohammad Taheri, Tehran, Strategic Studies Research Institute Publications.

Hodgson, Geoffrey (2011), "The approach of institutional economics and the nature of institutions", Translation: Mahmoud Motousli, Mostafi Sami Nasab, Mahmoud Mashadi Ahmad and Ali Nikonsbati, in: *Institutional Economics: Pioneers of Institutionalism Who Transformed Economics*, Tehran: University Publications Emam Sadiq.

Hosseinizadeh, Seyyed Mohammad Ali (2013), "From institutionalism to income discourse on the application of institutionalism theories in political science", *Journal of Political Science*, Baqir Al-Uloom University of Qom, 15th year, number 60, pp. 109-83.

Hosseinizadeh, Seyyed Mohammad Ali (2015), *Political Islam in Iran*, Tehran, Mofid University Press.

Ikbāl, J. (2017), *The dynamic relationship between oil rent corruption and political stability: an empirical study on determined sample of African countries, proceeding of seven European Academic Research on Global Business, Economic, Finance and Banking*, ISBN:978-1-943579-46-4, Zurich, Switzerland.

Jafari Nadushan, Ali Kabir and Hassan Zarei (2003), *Multiple Revisions in the Constitution*, Tehran, Publications of the Center for Islamic Revolution Documents.



Jahani, Qasim (2006), *The position of general policies of the system in the Islamic Republic of Iran*, public law master's thesis, Allameh Tabataba'i University, Faculty of Law and Political Sciences.

Javan Arasteh, Hossein (2008), *Selecting the leader and monitoring him in the system of the Islamic Republic of Iran*, PhD thesis, University of Tehran, Faculty of Law and Political Science.

Kamali, Yahya (2012), "The impact of economic transparency in preventing and fighting economic corruption", *Research report*, number 49, pp. 31-1.

Khaleghi, Ali (2005), *Legitimacy of Power from Imam Khomeini's Point of View*, Tehran, Arouj Publications.

Khalili, Mohsen (2022), *Maze of the Constitution*, Mizan Publications.

Knight, Jack (1992), *Institutions and social conflict*, Cambridge: Cambridge University Press.

Kovakbian, Mustafa (1983), *Democracy in the Velayat Faqih System*, Tehran, Islamic Propaganda Organization Publications.

Lambsdorff, J. G. (2007), *The institutional Economics of Corruption and Reform: Theory, Evidence and Policy*, Cambridge University Press.

Malekan, Majid (1996), *The political culture of the ruling elite and political pluralism in Iran during the years 1332 to 1357*, master's thesis, Imam Sadiq University (AS).

Malik Afzali Ardakani, Mohsen (2010), "Government ruling in the constitution and its position in the fundamental rights of the Islamic Republic of Iran", *Journal of Islamic Governance*, No. 62, pp. 74-51.

Mirzaei, Seyyed Amin Amir Bagheri Fard (2018), *The impact of multiple legislative authorities on the realization of the rule of law*, Tehran, Fanos Dunya Publications.

Miri, Mohammad (1994), *The impact of the structure of the political system on the political culture of the Iranian people with an emphasis on 1332 to 1367*, master's thesis, Tarbiat Modares University.

Momeni, Farshad and Mastourah Fitras (2009), "Political Economy of Corruption: Resource Rent, Democracy and Corruption", *Society and Economy Quarterly*, No. 7, pp. 163-147.

Momeni, Farshad and Shima Haji Nowrozi (2016), "Political Economy of Privatization with Corruption", *Economic Research Quarterly*, Year 17, Number 67, pp. 221-252.



Najhandi Manesh, Haibatullah (2013), *Challenges to fight corruption in international law, Collection of Articles of the United Nations Convention to Fight Corruption*, Tehran, Mizan Publications.

Navadeh Topchi, Hossein and Iman Mirzazadeh (2022), "The impact of human rights in the fight against corruption", *Public Law Studies Quarterly*, Volume 52, Number 2, pp. 856-835.

North. Douglas (1996), *Institutions, Institutional Changes and Economic Performance*, Translated by Mohammad Reza Moini, Tehran, Program and Budget Organization Publications.

North. Douglas et al. (2016), *Violence and social orders*, Translated by Jafar Khairkhahan and Reza Majidzadeh, Tehran, Roseneh Publications.

Okada, K., & Samerh, S. (2017), "Corruption and natural resource rent: Evidence from quantile regression", *Applied Economics Letters*, 24(20): 1490-1493.

Omid Zanjani, Abbas Ali and Ebrahim Mosizadeh (2009), *Supervision of Government Practices and Administrative Justice*, Tehran, University of Tehran Publications.

Peters, Guy (2008), *The Theory of Institutionalism in Political Science*, Translated by Farshad Momeni and Fariba Momeni, Tehran, Publications of the Research Center for Human Sciences, Culture and Social Studies of Academic Jihad.

Public Relations, Tahkeem Vahdat Office (1998), *supervision by Estevabi*, Tehran, Afkar Publications.

Qolipour, Arin (2016), *Institutions and Structures (Institutional Ecology of Organizations)*, Tehran, Samet Publications.

Rabiei, Ali (2014), *Long live corruption: political sociology of corruption in third world governments*, Tehran, Humanities Research and Development Institute Publications.

Raji, Seyyed Mohammad Hadi and Mohammad Amin Abrishmi Rad (2017), "Reflection on the jurisdiction of the Expediency Council in approving unconstitutional approvals", *Journal of Public Law Studies*, Volume 48, Number 3, pp. 507-523.

Rekavian, Rashid Hamidreza Davodi, Mehrdad Alapour (2018), *The role and place of the Islamic Council in the rule of law and its correct implementation*, Tehran, Ganjour Publications.



Sadeghi, Mohammadreza et al. (2016), "Understanding Bureaucracy Politicization: A Comparative Study of Quality, Processes and Its Consequences in Public Administration", *Strategic Policy Research Quarterly*, Year 6, Number 22, pp. 115-97.

Saree Al-Qalam, Mahmoud (2006), *Political Culture of Iran*, Tehran, Publications of Research Center for Cultural and Social Studies.

Sharif Bejestani, Nilofar (2016), "The implementation of human rights standards is the most appropriate way to fight against administrative corruption", *Bimonthly Journal of Public Law*, No. 2, pp. 70-64.

Sharifi Tarazkoochi, Hossein & Modarres Sabzevari, Sasan (2014), "Strengthening anti-corruption frameworks through the development of good governance standards", *Proceedings of the United Nations Convention against Corruption*, Mizan Publications, Tehran, pp. 99-115.

Sarvani, Ali Akbar (2013), *A comparative study of the political culture of religious elites in relation to the Iranian royal system from 1332 to 1357*, master's thesis, Tarbiat Modares University.

Soltani, Seyed Nasser (2019), *Documents of the Constitution of the Islamic Republic of Iran, articles and notes of newspapers and magazines (December 2017 to August 2018)*, Tehran, publishing company.

Steinmo, Sven and Kathleen Thelen and Frank Longstreth (1992), *Structuring Politics: Historical Institutionalism in Comparative Analysis*, New York: Cambridge University Press.

Taleban, Mohammad Reza (2007), "Reflection on process tracing technique in studies of Islamic Revolution of Iran", *Matin Scientific Research Quarterly*, No. 40, pp. 116-91.

Zalpour, Gholamreza et al. (2008), *Recognizing the problem of financial corruption, its nature, types, consequences and empirical teachings*, Tehran, Jihad Academic Publications.

Zarei, Mohammad Hossein, Seyyed Mohammad Hosseini and Mohammad Najafi Kalyani (2018), "Supreme Council of Cultural Revolution in the Scale of Power Independence", *Journal of Legal Studies*, 11th Volume, No. 3, pp. 141-105.

تأملی در نسبت میان نهادمندی اعمال قدرت سیاسی و فساد سیاسی (با تأکید بر دوره جمهوری اسلامی ایران)

*فرزاد کلاته^۱ ID، فائز دین پرست^۲ ID

۱. دانش آموخته دکتری علوم سیاسی، گرایش مسائل ایران، دانشگاه علامه طباطبائی

۲. استادیار گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

لینک گزارش نتیجه مشابهت‌یابی: [https://hamyab.sinaweb.net/Ci_result/details/11F84C7DE06D9AC3/7%](https://hamyab.sinaweb.net/Ci_result/details/11F84C7DE06D9AC3/7%20.1001.1.1735790.1402.18.2.5.4)

20.1001.1.1735790.1402.18.2.5.4

چکیده

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۸/۲۹

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۱/۱۱/۰۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۱/۱۷

نوع مقاله: پژوهشی

واژگان کلیدی:

قدرت سیاسی،
ساختار سیاسی،
حاکمیت قانون، فساد
سیاسی، نهادگرایی
سیاسی، جمهوری
اسلامی ایران

قدرت، به‌خودی‌خود میل به فساد دارد و کاهش فساد، نیازمند مهار قدرت سیاسی است؛ مهار قدرت سیاسی نیز مستلزم نهادینه شدن آن است؛ نهادمندی قدرت، به‌معنای قانونمندی و شخصیت‌زدایی از قدرت سیاسی است. برپایه چنین مفروضی، پرسش نوشتار حاضر این است که «چالش‌های نهادمندی اعمال قدرت سیاسی در جمهوری اسلامی ایران چگونه قابل تبیین است؟» در پاسخ به پرسش پژوهش، این فرضیه مطرح است که «چالش‌های نهادمندی اعمال قدرت سیاسی در جمهوری اسلامی ایران، ریشه در توزیع نابرابر قدرت سیاسی در ساختار سیاسی حاکم دارد که در قالب قواعد سیاسی و توسط کنشگران قاعده‌ساز در بستر نهادی اوایل انقلاب اسلامی ۱۳۵۷، تأسیس شده است». برای پاسخ‌گویی به پرسش پژوهش، از روش ردیابی فرایند، و برای تبیین نظری مسئله پژوهش، از چارچوب نظری نهادگرایی سیاسی، استفاده شده است. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که در سال‌های اولیه انقلاب اسلامی ۱۳۵۷، نیروهای سیاسی اسلامی، به‌ویژه طیف فقهاتی، به‌دلیل برخورداری از قدرت اجتماعی گسترده، نقش برتر و انحصاری‌ای در تعیین و تدوین قواعد و رویه‌های اجرای قدرت سیاسی داشته‌اند و همین امر، سبب توزیع نابرابر قدرت سیاسی در ساختار سیاسی حاکم و در نتیجه، تضعیف نهادمندی اعمال قدرت سیاسی و تشدید فساد سیاسی شده است.

* نویسنده مسئول:

فرزاد کلاته

پست الکترونیک: farzad.kalateh@gmail.com

مقدمه^۱

نهاد دولت، دارای تاریخچه‌ای به‌درازای زیست اجتماعی بشر است و این امر، نشان‌دهنده همبستگی متقابل این دو می‌باشد. چرایی شکل‌گیری و ضرورت وجود نهاد دولت، ریشه در نیاز بشر به نظم و امنیت دارد؛ از یک سو، کمبود منابع و ازسوی دیگر، زیاده‌خواهی بشر، و همچنین، تفاوت در باورهای آدمیان، زمینه‌ساز بروز نزاع و خشونت میان آدمیان است؛ بنابراین، وجود سازمان مقتدری که به تنظیم امور، تأمین امنیت، و حل و فصل تضادهای فردی و جمعی بپردازد، لازم و ضروری است؛ اما سوءاستفاده مقامات دولتی از قدرت سیاسی، سبب شده است که بشر، متحمل مصائبی شود و در نتیجه، عده‌ای درصدد نفی کامل آن و برخی دیگر، درصدد کنترل آن برآمده‌اند. بسیاری از متفکران و مکاتب فکری، ضمن رد نفی کامل نهاد دولت (قدرت سیاسی) از جامعه و ضرورت وجود آن، بر کنترل و مهار آن تأکید کرده‌اند؛ به‌گونه‌ای که دولت در خدمت جامعه قرار گیرد. به‌نظر آنان، این امر نیز مستلزم قاعده‌مند شدن قدرت سیاسی است؛ به‌این‌معنا که از طریق قانون، مرز میان نقش و کارگزار نقش و وظایف و اختیارات هر نقش به‌گونه‌ای دقیق مشخص شود و مجریان قدرت سیاسی، تنها مجری قدرت، نه مالک آن، و تابع قوانین باشند؛ وجود جامعه مدنی قدرتمند، آزادی رسانه، تفکیک قوا، انتخابات آزاد، و... از جمله سازوکارهای لازم و ضروری برای قانونمند شدن دولت به‌شمار می‌آیند.

نهاد دولت در ایران، تا پیش از انقلاب مشروطه، دولتی پیشامدرن به‌شمار می‌آید، ولی با انقلاب مشروطه و به‌دلیل شرایط و مقتضیات زمانه، به‌سوی مدرن و قانونمند شدن گام برداشته است. هرچند با انقلاب مشروطه، برای نخستین‌بار گام‌های مثبتی در این مسیر برداشته شد (مانند تدوین قانون اساسی و تأسیس مجلس قانون‌گذاری)، ولی شواهد و مستندات نشان می‌دهد که حاکمیت صلاح‌دید شخصی در دوره پهلوی، به‌طور کامل از بین نرفت و شانه‌به‌شانه حاکمیت قانون به حیات خود ادامه داد. همین امر، سبب تشدید مصائب بسیاری، از جمله فساد سیاسی، در دوره پهلوی شد (گل محمدی، ۱۳۹۲، ۶۸-۶۱). پس از انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷، نظام سیاسی نوینی متناسب با ماهیت این انقلاب تأسیس شد. معماران قانون اساسی جمهوری اسلامی، سعی کردند با تحدید وظایف و اختیارات کارگزاران و برابر شمردن آن‌ها با افراد دیگر ملت و همچنین، پیش‌بینی نظارت‌های پرشمار بر دولتمردان، اصل حاکمیت قانون را تثبیت و فساد سیاسی

۱. این مقاله برگرفته از رساله دکترای نویسنده مسئول مقاله است که با عنوان «آسیب‌شناسی توسعه سیاسی در دوره جمهوری اسلامی ایران» در گروه علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی نگاشته شده است.

را به حداقل برسانند؛ ولی شواهد و مستندات موجود نشان می‌دهد که همچنان، وضعیت حاکمیت قانون، چندان مطلوب نیست. درواقع، باوجود تلاش‌هایی که پس از انقلاب اسلامی برای تأسیس ساختارهای قانونی و قانونی شدن قدرت و دولت انجام شده است، همچنان قانون‌گریزی و قانون‌شکنی، وجه مهمی از کنش‌های سیاسی دولت در ایران است. به بیان روشن‌تر، در ایران، تعارض قدرت‌قانون همچنان گسترده است و اعمال قدرت، نهادینه (غیرشخصی) نشده است. هرچند عوامل پرشماری در این وضعیت نقش دارند و پژوهش‌های متعددی از زوایای گوناگون به بررسی این موضوع پرداخته‌اند، ولی پژوهش حاضر، سعی کرده است مسئله فساد را از منظر نهادگرایی، واکاوی کند. درواقع، هدف این پژوهش، بررسی تأثیر، نقش، و جایگاه قواعد سیاسی بر مسئله فساد است؛ یکی از عوامل و دلایل فساد، مسئله قانونمند نشدن قدرت سیاسی و سوءاستفاده از آن توسط مجریان قدرت است. کارآمدی و مقبولیت قواعد سیاسی، نقش بسزایی در قانونمندی قدرت سیاسی دارد. قواعد ناکارآمد، تضعیف‌کننده اعمال قانونمند قدرت سیاسی است و برعکس؛ بنابراین، پرسش پژوهش حاضر این است که: «چالش‌های اعمال قانونمند قدرت سیاسی در دوره جمهوری اسلامی ایران چگونه قابل تبیین است؟»

۱. پیشینه پژوهش

در باره آسیب‌شناسی مسئله فساد سیاسی در دوره جمهوری اسلامی ایران، پژوهش‌های بسیاری انجام شده است و پژوهشگران از زوایای گوناگون به آسیب‌شناسی و تبیین مسئله موردنظر پرداخته‌اند (جدول شماره ۱). درمجموع می‌توان گفت، بسیاری از پژوهش‌های انجام‌شده در این باره، برپایه عرف علمی در ایران، در پی آن بوده‌اند که نشان دهند، چه متغیرهایی فساد را به وجود آورده‌اند و این متغیرها چه سهمی در توضیح فساد داشته‌اند؛ ولی تبیین نباید تنها توالی را توضیح دهد، بلکه لازم است که سازوکارهای پنهان بین توالی متغیرها را نیز تحلیل کند. درواقع، در کنار متغیرها باید از فرایندهای علی نیز سخن گفت. افزون‌براین، به نظر می‌رسد که در میان ادبیات پژوهشی موجود، به تأثیر عامل قدرت سیاسی و چگونگی توزیع و اعمال آن در قالب ساختار سیاسی، بر فساد، توجه نشده است؛ درحالی‌که فرایندهای قدرت سیاسی، تأثیر بسزایی بر فساد دارند (دوگراف و همکاران، ۱۳۹۴). پژوهش حاضر نیز سعی کرده است از منظر سیاسی و با توجه به فرایند ساماندهی اعمال قدرت سیاسی به واسطه قواعد سیاسی در قالب ساختار سیاسی، مسئله فساد سیاسی در دوره جمهوری اسلامی ایران و چگونگی مقابله و مبارزه با آن را واکاوی و آسیب‌شناسی کند.

جدول شماره (۱). پیشینه پژوهش‌های انجام‌شده درباره مسئله فساد در ایران

ردیف	مفهوم مرکزی	آثار پژوهشی	نقد و بررسی
۱	دولت بزرگ و رانتیر	دین‌پرست و ساعی، ۱۳۹۱؛ فلاخی و دیگران، ۱۳۹۳؛ فیضی و دیگران، ۱۳۹۴؛ (فریدمن، ۲۰۰۶؛ آرزکی و بروکتر، ۲۰۱۱؛ آرزکی و گیلفاسون، ۲۰۱۳؛ اوکادا و سامره، ۲۰۱۷؛ ایکبال، ۲۰۱۷)	گسترش ابعاد دولت و رانتیر بودن دولت، فساد است. دولت‌های بزرگ و رانتیر، اولاً به دلیل برخورداری از ثروت زیاد و ثانیاً به دلیل استقلال از جامعه، ماهیت سیاسی فراقانونی داشته و در خدمت منافع شخصی الیگارش حاکم هستند؛ در نقد این رویکرد می‌توان دولت‌هایی را نام برد که بزرگ/ رانتیر نیستند، ولی دچار سطح بالایی از فسادند (مانند کره شمالی) یا دولت‌هایی که بزرگ و رانتیر هستند (مانند دولت قطر، امارات متحده عربی، کویت)؛ ولی در زمینه فساد، وضعیتی بهتر از ایران دارند یا دارای رانت نفت (مانند ونزوئلا) هستند، ولی در وضعیتی به مراتب پایین‌تر از ایران قرار دارند؛ بنابراین، هرچند اندازه دولت و رانتیر بودن آن، تأثیر بسزایی بر افزایش فساد دارد، ولی پدیده فساد را تنها نمی‌توان به اندازه دولت یا رانتیر بودن آن فروکاست؛
۲	بوروکراسی ناکارآمد	فرچ‌پور، ۱۳۸۳؛ عظیمی، ۱۳۸۹؛ دانایی‌فر و همکاران، ۱۳۹۴؛ صادقی و همکاران، ۱۳۹۶؛ افشار و دیگران، ۱۳۹۷	بسیاری از پژوهشگران، سیستم بوروکراسی ایران را به دلیل سیاست‌زدگی، انسداد سیاسی، فرهنگ خویشاوندی و اقتدارگرایی ایرانی، ناکارآمد و فسادزا می‌دانند؛ در نقد این رویکرد می‌توان گفت، هرچند بوروکراسی ایران، ناکارآمد است و با معایب بسیار تأثیر زیادی بر مسئله فساد دارد، ولی به نظر می‌رسد که معایب موردنظر، ریشه در ساخت سیاسی و چگونگی توزیع قدرت سیاسی در ساختار سیاسی و قواعد ساماندهی قدرت سیاسی داشته باشند؛ درواقع، بوروکراسی ناکارآمد، معلول علت دیگری است که نیازمند بررسی است.
۳	فقدان حکمرانی مطلوب	شریف بختستانی، ۱۳۸۵؛ کامالی، ۱۳۹۲؛ نژندی منش، ۱۳۹۳؛ نواده توپچی و میرزازاده، ۱۴۰۱؛ (گانی، ۲۰۰۹، شریفی ترازکوهی و مدرس سیزواری، ۲۰۱۴)	به نظر عده‌ای، نامطلوب بودن وضعیت حکمرانی، علت فساد است و باید کیفیت حکمرانی، از جمله شفافیت، پاسخ‌گویی، نظارت، آزادی بیان، جامعه مدنی، و... را ارتقا داد؛ بی‌تردید، نبود مؤلفه‌های موردنظر سبب فساد شده است، ولی مسئله مهم، چرایی وجود/فقدان مؤلفه‌های حکمرانی مطلوب در برخی ساختارهای سیاسی است که در این پژوهش سعی کرده‌ایم آن را بررسی کنیم.
۴	کیفیت نامطلوب قوانین و مقررات	غمامی و قاسمی، ۱۳۹۶؛ بهروزی و دیگران، ۱۳۹۸؛ (دی‌تلا و براون)	برخی از پژوهشگران، مسئله فساد را از منظر حقوقی بررسی کرده و کیفیت نامطلوب قوانین و مقررات را یکی از علل اصلی فساد دانسته‌اند؛ نامطلوب بودن قوانین در این پژوهش‌ها، اشاره به عدم تعریف دقیق جرم، مجازات، عدم برخورداری قوانین از ضمانت اجرایی لازم، و... دارد؛ هرچند ساختار قوانین، تأثیر بسزایی در فساد دارد، ولی قوانین، محصول ساختار سیاسی و پوشش‌های قدرت سیاسی هستند؛ بنابراین، علت اصلی نامطلوب بودن قوانین را باید در ماهیت ساخت سیاسی و الگوی توزیع قدرت سیاسی جست‌وجو کرد؛ زیرا، توزیع نابرابر قدرت سیاسی و عدم تفکیک صحیح قوا، منجر به زیر پا گذاشتن قوانین می‌شود؛ ولو اینکه کیفیت قوانین مطلوب باشد.
۵	محیط نهادی ناکارآمد	نورث و همکاران، ۱۳۹۵؛ نورث و والیس و وینگاست، ۱۳۸۵؛ مؤمنی و فطرس، ۱۳۸۹؛ مؤمنی و حاجی‌نوروزی، ۱۳۹۶؛ (لمبسدورف، ۲۰۰۷، باتوچاربا و هولدر، ۲۰۱۴)	از منظر رویکرد نهادها، نهادها، قواعد بازی هستند و در یک محیط نهادی ناکارآمد، مناسبات میان افراد، مبتنی بر رانت و منفعت شخصی است و در نتیجه، فساد در چنین محیطی گسترش می‌یابد و مبارزه با فساد، مستلزم تغییر محیط نهادی است؛ هرچند این رویکرد، همسویی زیادی با چارچوب نظری پژوهش حاضر دارد، ولی در این پژوهش سعی شده است که چرایی و چگونگی شکل‌گیری محیط نهادی، از منظر جامعه‌شناسی سیاسی، یعنی پوشش‌های متقابل ساخت سیاسی با ساخت اجتماعی بررسی شود.

1. Friedman; Arezki & Bruckner; Arezki & Gylfason; Okada & Samerh; Ikbal
2. Gathii; Sharifi Tarazkoochi; Modarres Sabzevari
3. Di tella & Braun
4. Lambsdorff; Bhattacharya & Holder

۲. چارچوب نظری پژوهش

جوامع، در هر شکل و اندازه‌ای، به نظم نیاز دارند و به‌همین دلیل، بشر در طول تاریخ، از طریق تأسیس قواعد گوناگون، سعی در تأمین و حفظ نظم اجتماعی داشته است. نهاد نیز قواعد بازی یا قیودی است که بشر برای غلبه بر نااطمینانی و تنظیم امور جامعه، وضع می‌کند (قلی‌پور، ۱۳۸۶، ۵). از قواعدی که تثبیت و تبدیل به الگوی رفتاری افراد شوند، با عنوان «نهاد» یاد می‌شود. به بیان روشن‌تر، نهادینه شدن^۱، فرایندی است که از مجرای آن، قواعد و هنجارهای خاص به‌گونه‌ای رواج می‌یابند که کنش براساس آن‌ها، موردپذیرش است، و تخطی از آن‌ها، موجب محرومیت و مجازات می‌شود (بل^۲، ۱۹۸۸، ۵۵). نهادها، الگوی رفتاری افراد به‌شمار می‌آیند (هاجسون، ۱۳۸۹، ۵۰۴). الگوی رفتاری، یعنی محدود و مقید شدن امکان‌های کنش. نهادها در کلیت خود، مقوله‌هایی اجتماعی و حاصل توافق آگاهانه یا ناآگاهانه جمعی انسان‌ها به‌شمار می‌آیند (نایت^۳، ۱۹۹۲، ۱۱۸) که از نظر زمانی، بر انسان‌ها مقدم هستند؛ زیرا، انسان‌ها در دنیایی از نهادها متولد می‌شوند (هاجسون، ۱۳۸۹، ۴۲۷؛ پیترز، ۱۳۸۶، ۳۵-۳۴). درواقع، با اینکه نهادها توسط افراد تأسیس می‌شوند، ولی در ادامه، بر رفتار و ترجیحات افراد مؤثرند و بقای آن‌ها، طولانی‌تر از عمر بنیان‌گذارانشان است. نهادگرایان از این عامل با عنوان «وابستگی به مسیر^۴» نام می‌برند. وابستگی به مسیر، به این معناست که در هر جامعه‌ای، نهادهای رسمی (مانند قانون اساسی و قوانین دیگر) و غیررسمی (مانند فرهنگ) پرشماری حاکم است. نهادها، بر باورها، انتخاب‌ها، ترجیحات، و رفتار افراد تأثیرگذارند. درواقع، هرچند افراد، کنشگرانی عاقل و منفعت‌جو هستند، ولی تا حدود زیادی در چارچوب محدودیت‌های نهادی پیشین، انتخاب و عمل می‌کنند (نورث و دیگران، ۱۳۹۸، ۳۲).

نهادها، در یک فرایند سه‌مرحله‌ای تأسیس می‌شوند که عبارتند از: الگوسازی، الگوپذیری، و تغییر الگو؛ گام نخست، دربردارنده عوامل تأثیرگذار بر تأسیس نهادها است (مانند منافع و باورهای کنشگران نهادساز)؛ گام دوم، به عوامل تأثیرگذار بر نهادمند شدن قواعد تازه تأسیس اشاره دارد (مانند کارآمدی و پذیرش اجتماعی قواعد)؛ و گام سوم، به عواملی اشاره

1. Institutionalization

2. Bell

3. Knight

4. Path Dependency

دارد که بر تغییر قواعد مؤثرند (مانند ناکارآمد شدن قواعد در پی تغییر شرایط جامعه یا تغییر باور (فرهنگ)^(۱) جامعه و در پی آن، مخالفت با قواعد پیشین). سه مرحله یادشده، به معنای زمینه‌مندی و زمان‌مندی نهادهاست؛ به این معنا که پیدایش و تکوین نهادها، امری تاریخی بوده و آن‌ها با تأثیرپذیری از تحولات پیرامونی خود، دچار تغییر و تحول می‌شوند. به همین دلیل، در جوامع گوناگون، شاهد شکل‌گیری نهادهای گوناگونی هستیم.

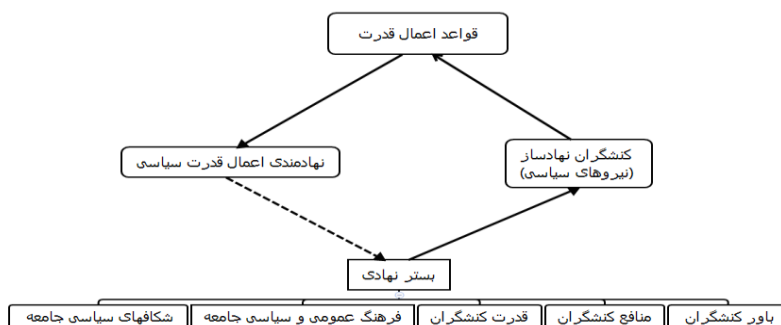
نهادها را برحسب حوزه‌های مختلف زیست‌جمعی می‌توان به چهار دسته اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، و فرهنگی تقسیم‌بندی کرد. هریک از نهادهای موردنظر، کنش انسانی را در حوزه‌های چهارگانه یادشده تنظیم می‌کنند. براساس تقسیم‌بندی دیگری، نهادها را می‌توان به دو دسته رسمی و غیررسمی تقسیم کرد. نهادهای رسمی، معمولاً نوشته‌شده و قابل‌رویت هستند^(۲) (حسینی‌زاده، ۱۳۹۱، ۸۴). نهادهای سیاسی^(۳)، ازجمله نهادهای مهم جامعه به‌شمار آمده و به دو دسته رسمی (مانند قوانین) و غیررسمی (مانند فرهنگ سیاسی) تقسیم‌پذیرند. کارکرد نهادهای سیاسی، تنظیم کنش سیاسی افراد است؛ کنشی که معطوف به قدرت سیاسی است.

نهاد دولت^(۴)، ازجمله مهم‌ترین نهادهای سیاسی جامعه است که به‌منظور تأمین نظم و امنیت و حل و فصل تضادهای فردی و جمعی از طریق انحصار کاربرد زور تأسیس شده است. پیدایش نهاد سیاسی دولت، الزامات دیگری را با خود به‌همراه می‌آورد. ازجمله اینکه با توجه به نقش و کارکرد نهاد دولت در توزیع ارزش‌ها^(۵)، حل و فصل تضادهای فردی و جمعی، تأمین نظم و امنیت و حق انحصاری دولت در اعمال زور، می‌بایست نحوه اعمال زور توسط دولت ساماندهی شود؛ زیرا، عدم ساماندهی آن سبب سوءاستفاده از قدرت و گسترش فساد و در نتیجه، نارضایتی جامعه و سرانجام، ستیز میان دولت و جامعه و خشونت و بی‌ثباتی سیاسی^(۶) خواهد شد. نحوه ساماندهی اعمال قدرت نه تنها باید کارآمد باشد و بتواند نظم و امنیت را تأمین و تضمین کند و مانع فساد شود و ظرفیت و توانایی نهاد دولت را در حل و فصل تضادهای فردی و جمعی ارتقا دهد، بلکه می‌بایست از پذیرش اجتماعی برخوردار باشد.

ضرورت ساماندهی اعمال قدرت سیاسی سبب شده است که در طول تاریخ، همواره قواعدی (نوشته یا نانوشته) برای آن در نظر گرفته شود تا امکان سوءاستفاده از قدرت را به حداقل برساند. قواعد تأسیس شده برای ساماندهی اعمال قدرت سیاسی، تابع منافع و باور کنشگران قاعده (نهاد) ساز و شرایط محیطی است که کنشگران در آن حضور دارند. به بیان روشن‌تر، رفتار، انتخاب‌ها، و ترجیحات

کنشگران نهاده‌ساز، تابع بستری است که در آن حضور دارند و منظور از بستر، فرهنگ عمومی و سیاسی جامعه، شکاف‌های سیاسی جامعه^(۷)، باور^(۸)، منافع (سیاسی و اقتصادی) و قدرت (به‌ویژه قدرت اجتماعی)^(۹) کنشگران نهاده‌ساز است. عوامل بستر نهادی، از نوع علیت ترکیبی هستند و در تعامل باهم بر کنشگران تأثیر می‌گذارند و نمی‌توانند به‌تنهایی تأثیرگذار باشند. افزون‌براین، نهاده‌های سیاسی بر وضعیت بستر نهادی تأثیرگذارند؛ به‌عنوان مثال، عدم نهادمندی اعمال قدرت سیاسی ممکن است سبب ایجاد و تشدید شکاف‌های سیاسی پر شمار (از جمله شکاف طبقاتی) در جامعه شود؛ بنابراین، وضعیت اعمال قدرت (و سایر نهاده‌های سیاسی) در جوامع گوناگون، تابع رابطه دیالکتیکی کارگزار (کنشگران نهاده‌ساز) و ساختار (بستر نهادی) است.

شکل شماره (۱). دستگاه نظری پژوهش



منبع: نگارندگان

با توجه به دستگاه نظری طراحی شده، در پاسخ به پرسش پژوهش، فرضیه پژوهش به‌صورت زیر قابل استنتاج است:

- اعمال قدرت سیاسی در دوره جمهوری اسلامی، به دلیل ناکارآمدی قواعد اجرای قدرت سیاسی، نهادمند نشده و ناکارآمدی قواعد نیز ریشه در ماهیت کنشگران قاعده‌ساز و بستر نهادی حاکم بر آن‌ها دارد.

۳. روش پژوهش^۱

در پژوهش حاضر، برای گردآوری داده‌ها از روش اسنادی استفاده شده است. داده‌ها نیز، داده‌های ثانویه ثبت‌شده توسط مؤسسه‌های جهانی و پژوهشگران بوده‌اند. برای داوری داده‌ها،

1. Research Methodology

از روش ردیابی فرایند^۱ استفاده شده است؛ ردیابی فرایند، فنی است که به پژوهشگر کمک می‌کند تا سازوکارهای معینی را بررسی کند؛ سازوکارهایی که از طریق آن‌ها یک متغیر مستقل به متغیر وابسته پیوند می‌خورد. سازوکارهای علی به معنای فرایندها یا متغیرهای میانجی و واسطی هستند که از طریق آن‌ها یک متغیر تبیینی، اثری علی بر متغیر تابع می‌گذارد (طالبان، ۱۳۸۷، ۹۶). دلیل استفاده از روش یادشده این است که فرایند نهادمندی اجرای قدرت سیاسی، زمینه‌مند و زمان‌مند است و از عوامل گوناگونی تأثیر می‌پذیرد. واحد تحلیل^۲ پژوهش، ایران، دوره زمانی، دوره جمهوری اسلامی (۱۳۵۷ تا ۱۴۰۰)، واحد مشاهده^۳، داده‌های سازمان‌های جهانی درباره وضعیت حاکمیت قانون در دوره جمهوری اسلامی، قوانین (به‌ویژه قوانین مرتبط با نحوه اعمال قدرت سیاسی)، و مشروح مذاکرات مجلس خبرگان قانون اساسی، و واحد سنجش^۴، وضعیت نهادمندی اعمال قدرت سیاسی است.

۴. تعریف نظری و عملیاتی مفاهیم پژوهش

● نهادمندی اعمال قدرت سیاسی: نهادینه شدن اعمال قدرت سیاسی، به وجه سازمانی یا نهادی دولت مربوط می‌شود. نهاد یا سازمان بودن دولت، به این معناست که قدرت سیاسی و اعمال آن، در صورتی به نهاد تبدیل خواهد شد، که غیرشخصی شده و به مجموعه‌ای از ترتیبات، واگذار، و از طریق همین مجموعه نیز اعمال شود. درواقع، این مجموعه ترتیبات، ترکیبی است از مجموعه قواعد، نقش‌ها، و منابع که به‌گونه‌ای هدفمند با مجموعه علایق و اهداف مرتبط است؛ یعنی قدرت سیاسی، از طریق یک شبکه قواعد، نقش‌ها، و منابع و در راستای اهداف تعریف شده و مشخص اعمال می‌شود (گل‌محمدی، ۱۳۹۵، ۵۴). با توجه به اینکه اعمال زور، توسط فرد یا افرادی به نمایندگی از دولت انجام می‌شود، در نتیجه، شخصیت‌زدایی از قدرت سیاسی، لازمه نهادینه شدن قدرت است؛ شخصیت‌زدایی از قدرت سیاسی درواقع، همان جداسازی قدرت از شخصیت است. قدرت سیاسی و منابع قدرت به حوزه عمومی تعلق دارد و دارایی نهاد دولت است، نه شخص یا اشخاص معین. این نهاد، یک شخص حقوقی یا شخص مصنوع و کاملاً جدا از شخص یا جماعتی است که باید آن را تحمل کنند؛ بنابراین، (تصور) وجود قدرت سیاسی

1. Process Tracing
2. Unit of Analysis
3. Unit of Observation
4. Unit of Measurement

عمومی بر (تصور) وجود نهادی به نام دولت استوار است و به این معنا، غیرشخصی شدن، وجهی از نهادینه شدن قدرت است.

ترس از گریز قدرت از چارچوب نهاد، سبب شده است که برای مهار آن، ابزارهای گوناگونی تعبیه شود. قانون و اخلاق از عمده‌ترین مهارهای قدرت به شمار می‌آیند که در جوامع مختلف، با تفاسیر خاص آن جامعه، بر قدرت و کاربرد شخصی از آن تأثیر می‌گذارند؛ اما انتظار می‌رود که این دو ابزار، توسط حاملان و عاملان قدرت به کار گرفته شوند که با نگاهی بدبینانه، ممکن است به درستی به کار گرفته نشوند یا تفسیر سلیقه‌ای آن‌ها، سبب اعمال ناروای قدرت شود؛ بنابراین، به کارگیری ابزارهای دیگر توسط جماعتی که قدرت بر آن‌ها اعمال می‌شود، می‌تواند راهگشا و مانع استفاده احتمالی ناروا از قدرت باشد. تفکیک قوا، رسانه‌های مستقل و آزاد، و تشکل‌ها و احزاب می‌توانند با آگاهی بخشی و افشاگری، مهار محکمی برای قدرت باشند. آگاهی بخشی به کسانی که قدرت بر آن‌ها اعمال می‌شود و افشاگری رفتار عاملان قدرت در صورت استفاده ناروا از آن، که در هر دو صورت، مؤلفه موردنظر آن‌ها، قدرت است.

افزون بر شاخص حاکمیت قانون، شاخص فساد سیاسی نیز می‌تواند گویای میزان نهادمندی اعمال قدرت در یک جامعه باشد؛ زیرا، نتایج پژوهش‌های پرشماری نشان می‌دهد که بین فساد و حاکمیت قانون، رابطه معکوسی وجود دارد؛ به این معنا که در جوامعی که حاکمیت قانون ضعیف است، به همان نسبت، فساد، بیشتر است (نک: چلبی، ۱۳۹۷؛ دادگر و معصومی‌نیا، ۱۳۸۲؛ گل محمدی، ۱۳۹۲؛ جعفری ندوشن و زارعی، ۱۳۸۲؛ زال‌پور و همکاران، ۱۳۸۱؛ ربیعی، ۱۳۸۳؛ هیوود، ۱۳۸۱)؛ بنابراین، برای سنجش وضعیت مفهوم نهادمندی اعمال قدرت سیاسی می‌توان از شاخص حاکمیت قانون و فساد سیاسی استفاده کرد که در ادامه توضیح داده شده‌اند.

• **حاکمیت قانون:** مفهوم حاکمیت قانون، به معنای حکومتی است که مقید یا محصور به حقوق باشد؛ به بیان روشن‌تر، به این معنا است که نقش‌های گوناگون دولتی و وظایف و اختیارات هر نقش و مجازات ناپایبندی به آن، در قالب قوانین، مشخص شده باشد. بر این اساس، حاکمیت قانون به معنای حکومت به وسیله و مطابق قوانینی با ویژگی‌های تعمیم‌پذیری، پیش‌بینی‌پذیری، واضح بودن، و معطوف به آینده بودن است که توسط مرجع صلاحیت‌دار، تصویب شده باشد.

• **فساد سیاسی:** فساد به معنای شکستن یا تخطی کردن از قواعد؛ بنابراین، فساد دولتی، یعنی

«هرگونه تخطی از قواعد، توسط کارگزاران دولتی در راستای منفعت شخصی؛ فساد دولتی، به لحاظ کمی و تعداد دفعات وقوع، گستره زیادی را در بر می گیرد؛ به عنوان مثال، می توان از فساد خرد^(۱۱) یا کلان^(۱۲)، تصادفی (موردی)^(۱۳) یا سیستماتیک^(۱۴) نام برد. همه انواع فساد، در همه دولت ها وجود دارد؛ ولی تفاوت در میزان و تعداد دفعات تکرار آن است؛ به بیان روشن تر، در دنیای واقعی، دولتی عاری از فساد وجود ندارد؛ ولی در برخی دولت ها، بسیار بیشتر از دولت های دیگر است. فساد دولتی، دربردارنده انواع گوناگونی است که عبارتند از:

◦ کلاهبرداری: بردن مال غیر با توسل به وسایل متقلبانه^(۱۵) (نک: دادگر و معصومی نیا، ۱۳۸۲)؛

◦ ارتشاء یا رشوه: پرداخت پول به کارگزار دولتی برای راضی کردن او به استفاده از قدرت سیاسی اش در راستای منافع پرداخت کننده؛

◦ اختلاس: دزدی کارکنان دولت از منابع مالی دولتی؛

◦ اخاذی: دارنده قدرت سیاسی از توانایی خود استفاده می کند تا دیگران را مجبور کند که مبلغی را در اختیار وی قرار دهند؛

◦ پارتی بازی: سوء استفاده از قدرت سیاسی در راستای منفعت شخصی افراد دیگر؛

◦ تقلب انتخاباتی: دارندگان قدرت سیاسی با استفاده از موقعیت و منابع خود بر فرایند انتخابات یا رأی دهی (مثلاً از طریق شمارش آرا، ثبت رأی دهندگان، ارباب رأی دهندگان، و...) تأثیر می گذارند تا نتیجه آن، به سود یا زیان نامزد خاصی رقم بخورد (نک: گل محمدی، ۱۳۹۲)؛

◦ فساد قانونی^(۱۶): تغییر یا تفسیر قوانین در راستای منفعت شخصی (نک: جعفری ندوشن و زارعی، ۱۳۸۲)؛

شکل شماره (۲). شاخص های عملیاتی مفهوم نهادمندی اعمال قدرت سیاسی



۵. توصیف وضعیت نهادمندی اعمال قدرت سیاسی در دوره جمهوری اسلامی ایران

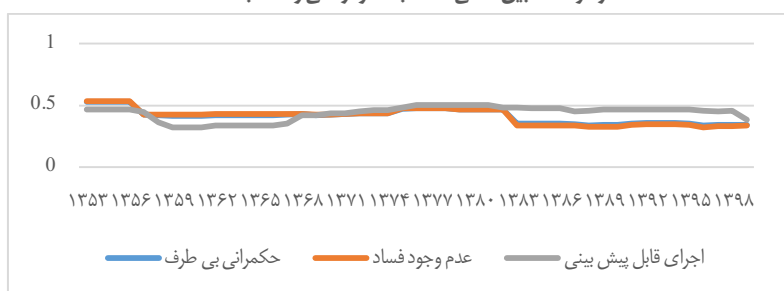
هرسال، مؤسسه‌های جهانی بسیاری، وضعیت حاکمیت قانون و فساد را در سراسر جهان بررسی می‌کنند^(۱۷). به نظر می‌رسد که از میان داده‌های موجود، شاخص «دولت بی طرف» از مؤسسه بین‌المللی کمک به دموکراسی و انتخابات، برای توصیف وضعیت حاکمیت قانون در جمهوری اسلامی ایران، کافی باشد؛ زیرا، شاخص یادشده: (۱) هر دو وجه حاکمیت قانون و فساد سیاسی را دربر می‌گیرد؛ (۲) داده‌های آن، تمام دوره جمهوری اسلامی را پوشش می‌دهد؛ و (۳)، شاخص‌های دیگر با شاخص موردنظر چندان تفاوتی ندارند و با یکدیگر همپوشانی دارند؛ بنابراین، در ادامه، وضعیت نهادمندی اعمال قدرت سیاسی در دوره جمهوری اسلامی را برپایه شاخص منتخب توصیف خواهیم کرد.

۱-۵. شاخص «دولت بی طرف»^۱ از مؤسسه بین‌المللی کمک به دموکراسی و انتخابات^۲

«مؤسسه بین‌المللی کمک به دموکراسی و انتخابات»، سازمانی بین‌دولتی است که در راستای بهبود و تقویت نهادها و فرایندهای دموکراتیک و توسعه دموکراسی‌های پایدار، مشروع، و قانونی کار می‌کند. گزارش این مؤسسه، که وضعیت جهانی دموکراسی در جهان را برپایه مجموعه‌ای از شاخص‌ها بررسی می‌کند، از پنج شاخص اصلی و شانزده شاخص فرعی تشکیل شده است. شاخص دولت بی طرف، از دو شاخص فرعی: «نبودن فساد»^(۱۸) و «فشار پیش‌بینی‌پذیر»^(۱۹) تشکیل شده است که در مجموع، وضعیت حاکمیت قانون را اندازه‌گیری می‌کند.

شکل شماره (۳). وضعیت شاخص «دولت بی طرف» در جمهوری اسلامی ایران

از مؤسسه بین‌المللی کمک به دموکراسی و انتخابات^(۲۰)



Source: <https://www.idea.int/gsod-indices/#/indices/compare-countries-regions>

1. Impartial Administration

2. International Institute for Democracy and Electoral Assistance (IDEA)

به منظور تعیین وضعیت جمهوری اسلامی ایران در حوزه نهادمندی اعمال قدرت سیاسی، نمره‌های دریافتی در طول دوره موردنظر، تجمیع و با تقسیم آن بر تعداد سال‌ها، معدل نمره به دست آمده است. نتایج برآوردها نشان می‌دهد که قانونمندی/ نهادمندی اعمال قدرت سیاسی در ایران در وضعیت متوسط (البته بسیار نزدیک به پایین) قرار دارد. بی تردید، چالش‌هایی وجود دارد که سبب این وضعیت شده‌اند. در همین راستا، برپایه دستگاه نظری پژوهش، در بخش بعدی، نقش و جایگاه قواعد اجرای قدرت سیاسی در وضعیت اعمال قانونمند قدرت سیاسی، بررسی شده است.

جدول شماره (۱). وضعیت نهادمندی اعمال قدرت سیاسی در دوره جمهوری اسلامی

شاخص	دوره زمانی	مجموع نمرات	نمره میانگین	وضعیت
«دولت بی طرف» از مؤسسه بین‌المللی کمک به دموکراسی و انتخابات	۴۲ سال (از سال ۱۹۷۹ تا سال ۲۰۲۰)	۱۷۳۲	۴۱/۰	عملکرد متوسط

۶. تبیین نظری وضعیت نهادمندی اعمال قدرت سیاسی در دوره جمهوری اسلامی

روند تاریخی تدوین قوانین، تأییدگر این است که عوامل فردی و محیطی گوناگونی بر فرایند تأسیس قانون تأثیر می‌گذارند. به بیان روشن‌تر، هرچند، قوانین توسط افراد تأسیس می‌شوند، ولی افراد، برپایه شرایط پیرامونی خود عمل می‌کنند. درواقع، قانون‌گذاران، در خلأ فعالیت نمی‌کنند، بلکه متأثر از بستری هستند که در آن زیست می‌کنند. فرایند تأسیس قواعد اجرای قدرت سیاسی در دوره جمهوری اسلامی نیز از این قاعده مستثنا نبوده و کیفیت و چالش‌های آن را باید در ماهیت کنشگران قاعده‌ساز و بستری جست‌وجو کرد که این قواعد در آن تأسیس شده‌اند. به همین منظور، در ادامه، برپایه دستگاه نظری پژوهش، چرایی و چگونگی پیدایش قواعد اجرای قدرت سیاسی و نقش این قواعد را در وضعیت اعمال قانونمند قدرت سیاسی بررسی کرده‌ایم. در این راستا، ابتدا نیروهای سیاسی (کنشگران قاعده/نهادساز) و بستر نهادی در سال‌های اولیه انقلاب اسلامی، سپس، نقش هر دو عامل (نیروهای سیاسی و بستر نهادی) در فرایند تأسیس قواعد و رویه‌های اجرای قدرت، و سرانجام چالش‌های متأثر از این قواعد در حوزه نهادمندی اعمال قدرت سیاسی، واکاوی شده‌اند.

در دوران پهلوی دوم، شکاف‌های سیاسی پرشماری وجود داشت و متأثر از این

شکاف‌ها، نیروهای سیاسی گوناگونی شکل گرفتند که هریک از آن‌ها، دارای خواسته‌ها، باورها (سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی)، قدرت، و پایگاه اجتماعی متفاوتی بودند؛ همین امر سبب بروز اختلاف‌هایی میان آن‌ها، پس از پیروزی انقلاب، شد. ابتدا، به‌منظور ساده‌سازی و برپایه معیار باور نیروها به ادغام دین و دولت و تشکیل حکومت براساس موازین اسلامی، نیروهای سیاسی در این دوره را می‌توان به دو دسته کلی اسلامی و غیراسلامی تقسیم کرد. در هریک از دسته‌های یادشده، گروه‌های فرعی گوناگونی وجود داشتند که در برخی مسائل، با یکدیگر اختلاف داشتند، ولی درمجموع، در مورد معیار اصلی ادغام دین و دولت، هم‌نظر بودند (جدول شماره ۲).

پس از فروپاشی سلطنت پهلوی، هریک از نیروهای سیاسی، به تناسب قدرت (اجتماعی) و ترجیحات خود در فرایند تأسیس نظم سیاسی جدید، مشارکت داشت. در این میان، برخی نیروهای سیاسی، از سهم و قدرت بیشتری در این فرایند برخوردار بودند که علت آن را باید در نزدیکی نسخه تجویزی نیروهای سیاسی با فرهنگ (عمومی و سیاسی) جامعه جست‌وجو کرد. نتایج بیشتر پژوهش‌های انجام‌شده درباره فرهنگ سیاسی ایرانیان در دوره پهلوی (اول و دوم) نشان می‌دهد که فرهنگ سیاسی غالب در ایران در دوره موردنظر، از نوع فرهنگ سیاسی تبعی بوده است (نک: دلاور، ۱۳۸۷؛ بشیریه، ۱۳۷۵؛ ملکان، ۱۳۷۶؛ میری، ۱۳۷۴؛ اسماعیلی، ۱۳۸۸؛ ازغندی و دلاور، ۱۳۸۹؛ سروانی، ۱۳۸۳؛ سریع‌القلم، ۱۳۸۶). به نظر می‌رسد که در میان نیروهای سیاسی گوناگون، فرهنگ سیاسی سرآمدان (نخبگان) نیروهای سیاسی اسلامی، با فرهنگ سیاسی غالب جامعه همسویی بیشتری داشته است (نیکزاد، ۱۳۹۲)؛ به گونه‌ای که می‌توان از آن با عنوان «فرهنگ اسلامی» یاد کرد (نک: فارسون و مشایخی، ۱۳۷۹). همین عامل، سبب پیروزی گسترده نمایندگان نیروهای سیاسی اسلامی در انتخابات مجلس خبرگان قانون اساسی و رأی مثبت اکثریت شرکت‌کنندگان در همه‌پرسی قانون اساسی به قانون اساسی جمهوری اسلامی (آذر ۱۳۵۸) شد.

جدول شماره (۲). کنشگران نهادساز و بیستر نهادی در دوره جمهوری اسلامی ایران

نیروها	زیرگروه‌ها	نماینده شکاف سیاسی	منافع (سیاسی و اقتصادی) کنشگران	قدرت کنشگران	پایگاه اجتماعی کنشگران	باور کنشگران (باورهای مرتبط با اجرای قدرت سیاسی)
نیروهای سیاسی اسلامی	نیروی سیاسی اسلامی فقهاتی یا مکتبی/خط امام (مانند فداییان اسلام، حزب جمهوری اسلامی، جمعیت مؤتلفه اسلامی، و...)	سنت/تجدد	تثبیت جایگاه حاملان دین در ساختار سیاسی به منظور حفظ ارزش‌های دینی و مقابله با تجدد/سکولاریسم	دارای قدرت اجتماعی (حمایت مردمی) گسترده	بیشتر قشر روحانیون، بازاربان، طبقه پایین جامعه، طبقه متوسط سستی و روستاییان	واگذاری بخش زیادی از اعمال قدرت سیاسی (از جمله فرماندهی نیروهای نظامی) به ولایت فقیه؛ مهار قدرت سیاسی از طریق ارزش‌های دینی (ایمان و تقوا)؛ تفکیک قوا در چارچوب شرع و تبعیت قوا از قوه رهبری
	چپ اسلامی مانند سازمان مجاهدین خلق	کارگر/کارفرما، طبقه پایین/بالا، مرکز/پیرامون	تثبیت منافع کارگران در ساختار قدرت سیاسی به منظور جلوگیری از استثمار آن‌ها توسط سرمایه‌داران	دارای قدرت اجتماعی متوسط/محدود	بیشتر قشر روحانیون، طبقه پایین جامعه، روستاییان، کارگران، دهقانان	تأکید بر نقش و جایگاه رهبری در زمامداری و واگذاری اختیارات گسترده به رهبر خلق؛ اداره شورایی ولی در چارچوب شرع
	راست اسلامی مانند نهضت آزادی	استبداد/دموکراسی	تثبیت حقوق شهروندی در ساختار سیاسی	دارای قدرت اجتماعی محدود	بیشتر طبقه متوسط جدید	حکومت دینی ولی کاملاً انتخابی؛ توزیع قدرت و تفکیک قوا
نیروهای سیاسی غیراسلامی	راست غیراسلامی مانند جبهه ملی، حزب ایران، حزب مردم ایران	استبداد/دموکراسی	تثبیت حقوق شهروندی در ساختار سیاسی	دارای قدرت اجتماعی محدود	بیشتر طبقه متوسط جدید	حکومت دموکراتیک و سکولار؛ توزیع قدرت و تفکیک قوا
	چپ غیراسلامی مانند حزب توده، سازمان چریک‌های فدایی خلق، سازمان پیکار	کارگر/کارفرما، طبقه پایین/بالا، مرکز/پیرامون	تثبیت منافع کارگران در ساختار قدرت سیاسی به منظور جلوگیری از استثمار آن‌ها توسط سرمایه‌داران	دارای قدرت اجتماعی محدود	بیشتر طبقه پایین شهری، دانشجویان، قشر کارگران	تأکید بر نقش و جایگاه رهبری در زمامداری و واگذاری اختیارات گسترده به رهبر خلق؛ اداره شورایی، ولی سکولار

نیروهای سیاسی اسلامی، به‌ویژه طیف فقهاتی، در فرایند تدوین قانون اساسی در مجلس خبرگان قانون اساسی در سال ۱۳۵۸، با توجه به اینکه اکثریت اعضای مجلس از قشر روحانیت و وابسته به جریان اسلامی فقهاتی بودند، نهاد ولایت فقیه و نهاد شورای نگهبان را تأسیس کردند و بخشی از اختیارات و وظایف اجرایی، در اختیار این دو نهاد قرار گرفت و سازوکار مهار و کنترل قدرت نیز بیشتر به ارزش‌های درونی و اخلاقی واگذار شد. درواقع، با توجه به باور و تصور نیروهای سیاسی اسلامی از حاکم اسلامی، به اندازه کافی به ضرورت

تفکیک قوا و توازن قدرت توجه نشد. آنان بر این نظر بودند که در یک حکومت اسلامی، ارزش‌های دینی، حاکمان را از فساد دور نگه خواهد داشت. به نظر می‌رسد، طراحان اصل ولایت فقیه معتقد بودند که در اسلام، تمام قوا از فقیه سرچشمه می‌گیرد و فقیه باید بر همه فعالیت‌های دولت اسلامی نظارت داشته باشد. به نظر آن‌ها، چون فقیه از جانب خدا عمل می‌کند، تصور اینکه به دیکتاتوری روی آورد، اشتباه است. درواقع، فقیه برای نجات مردم از مردم‌فریبان و مستبدان، در امور حکومتی مداخله می‌کرد و تصور این بود که خود، به دلیل تکیه بر عدالت و تقوای درونی، گرفتار استبداد نمی‌شود.

هرچند متن پیش‌نویس قانون اساسی، پیش از انقلاب تهیه شده بود، ولی تا زمان تصویب در آذر ۱۳۵۸، چندین مرتبه توسط گروه‌ها و نهادهای گوناگون، بازنویسی شد و سرانجام، در مجلس خبرگان قانون اساسی، بیشترین تغییر در متن پیش‌نویس انجام شد؛ با توجه به حضور اکثریت نمایندگان منتسب به جریان اسلام سیاسی، تغییرات برپایه ترجیحات این طیف رخ داد و همین امر، سبب تثبیت جایگاه آنان در ساختار قدرت شد (خلیلی، ۱۴۰۱؛ سلطانی، ۱۳۹۹)؛ بنابراین، در پاسخ به پرسش چرایی و چگونگی پیدایش وضعیت موجود در حوزه حاکمیت قانون و نهادمندی اعمال قدرت سیاسی در ایران، می‌توان علت آن را در ماهیت نیروهای نهادساز و بستر نهادی حاکم جست‌وجو کرد. به همین منظور، در ادامه به دو مورد از تغییرات مهم ایجادشده در فرایند تدوین قانون اساسی، که بعدها نهادمندی اعمال قدرت را با چالش روبه‌رو کرد، اشاره شده است.

• **ولایت فقیه:** طرح مسئله ولایت فقیه در فرایند بررسی و تدوین قانون اساسی، جنجال‌های بسیاری را در پی داشت. پیش از تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی، امام خمینی (ره) در سال ۱۳۴۸ در درس‌های خارج فقه خود در نجف، نظریه ولایت فقیه را مطرح کرد؛ اما این بحث، هرگز در بیانیه‌ها و اعلامیه‌های عمومی امام —چه پیش و چه پس از انقلاب— تا شهریور ۱۳۵۸ مطرح نشد. همچنین، در پیش‌نویس نخستین قانون اساسی که به تصویب امام و مراجع دیگر نیز رسید، از ولایت فقیه سخنی به میان نیامده بود. با این حال، به نظر می‌رسد که این مفهوم از بهار ۱۳۵۸ به تدریج توسط نیروهای اسلامی (به‌ویژه گروه فقه‌های) مطرح شده است. اما به ظاهر، منظور از این مفهوم در این زمان، نظارت ارشادی فقها و علما بر سیاست‌ها و برنامه‌های کلان دولت برای جلوگیری از تصویب قوانین خلاف شرع بوده است. به همین دلیل، برخی از نویسندگان پیش‌نویس بر این نظر بودند که وجود پنج فقیه در شورای نگهبان قانون اساسی، مطالبه ولایت فقیه را تأمین خواهد کرد

(قلفی، ۱۳۸۴، ۳۸۱).

آیت‌الله مطهری در همین روزها، از ولایت فقیه به معنای نظریه‌پرداز و ایدئولوژی دفاع کرد که نقش راهنما و ناظر و نه یک حاکم را ایفا می‌کند (مطهری، ۱۳۶۸، ۸۳). اما با انتشار پیش‌نویس قانون اساسی در خرداد ۱۳۵۸، ولایت فقیه به تدریج به یکی از جنجال‌برانگیزترین موضوع‌های سیاسی در ایران تبدیل شد. پس از انتشار این پیش‌نویس، گروه‌های مختلف به نقد و بررسی آن پرداختند و پس از اینکه دولت تصمیم گرفت مجلس خبرگان را برای بررسی نهایی آن تشکیل دهد، فرصت بیشتری فراهم شد تا همگان، خواسته‌های خود را مطرح کنند. در اواخر خرداد به تدریج خواسته ولایت فقیه مطرح شد. دو گروه از این خواسته حمایت می‌کردند: گروه نخست، روحانیون و علمایی چون آیت‌الله گلپایگانی و آیت‌الله منتظری بودند و گروه دوم، غیرروحانیونی چون دکتر مظفر بقایی و دکتر حسن آیت که سرسختانه از این نظریه دفاع، و علما را به پیگیری آن تشویق می‌کردند (احمدی امویی، ۱۳۸۳، ۵۵-۵۰).

آیت‌الله گلپایگانی اصرار داشت که اگر قانون اساسی به‌طور کامل طبق قوانین شرع تدوین نشود و مسئله اتکای حکومت به نظام امامت و ولایت فقیه روشن نشود، حکومت براساس طاغوت و ظالمانه خواهد بود. آیت‌الله منتظری نیز در اواخر تیرماه همان سال، بیانیه‌ای در نقد پیش‌نویس قانون اساسی صادر و تأکید کرد که حکومت در شرع به فقیه واگذار شده است. وی خواستار نظارت فقها و ریاست آنان بر همه قوا و حتی مجلس بود. در همین روزها، گروهی از علما و روحانیون قم نیز خواستار درج ولایت فقیه در قانون اساسی شدند. این نظریه، همچنین در همایش‌ها و مجامع حزب جمهوری برای بررسی پیش‌نویس، ازجمله در کنگره حقوقدانان مسلمان، به‌طور مفصل، بررسی و بر آن تأکید می‌شد؛ بنابراین، از اواخر تیرماه، این مفهوم به خواست اصلی طرفداران نیروی اسلام فقه‌ای تبدیل شده بود و اعتقاد به آن، مرز خودی و غیرخودی را مشخص می‌کرد و از آن‌پس، مؤلفه اصلی این نیرو به‌شمار می‌آمد (قلفی، ۱۳۸۴، ۴۲۳-۳۹۶).

چگونگی طرح اصل ولایت فقیه در مجلس خبرگان قانون اساسی، محور اصلی و عمده اختلاف میان متن پیش‌نویس ارسالی از شورای انقلاب و متن مصوب مجلس خبرگان قانون اساسی بود. در متن پیش‌نویس، ولایت فقیه (اصل ولایت فقیه) وجود نداشت؛ بنابراین، همه اختیارات، ازجمله فرماندهی نیروهای مسلح، به رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر داده شده بود؛ اما پس از تغییراتی که در مجلس خبرگان قانون اساسی رخ داد، اصل پنج، به‌عنوان اصل «ولایت

فقیه»، به قانون اساسی اضافه شد. در داخل مجلس خبرگان قانون اساسی، به جز سخنان چند تن از نمایندگان، مخالفت چندانی با اصل ولایت فقیه نشد که این امر، بیش از هرچیز، وامدار ترکیب اعضای مجلس خبرگان بود که درصد بالایی از آن را نمایندگان روحانی تشکیل می‌دادند. هرچند درباره شرایط و صفات، نحوه انتخاب، و وظایف و اختیارات رهبر، میان برخی از نمایندگان، اختلاف نظرهایی وجود داشت، ولی سرانجام، اصول موردنظر با اکثریت قریب به اتفاق تصویب شد.

برپایه قانون اساسی مصوب، ولی فقیه در مرکز ثقل قدرت و فراتر از همه قوا قرار می‌گرفت و کانون مشروعیت بخش نظام و هدایت‌گر و تصمیم‌گیرنده اصلی آن به‌شمار می‌آمد. به‌نظر می‌رسد، طراحان اصل ولایت فقیه، توجهی به نظام‌های مهار قدرت در اندیشه غربی نداشتند و حتی تفکیک قوا را مردود می‌شمردند و آن را یک مفهوم احمقانه غربی می‌دانستند و بر این نظر بودند که در اسلام، همه قوا از فقیه سرچشمه می‌گیرد و فقیه باید بر تمام فعالیت‌های دولت اسلامی نظارت داشته باشد. به‌نظر آن‌ها، چون فقیه از جانب خدا عمل می‌کند، تصور اینکه به دیکتاتوری روی آورد، اشتباه است. درواقع، فقیه برای نجات مردم از مردم‌فریبان و مستبدان در امور حکومتی مداخله می‌کرد و تصور این بود که خود، به‌دلیل تکیه بر عدالت و تقوای درونی، گرفتار استبداد نمی‌شود.

گفتنی است، افزون بر ترکیب نمایندگان مجلس خبرگان قانون اساسی، در تحلیل شرایطی که سبب تصویب و پذیرش سریع ولایت فقیه شد، باید به عواملی چون زمینه‌های تاریخی، شخصیت کاریزماتیک امام، و نفوذ مردمی روحانیت و توان نظری نیروهای اسلام سیاسی فقه‌ای اشاره کرد. بحران‌های پیاپی پس از پیروزی انقلاب، کشور را تا آستانه فروپاشی پیش برده بود. شورش‌های مسلحانه و اختلاف‌های شدید گروه‌های پرشمار تازه‌شکل‌گرفته که هر روز بر تعداد آن‌ها افزوده می‌شد و ناتوانی دولت در ساماندهی اوضاع، چشم‌اندازی از آشفتگی و هرج‌ومرج ایجاد کرده بود که نیاز به وجود یک کانون مرکزی قدرت را گوشزد می‌کرد. درعمل نیز بسیاری از بحران‌ها و آشفتگی‌ها، جز با دخالت امام و دستور او پایان نمی‌یافت. انبوه مشکلات به‌جامانده از رژیم فروپاشیده پیشین، انفجار تقاضاها و خواسته‌ها، و ظهور سریع اسطوره‌ها و نظریه‌هایی که هریک به‌نحوی ادعای بهترین ساماندهی جامعه آشفته آن روز را داشتند، دولت موقت را متزلزل و ناتوان کرده بود و در این شرایط، تنها امام بود که تکیه‌گاه نظم و سامان جامعه به‌نظر می‌رسید و درواقع، مدت‌ها پیش از تصویب اصل ولایت

فقیه، امام، خود را به عنوان تنها کانون مطمئن قدرت، جلوه گر ساخته بود؛ بنابراین، نابسامانی ها و ناامنی ها نیز در پیدایش این نهاد بی تأثیر نبود.

پس از تصویب اصل ولایت فقیه در قانون اساسی، از یک سو به دلیل عدم تعیین دقیق اختیارات و وظایف رهبری، و از سوی دیگر، تقسیم نامتوازن و نامشخص قدرت بین قوای چهارگانه (قوة رهبری، مجریه، مقننه، و قضائیه)، به مرور، چالش های پرشماری بروز کرد که بر وضعیت نهادمندی اعمال قدرت سیاسی تأثیر گذاشت؛ به عنوان مثال، در اصل ۱۱۰ قانون اساسی^(۲۱)، قانون گذار، یازده مورد را به عنوان وظایف و اختیارات اجرایی نقش رهبری ذکر کرده است. حال نکته مناقشه برانگیز این است که آیا اختیارات رهبری، تنها به همان یازده مورد محدود می شود یا اینکه باید دامنه گسترده تری را برای آن در نظر گرفت؟ (کواکبیان، ۱۳۷۰، ۱۲۶-۱۲۵). یکی دیگر از مناقشات در مورد نقش رهبری، مربوط به نحوه نظارت رهبری بر قوای سه گانه کشور است. به نظر عده ای، ماهیت نظارت رهبری بر اعمال قوای حاکم، از یک سو، شرعی است؛ زیرا فلسفه وجودی ولایت فقیه در قانون اساسی، حفظ شرعیت و اسلامیت نظام است و از سوی دیگر، حقوقی است؛ زیرا، نظام حقوقی کشور، منطبق بر شریعت اسلام و موازین اسلامی است (عمید زنجانی، ۱۳۸۹، ۱۰۷). ابهام دیگر در حوزه اجرایی نقش رهبری، مربوط به بحث «حکم حکومتی» است. طرفداران حکم حکومتی بر این نظرند که رهبری براساس مطلقه بودن ولایت فقیه، فراتر از قانون است و هرگاه تشخیص دهد، می تواند دستورهای ورای قانون (که به موجب واژه ولایت مطلقه در قانون اساسی پیش بینی شده است) صادر کند (ملک افضلی اردکانی، ۱۳۹۰، ۷۲). همچنین، درباره چگونگی نظارت بر نهاد رهبری و چگونگی انتخاب رهبر، ابهام هایی وجود دارد که در قانون به گونه ای دقیق مشخص نشده یا ضمانت های لازم لحاظ نشده است.

• شورای نگهبان: یکی دیگر از بخش های مهم در ساختار سیاسی ایران، که سهم بسزایی در اعمال قدرت سیاسی دارد، شورای نگهبان است. اختیارات شورا، نوع نظارت (استطلاعی و استصوابی) و همچنین، محق بودن این نهاد برای تأیید صلاحیت نامزدها و انتصاب اعضای آن توسط رهبری، در طول چهار دهه گذشته، مناقشات بسیاری را ایجاد کرده است (نک: روابط عمومی دفتر تحکیم وحدت، ۱۳۷۸). چگونگی و چرایی تأسیس شورا و تصویب آن در قالب قانون اساسی، مانند نقش رهبری در قانون اساسی است. در متون پیش نویس قانون اساسی، یعنی تا پیش از مجلس خبرگان قانون اساسی، هدف قانون گذار، حضور چند تن از روحانیون

در مجلس قانون‌گذاری بود که بر عدم تضاد قوانین با موازین اسلامی، نظارت داشته باشند؛ ولی در فرایند تغییر پیش‌نویس در شورای انقلاب و مجلس قانون اساسی و همچنین، طی دهه ۱۳۶۰، پس از بازتفسیر قانون اساسی، وظایف و اختیارات شورا گسترده‌تر شد و چالش‌های پرشماری را برای وضعیت اعمال قانونمند قدرت ایجاد کرد؛ به‌عنوان مثال، در مجلس خبرگان قانون اساسی، اختیارات مجلس برای انتخاب اعضای شورای نگهبان، محدود شد؛ اختیارات مراجع تقلید برای انتخاب اعضا^(۲۲) و نظارت شرعی بر قوانین، به‌کلی از بین رفت و در عوض، انتخاب فقهای شورای نگهبان به رهبر واگذار شد^(۲۳).

افزون بر اختیارات پیشین (نظارت شرعی و قانونی بر مصوبات مجلس)، نظارت بر انتخابات ریاست‌جمهوری و همه‌پرسی و تفسیر قانون اساسی نیز بر عهده اعضای شورای نگهبان قرار گرفت (بیگی، ۱۳۹۶، ۴۱۴). برپایه خاطرات ناصر کاتوزیان، شورای نگهبان در پیش‌نویس نخستین خود، یک شورای پانزده‌نفره، متشکل از پنج قاضی، دو استاد حقوق، دو وکیل دادگستری، و شش نفر روحانی بود که وظیفه نظارت شرعی و قانونی بر قوانین مصوب مجلس را به عهده داشتند (کاتوزیان، ۱۳۸۲، ۱۲۹). در مجموع، کاتوزیان در بیان مزایای شورای نگهبان قانون اساسی در این پیش‌نویس بر این نظر است که یک متن منسجم حقوقی با ضمانت اجرایی کاملاً روشن بود که هیچ‌گاه سبب بروز اختلاف بین مجلس و شورای نگهبان نمی‌شد؛ زیرا، یک مجلس قضایی بود نه یک نهاد سیاسی (کاتوزیان، ۱۳۸۲، ۱۲۸).

یکی از موضوع‌های مهم درباره شورای نگهبان و مرتبط با بحث اعمال قانونمند قدرت، بحث «نظارت استصوابی در انتخابات» است که درواقع، نتیجه گسترش قدرت این شورا است. موضوع نظارت استصوابی، حاصل تفسیر شورای نگهبان از اصل ۹۹ قانون اساسی و نتیجه آن، نوعی تحدید حق انتخاب شدن است. برپایه اصل ۹۹، قانون به این شورا اختیار نظارت بر انتخابات مجلس، ریاست‌جمهوری، مجلس خبرگان رهبری، و همه‌پرسی را می‌دهد و براساس تفسیر شورای نگهبان از اصل ۹۹، این نظارت، شامل همه مراحل انتخابات می‌شود. تصویب صلاحیت داوطلبان انتخابات و نظارت بر درستی انتخابات و شمارش آرا، از مهم‌ترین این مراحل هستند. این تفسیر، که دست شورای نگهبان را در ترتیب انتخابات به‌نحو مطلوب آن شورا بیش‌ازپیش بازمی‌کند، حتی با واکنش‌های مخالف جناح‌ها و دسته‌های شریک در قدرت نیز روبه‌رو شده است و هر بار در آستانه انتخابات جدید به اوج تازه‌ای می‌رسد.

در مجموع، به نظر می‌رسد که شیوه تنظیم و تأسیس قواعد اجرای قدرت سیاسی در دوره جمهوری اسلامی، دارای ویژگی‌هایی است که سبب تضعیف نهادمند شدن اعمال قدرت سیاسی شده است؛ مجموعه این ویژگی‌ها و معایب را می‌توان در قالب سه مؤلفه کلیدی مطرح کرد:

۱. ابهام در وظایف و اختیارات نقش‌ها: وظایف و اختیارات نقش‌ها به گونه‌ای دقیق در قوانین مشخص نشده و همین امر سبب نفوذ و مداخله سلاطین و سوءاستفاده از نقش شده است؛

۲. عدم تناسب میان وظایف و اختیارات نقش‌ها: برخی از قواعد اجرایی، فاقد تناسب است؛ به این معنا که برخی نقش‌ها (مثلاً فرماندار) دارای وظایف و فاقد اختیارات لازم و برخی نقش‌ها، فاقد وظایف مدون، ولی دارای اختیاراتی گسترده است (مانند برخی از امامان جمعه)؛ یا به عنوان مثال، مجلس خبرگان رهبری، دارای وظایف و فاقد اختیارات لازم است. عدم تناسب در قواعد اجرایی، سبب تضعیف و کاهش عملکرد برخی نقش‌ها و افزایش قدرت برخی از نقش‌های دیگر و مداخله سلاطین در مقام اجرا شده است؛

۳. موازی‌کاری نقش‌ها (نقش‌های موازی): به دلیل حضور نیروهای سیاسی گوناگون در فرایند تأسیس قانون اساسی و شرایط بحرانی حاکم بر سال‌های اولیه انقلاب، در چارچوب قانون یا خارج از آن، به مرور نقش‌هایی تأسیس شدند که دارای وظایف مشابه و یکسان، ولی تحت امر بخش‌های مختلفی از دستگاه دولتی هستند و همین امر، سبب موازی‌کاری دستگاه‌ها و گاهی کشمکش و تخاصم بین آن‌ها و تضعیف حاکمیت قانون شده است؛ به عنوان مثال، در حوزه سیاست خارجی، به ویژه مسائل منطقه‌ای، دستگاه‌های گوناگونی مشارکت دارند، ولی نقش هریک به گونه‌ای دقیق مشخص نشده و هریک تابع چارچوب متفاوتی است و همین امر سبب کشمکش میان آن‌ها شده است.

به این ترتیب، وضعیت مبهم و متناقض قواعد سیاسی اجرای قدرت، سبب تضعیف حاکمیت قانون و عدم نهادمندی اعمال قدرت سیاسی در ایران شده است؛ در مجموع، و براساس روش ردیابی فرایند، چالش‌های نهادمندی اعمال قدرت سیاسی در جمهوری اسلامی ایران به صورت زیر قابل تبیین است:

۱. آشنایی ایرانیان با غرب از اواخر دوره قاجار و ورود اندیشه‌های تجدد به ایران: تجدد، مبتنی بر حاکمیت قانون است؛ قانونی که توسط بشر تصویب می‌شود. ولی سنت دینی، مبتنی بر حاکمیت شرع و سنت غیردینی (نظام پادشاهی)، مبتنی بر حاکمیت دستورات پادشاه است؛

۲. اقدامات دولت پهلوی اول و دوم در زمینه مدرنیزاسیون: دولت پهلوی، هرچند با وجه کیفی تجدد یا همان مدرنیته، یعنی حاکمیت قانون و پذیرش حقوق شهروندی، مخالف بود، ولی به منظور افزایش قدرت ایران برای دفاع از خود در برابر بیگانگان و کاهش شکاف میان ایران با کشورهای دیگر، با برخی از وجوه تجدد، یعنی همان بخش کمی یا مدرنیزاسیون، موافق بود و از آن حمایت می‌کرد و به همین دلیل، اقدام به تأسیس و گسترش دانشگاه، حمل و نقل عمومی، وسایل ارتباط جمعی و صنعت، و... کرد؛

۳. ایجاد شکاف‌های سیاسی پرشمار در جامعه و ظهور نیروهای سیاسی گوناگون برآمده از شکاف‌های سیاسی موجود در جامعه در دوره پهلوی؛

۴. ایجاد و تشدید شکاف سیاسی سنت/ تجدد در دوره پهلوی در پی ورود تجدد به ایران و رویکرد مدرنیزاسیون دولت پهلوی: برخی از علمای دینی و بخش زیادی از جامعه به دلیل تقابل و تباین میان مبانی تجدد با دین، از همان اواخر دوره قاجاریه درصدد مخالفت با آن برآمدند که این امر در دوره مشروطه بروز پیدا کرد و طرفداران شیخ فضل‌الله نوری از مشروعه دفاع کردند و سرانجام، در متمم قانون اساسی، حضور چند تن از روحانیون در مجلس پذیرفته شد تا بر قوانین نظارت داشته باشند که برخلاف موازین اسلامی نباشد؛ ولی در ادامه، سیاست‌های دولت از یک‌سو و حضور کم‌رنگ روحانیت در مجلس از سوی دیگر، سبب تحریک بیشتر نیروهای سیاسی اسلامی و مخالفت آن‌ها با دولت شد. به همین دلیل، در این مقطع، گروه فداییان اسلام شکل گرفت که بعدها روحانیون دیگر، راه آن‌ها را ادامه دادند؛

۵. شکل‌گیری نیروهای سیاسی اسلامی برآمده از شکاف سیاسی سنت/ تجدد در دوره پهلوی که نماینده این شکاف و خواستار حفظ سنت (دین) بودند (مانند گروه فداییان اسلام، جمعیت مؤتلفه، و سازمان مجاهدین خلق)؛

۶. وقوع انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ و فروپاشی نهادهای سیاسی پیشین به کمک اتحاد نیروهای سیاسی اپوزیسیون گوناگون با یکدیگر؛

۷. کشمکش میان نیروهای سیاسی مختلف بر سر نحوه ساماندهی قدرت سیاسی و تأسیس نظم و قواعد سیاسی جدید؛

۸. همسویی میان باورها و نسخه تجویزی رهبران نیروهای سیاسی اسلامی با فرهنگ عمومی و سیاسی جامعه؛

۹. برخورداری نیروهای سیاسی اسلامی (به‌ویژه طیف فقه‌گرا) از قدرت (پایگاه)

اجتماعی گسترده؛

۱۰. پیروزی نیروهای سیاسی اسلامی (به‌ویژه طیف فقه‌گرا) در رقابت با نیروهای دیگر در انتخابات مجلس خبرگان قانون اساسی؛

۱۱. ساماندهی چگونگی اعمال قدرت سیاسی توسط نیروهای سیاسی اسلامی (به‌ویژه طیف فقه‌گرا) در نظم سیاسی جدید: بیشتر قواعد توسط نیروهای سیاسی اسلامی تأسیس شد؛ زیرا، حضور گسترده‌تری در ساختار سیاسی جدید، به‌ویژه در مجلس خبرگان قانون اساسی در سال ۱۳۵۸ داشتند؛

۱۲. تثبیت جایگاه نیروهای سیاسی اسلامی در ساختار قدرت سیاسی به‌کمک تأسیس قواعد اجرایی جدید؛ به‌عنوان مثال، واگذاری نیروهای مسلح و واگذاری حق انتخاب و عزل ریاست قوه قضائیه به نقش رهبری؛ تأسیس شورای نگهبان و واگذاری حق نظارت بر انتخابات و تفسیر قانون اساسی و نظارت بر قوانین به آن؛ الزام مسلمان و شیعه بودن برای تصدی برخی مقامات مانند رهبری، ریاست قوه قضائیه، عضویت در شورای نگهبان و مجلس خبرگان؛

۱۳. پذیرش قواعد اجرای قدرت سیاسی تازه تأسیس از سوی جامعه در قالب شرکت حداکثری در انتخابات (همه‌پرسی) قانون اساسی در آذر ۱۳۵۸؛

۱۴. ماهیت متناقض، مبهم، و نابرابر قواعد اجرای قدرت سیاسی در راستای ترجیحات (یعنی باور و منافع) بنیان‌گذاران قواعد؛

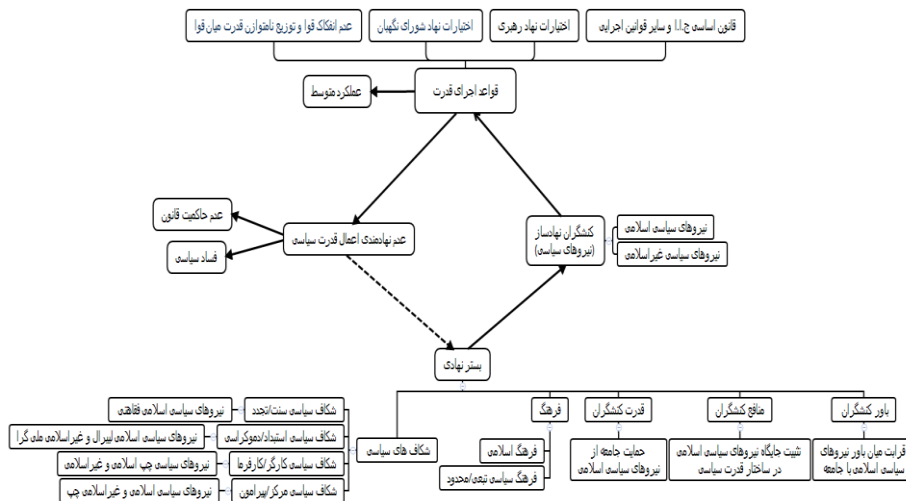
۱۵. مزایای نسبی منافع حاصل از قواعد اجرایی جدید و مخالفت نیروهای سیاسی طرفدار آن با اصلاح قواعد اجرایی در دوره جمهوری اسلامی؛

۱۶. ایجاد چالش‌های پرشمار در برابر حاکمیت قانون به‌دلیل ساختار و ماهیت قواعد اجرایی در نظام سیاسی جمهوری اسلامی؛

۱۷. نهادینه نشدن اعمال قدرت سیاسی به‌دلیل عدم حاکمیت قانون در دوره جمهوری اسلامی؛

۱۸. بروز فساد سیاسی در دوره جمهوری اسلامی به‌دلیل عدم نهادمندی اعمال قدرت سیاسی؛

شکل شماره (۴). تبیین نظری وضعیت نهادمندی اعمال قدرت سیاسی در دوره جمهوری اسلامی



نتیجه‌گیری

هدف از تأسیس سازمان دولت، خشونت‌زدایی از جامعه و تأمین نظم و امنیت است؛ ولی تجربه بشری نشان داده است که در صورت عدم ساماندهی درست و کارآمد قدرت سیاسی، مصائب دولت، از جمله فساد سیاسی، گسترش خواهد یافت. کاهش و مقابله با فساد سیاسی نیز نیازمند نهادمندی قدرت سیاسی (به معنای شخصیت‌زدایی از قدرت سیاسی و واگذاری آن به قواعد) است. قواعد نیز در صورتی به نهاد تبدیل خواهند شد که کارآمد و مقبول باشند؛ به این معنا که شفاف، دقیق، مدون، منطقی، و عاری از هرگونه تبعیض/ نابرابری باشند. شخصیت‌زدایی از قدرت سیاسی در ایران با انقلاب مشروطه و تأسیس قانون اساسی آغاز شد. ولی پس از انقلاب، از یک سو، به دلیل سازوکار قواعد سیاسی و نحوه توزیع قدرت سیاسی در ساختار سیاسی جدید که سبب تمرکز قدرت سیاسی در نهاد پادشاهی و برتری آن بر سایر قوا شد، و از سوی دیگر، به دلیل سنتی (یعنی فرهنگ سیاسی تبعی/ محدود جامعه)، ساده (یعنی نبود گروه‌های مدرنی مانند معلمان، استادان دانشگاه، پزشکان، وکلا، و...) و توده‌ای (یعنی نبود نهادهای مدنی) بودن جامعه ایرانی، اعمال شخصی قدرت، کماکان تداوم یافت و حاکم، ورای قدرت سیاسی قرار گرفت، حاکمیت قانون، تضعیف، و فساد سیاسی در دوره پهلوی اول و دوم، افزایش یافت. پس از انقلاب اسلامی نیز، هرچند قواعد سیاسی به کلی تغییر کرد، ولی

قانونمندی اعمال قدرت سیاسی، همچنان با چالش روبه‌رو بوده است. یکی از دلایل این امر، ماهیت قواعد سیاسی است که سبب توزیع نامتوازن قدرت سیاسی در میان بخش‌های گوناگون ساختار سیاسی شده است. ماهیت نابرابر قواعد اعمال قدرت نیز ریشه در عدم توازن قدرت اجتماعی نیروهای سیاسی قاعده‌ساز پشتیبان حاکمیت قانون و حاکمیت شرع، در اوایل انقلاب اسلامی دارد. نابرابری قدرت اجتماعی نیروهای سیاسی، سبب نابرابری در توزیع قدرت در قالب قواعد سیاسی و در نتیجه، تضعیف تفکیک قوا، ایجاد روابط عمودی در ساختار سیاسی، و برتری برخی نهادها و نقش‌ها نسبت به نقش‌های سیاسی دیگر شده است. برتری نیروهای سیاسی اسلامی قاعده‌ساز در اوایل انقلاب، ریشه در بافت ساده، سنتی، و توده‌ای جامعه در اوایل انقلاب دارد؛ جامعه ایران در سال‌های اولیه انقلاب، دارای فرهنگ سیاسی تبعی-محدود و فاقد نهادهای مدنی و طبقه متوسط جدید گسترده بود و همین امر، موجب کاهش توان و سهم نیروهای سیاسی دموکراسی‌خواه در فرایند تأسیس قواعد سیاسی و نظم سیاسی جدید شد. افزون‌براین، به‌مرور به دلیل افزون‌شدن نسبی منافع حاصل از قواعد سیاسی جدید، طرفداران وضعیت حاکم در برابر اصلاح قواعد، مقاومت کردند و همین امر، موجب تشدید و تعمیق وضعیت سیاسی موجود شد؛ بنابراین، می‌توان گفت که مبارزه با فساد سیاسی، نیازمند تغییر و اصلاح الگوی توزیع قدرت سیاسی موجود است و این امر، منوط به افزایش قدرت اجتماعی نیروهای سیاسی دموکراسی‌خواه از طریق تغییر فرهنگ سیاسی (فرهنگ سیاسی مدنی) و ساختار طبقاتی جامعه (گسترش کمی و کیفی طبقه متوسط جدید) و گسترش کمی و کیفی نهادهای مدنی است.*

یادداشت‌ها

۱. به نظر محمد بهشتی، فرهنگ، نظام دانایی جامعه است که محصول تعامل جامعه با محیط، به قصد حفظ بقا در مواقع بحرانی و سعادتمندی در مواقع عادی است.... فرهنگ، صاحب خانه وجود افراد است (بهشتی، بی تا). البته، در گذشته، تنها اقلیم، عامل مهم و تعیین کننده در شکل گیری فرهنگ جوامع بوده است، ولی امروزه، اقتصاد (سرمایه داری یا اقتصاد رانتی و دولتی) و سیاست (نهاد دولت) و رسانه (اینترنت)، در شکل گیری و تغییر و تحول فرهنگ جوامع، مؤثر و تعیین کننده است. مفاهیمی همچون هژمونی فرهنگی (سرمایه داری)، مهندسی فرهنگی (دولت)، جهانی شدن فرهنگ (رسانه)، به نقش و جایگاه سه عامل یاد شده در فرهنگ اشاره دارد. در مجموع، فرهنگ و فرهنگ سیاسی، مانند پلی است میان ساخت اجتماعی و ساخت سیاسی و نیروهای سیاسی، مانند تسهیم نقله، باورهای سیاسی افراد را به ساخت سیاسی منتقل می کنند. از عامل فرهنگ و نقش آن در تأسیس نهادها می توان نتیجه گرفت که برای تغییر یا تأسیس نهادهای کارآمدتر، تغییر و توسعه فرهنگی، لازم و ضروری است؛

۲. گفتنی است، نهاد با سازمان متفاوت است. سازمان ها، ارگان های اجرایی نهادها هستند (حسینی زاده، ۱۳۹۱، ۸۵).

۳. دارون عجم اوغلو و جیمز رابینسون (۱۳۹۰، ۲۷۴-۲۶۷)، ضمن اینکه مهم ترین ویژگی نهادها را «بادوام بودن» و «ظرفیت تأثیرگذاری بر اقدامات» معرفی می کنند، ویژگی نهاد های سیاسی را «توانایی آن ها در تأثیرگذاری بر تخصیص قدرت سیاسی در آینده» می دانند. این شاخص مهمی است که براساس آن می توانیم سطحی از تعین را بر مرزهای مطالعه نهادی در حوزه سیاست مشخص کنیم.

۴. دولت را می توان یک نهاد نامید؛ زیرا، براساس تعاریفی که از نهاد وجود دارد، دولت نیز از آن برخوردار است. به بیان روشن تر، نهاد دولت، یک هستی (entity) مفهومی است، مصنوع و برساخته اجتماعی است، معطوف به اهدافی است، و این اهداف را از طریق الگوبخشی به کنش ها و اندرکنش ها، تأمین می کند (گل محمدی، ۱۳۹۴، ۶۴).

۵. براساس تعریف دیوید ایستون، سیاست، یعنی توزیع اقتدارآمیز ارزش ها. در این تعریف، سیاست برابر با قدرت در نظر گرفته شده است و نهاد های سیاسی، تعیین کننده توزیع ارزش ها در جامعه هستند. ارزش ها نیز طیف گسترده ای از ارزش های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، و اجتماعی را دربر می گیرند (Easton, 1959, 13). در مجموع، می توان همه ارزش ها را در چارچوب حقوق شهروندی قرار داد.

۶. به نظر داگلاس نورث (۱۳۷۷، ۲۶)، نهادهای رسمی و غیررسمی، شکل دهنده انگیزه افراد هستند و انگیزه افراد، رفتار آن ها را تعیین می کند؛ اما سازوکاری که نهادها از طریق آن انگیزه افراد را شکل می دهند، مربوط به نقش آن ها در کاهش «هزینه مبادله» است. چنانچه نهادها، اطلاعات شفافی را در اختیار شهروندان قرار دهند، آن ها تمایل بیشتری برای مشارکت دارند؛ در حوزه سیاست و مبادله سیاسی نیز نهادهای سیاسی، نقش مهم و بسزایی در کاهش یا افزایش هزینه امر سیاسی دارند. در نهادهای سیاسی با دسترسی محدود (بسته)، شیوه ساماندهی قدرت سیاسی، سبب نارضایتی گسترده شده و از آنجا که مخالفان از طریق شیوه های مسالمت آمیز امکان دستیابی به قدرت (نهادهای) سیاسی

و تغییر و اصلاح نهادهای سیاسی را ندارند، در نتیجه، ستیز و خشونت سیاسی و در مجموع، هزینه کنش سیاسی در جامعه افزایش می‌یابد.

۷. شکاف‌های سیاسی بیانگر آن بخش از تمایزات و تعارضات اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، و... است که به عرصه سیاست کشیده شده و به خطوط درگیری میان نیروهای رقیب در صحنه سیاسی تبدیل شده‌اند. به بیان روشن‌تر، این شکاف‌ها از عرصه‌های مختلفی سر بر می‌کشند، اما همین که متوجه ساختار قدرت سیاسی، گروه‌های حاکم، یا سیاست‌های جاری می‌شوند، ماهیتی سیاسی پیدا می‌کنند و به خطوط کشمکش سیاسی تبدیل می‌شوند (دلاوری، ۱۳۷۸، ۱۷)؛ مانند شکاف فرهنگی سنت و تجدد، شکاف اقتصادی کارگر/ کارفرما، شکاف اجتماعی شهر/ روستا یا مرکز/ پیرامون. حول شکاف‌های سیاسی، نیروهای سیاسی گوناگونی شکل می‌گیرد و نیروها، سخنگو و نماینده شکاف‌ها هستند و مطالبات آن‌ها را پیگیری می‌کنند.

۸. باور کنشگران نهادساز از نهادها، به‌ویژه نهادهای غیررسمی، از جمله نهاد فرهنگ (دین، سنت) تأثیر می‌پذیرد و باورها بر انتخاب‌ها، رفتار، و ترجیحات افراد تأثیر می‌گذارند. درواقع، به این ترتیب یک رابطه دوسویه تأثیر و تأثر بین ساختار و کارگزار شکل می‌گیرد.

۹. قدرت را می‌توان به چهار نوع تقسیم کرد: قدرت سیاسی، قدرت اقتصادی، قدرت اجتماعی، و قدرت فرهنگی؛ البته از آنجاکه در فرایند تأسیس نهادها، مؤلفه پذیرش اجتماعی در موفقیت فرایند نهادسازی بسیار مهم و مؤثر است، قدرت اجتماعی، یعنی همان میزان محبوبیت یا پایگاه اجتماعی کنشگران نهادساز، مهم‌تر و مؤثرتر است.

۱۰. منظور از خرده‌فساد، سوءاستفاده مقامات رده‌پایین دولتی از موقعیت رسمی برای بهره‌گیری شخصی است؛ مانند رشوه‌ای که راننده متخلف به پلیس راهنمایی و رانندگی پرداخت می‌کند.

۱۱. منظور از فساد کلان، دستیابی مقامات بلندپایه دولتی به ثروت‌های هنگفت با سوءاستفاده از موقعیت رسمی است؛ مانند اختلاس چندین هزار میلیارد تومان توسط رئیس بانک دولتی.

۱۲. فساد تصادفی یا موردی، اتفاقی، محدود، و فاقد روندی مستمر و همیشگی است.

۱۳. فساد نظام‌مند، فساد است که در سطح جامعه نهادینه شده است. این نوع فساد، به تعداد انگشت‌شماری از افراد محدود نمی‌شود و در همه نهادهای جامعه، ریشه دوانیده است.

۱۴. به عنوان مثال، می‌توان به مؤسسه‌ها و صندوق‌های مالی که اموال سپرده‌گذاران را سرقت کرده‌اند، اشاره کرد؛ ولی، چون به روش‌های متقلبانه و از طریق اغفال مالباختگان انجام می‌شود، با سرقت، متفاوت است.

۱۵. به عنوان مثال، محمدرضا شاه پهلوی در دهه ۱۳۳۰، از طریق نفوذ و اجبار نمایندگان مجلس، اصول ۴۸ و ۴۹ قانون اساسی مشروطه را به نفع خود تغییر داد و به موجب آن، حاکمیت قانون را تضعیف و حاکمیت صلاح‌دید شخصی را تقویت کرد.

۱۶. افزون‌بر موارد یادشده، گونه‌های دیگری از فساد در داخل نهاد دولت نیز وجود دارد که همگی مبتنی بر سوءاستفاده از قدرت عمومی در راستای منفعت شخصی محسوب می‌شود (دادگر و معصومی‌نیا، ۱۳۸۲؛ زال‌پور و همکاران، ۱۳۸۱).

۱۷. به عنوان مثال، می‌توان به شاخص‌هایی همچون شاخص «حاکمیت قانون» از مؤسسه خانه آزادی، شاخص «حاکمیت قانون» از مؤسسه برتلسمان، شاخص «حاکمیت قانون» از بانک جهانی، شاخص «حاکمیت قانون» از سازمان جهانی عدالت، شاخص «حکمرانی» از مؤسسه لگاتوم، شاخص

«محیط سیاسی و قانونی» از مؤسسه بین‌المللی حقوق مالکیت، شاخص «کنترل فساد» از بانک جهانی و شاخص ادراک فساد از سازمان شفافیت بین‌الملل اشاره کرد.

۱۸. یعنی تا چه میزان اعمال مقامات دولتی عاری از فساد است؟

۱۹. یعنی تا چه میزان، عملکرد دولت، پیش‌بینی‌پذیر و مبتنی بر قوانین مدون است؟ یعنی اجرای قانون اساسی توسط قوه مجریه، قوانین شفاف، مدیریت عمومی، سخت‌گیرانه و بی‌طرفانه.

۲۰. امتیازدهی مؤسسه: امتیاز صفر تا ۳۹: عملکرد پایین؛ امتیاز ۴۰ تا ۷۰: عملکرد متوسط؛ امتیاز ۷۱ تا ۱۰۰: عملکرد بالا.

۲۱. اصل ۱۱۰ قانون اساسی مصوب ۶۸: وظایف و اختیارات رهبر عبارتند از: (۱) تعیین سیاست‌های کلی نظام جمهوری اسلامی ایران پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام؛ (۲) نظارت بر حسن اجرای سیاست‌های کلی نظام؛ (۳) فرمان همه‌پرسی؛ (۴) فرماندهی کل نیروهای مسلح؛ (۵) اعلام جنگ و صلح و بسیج نیروهای؛ (۶) نصب و عزل و قبول استعفا؛ (الف) فقه‌های شورای نگهبان؛ (ب) عالی‌ترین مقام قوه قضائیه؛ (ج) رئیس سازمان صداوسیما؛ (د) رئیس ستاد مشترک؛ (ه) فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی؛ (و) فرماندهان عالی نیروهای نظامی و انتظامی؛ (۷) حل اختلاف و تنظیم روابط قوای سه‌گانه؛ (۸) حل معضلات نظام که از راه‌های عادی حل‌شدنی نیست، از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام؛ (۹) امضای حکم ریاست جمهوری پس از انتخاب مردم. صلاحیت داوطلبان ریاست جمهوری به لحاظ دارا بودن شرایطی که در این قانون می‌آید، باید پیش از انتخابات به تأیید شورای نگهبان و در مرحله نخست، به تأیید رهبری برسد؛ (۱۰) عزل رئیس‌جمهور با در نظر گرفتن مصالح کشور پس از حکم دیوان عالی کشور به تخطی وی از وظایف قانونی، یا رأی مجلس شورای اسلامی به عدم کفایت وی براساس اصل هشتادونهم؛ (۱۱) عفو یا تخفیف مجازات محکومیت در حدود موازین اسلامی پس از پیشنهاد رئیس قوه قضائیه.

۲۲. در متن پیش‌نویس، شش حقوقدان توسط مجلس و شش فقیه، توسط مراجع تقلید انتخاب می‌شدند.

۲۳. تعیین فقهای شورای نگهبان توسط رهبر، بیانگر حضور فعال رهبری و مقام ولایت فقیه در قوه مقننه و کلیه مراکز است که به‌نحوی در تصویب قوانین و مقررات کشور تأثیرگذارند.

منابع

- ازغندی، علیرضا؛ دلاور، ابوذ (۱۳۸۹)، نقش فرهنگ سیاسی نخبگان حاکم در سقوط محمدرضا شاه: بررسی موردی نخست‌وزیری امیرعباس هویدا از بهمن ۱۳۴۳ تا مرداد ۱۳۵۶. رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، شماره ۲۳، ۷۶-۵۱.
- اسماعیلی، حمیدرضا (۱۳۸۸). فرهنگ سیاسی هیئت حاکم در دوره پهلوی. نشریه مطالعات تاریخی، ۶(۲۶)، ۶۵-۲۶.
- افشار، زین‌العابدین و دیگران (۱۳۹۷). فرایند شکل‌گیری فساد در ایران بعد از انقلاب. دوفصلنامه جامعه‌شناسی اقتصادی و توسعه، ۷(۲)، ۳۴-۱.
- انصاری، باقر (۱۳۸۶). حقوق ارتباط جمعی. تهران: انتشارات سمت.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۵). ایدئولوژی و فرهنگ سیاسی گروه‌های حاکم در دوره پهلوی. مجله نقد و نظر، شماره ۳ و ۴، ۸۵-۷۴.
- بهروزی، محمد و دیگران (۱۳۹۸). بررسی رابطه شاخص‌های کیفیت و حاکمیت قانون و کنترل فساد بر شاخص رفاه لگاتوم. فصلنامه مطالعات راهبردی بسیج، ۲۲(۸۵)، ۱۵۰-۱۲۵.
- پیترز، گای (۱۳۸۶). نظریه نهادگرایی در علم سیاست. ترجمه فرشاد مؤمنی و فریبا مؤمنی. تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و فرهنگ و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی.
- جعفری ندوشن، علی‌اکبر؛ زارعی، حسن (۱۳۸۲). تجدیدنظرهای چندگانه در قانون اساسی. تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- جوان آراسته، حسین (۱۳۸۸). گزینش رهبر و نظارت بر او در نظام جمهوری اسلامی ایران. رساله دکتری، دانشگاه تهران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی.
- جهانی، قاسم (۱۳۸۶). جایگاه سیاست‌های کلی نظام در جمهوری اسلامی ایران. پایان‌نامه کارشناسی ارشد حقوق عمومی، دانشگاه علامه طباطبائی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی.
- چلبی، آزاده (۱۳۹۶). فساد و مقبولیت قانون از منظر جامعه‌شناسی حقوق. تهران: نشر نی.
- حجاریان، سعید (۱۳۷۹). جمهوریت؛ افسون‌زدایی از قدرت. تهران: انتشارات طرح نو.
- حسینی‌زاده، سیدمحمدعلی (۱۳۹۱). از نهادگرایی تا گفتمان؛ درآمدی بر کاربرد نظریه‌های نهادگرایی در علوم سیاسی. نشریه علوم سیاسی. دانشگاه باقرالعلوم قم، ۱۵(۶۰)، ۸۳-۱۰۹.
- حسینی‌زاده، سیدمحمدعلی (۱۳۹۵). اسلام سیاسی در ایران. تهران: انتشارات دانشگاه مفید.
- خالقی، علی (۱۳۸۵). مشروعیت قدرت از دیدگاه امام خمینی. تهران: انتشارات چاپ و نشر عروج.
- خلیلی، محسن (۱۴۰۱). وزارتوی قانون اساسی. تهران: نشر میزان.
- دادگر، حسن؛ معصومی‌نیا، غلامعلی (۱۳۸۲). فساد مالی. تهران: انتشارات کانون اندیشه جوان.
- دانایی‌فرد، حسن و همکاران (۱۳۹۴). واکاوی و تحلیل تبعات سیاست‌زدگی بوروکراسی در نظام‌های سیاسی. مجله اندیشه مدیریت راهبردی، ۹(۲)، ۸۶-۵۷.
- دلاور، ابوذ (۱۳۸۷). فرهنگ سیاسی نخبگان حاکم در دوره پهلوی دوم. فصلنامه گفتگو. شماره ۵۲، ۱۱۱-۱۲۳.

- دلاوری، ابوالفضل (۱۳۷۸)، بررسی ریشه‌های خشونت سیاسی و بی‌ثباتی سیاسی در ایران. رساله دکتری، دانشگاه تهران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی.
- دوست محمدی، احمد؛ باباپور، محمد مهدی (۱۳۹۰). مجمع تشخیص مصلحت نظام؛ زمینه‌های پیدایش، منازعات گفتمانی و قانونمندی. مجله سیاست، ۴۱ (۱)، ۹۷-۱۱۴.
- دوگراف، خیالت و همکاران (۱۳۹۴). چشم‌اندازهای نظری فساد. ترجمه هانیه هژبرالساداتی و همکاران. تهران: نشر آگه.
- دین‌پرست، فانز؛ ساعی، علی (۱۳۹۱). دولت رانتیر و سیاست‌گذاری توسعه: تحلیل موانع توسعه اقتصاد ملی در ایران ۱۳۸۴-۱۳۶۸، مجله جامعه‌شناسی تاریخی، شماره ۴، ۸۶-۴۶.
- راجی، سید محمد هادی؛ ابریشمی راد، محمد امین (۱۳۹۷). تأملی بر حدود صلاحیت مجمع تشخیص مصلحت نظام در تأیید مصوبات مغایر با قانون اساسی. مجله مطالعات حقوق عمومی، ۴۸ (۳)، ۵۲۳-۵۰۷.
- ربیعی، علی (۱۳۸۳). زنده‌باد فساد: جامعه‌شناسی سیاسی فساد در دولت‌های جهان سوم. تهران: انتشارات مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- رکابیان، رشید؛ داودی، حمیدرضا؛ عله‌پور، مهرداد (۱۳۹۸). نقش و جایگاه مجلس شورای اسلامی در حاکمیت قانون و اجرای صحیح آن. تهران: انتشارات گنجور.
- روابط عمومی دفتر تحکیم وحدت (۱۳۷۸). نظارت استصوابی. تهران: انتشارات نشر افکار.
- زارعی، محمد حسین؛ حسینی، سید محمد؛ نجفی کلیانی، محمد (۱۳۹۸). شورای عالی انقلاب فرهنگی در ترازوی استقلال قوا. مجله مطالعات حقوقی، ۱۱ (۳)، ۱۴۱-۱۰۵.
- زال‌پور، غلامرضا و همکاران (۱۳۸۱). بازشناسی عارضه فساد مالی، ماهیت، گونه‌ها، پیامدها و آموزه‌های تجربی. تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی.
- سروانی، علی اکبر (۱۳۸۳). بررسی مقایسه‌ای فرهنگ سیاسی نخبگان مذهبی در قبال نظام سلطنتی ایران سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تربیت مدرس.
- سریع‌القلم، محمود (۱۳۸۶). فرهنگ سیاسی ایران. تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- سلطانی، سیدناصر (۱۳۹۹). اسناد قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران. مقالات و یادداشت‌های روزنامه‌ها و مجله‌ها (دی ماه ۵۷ تا مرداد ۵۸). تهران: شرکت سهامی انتشار.
- شریف بجستانی، نیلوفر (۱۳۸۵). اجرای موازین حقوق بشر، مناسب‌ترین راه در مبارزه با فساد اداری. دو ماهنامه حقوق عمومی، شماره ۲، ۷۰-۶۴.
- صادقی، محمدرضا و همکاران (۱۳۹۶). فهم سیاست‌زدگی بوروکراسی: مطالعه تطبیقی کیفیت، فرایندها، و پیامدهای آن در مدیریت دولتی. فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست، ۶ (۲۲)، ۱۱۵-۹۷.
- طالبان، محمدرضا (۱۳۸۷). تأملی بر تکنیک‌های ردیابی فرایند در مطالعات انقلاب اسلامی ایران. فصلنامه علمی-پژوهشی متین، شماره ۴۰، ۹۱-۱۱۶.
- عبدی، عباس؛ خلیلی، اسماعیل (۱۳۸۹). معمای حاکمیت قانون در ایران. تهران: انتشارات طرح نو.
- عجم‌اوغلو، دارون؛ رایبسون، جیمز (۱۳۹۰). چرا ملت‌ها شکست می‌خورند. ترجمه محسن میردامادی و محمدحسین نعیمی‌پور. تهران: انتشارات روزنه.

- عسگری، محمد (۱۳۸۶). تحلیل حقوقی جایگاه مجلس خبرگان رهبری به انضمام مجموعه قوانین و مقررات حاکم و نقد و بررسی آن. تهران: انتشارات چاپار.
- عظیمی، حسین (۱۳۸۹). مدارهای توسعه نیافتگی در اقتصاد ایران. تهران: نشر نی.
- عمید زنجانی، عباسعلی؛ موسی زاده، ابراهیم (۱۳۸۹). نظارت بر اعمال حکومت و عدالت اداری. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- غمامی، محمد مهدی؛ قاسمی، محمدرضا (۱۳۹۶). نقاط شروع مبارزه با فساد و رویکرد نشانگانی. دانش حسابرسی، ۱۷(۶۹)، ۱۷۲-۱۵۱.
- فارسون، سمیح؛ مشایخی، مهرداد (۱۳۷۹). فرهنگ سیاسی در جمهوری اسلامی ایران. ترجمه معصومه خالقی. تهران: انتشارات مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- فرج پور، مجید (۱۳۸۳). فقر، فساد و تبعیض: موانع توسعه در ایران. تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- فلاحی، محمدعلی و دیگران (۱۳۹۳). رانت منابع طبیعی و فساد در کشورهای عضو اوپک: کاربرد الگوی داده های تابلویی. پژوهشنامه اقتصاد انرژی ایران، شماره ۳، ۲۲۷-۱۹۵.
- فیضی، پنگجه و دیگران (۱۳۹۴). تأثیر رانت منابع طبیعی بر شاخص کنترل فساد در کشورهای منتخب. کنفرانس بین المللی مدیریت و اقتصاد و حسابداری و علوم تربیتی، دوره اول.
- قلی پور، آرین (۱۳۸۶). نهادها و ساختارها (اکولوژی نهادی سازمانها). تهران: انتشارات سمت.
- کمالی، یحیی (۱۳۹۲). تأثیر شفافیت اقتصادی در پیشگیری و مبارزه با فساد اقتصادی. گزارش پژوهشی، شماره ۴۹، ۳۱-۱.
- کواکبیان، مصطفی (۱۳۷۰). دموکراسی در نظام ولایت فقیه. تهران: انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی.
- گل محمدی، احمد (۱۳۹۲). آسیب شناسی دولت در ایران در دوره پهلوی: فساد سیاسی به روایت اسناد. پژوهشنامه علوم سیاسی، ۸(۲)، ۷۸-۴۹.
- گل محمدی، احمد (۱۳۹۴). چیستی، تحول، و چشم انداز دولت. تهران: نشر نی.
- گل محمدی، احمد (۱۳۹۵). تاریخ سیاسی. تهران: انتشارات پژوهشکده تاریخ اسلام.
- ملک افصلی اردکانی، محسن (۱۳۹۰). حکم حکومتی در قانون اساسی و جایگاه آن در حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران. مجله حکومت اسلامی، شماره ۶۲، ۷۴-۵۱.
- ملکان، مجید (۱۳۷۶). فرهنگ سیاسی نخبگان حاکم و کثرت گرایی سیاسی در ایران طی سالهای ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷. پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه امام صادق (ع).
- مؤمنی، فرشاد؛ حاجی نوروزی، شیما (۱۳۹۶). اقتصاد سیاسی خصوصی سازی همراه با فساد. فصلنامه پژوهشنامه اقتصادی، ۱۷(۶۷)، ۲۵۲-۲۲۱.
- مؤمنی، فرشاد؛ فطرس، مستوره (۱۳۸۹). اقتصاد سیاسی فساد: رانت منابع، دموکراسی و فساد. فصلنامه جامعه و اقتصاد، شماره ۷، ۱۶۳-۱۴۷.
- میرزایی، سید امین؛ باقری فرد، امیر (۱۳۹۸). تأثیر مراجع متعدد قانونگذاری بر تحقق حاکمیت قانون. تهران: انتشارات فانوس دنیا.
- میری، محمد (۱۳۷۴). تأثیر ساختار نظام سیاسی بر فرهنگ سیاسی مردم ایران با تأکید بر ۱۳۳۲ تا ۱۳۶۷. پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تربیت مدرس.

نژندی منش، هیبت‌الله (۱۳۹۳). چالش‌های فراروی مبارزه با فساد در حقوق بین‌المللی. مجموعه مقالات کنوانسیون سازمان ملل متحد برای مبارزه با فساد. تهران: انتشارات میزان.

نواده توپچی، حسین؛ میرزازاده، ایمان (۱۴۰۱). تأثیر حقوق بشر در مبارزه با فساد. فصلنامه مطالعات حقوق عمومی، ۵۲(۲)، ۸۵۶-۸۳۵.

نورث. داگلاس (۱۳۷۷). نهادها، تغییرات نهادی و عملکرد اقتصادی. ترجمه محمدرضا معینی. تهران: انتشارات سازمان برنامه و بودجه.

نورث. داگلاس و همکاران (۱۳۹۵). خشونت و نظم‌های اجتماعی. ترجمه جعفر خیرخواهان و رضا مجیدزاده. تهران: انتشارات روزنه.

هاجسون، جفری (۱۳۸۹). رویکرد اقتصاد نهادی و ماهیت نهادها. ترجمه محمود متوسلی، مصطفی سمیعی‌نسب، محمود مشهدی‌احمد و علی نیکونستی، در: اقتصاد نهادی: پیشگامان نهادگرایی که علم اقتصاد را متحول کردند. تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق.

هیوود، پل (۱۳۸۱). فساد سیاسی. ترجمه قاسم بنی‌هاشمی و محمد طاهری. تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.

- Arezki, R. and Bruckner, M. (2011). Oil Rents, Corruption, and State Stability: Evidence from Panel Data Regressions. *Research Paper*, No. 2011-07, 1-27.
- Arezki, R. and Gylfason, T. (2013). Resource rents, democracy, corruption and conflict: Evidence from Sub-Saharan Africa. *Journal of African Economics*, Center for the Study of African Economies (CSAE), 22(4), 552-569.
- Bell, D. (1988). *The End of Ideology: On the Exhaustion of Political Ideas in the Fifties (with a New Afterword)*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Bhattacharyya, S. and Holder, D. (2010). Natural Resource, Democracy and Corruption. *European Economic Review*, 54(4), 608-621.
- Bradley, Megan (2007). Political Islam, Political Institution and Civil Society in Iran. *International Development Research Centre (IDRC)*.
- Di tella, R. and Braun, M. (2014). Inflation, Inflation Variability, and Corruption. *Economics and Politics*. Blackwell Publishing, 1, 77-100, 03.
- Easton, David (1953). *The Political System: An Inquiry into the State of Political Science*, 2nd ed. Alfred A. Knopf.
- Friedman, Thomas L. (2006). The First Law of Petropolitics. *Foreign Policy*. No. 154, 21-36.
- Gathii, James (2009). Defining the Relationship between Human Rights and Corruption. *University of Pennsylvania Journal of International Law*, 31(1), 125-202.
- Ikbali, J. (2017). *The Dynamic Relationship between Oil Rent Corruption and Political Stability: an Empirical Study on Determined Sample of African*

Countries. *Proceeding of Seven European Academic Research on Global Business, Economic, Finance and Banking*. ISBN: 978-1-943579-46-4, Zurich, Switzerland.

Knight, Jack (1992). *Institutions and Social Conflict*. Cambridge: Cambridge University Press.

Lambsdorff, J. G. (2007). *The Institutional Economics of Corruption and Reform: Theory. Evidence and Policy*, Cambridge University Press.

Okada, K. and Samerh, S. (2017). Corruption and Natural Resource Rent: Evidence from Quantile Regression. *Applied Economics Letters*, 24(20), 1490-1493.

Sharifi Tarazkoohi, Hossein and Modarres Sabzevari, Sasan (2014). Strengthening Anti-Corruption Frameworks through the Development of Good Governance Standards. *Proceedings of the United Nations Convention against Corruption*, Mizan Publications, Tehran, pp. 99-115.

Steinmo, Sven, Thelen, Kathleen and Longstreth, Frank (1992). *Structuring Politics: Historical Institutionalism in Comparative Analysis*. New York: Cambridge University Press.



Research Paper

Measuring the Time Series Quality of Governance in Iran Between 1996-2021

*Morteza Manshadi¹  Aboalghasem Shahriari²  Sara Nazif³ 

1. Associate Professor, Department of Political Science, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran

2. Ph.D. student of political science, studying Iranian issues, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran

3. Ph.D. student of political science, studying Iranian issues, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran

DOI: 10.22034/ipsa.2023.479

Receive Date: 28 November 2022

Revise Date: 18 January 2023

Accept Date: 27 January 2023



©2021 by the authors, Licensee IPSA, Tehran, Iran. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)

Extended Abstract

Introduction

Governance includes the traditions and institutions by which authority is exercised in a country. This includes the process by which governments are elected, monitored, and replaced. Governance is a continuous process through which conflicting or diverse interests are reconciled and cooperative action is taken. Governance includes formal institutions and systems empowered to ensure compliance with the law, as well as informal agreements that people and institutions agree upon or perceive to be in their best interest.

The importance of the issue of governance and the way political authority is exercised for the development and progress of society has led to the formation of the concept of governance quality, which expresses how power is used, interaction, and accountability. For this reason and since the impact of the quality of governance on the life of citizens is a long-term process that determines the impact of programs related to governance over time, this methodological consideration is raised that to measure the quality of governance, it is necessary to take a longitudinal section of the quality of governance. Paid attention for this purpose and to examine the quality of governance in Iran, the period from 1996 to 2021 has been chosen as the period for examining the quality of governance in Iran and the following questions have been raised:

1. How has the performance of governance quality been in Iran during the considered period?
2. What is the governance quality model based on time series?
3. What is the prediction regarding the quality of governance in Iran?
4. What are the most important factors in determining the quality of governance in Iran?

Methodology

The current research is in the category of quantitative research and two techniques are used to answer the research questions: time series and structural equations. Time series have been used to examine the process of governance quality in Iran and the fit of the model and predict its future, which includes the first to third research questions. Time series measures the changes in a set of events over time and thus makes the events predictable. The purpose of using time series is to discover and identify the possible model of data generation (past-viewing) and to predict the future values of the data series



* Corresponding Author:

Morteza Manshadi, Ph.D.

E-mail: manshadi@um.ac.ir



(future-viewing).

To answer the fourth research question, we used EQS software to check the relationship between the measured variables. Structural equation modeling is a tool in the hand of the researcher to investigate the relationships between several variables in a model. The structural equation model quantitatively tests the assumed theoretical model and shows the relationship between the observed variables.

Result and Discussion

The time series of governance quality in Iran is sinusoidal and has periodic changes. The peak of the time series is the same as the starting point, i.e. 1996, which followed a steady trend until 2004, but from this index year until 2010, it decreased. From 2011 to 2017, the upward process of the governance quality index can be seen in Iran. The decline of the quality of governance index in Iran started in 2018 and reached its lowest level in the final year of 2021. The prediction made regarding the future of the quality of governance in Iran also indicates that the downward trend will continue.

Description the Quality of Governance in Iran

Variable	The best		The worst		Average in time series	Time series difference (2021-1996)	Performance coefficient in time series
	Level	Year	Level	Year			
Quality of Governance	34.3	1996	24.6	2021	30.1	-9.7	-0.54

Also, the determination test in the construction of governance quality index is: political stability with a coefficient of 0.65, corruption control with a coefficient of 0.43, accountability with a coefficient of 0.39, effectiveness with a coefficient of 0.31, quality of supervision with a coefficient of 0.28 and the rule of law with a coefficient of 0.26; What is determined in the structural equation test is that the issue of political stability has a significant difference in the quality of Iran's governance, while the trend of this variable in the studied time series shows its sharp decline.

The time series of the quality of governance in Iran shows that the quality of governance in Iran has decreased in two time periods. The first time in the period of 2005 to 2010, the downward trend in the quality of governance index occurred, and the second time in the period 2017 to 2021. To analyze the political context of Iran during this period, which has led to a decrease in the quality of governance, it is necessary to simultaneously look at the conditions of the international environment and pay attention to the internal situation of each course.

In the period of the first decline (2005 to 2010), two issues have been going on in Iran:

1) The effect of sanctions: the period of decline in the quality of governance in Iran coincides with the approval and implementation of UN Security Council resolutions regarding Iran. In parallel, during this period, the United States also approved and implemented its sanctions against Iran. The available information on the state of Iran's economy in the years before the imposition of sanctions (2006) indicates that the ratio of the export of natural resources (oil and gas, etc.) to the gross domestic product was about 35% and the average economic growth of Iran was equal to 4.8%; But the imposition of sanctions against Iran led to a decrease in oil revenues and in general the export of Iran's natural resources, the obvious manifestation of which is the decrease in the ratio of natural resources exports to about 21%, which had a direct impact on economic growth and led to a sharp decline and its reduction to about 1%. In the years of the continuation of sanctions.

2) Decline of political stability: as the structural equations were determined, political stability has been the most important factor in the quality of governance in Iran. A look at the period of decline in governance quality in Iran reveals that the reason for this impact is

the sharp drop of this index at the same time as the overall decline of the governance quality index. The political stability index in Iran from the beginning of the time series to 2009 had an average of 34.5, but the events related to the presidential elections this year caused a sharp fall in this index in Iran, and its value dropped to 18.8. In other words, the political stability index decreased by 45% in 2018 alone.

In the second period of decline in the quality of governance in Iran (2017 to 2021), the combination of the effect of sanctions and the decline of political stability has occurred: unlike the period of 2005 to 2010, at the end of which there was a decline in political stability, the second period of decline in the quality of governance in Iran from 2017 to 2021, the combination of the two previous factors was created simultaneously. The conclusion of the JCPOA and the end of sanctions meant increasing Iran's access to its financial resources; the ratio of exports to primary resources increased to about 32% and economic growth also reached 5.8%. Improving access to exported financial resources, along with paying attention to the domestic economy during the years 2010 to 2015, led to an increase in the quality of governance in Iran, and the year 2016 reached the second peak of the quality of governance in Iran with an index of 33.4. But this period was very short, and at the same time as the differences between Iran and the countries that are parties to the JCPOA were raised at the beginning of the second half of 2016, whispers of reducing government expenses and increasing prices led to the formation of popular protests and increased political violence. The political stability index, which had risen from 17.7 to 33.8 in 2015 from 2010, dropped to 23 with the formation of protests in 2017; In other words, Iran's political stability index decreased by 32% in one year. In the spring (2017), JCPOA obligations became ineffective and sanctions were again activated on Iran. The new sanctions reduced Iran's financial resources, so that the export ratio of natural resources decreased to about 20 percent, and in parallel, economic growth also decreased to about eight-tenths of a percent. The effects of the embargo led to the reduction of the government's financial resources and the reduction of subsidies allocated to various sources, which resulted in the second period of protests in November 2018 and the decline of the political stability index again, so that this index reached its worst state in 2018 with some 15.8 in the time series. Receipt. In other words, compared to the second peak, the political stability index in Iran dropped by about 53%.

Conclusion

Paying attention to the governance process that has been carried out, which shows the governance method applied, will mean being aware of the current situation; What the analysis of the time series of the quality of governance in Iran in the period from 1996 to 2021 shows is that governance in Iran has experienced severe fluctuations and at the same time, the differences created after the base year (1996) have never been able to return to the initial level, for this reason. Also, in the total of the investigated years, a negative coefficient of -0.54 has been calculated for the quality of governance in Iran, which indicates the superiority of the downward trend of this index in Iran. This can be a valid reason for increasing dissatisfaction in Iran; Because in addition to the downward trend of the quality of governance index in the last years of the investigated time period, which means a decrease in the quality of life of Iranians, it is also evident that the existing governance method in the past twenty years has not had the necessary stability and has generally witnessed a decrease. And there has been a decline in the overall quality of governance, which means the inability of the government to provide services and regulate existing mechanisms in the society. Because in addition to the downward trend of the quality of governance index in the last years of the investigated time, which means a decrease in the quality of life of Iranians, it is also evident that the existing governance method in the past twenty years has not had the necessary stability and has generally witnessed a decrease. And there has been a decline in the overall quality of governance,



which means the inability of the government to provide services and regulate existing mechanisms in society.

Keywords: Iran, quality of governance, time series, political instability

References

- Ahani, mena; Musakhani, Morteza and Afshar Kazemi, Mohammad Ali (2017), "Future research of good governance in Iran with a scenario writing approach", *Iranian Management Sciences Quarterly*, 13 (51), 75 106 (in Persian).
- Alwani, Seyed Mehdi; Alizadethani, Mohsen (2016), "Analysis of the quality of good governance in Iran", *Management Studies*, 18 (1), 1 24 (in Persian).
- Arampatzi, Efstratia; Burger, Martijn; Stavropoulos, Spyridon & van Oort, Frank G. (2019), "Subjective Well-Being and the 2008 Recession in European Regions: The Moderating Role of Quality of Governance", *International Journal of Community Well-Being*, 2 (2), 111 133.
- Arndt, Christiane (2008), "The Politics of Governance Ratings", *International Public Management Journal*, 11 (3), 275 297.
- Bevir, Mark (2017), *Governance: A Very Short Introduction*, translated by Irfan Mosleh and Zohra Karim Mian, Tehran: Kargadan Publishing (in Persian).
- Danaeifard, Hassan (2008), *Public Administration Challenges in Iran*, Tehran: Samt (in Persian).
- Danaifard, Hassan; Babashahi, Jabar; Azar, Adel and Kurdnaji, Esdalleh (2012), "Transformation in National Welfare: Does Good Governance Play an Important Role?", *Iran Management Research*, 16 (4), 45 62 (in Persian).
- Firouzabadi, Hamidreza (2018), "The relationship between the good governance index and credit acquisition index in selected MENA countries", *Management Science Research Quarterly*, 1 (1), 1-11 (in Persian).
- Huntington, Samuel (2006), *Political Order in Transforming Societies*, translated by Mohsen Salasi, Tehran: Alam Publications (in Persian).
- Helliwell, John F; Huang, Haifang; Grover, Shawn & Wang, Shun (2018), "Empirical Linkages between Good Governance and National Well-Being", *Journal of Comparative Economics*, 46 (4), 1332 1346.
- Imam Jumezadeh, Seyyed Javad; Shahramnia, Amirasoud and Safariani, Ruhollah (2015), "A model of good governance; Collaborative society and efficient government in development management", *Political Science Quarterly*, 12 (3), 7 40 (in Persian).
- Kabiri, Afshar (2015), "Comparative-fuzzy analysis of the relationship between government financial resources and the quality of governance (a cross-country

- study)", *Applied Sociology*, 27 (63), 55 72 (in Persian).
- Karimpour, Seyed Eisa; Abedini, Samad and Azizkhani, Iqbale (2021), "Study of the role of good governance quality in public welfare (case study: member countries of Organization of Islamic Cooperation and Organization for Economic Cooperation and Development)", *Sociological Studies*, 13 (51), 27 47 (in Persian).
- Komijani, Akbaru and Salatin, Parvaneh (2011), "The effect of good governance on the economic growth of selected OECD and OPEC countries", *Economic Modeling Quarterly*, 2 (2), 1 24 (in Persian).
- Kaufman, Daniel & Englander, Ernie (2005) "A Team Production Model of Corporate Governance", *Academy of Management Perspectives*, 19 (3), 9 22.
- Kaufmann, Daniel; Kraay, Aart & Mastruzzi, Massimo (2010), "The Worldwide Governance Indicators, Methodology and Analytical Issues". *The World Bank, Development Research Group, Macroeconomics and Growth Team*, 5430, 1-28.
- Khorrami, Mustafa (2006), *Time series analysis with MINITAB 14 software*, Mashhad: Sokhongostar (in Persian).
- Koçak, Deniz & Akif Özer, Mehmet (2020), "Comparing the quality of governance across the European Union member countries: a grey relational analysis approach", *Policy Studies*, 43 (3), 1135 1155.
- Kraay, Aart; Kaufmann, Daniel & Mastruzzi, Massimo (2010), *The Worldwide Governance Indicators: Methodology and Analytical Issues*. The World Bank.
- Manheim, Yarol and Rich, Richard (1998), *Research Methods in Political Science: An Empirical Analysis*, translated by Leila Kogash, Tehran: Nashre daneshgahi (in Persian).
- Maruyama, Geoffrey M (1997), *Basics of Structural Equation Modeling*, SAGE Publications.
- Mungiu-Pippidi, Alina (2020), "The Rise and fall of Good-Governance Promotion", *Journal of Democracy*, 31 (3), 88 102.
- Paanakker, Hester; Masters, Adam & Huberts, Leo (2020), *Quality of Governance: Values and Violations*, Cham: Palgrave Macmillan.
- Pourahsham, Mohammad (2017), "The relationship between the quality of governance and health in the countries of Southwest Asia", *Social Welfare*, 18 (4), 159 184 (in Persian).
- Safarian, Ruhollah and Imam Jumezadeh, Seyed Javad (2016), "A model of



good governance; Social capital and comprehensive development", *Government Research Quarterly*, 3 (12), 145 181 (in Persian).

Saie, Ali; Roshan, Tina (2010), "Analysis of the understanding of governance in Iran", *Quarterly Journal of the Iranian Association for Cultural Studies and Communication*, 6 (21), 167 185 (in Persian).

Saie, Ali; Kabiri, Afshar (2012), "Comparative analysis of governance quality: cross-country study with a fuzzy approach 2000-2008", *Social Sciences Quarterly*, 19 (3), 61 107 (in Persian).

Saie, Ali; Ghaffari, Gholamreza; Sarhadi, Narges (2019), "Analysis of the relationship between the perception of the quality of governance and social capital, a case study of Karaj women", *Intercultural Studies Quarterly*, 15 (43), 9 34 (in Persian).

Salatin, Parvaneh (2018), "The quality of governance and entrepreneurship in the panel data approach of selected countries", *Government Research Quarterly*, 5 (20), 71 102 (in Persian).

Sameti; Morteza; Ranjbar, Homayoun and Mohseni, Fazheli (2018), "Analysis of the effect of good governance indicators on human development index: a case study of Southeast Asian countries", *Economic Growth and Development Research*, 1 (4), 183 223 (in Persian).

Sharepour, Mahmoud (2001), "Structural Equation Modeling, Introduction to the Applications of Lisrel Program in Social Research", *Social Science Quarterly*, 8(2), 204 231 (in Persian).

Shafiei, Hassan (2011), "Time series and conditional forecasts in political science", *Political Science Quarterly*, 15 (2), 97-83 (in Persian).

Sharifzadeh, Fattah and Qolipour, Rahmatullah (2003), "Good Governance and the Role of the State", *Management Culture Quarterly*, 1 (4), 93-109 (in Persian).

Tsegaw, Paulos C (2020), "The Nexus between Good Governance Indicators and Human Development Index in Africa: An Econometric Analysis", *Journal of Public Administration and Governance*, 10 (2), 1 19.

سنجش سری زمانی کیفیت حکمرانی در ایران بین سال‌های ۱۳۷۴-۱۴۰۰

*مرتضی منشادی^۱ ابوالقاسم شهریاری^۲ سارا نظیف^۳

۱. دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران
۲. دانشجوی دکترای بررسی مسائل ایران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران
۳. دانشجوی دکترای بررسی مسائل ایران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

لینک گزارش نتیجه مشابهت‌یابی: https://hamyab.sinaweb.net/Ci_result/details/A3707BAB2248A46/10%

20.1001.1.1735790.1402.18.2.6.5

چکیده

هدف پژوهش حاضر، بررسی روند کیفیت حکمرانی در ایران بین سال‌های ۱۳۷۴ تا ۱۴۰۰ است و به منظور ساماندهی پژوهش، چهار پرسش مطرح می‌شود که عبارتند از: (۱) «عملکرد کیفیت حکمرانی در ایران در بازه مورد بررسی چگونه بوده است؟» (۲) «الگوی کیفیت حکمرانی در ایران به چه شکلی بوده است؟» (۳) «مهم‌ترین عوامل در تعیین کیفیت حکمرانی کدامند؟» (۴) «براساس روش سری زمانی، چه پیش‌بینی‌ای درباره آینده حکمرانی ایران وجود دارد؟» به منظور پاسخ به پرسش‌های پژوهش از روش‌های سری زمانی و معادلات ساختاری استفاده شده است. بنابر ماهیت اکتشافی پژوهش، از ارائه فرضیه خودداری شد. نتایج پژوهش، حاکی از این است که کیفیت حکمرانی — که به معنای چگونگی کاربرد قدرت، تعامل، و پاسخ‌گویی است و کارآمدی نظام‌های سیاسی را بررسی می‌کند — در بازه زمانی مورد بررسی در ایران، دارای عملکردی دوره‌ای با روند نزولی بوده است؛ به گونه‌ای که بهترین عملکرد آن، مربوط به سال آغازین بوده و در طول سال‌های پس از آن، هیچ‌گاه سطح کیفیت حکمرانی هم‌طراز آن نشده است. افزون‌براین، بدترین عملکرد کیفیت حکمرانی در ایران نیز مربوط به سال پایانی این دوره زمانی است که تأییدگر نزولی بودن کیفیت حکمرانی در ایران است. ثبات سیاسی، به عنوان مهم‌ترین عامل تأثیرگذار بر کیفیت حکمرانی شناسایی شده است. پیش‌بینی سری زمانی نیز حاکی از این است که استمرار فرایندهای موجود، به ادامه نزولی بودن کیفیت حکمرانی در ایران خواهد انجامید که این امر، توانایی بالقوه‌ای برای ایجاد نارضایتی در میان ایرانیان دارد.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۹/۰۷

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۱/۱۰/۲۸

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۱/۰۷

نوع مقاله: پژوهشی

واژگان کلیدی:

ایران، کیفیت حکمرانی، سری زمانی، بی‌ثباتی سیاسی

* نویسنده مسئول:

مرتضی منشادی

پست الکترونیک: manshadi@um.ac.ir

مقدمه

چگونگی حکمرانی و اعمال اقتدار در جامعه و به موازات آن، ارائه خدمات به اعضای جامعه، از دیرباز نزد اندیشمندان، امری مهم بوده و به طور ویژه از دهه ۱۹۸۰ در نظریه های سیاسی مورد توجه قرار گرفته است (بیور، ۱۳۹۷، ۷). رهبران و مسئولان سیاسی، توجه ویژه ای به این موضوع دارند که نظام سیاسی مستقر را کارآمدتر کنند یا کارآمد جلوه دهند. همه حکومت ها، هدف خود را دستیابی به خیر و مصلحت بیشتر برای شهروندان اعلام می کنند و تلاش دارند از طریق بهینه سازی ساختارهای حکمرانی، شرایط زیست بهینه را برای شهروندان خود فراهم کنند (ساعی و روشن، ۱۳۸۹، ۱۶۸). این امر، به این سبب بسیار اهمیت دارد که ارائه خدمات به شهروندان و فراهم کردن شرایط لازم برای زندگی و زیست مناسب، امروزه به کارویژه اصلی دولت تبدیل شده است؛ به گونه ای که فقدان عملکرد مناسب در حکمرانی، برابر است با ایجاد و افزایش خواست های مردمی، که خود به عامل دیگری در راستای ناکامی دولت تبدیل خواهد شد.

حکمرانی، در بردارنده سنت ها و نهادهایی است که از طریق آن ها، اقتدار در یک کشور اعمال می شود. این موضوع، شامل فرایندی است که طی آن، دولت ها انتخاب شده، بر آن ها نظارت شده، و جایگزین می شوند و به توانایی دولت برای برنامه ریزی و اجرای سیاست های مؤثر و در عین حال، احترام شهروندان و دولت به نهادهای حاکم بر تعاملات اقتصادی و اجتماعی میان آن ها اشاره دارد. به بیان روشن تر، حکمرانی، روش و توانایی به کارگیری قدرت مردم در تصمیم سازی و اجرای سیاست ها و تصمیم گیری های عمومی است. بر این اساس، حکمرانی، فرایندی مداوم به شمار می آید که طی آن، ضمن همپوشانی منافع متضاد یا متنوع، در راستای انجام امور مشترک اعضای جامعه، اقدامات همکاری جویانه ای انجام می شود. همه نهادهای رسمی، سازمان ها، و نظام هایی که برای تضمین رعایت قوانین ایجاد شده اند، همچنین، همه رفتارهای عرفی و قراردادهای غیررسمی ای که مردم و نهادها بر سر آن توافق دارند یا درک می کنند که به نفع آن ها است، بخشی از حکمرانی به شمار می آیند (بیور، ۱۳۹۷، ۹۶؛ فیروزآبادی، ۱۳۹۸، ۴).

کافمن و انگلندر^۱ (۲۰۰۵) بر این نظرند که حکمرانی، سازوکارها، فرایندها، و نهادهایی را دربر می گیرد که شهروندان و گروه ها از طریق آن ها، علایق خود را ابراز کرده، اختلاف هایشان را حل و فصل می کنند، و از حقوق و الزامات قانونی خود بهره مند می شوند (کریم پور و دیگران، ۱۴۰۰، ۳۲؛ الوانی و علیزاده ثانی، ۱۳۸۶، ۳؛ ساعی و کبیری، ۱۳۹۱، ۶۴).

1. Kaufman & Englander

اهمیت موضوع حکمرانی و شیوه اعمال اقتدار سیاسی برای توسعه و پیشرفت یک جامعه، موجب شکل‌گیری مفهوم کیفیت حکمرانی^۱ شده است که در واقع، بیان‌کننده چگونگی کاربرد قدرت، تعامل، و پاسخ‌گویی است (ساعی و روشن، ۱۳۸۹، ۱۶۹؛ ساعی و کبیری، ۱۳۹۱، ۶۵؛ کبیری، ۱۳۹۵، ۵۶). به بیان روشن‌تر، کیفیت حکمرانی، مفهوم نسبتاً نوینی است که بر بهبود کارآمدی نظام‌های سیاسی تأکید داشته (دانایی‌فرد و همکاران، ۱۳۹۱، ۴۷) و محصول مشارکت سه نهاد دولت، بخش خصوصی، و جامعه مدنی است (سامتی و همکاران، ۱۳۹۰، ۱۸۵؛ سلاطین، ۱۳۹۸، ۷۴).

بنابر آنچه گفته شد، کیفیت حکمرانی، در واقع، تفسیر نحوه اعمال اقتدار در راستای بهبود زیست مردم یک کشور است که کاهش سطح یا نزولی بودن روند آن، ضمن از دست رفتن مقبولیت دولت به نارضایتی مردم نیز خواهد انجامید. براین اساس و با توجه به اینکه تأثیر کیفیت حکمرانی بر زیست شهروندان، فرایندی بلندمدت است که تأثیر برنامه‌های مربوط به شیوه حکمرانی در طول زمان را مشخص می‌کند، این ملاحظه روش‌شناختی مطرح می‌شود که برای سنجش کیفیت حکمرانی، لازم است که برشی طولی از کیفیت حکمرانی واکاوی شود. در این راستا و به منظور بررسی روند کیفیت حکمرانی در ایران، دوره زمانی ۱۹۹۶ الی ۲۰۲۱^(۲)، به عنوان بازه بررسی کیفیت حکمرانی در ایران، انتخاب و پرسش‌های زیر مطرح شده است:

۱. عملکرد کیفیت حکمرانی در ایران در بازه موردنظر چگونه بوده است؟
۲. الگوی کیفیت حکمرانی براساس سری زمانی به چه شکلی است؟
۳. چه پیش‌بینی‌ای درباره کیفیت حکمرانی در ایران وجود دارد؟
۴. مهم‌ترین عوامل در تعیین کیفیت حکمرانی در ایران کدامند؟

۱. چارچوب نظری پژوهش

مفهوم کیفیت حکمرانی و ابعادی که برای سنجش آن به کار گرفته می‌شوند، پایه نظری پژوهش حاضر به‌شمار می‌آیند. تعریف‌های پرشماری برای حکمرانی وجود دارد که برخی از آن‌ها بسیار گسترده‌اند؛ مانند تعریف گزارش توسعه جهانی: «قوانین، سازوکارهای اجرایی، و سازمان‌های موجود در کشور»؛ و برخی دیگر، تنها به مسائل مدیریت بخش عمومی محدود شده‌اند، مانند تعریف بانک جهانی: «شیوه‌ای که در آن، قدرت برای مدیریت منابع اقتصادی و اجتماعی یک

1. Quality of Governance

کشور در راستای توسعه اعمال می‌شود» (کافمن^۱ و همکاران، ۲۰۱۰، ۳). حکمرانی، دارای سطوح و ابعاد گوناگونی از قبیل محلی، ملی، منطقه‌ای، و جهانی است (ساعی و کبیری، ۱۳۹۱، ۶۵) که از این میان، مفهوم کیفیت حکمرانی، حکمرانی در سطح ملی را در نظر دارد.

کیفیت حکمرانی، دربردارنده ویژگی‌هایی است که عبارتند از: الف) وجود و تقویت ساختارهای دموکراتیک در جامعه؛ ب) شفافیت، پاسخ‌گویی، هوشمندی، و توسعه مشارکت‌جویانه؛ ج) توجه و واکنش به درخواست‌های شهروندان؛ د) ایجاد خط‌مشی‌های مناسب اقتصادی برای تسهیل توسعه؛ ه) احترام به قانون و حاکمیت قانون. برخی نیز بر این نظرند که کیفیت حکمرانی، دربردارنده عناصر زیر است: الف) در نظر گرفتن تنوع میان افراد، بین سازمان‌ها، و مدیریت نیروها و نهادهای منطقه‌ای و جهانی؛ ب) پویایی محیط‌ها و فرایندها و تغییر تعاملات میان بازیگران و نهادهای؛ ج) عقلایی کردن نقش دولت؛ د) تقویت ذی‌نفعان، شهروندان، جامعه مدنی و بخش خصوصی برای پذیرش نقش‌ها و مسئولیت‌های جدید؛ ه) ایجاد تعامل و هم‌افزایی بین حکمرانی رسمی و خودگردانی غیررسمی (کبیری، ۱۳۹۵، ۵۷).

از این میان، به منظور سنجش کیفیت حکمرانی، از میان شاخص‌های پرشمار موجود، ابعاد شش‌گانه‌ای به عنوان مبنای نظری پژوهش حاضر انتخاب شده‌اند.

۱. پاسخ‌گویی و مسئولیت‌پذیری^۲: سنجش میزان مشارکت شهروندان یک کشور در انتخاب دولت خود و همچنین، آزادی بیان، آزادی تشکل و وجود رسانه‌های آزاد. این متغیر در پی درک این موضوع است که تا چه میزان، اعضای جامعه قادرند رفتارهای دولت را مورد سؤال و بازخواست قرار دهند، اهداف خود را انتخاب و پیگیری و نظراتشان را آزادانه بیان کنند. آزادی بیان، موجب افزایش مشارکت افراد می‌شود که این مشارکت، تأثیر بسزایی بر مشروعیت‌بخشی به سازمان‌ها و نهادهای و همچنین، افزایش رضایت افراد و بهبود کیفیت زندگی دارد (سلاطین، ۱۳۹۸، ۷۷؛ صفریان و امام‌جمعه‌زاده، ۱۳۹۶، ۱۵۷؛ کریم‌پور و دیگران، ۱۴۰۰، ۳۲؛ پوراحتشام، ۱۳۹۷، ۱۶۷؛ ساعی و دیگران، ۱۳۹۹، ۱۵؛ آهنی و دیگران، ۱۳۹۷، ۸۱؛ آرامپاتزی و همکاران^۳، ۲۰۱۹، ۱۱۷).

1. Kaufmann
2. Accountability and Responsibility
3. Arampatzi et al

۲. ثبات سیاسی و فقدان خشونت^۱: این متغیر مبتنی بر سنجش میزان بی‌ثباتی یا فقدان کارکرد دولت است. در این متغیر، سنجش میزان ثبات در شیوه حکمرانی، درجه احتمال تداوم حیات مؤثر دولت، و سیاست‌های جاری مورد توجه بوده و این موضوع سنجش می‌شود که تا چه میزان، اعتراض‌ها و شورش‌هایی رخ داده که سبب آسیب به دارایی‌ها یا مجروح یا بازداشت شدن افراد شده‌اند؛ به‌ویژه اگر این موارد، باعث اختلال در خدمات دولت یا فعالیت‌های تجاری شوند (دانایی فرد، ۱۳۸۸، ۱۵۰؛ سلاطین، ۱۳۹۸، ۷۸؛ صفریان و امام‌جمعه‌زاده، ۱۳۹۶، ۱۵؛ کریم‌پور و دیگران، ۱۴۰۰، ۳۲؛ پوراحشام، ۱۳۹۷، ۱۶۷؛ ساعی و دیگران، ۱۳۹۹، ۱۵).

۳. اثربخشی دولت^۲: درک برداشت از کیفیت خدمات عمومی، کیفیت خدمات ملکی، و میزان استقلال آن از فشارهای سیاسی، کیفیت تدوین و اجرای سیاست و تعهد دولت به این موارد. اثربخشی دولت به معنای کارآمدی دولت در انجام وظایف و اگذار شده است که مقوله‌هایی همچون فراهم‌سازی خدمات عمومی، افزایش کیفیت نظام اداری، شایسته‌گزینی کارگزاران، و مستقل بودن خدمات همگانی از فشارهای سیاسی را دربر می‌گیرد (آرنت، ۲۰۰۸، ۲۸۶). افزایش اثربخشی دولت، به معنای تأمین نیازهای جامعه است و شرایطی را به‌وجود می‌آورد که بیشترین میزان کارایی برای منابع محدود دولت فراهم شده و به بهبود کسب‌وکار و آزادی اقتصادی و در نتیجه، رفاه بیشتر منجر شود. درواقع، آنچه زمینه سلب اعتماد شهروندان را فراهم می‌کند، عملکرد نامطلوب، حجم کاری زیاد، و توان ناکافی دولت‌ها برای خدمت‌رسانی است (سلاطین، ۱۳۹۸، ۷۷؛ پاناکر و همکاران^۳، ۲۰۲۰، ۹).

در شاخص خدمات عمومی، سنجش کارکردهای اساسی دولتی مورد نظر است که دربردارنده خدمات ضروری‌ای مانند بهداشت، آموزش، آب و فاضلاب، زیرساخت‌های حمل و نقل، برق، اینترنت و... است. این شاخص، همچنین، شامل توانایی دولت برای محافظت از شهروندان خود در برابر تروریسم و خشونت است. نحوه تخصیص خدمات عمومی نیز مورد توجه است؛ به این معنا که آیا خدمات اساسی به گونه‌ای محدود به نخبگان حکومتی و وابستگان آن‌ها ارائه می‌شود یا سطوح خدمات به عموم مردم یکسان است. این شاخص، همچنین، سطح و نگهداری زیرساخت‌های عمومی را تاحدی در نظر می‌گیرد که

1. Political Stability and No Violence
2. Government Effectiveness
3. Paanakker et al

فقدان آن، بر توسعه بالفعل یا بالقوه کشور، تأثیر منفی می‌گذارد.

۴. توان نظارتی^۱: سنجش توانایی دولت برای تدوین و اجرای سیاست‌ها و مقررات درست که اجازه و ارتقای توسعه را فراهم می‌آورد. برای سنجش این متغیر، دو عامل، نقش اساسی دارند: الف) سنجش میزان بار نظارتی که این خطر را در پی دارد که عملیات عادی تجاری، به دلیل محیط نظارتی، پرهزینه‌تر شود. این موضوع، رعایت مقررات و ناکارآمدی یا شفافیت بوروکراتیک را دربر می‌گیرد؛ ب) ناهماهنگی مالیاتی: سنجش میزان ناهماهنگی مالیاتی که این امر را در پی دارد که جرمه‌هایی برای عدم رعایت قوانین مالیاتی که نامتناسب به نظر می‌رسند یا برای اهداف سیاسی دستکاری شده‌اند، وضع شود (کریم‌پور و دیگران، ۱۴۰۰، ۳۲؛ پوراحتشام، ۱۳۹۷، ۱۶۷؛ ساعی و دیگران، ۱۳۹۹، ۱۵؛ کوچاک و آکیف اوزر^۲، ۲۰۲۰، ۱۱۴۲).

۵. حاکمیت قانون^۳: درک میزان اعتماد و پابندی کارگزاران به قوانین جامعه و به‌ویژه کیفیت اجرای قراردادها، حقوق مالکیت، پلیس، و دادگاه‌ها و همچنین، احتمال وقوع جنایت و خشونت. بررسی میزان حاکمیت قانون، معیاری برای سنجش میزان احترام عملی دولتمردان و شهروندان به نهادها و سازمان‌هایی است که برای اجرای قوانین و رفع تعارض‌ها ایجاد شده‌اند. در این بُعد، برابری افراد در برابر قانون و حقوق اکثریت و اقلیت موردتوجه است؛ زیرا، حاکمیت قانون، پیامدهایی چون احساس خوشبختی، رضایت از زندگی، و امنیت را در پی دارد. در این زمینه، قوه قضائیه مستقل، یک پیش‌نیاز است (شریف‌زاده و قلی‌پور، ۱۳۸۲، ۱۰۱؛ سلاطین، ۱۳۹۸، ۷۷؛ مونگیو^۴، ۲۰۲۰، ۹۳). همچنین، منظور از قانون‌مداری، رعایت چارچوب‌های قانونی در تصمیم‌گیری و دور بودن دست افراد غیرمسئول از تصمیم‌گیری‌ها است (کریم‌پور و دیگران، ۱۴۰۰، ۳۲؛ پوراحتشام، ۱۳۹۷، ۱۶۷؛ ساعی و دیگران، ۱۳۹۹، ۱۵). حاکمیت قانون، کیفیت قوانین و مقررات را نیز دربر می‌گیرد که به توانایی دولت برای صورت‌بندی و اجرای سیاست‌ها و مقررات منطقی و معقول اشاره دارد (تسگاو^۵، ۲۰۲۰، ۱۲). همچنین، کیفیت مقررات بر سیاست‌های ناهمخوان با بازار تمرکز دارد؛ سیاست‌هایی همچون فقدان نظارت بر نظام بانکی، کنترل قیمت‌ها، و... (کریم‌پور و دیگران، ۱۴۰۰، ۳۲؛

1. Regulatory Quality
2. Koçak & Akif Özer,
3. Rule of Law
4. Mungiu
5. Tsegaw

پوراحتشام، ۱۳۹۷، ۱۶۷؛ ساعی و دیگران، ۱۳۹۹، ۱۵؛ امام‌جمعه‌زاده و دیگران، ۱۳۹۵، ۹؛ کرای^۱، ۲۰۱۰، ۱۸).

۶. کنترل فساد^۲: سنجش میزان اعمال قدرت عمومی برای منافع خصوصی، از جمله انواع کوچک و بزرگ فساد و همچنین، تسخیر دولت توسط نخبگان و منافع خصوصی (پوراحتشام، ۱۳۹۷، ۱۶۷؛ ساعی و دیگران، ۱۳۹۹، ۱۵؛ کافمن و همکاران^۳، ۲۰۱۰، ۴)

فساد اداری به سنجش مجموعه رفتارهای آن‌دسته از کارکنان بخش عمومی گفته می‌شود که در راستای تأمین منافع شخصی، قواعد و مقررات پذیرفته‌شده را نادیده می‌گیرند (هانتینگتون، ۱۳۸۵، ۹۰). فساد به تحمیل هزینه‌های ناعادلانه و تخریب پایه‌های اقتصادی و دور شدن از فعالیت‌های مولد و کارا منجر می‌شود و رفاه عامه را کاهش می‌دهد. مبارزه با فساد به بهبود شرایط زیست اجتماعی و اقتصادی منتهی شده و موجب افزایش سرمایه‌گذاری خارجی، رشد اقتصادی، و بهبود کسب‌وکار شده و به‌طور کلی، زمینه مناسبی را برای بهبود کیفیت زندگی فراهم می‌کند (کميجانی و سلاطین، ۱۳۸۹، ۶؛ سلاطین، ۱۳۹۸، ۷۸؛ کریم‌پور و دیگران، ۱۴۰۰، ۳۲؛ پوراحتشام، ۱۳۹۷، ۱۶۷؛ هلیول^۴، ۲۰۱۸، ۱۳۳۴؛ تسگاو، ۲۰۲۰، ۱۳).

براین اساس، کیفیت حکمرانی، سازه نظری اصلی پژوهش حاضر است که برای سنجش آن از شش متغیر استفاده خواهد شد. به‌همین دلیل نیز شش متغیر تشریح شده و روند آن‌ها، بخش مقدماتی بررسی داده‌ها را تشکیل خواهد داد.

۲. روش پژوهش

پژوهش حاضر در زمره پژوهش‌های ترکیبی است. ابتدا از فنون سری زمانی^۵ و معادلات ساختاری^۶ برای پاسخ به پرسش‌های پژوهش استفاده شده است و سپس، براساس نتایج به‌دست‌آمده از بخش کمی، تحلیلی از روند کیفیت حکمرانی در ایران و تأثیر محیط بین‌المللی و شرایط داخلی بر آن ارائه شده است.

1. Kraay
2. Control of Corruption
3. Kaufmann et al
4. Helliwell
5. Time Series
6. Structural Equation Model

به منظور بررسی روند کیفیت حکمرانی در ایران و برآزش الگو و پیش‌بینی آینده آن، از روش سری زمانی استفاده شده است. کاربرد سری‌های زمانی در علوم سیاسی، افزون‌بر شناسایی روندهای طی شده، انجام پیش‌بینی درباره شرایط موجود و ارائه راهکارهایی برای بهبود شرایط است. سری‌های زمانی، حلقه ارتباطی گذشته و آینده هستند که با کمک گرفتن از تناوب یا توالی رویدادهایی که در گذشته رخ داده‌اند، آینده را در چارچوب شرایطی مشروط، پیش‌بینی می‌کنند. فرایند سری‌های زمانی، توالی‌های پیوسته یا گسسته داده‌های کمی معطوف به لحظه‌های خاصی در زمان و مطالعات آماری توزیع آن‌ها است (شفیعی، ۱۳۹۰، ۸۶). تحلیل سری‌های زمانی هم برای توضیح آنچه در گذشته روی داده و هم برای پیش‌بینی آنچه ممکن است در آینده رخ دهد، به کار گرفته می‌شود (مانهایم و ریچ، ۱۳۷۷، ۵۱۰). سری زمانی، مجموعه مشاهداتی است که برحسب زمان مرتب شده‌اند؛ به عبارت دیگر، سری زمانی عبارت از داده‌هایی است که از مشاهده یک پدیده در طول زمان به دست آمده است. تجزیه و تحلیل سری‌های زمانی، متضمن توصیف فرایند یا پدیده‌ای است که تولید دنباله می‌کند (خرمی، ۱۳۸۶، ۱۳).

سری‌های زمانی، تغییرات مجموعه‌ای از رویدادها را در طول زمان اندازه می‌گیرند و به این ترتیب، رویدادها را قابل پیش‌بینی می‌کنند (شفیعی، ۱۳۹۰، ۸۶). هدف از به کارگیری سری‌های زمانی، کشف و شناسایی الگوی احتمالی مولد داده‌ها (گذشته‌نگر) و پیش‌بینی مقادیر آینده سری داده‌ها است (آینده‌نگر). رسیدن به این دو هدف، نیازمند شناسایی الگویی است که سری داده‌های مورد مطالعه براساس آن حرکت می‌کند. در راستای الگوسازی سری زمانی، انجام سه مرحله، ضروری است: تشخیص الگوی اولیه، برآورد مؤلفه‌های الگوی شناسایی شده، و بررسی مناسبت الگو (خرمی، ۱۳۸۶، ۱۵). یک مجموعه سری زمانی می‌تواند چهار حالت داشته باشد:

- روند یا تمایل بلندمدت^۱: تحول وضعیت مورد مطالعه در یک دوره طولانی با مسیر ثابت صعودی یا نزولی؛
- تغییرات دوره‌ای^۲: تکرار حرکت‌های صعودی یا نزولی وضعیت مورد مطالعه حول سطوح روند؛

1. Trend
2. Cyclical Variation

• تغییرات فصلی^۱: تغییراتی که در دوره‌های تناوبی کوتاه پیش می‌آیند و در واقع، رفتار دوره‌ای متغیر را نشان می‌دهند که در همان فصل با شدت مشابه تکرار می‌شوند؛

• تغییرات نامنظم^۲: حرکت‌های پراکنده در یک سری زمانی که از الگوی منظمی پیروی نمی‌کنند. این نوسانات، تحت تأثیر رویدادهای غیرعادی هستند مانند اعتصاب، تصادف، و... (خرمی، ۱۳۸۶، ۴۶-۴۴).

از میان الگوهای متفاوت در بررسی سری‌های زمانی، الگوی آریما^۳ کاربرد بیشتری دارد؛ زیرا، توانایی فراوانی برای تحلیل سری‌های زمانی نایستا دارد (خرمی، ۱۳۸۶، ۸۶). در این الگو، سه مرحله وجود دارد: برازش یک الگو بر اساس وضعیت مورد مطالعه، بررسی مناسب الگوی برازش‌شده، و انجام پیش‌بینی (خرمی، ۱۳۸۶، ۱۳۹). براین اساس و به منظور پاسخ به پرسش‌های اول تا سوم پژوهش، از روش سری زمانی استفاده شده است.

به منظور پاسخ به پرسش چهارم پژوهش و بررسی رابطه میان متغیرهای سنجیده‌شده نیز از نرم‌افزار EQS بهره برده‌ایم. الگوسازی معادلات ساختاری، ابزاری است در دست پژوهشگر برای بررسی ارتباطات میان چندین متغیر در یک الگو. الگوی معادلات ساختاری، الگوی نظری فرض‌شده را آزمون کمی می‌کند و رابطه بین متغیرهای مشاهده‌شده را نشان می‌دهد. براین اساس، الگوهایی که فرض می‌کنند چگونه مجموعه‌ای از متغیرها، یک سازه را تعریف می‌کنند و چگونه این سازه‌ها به هم مرتبط می‌شوند، در معادلات ساختاری قابل آزمون است. به بیان روشن‌تر، الگوی معادلات ساختاری نشان می‌دهد که چگونه متغیرها در پیوند با یکدیگر قرار گرفته‌اند. در معادله ساختاری، رگرسیون، تحلیل عاملی، و تحلیل مسیر در کنار هم بررسی می‌شوند (مارویاما، ۱۳۸۹، ۷؛ شارع‌پور، ۱۳۸۰، ۲۰۷) و به همین دلیل، تصویر بهتری از نحوه تأثیرگذاری متغیرهای مستقل بر متغیر وابسته را به نمایش می‌گذارد. استفاده از الگوسازی معادلات ساختاری، مزایای زیادی دارد که برخی از آن‌ها عبارتند از: الف) برآورد روابط چندگانه؛ ب) قابلیت بررسی تأثیر هم‌خطی؛ ج) آزمون روابط جعلی و غیرواقعی. گفتنی است، با توجه به ماهیت اکتشافی پرسش‌های پژوهش و روش‌های به کاررفته برای پاسخ به آن‌ها، از ارائه فرضیه خودداری شده است.

1. Seasonal Variation
2. Irregular Variation
3. ARIMA Model

۳. پیشینه پژوهش

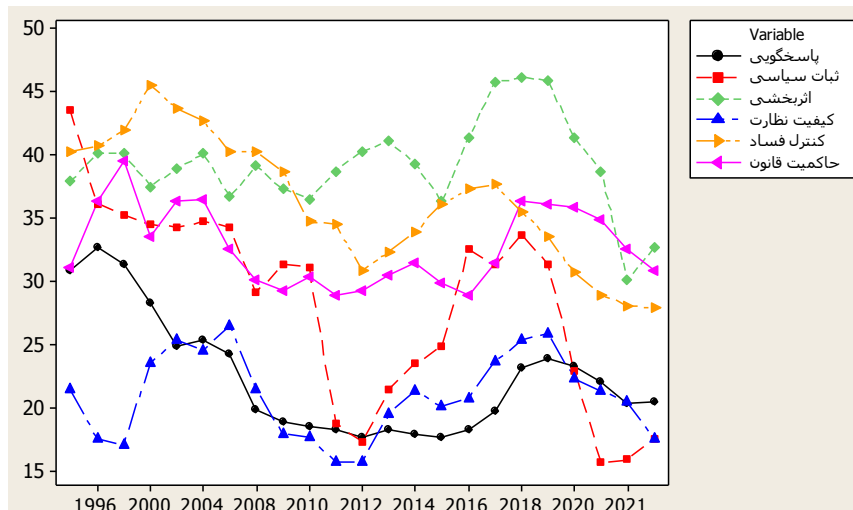
بررسی پژوهش‌های انجام‌شده به زبان فارسی، حاکی از این است که پژوهشی در راستای بررسی سری زمانی کیفیت حکمرانی در ایران، انجام نشده است. باوجوداین، دو گروه از پژوهش‌های انجام‌شده، دارای همسویی با پژوهش حاضر هستند؛ گروهی از پژوهش‌ها که به بحث نظری درباره کیفیت حکمرانی در ایران پرداخته‌اند (الوانی و علیزاده ثانی، ۱۳۹۶؛ صفریان و امام‌جمعه‌زاده، ۱۳۹۶؛ امام‌جمعه‌زاده و دیگران، ۱۳۹۵؛ دانایی‌فرد و دیگران، ۱۳۹۱؛ شفیعی، ۱۳۹۰؛ شریف‌زاده و قلی‌پور، ۱۳۸۲). گروه دیگری از پژوهش‌ها نیز با استفاده از روش‌های کمی دیگر، کیفیت حکمرانی در میان کشورهای جهان را بررسی کرده‌اند (کریم‌پور و دیگران، ۱۴۰۰؛ سلاطین، ۱۳۹۸؛ کميجانی و سلاطین، ۱۳۹۸؛ فیروزآبادی، ۱۳۹۸؛ پوراحشام، ۱۳۹۷؛ کبیری، ۱۳۹۵؛ ساعی و کبیری، ۱۳۹۱؛ سامتی و دیگران، ۱۳۹۰). براین‌اساس، تمایز اصلی پژوهش حاضر، بررسی کیفیت حکمرانی در ایران با استفاده از روش سری زمانی و سپس، تعیین اهمیت تأثیرگذاری ابعاد شش‌گانه کیفیت حکمرانی بر شاخص ترکیبی و بررسی اثر محیط بین‌المللی بر آن است. هرچند همه پیشینه‌های یادشده به‌لحاظ نظری با پژوهش حاضر یکسان هستند، ولی تمرکز بر ایران و بررسی روند کیفیت حکمرانی در بازه زمانی طولی، ویژگی خاص پژوهش حاضر است.

۴. یافته‌های پژوهش

با توجه به هدف و پرسش‌های پژوهش که براساس آن، سری زمانی به‌عنوان روش اصلی به‌کار رفته است، در پژوهش حاضر به‌جای جامعه آماری، جامعه هدف وجود دارد که ایران بین سال‌های ۱۹۹۶ تا ۲۰۲۱ است. داده‌های مورد استفاده از گزارش سالانه طرح شاخص‌های حکمرانی جهانی^۱ استخراج شده‌اند. شش متغیر تشریح‌شده در بخش نظری، که ابعاد سازنده کیفیت حکمرانی هستند، از ترکیب بیش از ۳۰ منبع داده زیربنایی ساخته شده‌اند که دیدگاه‌های مربوط به کیفیت حکمرانی را دربردارند. این سری زمانی داده از سال ۱۹۹۶ محاسبه شده که در همه ۲۳ موج پیشین آن، ایران نیز دارای رتبه‌بندی بوده است که همه آن‌ها در این پژوهش به‌کار رفته‌اند. عملکرد ابعاد شش‌گانه در ایران در بازه زمانی موردنظر در نمودار شماره (۱) نمایش داده شده است.

1. The Worldwide Governance Indicators (WGI)

نمودار شماره (۱). سری زمانی ابعاد شش‌گانه کیفیت حکمرانی بین سال‌های ۱۹۹۶ تا ۲۰۲۱



در ادامه، اطلاعات مربوط به ابعاد شش‌گانه (در نمودار شماره ۱) توضیح داده شده است:

در متغیر پاسخ‌گویی و مسئولیت‌پذیری با تابعی نزولی روبه‌رو هستیم که نقطه اوج آن در سال ۱۹۹۸ با شاخص ۳۲/۹ است و پس از آن، با مسیری نزولی تا سال ۲۰۱۰ به پایین‌ترین سطح خود با میزان ۱۷/۸ رسیده است. پس از این سال و تا سال ۲۰۱۷، با اینکه مسئولیت‌پذیری دولت ایران، سیر صعودی داشته، اما در بهترین حالت به عدد ۲۴ نزدیک شده است که افزون‌بر فاصله از نقطه آغاز (سال ۱۹۹۶ با میزان شاخص ۳۱)، تنها یک‌چهارم از بازه اصلی (۰ تا ۱۰۰) را پوشش داده است که تأییدی بر وضعیت نامناسب این متغیر است. از سال ۲۰۱۸ تا ۲۰۲۱ نیز بار دیگر با سیر نزولی سری زمانی مسئولیت‌پذیری روبه‌رو هستیم؛ به‌گونه‌ای که در سال ۲۰۲۱، میزان این شاخص برابر با ۲۰/۶ است. این متغیر دارای توزیع دوره‌ای نایستاست. میانگین سری زمانی ۲۳ مرحله‌ای این متغیر در ایران برابر با ۲۲/۵ از ۱۰۰ است.

در متغیر ثبات سیاسی و فقدان خشونت، ضمن اینکه سال‌آغازین، دارای بهترین میزان شاخص است (۴۳/۶ از ۱۰۰)، فرود و فرازهای پرشماری قابل مشاهده بوده که موجب شده است ناپایداری و دوره‌ای بودن در این متغیر نیز تأیید شود. این شاخص پس از سال آغاز با نزول روبه‌رو بوده است؛ به‌گونه‌ای که در سال ۲۰۰۶ به ۲۹/۲ رسیده است. پس از این سال، در طول دو سال بعدی با مقداری افزایش به شاخص ۳۱ نزدیک شده، اما از سال ۲۰۰۹ با

نزولی شدید به حدود ۱۹ رسیده است. پس از دو بازه زمانی کاهشی و از سال ۲۰۱۱، دوباره مسیر صعودی را طی کرده و تا سال ۲۰۱۶ به شاخص ۳۴ نیز رسیده است؛ لیکن بار دیگر مسیر نزولی در نمودار مشخص شده، به گونه‌ای که در سال ۲۰۲۱ دارای شاخص ۱۷/۶ از ۱۰۰ بوده است. کمترین میزان این متغیر، مربوط به سال ۲۰۱۹ (۱۵/۸ از ۱۰۰) است. میانگین سری زمانی ۲۳ مرحله‌ای این متغیر در ایران برابر با ۲۸/۴ از ۱۰۰ است.

در متغیر اثربخشی، سیر صعودی حول محور ۳۵ به بالا تا سال ۲۰۱۹ ادامه داشته و به همین دلیل نیز این متغیر ضمن ایستا بودن، دارای روند صعودی نیز بوده است؛ لیکن در سال ۲۰۲۰، مسیر نزولی را طی کرده و به عدد ۳۰ از ۱۰۰ رسیده است که پایین‌ترین میزان برای این متغیر در سری زمانی ۱۹۹۶ تا ۲۰۲۱ است. بالاترین حد این متغیر با عدد ۴۶، مربوط به سال ۲۰۱۶ بوده و در سال پایانی (۲۰۲۱) نیز به سطح ۳۳ از ۱۰۰ نزدیک شده است. میانگین سری زمانی ۲۳ مرحله‌ای این متغیر در ایران برابر با ۳۹/۳ از ۱۰۰ است.

در متغیر کیفیت نظارت، بار دیگر فراز و فرودهای دوره‌ای در تابع مشخص بوده که موجب ناپایداری آن نیز شده است. پس از سال آغازین، طی دو سال، بازه نزولی آغاز شده و پس از آن تا سال ۲۰۰۵ سیر صعودی قابل مشاهده است؛ به گونه‌ای که بهترین وضعیت این متغیر نیز مربوط به همین سال با عدد ۲۶/۶ از ۱۰۰ است. سری زمانی تا سال ۲۰۱۰ نزولی بوده و به کمترین میزان خود (۱۵/۸ از ۱۰۰) رسیده و پس از آن، با سیر صعودی تا سال ۲۰۱۷ دوباره به عدد ۲۶ رسیده است. در پایان دوره مورد بررسی بار دیگر سیر نزولی آغاز شده و در سال ۲۰۲۱ به عدد ۱۷/۶ رسیده است. میانگین سری زمانی ۲۳ مرحله‌ای این متغیر در ایران برابر با ۲۱/۱ از ۱۰۰ است.

در متغیر کنترل فساد با دو دوره صعود و نزول روبه‌رو هستیم؛ دوره صعود اولیه از سال ۱۹۹۶ و عدد ۴۰/۴ شروع شده و تا سال ۲۰۰۲ که به عدد ۴۵/۶ رسیده است، ادامه داشته که این سال، بهترین وضعیت این متغیر در سری زمانی مورد بررسی نیز می‌باشد. از سال ۲۰۰۳ تا ۲۰۱۰، نخستین دوره نزول، طی شده و متغیر به عدد ۳۱ از ۱۰۰ رسیده است. دومین دوره صعودی از سال ۲۰۱۱ آغاز شده و تا سال ۲۰۱۵ ادامه داشته که موجب صعود متغیر به عدد ۳۷/۸ شده است؛ اما بار دیگر از سال ۲۰۱۶ تا ۲۰۲۱، مسیر نزولی طی شده، به گونه‌ای که در پایان بازه مورد بررسی با شاخص ۲۸ از ۱۰۰، کمترین میزان این شاخص در سری زمانی مورد بررسی قابل مشاهده است. میانگین سری زمانی ۲۳ مرحله‌ای این متغیر در ایران برابر با

۳۶/۴ از ۱۰۰ است.

در متغیر حاکمیت قانون نیز دوره‌های صعود و نزول پرشماری وجود دارد که ناپیوستایی آن را نیز در پی داشته است. این متغیر در سال ۱۹۹۶ با میزان ۳۱/۲ از ۱۰۰ در ایران محاسبه شده و در سال ۲۰۰۰ به بهترین وضعیت خود طی سری زمانی موردبررسی رسیده است (۳۹/۶ از ۱۰۰). از سال ۲۰۰۵، سیر نزولی این متغیر آغاز شده و تا سال ۲۰۱۵، حول سطح ۳۰ در نوسان بوده است. از سال ۲۰۱۶ تا ۲۰۱۹ افزایش سطح حاکمیت قانون در ایران به سطح ۳۵، قابل مشاهده است؛ لیکن در دو سال پایانی سری زمانی موردبررسی، بار دیگر مسیر نزولی در متغیر ایجاد شده و در عدد ۳۱ از ۱۰۰ متوقف شده است. میانگین سری زمانی ۲۳ مرحله‌ای این متغیر در ایران، برابر با ۳۲/۸ از ۱۰۰ است. مهم‌ترین مختصات ابعاد شش‌گانه کیفیت حکمرانی در جدول شماره (۱) مشخص شده است.

جدول شماره (۱) توصیف ابعاد شش‌گانه کیفیت حکمرانی

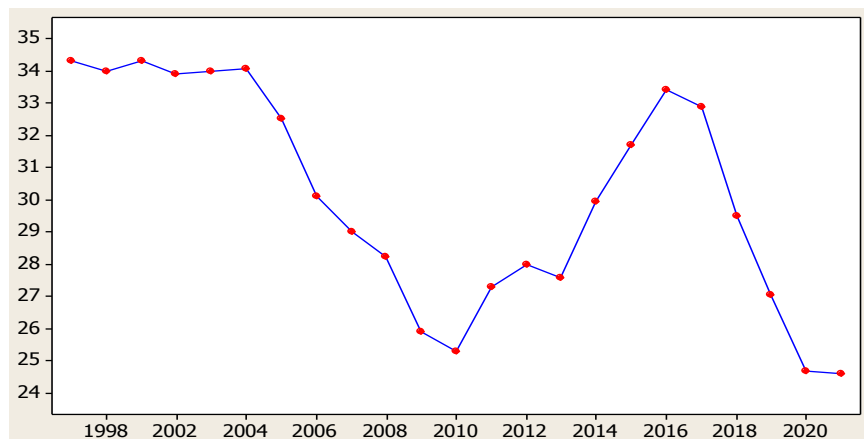
متغیر	بهترین وضعیت		بدترین وضعیت		میانگین در سری زمانی	تفاضل سری زمانی (۲۰۱۰-۱۹۹۶)	ضریب عملکرد در سری زمانی
	میزان	سال	میزان	سال			
مسئولیت‌پذیری	۳۲/۸	۱۹۹۸	۱۷/۷	۲۰۱۳	۲۲/۵	-۱۰/۴	-۰/۵۸
ثبات سیاسی	۴۳/۶	۱۹۹۶	۱۵/۸	۲۰۱۹	۲۸/۴	-۲۷/۸	-۰/۵۰
اثربخشی	۴۶/۲	۲۰۱۶	۳۰/۲	۲۰۲۰	۳۹/۳	-۵/۲	-۰/۷۴
کیفیت نظارت	۲۶/۶	۲۰۰۵	۱۵/۸	۲۰۱۰	۲۱/۱	-۴	-۰/۵۶
کنترل فساد	۴۵/۶	۲۰۰۲	۲۸	۲۰۲۱	۳۶/۴	-۱۲/۴	-۰/۴۶
حاکمیت قانون	۳۹/۶	۲۰۰۰	۲۹	۲۰۱۴	۳۲/۸	-۰/۲	-۰/۳۷

توصیف: در میان ابعاد شش‌گانه کیفیت حکمرانی، پنج متغیر، بهترین وضعیت خود را در یک‌سوم ابتدایی (۱۹۹۶-۲۰۰۵) سری زمانی موردبررسی داشته‌اند (مسئولیت‌پذیری، ثبات سیاسی، کیفیت نظارت، کنترل فساد، و حاکمیت قانون)؛ به بیان دیگر، سال‌های آغازین سری زمانی، وضعیت مطلوب‌تری در این ابعاد داشته و صعود و نزول‌های پس‌از آن نیز نتوانسته‌اند میزان این شاخص‌ها را افزایش دهند. اثربخشی دولت، تنها متغیری است که بهترین وضعیت آن مربوط به یک‌سوم پایانی سری زمانی موردبررسی است (۲۰۱۵-۲۰۲۱). در وضعیت بدترین حالت ابعاد شش‌گانه نیز دو دوره میانی (۲۰۱۴-۲۰۰۶) و دوره پایانی (۲۰۲۱-۲۰۱۵) هریک دارای سه متغیر هستند: مسئولیت‌پذیری، کیفیت نظارت، و حاکمیت قانون در دوره میانی و ثبات سیاسی، اثربخشی، و کنترل فساد در دوره پایانی، دچار بدترین وضعیت بوده‌اند.

نکته مهم در داده‌های جدول شماره (۱) این است که تفاضل ابتدا و انتهای سری زمانی موردبررسی، به‌عنوان مبدأ و مقصد بازه زمانی، که نشان‌دهنده مسیر پیموده‌شده در هریک از متغیرهای مورد اشاره است، در همه ابعاد، منفی شده است؛ به این معنا که با مفروض گرفتن سال ۱۹۹۶، به‌عنوان سال پایه و سال ۲۰۲۱ به‌عنوان سال نهایی در سری زمانی و از تفاضل این دو، در همه ابعاد، سال پایه نسبت به سال نهایی، وضعیت بهتری دارد. بدترین وضعیت، مربوط به متغیر ثبات سیاسی با عدد ۲۷/۸- و کمترین میزان تفاضل، مربوط به متغیر کیفیت حکمرانی با عدد ۰/۲- است. افول و نزول سال نهایی در همه ابعاد، به همراه فرود و فرازهای پرشماری بر ضریب روند نیز تأثیرگذار بوده است؛ به گونه‌ای که همه ابعاد شش‌گانه در سری زمانی ۱۹۹۶ تا ۲۰۲۱ در ایران، دارای ضریب منفی شده‌اند که نشان‌دهنده سیر نزولی موجود در این ابعاد است. بیشترین ضریب منفی، مربوط به متغیر اثربخشی با ضریب ۰/۷۴- بوده و کمترین ضریب نیز مربوط به حاکمیت قانون با عدد ۰/۳۷- است.

با ترکیب ابعاد شش‌گانه توصیف‌شده، شاخص ترکیبی کیفیت حکمرانی محاسبه می‌شود که عملکرد آن در بازه زمانی ۱۹۹۶ تا ۲۰۲۱ در نمودار شماره (۲) بیان شده است.

نمودار شماره (۲). عملکرد شاخص ترکیبی کیفیت حکمرانی بین سال‌های ۱۹۹۶ تا ۲۰۲۱



شاخص ترکیبی کیفیت حکمرانی که از ترکیب ابعاد شش‌گانه به‌دست آمده است، دربردارنده این وضعیت است که سری زمانی کیفیت حکمرانی در ایران، سینوسی شکل و دارای تغییرات دوره‌ای است که به نایستاد بودن آن نیز منتهی شده است. نقطه اوج سری زمانی، همان نقطه آغاز، یعنی سال ۱۹۹۶ است که تا سال ۲۰۰۴ مسیر خود را با روندی ثابت پیموده و حول عدد

۳۴ از ۱۰۰ باقی مانده است؛ اما از این سال تا سال ۲۰۱۰ با نزول در شاخص روبه‌رو هستیم؛ به‌گونه‌ای که عدد شاخص به ۲۵ از ۱۰۰ فرود داشته است. از سال ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۷، فرایند صعودی شاخص کیفیت حکمرانی در ایران قابل مشاهده است که اثر این وضعیت در عدد شاخص به ۳۳ رسیده است. نزول دوباره شاخص کیفیت حکمرانی در ایران از سال ۲۰۱۸ آغاز شده و در سال پایانی، یعنی ۲۰۲۱، به پایین‌ترین سطح خود، یعنی عدد ۲۴/۶ از ۱۰۰ رسیده است. میانگین سری زمانی کیفیت حکمرانی در ایران، عدد ۳۰/۱ از ۱۰۰ است. مهم‌ترین مختصات شاخص ترکیبی کیفیت حکمرانی در جدول شماره (۲) ارائه شده است.

جدول شماره (۲). توصیف شاخص ترکیبی کیفیت حکمرانی

متغیر	بهترین وضعیت		بدترین وضعیت		میانگین در سری زمانی	تفاضل سری زمانی (۲۰۱۰-۱۹۹۶)	ضریب روند در سری زمانی
	میزان	سال	میزان	سال			
کیفیت حکمرانی	۳۴/۳	۱۹۹۶	۲۴/۶	۲۰۲۱	۳۰/۱	-۹/۷	-۰/۵۴

روند شاخص ترکیبی کیفیت حکمرانی در ایران، طی سری زمانی ۱۹۹۶ تا ۲۰۲۱ حاکی از این است که کیفیت حکمرانی در ایران، به‌طورکلی دچار سیر نزولی بوده و اگرچه دوره‌هایی از صعود نیز پس از مبدأ سری زمانی قابل مشاهده است، لیکن، در هیچ دوره‌ای، بازگشت به حد مبدأ محقق نشده است. هم‌راستا با این وضعیت، نقطه نهایی سری زمانی است که دچار بدترین وضعیت است؛ این موضوع نیز نزولی بودن کیفیت حکمرانی را تأیید می‌کند. از میان چهار الگوی ممکن در سری زمانی (روندی، دوره‌ای، فصلی، و غیرمنظم) الگوی دوره‌ای برای کیفیت حکمرانی در ایران انتخاب شده است که با فرازوفرودهای موجود در نمودار، که فرایند سینوسی را در آن می‌توان مشاهده کرد، همخوانی دارد. تفاضل مبدأ و نهایت سری زمانی نیز ۹/۷- است که دلیل دیگری بر مسیر نزولی و سینوسی موجود در کیفیت حکمرانی است. نتایج برازش الگوی کیفیت حکمرانی در ایران در جدول شماره (۳) ارائه شده است.

جدول شماره (۳). نتیجه بررسی الگوی کیفیت حکمرانی در ایران

نام الگو	ضریب	معناداری	مقدار ثابت	نتیجه بررسی الگو
کیفیت حکمرانی	-۰/۵۴	۰/۰۰۰	----	همخوانی الگوی دوره‌ای با روند کیفیت حکمرانی در ایران

توصیف: مقدار ثابت از معادله حذف شده است که به‌معنای فقدان فرایند مطلق (صعودی یا نزولی) در روند کیفیت حکمرانی در ایران است. این موضوع، تأییدگر فرایند فرازوفرودهای

دوره‌ای در سری زمانی کیفیت حکمرانی ایران است. درعین حال، سینوسی بودن نمودار نیز بیانگر این است که به جمله ثابتی نیاز نیست. معناداری الگوی برازش شده کمتر از $0/05$ درصد بوده که حاکی از تأیید الگوی برازش شده است. ضریب محاسبه شده نیز عدد $0/54$ - است که نشان دهنده برتری روندهای نزولی کیفیت حکمرانی در ایران است؛ به بیان روشن‌تر، هرچند در دوره‌ای میان سال‌های ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۷ شاهد سیر صعودی کیفیت حکمرانی در ایران بوده‌ایم، لیکن، وجود دو سیر نزولی بین سال‌های ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۰ و ۲۰۱۸ تا ۲۰۲۱ و همچنین، شدت بیشتر فرایندهای نزولی الگوی دوره‌ای حکمرانی در ایران، دارای ضریب منفی شده است. دو عامل دیگر نیز مؤید این نکته هستند: ازیک‌سو، نقطه اوج کیفیت حکمرانی در ایران، همان سال مبدأ است و ازسوی دیگر، تفاضل نقطه مبدأ و نقطه نهایی نیز منفی بوده که نشان دهنده نزول کلی در کیفیت حکمرانی ایران است.

۵. بررسی مناسبت الگوی برازش شده

تأیید معناداری الگوی برازش شده در سری زمانی، به معنای تأیید فرایند پیموده شده برای مناسبت آن با روند سری زمانی نیست؛ به بیان روشن‌تر، این احتمال وجود دارد که الگوی برازش شده تحت تأثیر ناپایداری و داده‌های دورافتاده قرار گرفته باشد. به همین دلیل، در روش سری زمانی، مناسبت الگوی برازش شده نیز بررسی می‌شود. برای بررسی مناسبت الگوی برازش شده از روش‌های متفاوتی استفاده می‌شود که در این پژوهش از آزمون پرت-مانتو استفاده شده است.

آزمون پرت-مانتو مناسبت الگوی برازش شده را بررسی می‌کند. این آزمون بر مبنای همبستگی باقی مانده‌ها محاسبه شده و آماره‌ای برای بررسی مناسبت الگو است؛ با این تفاوت که در صورت تأیید وجود همبستگی میان باقی مانده‌ها، مناسبت الگو رد خواهد شد. به بیان روشن‌تر، وجود همبستگی میان باقی مانده‌های سری زمانی، به این معنا خواهد بود که الگوی برازش شده، فاقد مناسبت و همخوانی با سری زمانی مطالعه شده است. نتایج آزمون پرت-مانتو در جدول شماره (۴) ارائه شده است.

جدول شماره (۴). آزمون پرت-مانتو برای بررسی مناسبت الگو

آزمون	خی دو	معناداری	نتیجه آزمون
مناسبت الگوی دوره‌ای کیفیت حکمرانی در ایران	۱۶/۳	۰/۶۱۸	رد وجود همبستگی در باقی مانده‌ها و تأیید مناسبت الگوی برازش شده

توصیف: میزان خیی دو گزارش شده از حد بحرانی بیشتر بوده که به معنای تأیید مبانی محاسبه است؛ معناداری آزمون نیز بیش از ۰/۰۵ درصد است که براساس فرض موجود در آزمون همبستگی، به معنای رد وجود همبستگی میان داده‌های مورد بررسی است. به همین دلیل نیز آزمون پرت‌ماتو مناسب الگوی برازش شده برای سری زمانی کیفیت حکمرانی در ایران را تأیید کرده است.

۶. پیش‌بینی مسیر کیفیت حکمرانی

اهمیت پیش‌بینی در سری زمانی، توجه به توانایی حدس زدن جنبه‌های کنترل‌ناپذیر است تا تصمیمات بهتری را برای بهبود شرایط مطرح کند (خرمی، ۱۳۸۶، ۹۸). به بیان روشن‌تر، ویژگی ممتاز روش سری‌های زمانی، امکان پیش‌بینی روند احتمالی داده‌هاست. با توجه به تأیید مناسب الگوی برازش شده، امکان پیش‌بینی در سری زمانی کیفیت حکمرانی در ایران نیز فراهم می‌شود.

براین اساس و با توجه به اینکه شاخص کیفیت حکمرانی از ترکیب ابعاد شش‌گانه به دست می‌آید، پیش‌بینی سری زمانی مربوط به ابعاد شش‌گانه و حاصل جمع آن‌ها در کیفیت حکمرانی انجام شده است.

جدول شماره (۵) پیش‌بینی کیفیت حکمرانی و ابعاد آن در ایران

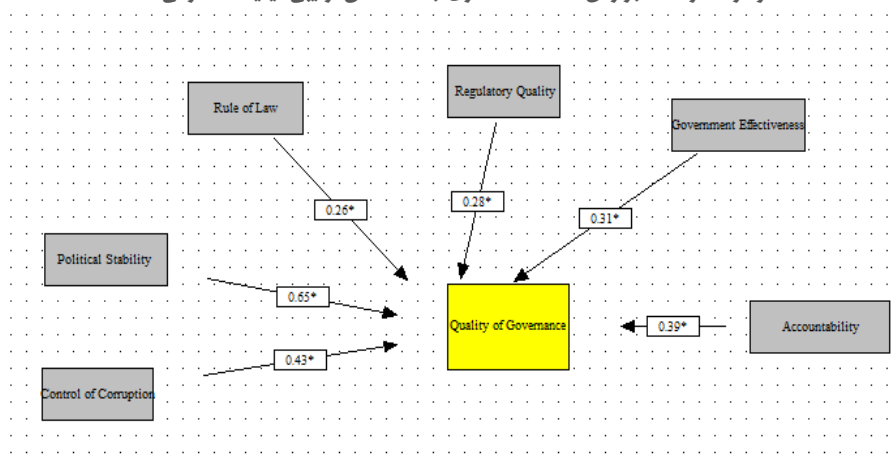
متغیر	۲۰۲۲	۲۰۲۳	۲۰۲۴
مسئولیت‌پذیری	۱۹/۶	۱۸/۷	۱۷/۷
ثبات سیاسی	۱۵/۳	۱۴/۲	۱۳/۶
اثر بخشی	۲۸/۴	۲۶/۱	۲۱/۶
کیفیت نظارت	۱۵/۷	۱۴/۶	۱۴/۱
کنترل فساد	۲۷/۳	۲۶/۸	۲۵/۱
حاکمیت قانون	۲۹/۷	۲۷/۵	۲۵/۹
کیفیت حکمرانی	۲۲/۷	۲۱/۳	۱۹/۷

پیش‌بینی آینده حکمرانی ایران برپایه الگوی دوره‌ای، نشان‌دهنده استمرار کاهش کیفیت حکمرانی است؛ به گونه‌ای که نزول ابعاد شش‌گانه، ادامه یافته و شاخص ترکیبی نیز به همین سبب با افول روبه‌رو خواهد شد. در صورت ادامه فرایندهای موجود در ابعاد کیفیت حکمرانی، سیر نزولی در سال سوم پیش‌بینی، شدت بیشتری خواهد یافت که این به معنای افول حکمرانی در ایران است.

۷. محاسبه ضریب تعیین ابعاد شش گانه بر کیفیت حکمرانی

همان گونه که در بخش روش پژوهش بیان شد، ابعاد تشکیل دهنده یک شاخص ترکیبی، دارای ضرایب تعیین کنندگی یکسانی بر شاخص کل نیستند؛ به بیان روشن تر، ابعاد تشکیل دهنده یک شاخص ترکیبی، ضرایب متفاوتی در تعیین کنندگی آن شاخص داشته و بر همین اساس، دارای اهمیت متفاوتی هستند. برای بررسی این موضوع در سری زمانی کیفیت حکمرانی در ایران از معادلات ساختاری استفاده شده است که نتیجه برازش الگوی معادلات ساختاری و برازش این آزمون در نمودار و جدول زیر درج شده است.

نمودار شماره (۴). برازش معادلات ساختاری ابعاد شاخص ترکیبی کیفیت حکمرانی



جدول شماره (۶). برازش الگوی معادلات ساختاری

آماره	CFI	GFI	BONETT	NFI	IFI	MFI	AGFI	Q2	RMSFA
میزان	۰,۹۳۲	۰,۹۲۲	۰,۹۲۱	۰,۹۳۰	۰,۹۳۳	۰,۹۳۹	۰,۹۷۰	۳۵,۳۱	۰,۰۰۰

تفسیر: درباره آماره های ارائه شده باید یادآوری کنیم که هفت آماره (IFI-NFI-BONETT-CFI) زمانی برازندگی الگو را تأیید خواهند کرد که بین (۰/۹-۱) باشند. آماره (RMSFA) هنگامی برازندگی را تأیید می کند که نزدیک به صفر بوده و بیش از ۰/۱ نباشد. آماره خی دو (Q2) نیز برپایه داده های جدول مربوط به خود، مقایسه شده و باید تفاوت معناداری داشته باشد که این امر براساس حد بحرانی این آماره (۳۲/۶) مقایسه شده است. براین اساس، برازش الگوی پژوهش در همه آماره ها، تأیید می شود.

۸. تفسیر نتایج الگوی معادلات ساختاری

میزان تعیین‌کنندگی ابعاد شش‌گانه بر شاخص ترکیبی کیفیت حکمرانی ایران در سری زمانی ۱۹۹۶ تا ۲۰۲۱ سنجیده شده است که نتایج آن نشان می‌دهد که ترتیب تعیین‌کنندگی در ساخت شاخص کیفیت حکمرانی در میان متغیرهای موردبررسی و پس از حذف هم‌پوشانی میان متغیرها و تحلیل مسیر در الگوی موردنظر عبارت است از: ثبات سیاسی با ضریب ۰/۶۵، کنترل فساد با ضریب ۰/۴۳، مسئولیت‌پذیری با ضریب ۰/۳۹، اثربخشی با ضریب ۰/۳۱، کیفیت نظارت با ضریب ۰/۲۸، و حاکمیت قانون با ضریب ۰/۲۶؛ آنچه در آزمون معادلات ساختاری مشخص می‌شود این است که موضوع ثبات سیاسی، تأثیر چشمگیری بر کیفیت حکمرانی ایران دارد، درحالی‌که روند این متغیر در سری زمانی مطالعه‌شده نشان‌دهنده افول شدید آن است. به بیان روشن‌تر، اگرچه متغیر ثبات سیاسی در تفاضل مبدأ تا پایان دچار بیشترین میزان کاهش بوده است، لیکن این متغیر بالاترین ضریب را در تعیین کیفیت حکمرانی داراست و مهم‌ترین متغیر در میان عوامل بررسی شده است.

۹. تحلیل تأثیر محیط داخلی و بین‌المللی بر افول کیفیت حکمرانی در ایران

بررسی سری زمانی کیفیت حکمرانی در ایران مشخص می‌کند که میزان این متغیر در دو بازه زمانی، کاهش یافته است؛ نخستین بار در بازه زمانی ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۰ و بار دوم در بازه زمانی ۲۰۱۷ تا ۲۰۲۱. برای تحلیل بافتار سیاسی ایران در این دوران، که به کاهش کیفیت حکمرانی منجر شده است، بایست به‌طور هم‌زمان به شرایط محیط بین‌المللی و وضعیت داخلی هر دوره توجه کنیم.

۹-۱. دوره نزول نخست

در دوره نزول نخست (۲۰۰۵ تا ۲۰۱۰ برابر با ۱۳۸۴ تا پایان سال ۱۳۸۸) دو موضوع در ایران در جریان بوده است:

۱. اثر تحریم: دوره افول کیفیت حکمرانی در ایران با تصویب و اجرایی شدن قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل در مورد ایران هم‌زمان بوده است^(۲). به‌طور موازی در این دوره، ایالات متحده نیز تحریم‌های خود علیه ایران را تصویب و اجرایی کرد^(۳). تأثیر این عوامل را بایست در شرایط اقتصادی ایران جست‌وجو کرد. اطلاعات موجود از وضعیت اقتصاد ایران در سال‌های پیش از اعمال تحریم‌ها (۲۰۰۶) حاکی از این است که نسبت

صادرات منابع طبیعی (نفت، گاز، و...) به تولید ناخالص داخلی، حدود ۳۵ درصد و میانگین رشد اقتصادی ایران، برابر با ۴/۸ بوده است^(۴)؛ ولی اعمال تحریم‌ها علیه ایران، سبب کاهش درآمدهای نفتی و به‌طورکلی، صادرات منابع طبیعی ایران شد که نمود بارز آن، کاهش نسبت صادرات منابع طبیعی به حدود ۲۱ درصد است که تأثیر مستقیمی بر رشد اقتصادی داشته و منجر به افول شدید و کاهش آن به حدود ۱ درصد در سال‌های استمرار تحریم‌ها شد^(۵). هرچند در تعریف مفهومی حکمرانی، تخصیص مناسب منابع مالی به‌عنوان عاملی مهم مطرح شده است، لیکن، کاهش چشمگیر منابع نیز مانع حکمرانی مناسب می‌شود. این موضوع به‌گونه‌ای آشکار بر کاهش کیفیت حکمرانی در ایران در دوره ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۰ تأثیرگذار بوده و اثر تحریم بر کاهش کیفیت حکمرانی را مشخص می‌کند. هم‌زمان با اثر تحریم‌ها، شاخص‌های کیفیت نظارت، حاکمیت قانون، و کنترل فساد که با رفتار دولت در زمینه تخصیص منابع برای کیفیت حکمرانی مرتبط هستند نیز افول کرده‌اند.

۲. افول ثبات سیاسی: همچنان‌که در معادلات ساختاری مشخص شد، ثبات سیاسی، مهم‌ترین عامل مؤثر بر کیفیت حکمرانی در ایران بوده است. نگاهی به دوران افول کیفیت حکمرانی در ایران نشان می‌دهد که دلیل این تأثیرگذاری، افت شدید این شاخص هم‌زمان با افول کلی شاخص کیفیت حکمرانی است. میانگین شاخص ثبات سیاسی در ایران از آغاز سری زمانی تا سال ۲۰۰۹ (برابر با سال ۱۳۸۸) ۳۴/۵ بوده است؛ اما رویدادهای مرتبط با انتخابات ریاست‌جمهوری در این سال، موجب سقوط شدید این شاخص در ایران شده و میزان آن، به ۱۸/۸ کاهش یافته است. به‌بیان روشن‌تر، تنها در سال ۱۳۸۸، شاخص ثبات سیاسی حدود ۴۵ درصد کاهش یافته و در نتیجه، پاسخ‌گویی نیز تنزل یافته است.

بنابراین، در نتیجه همپوشانی اثر تحریم و نارضایتی موجود در ایران، نخستین دوره افول کیفیت حکمرانی شکل گرفته است. تحریم، امکان تخصیص مناسب منابع را کاهش داده و مسائل مربوط به انتخابات ریاست‌جمهوری نیز روند ثبات سیاسی را دچار افت شدید کرده است.

۲-۹. دوره نزول دوم؛ ترکیب اثر تحریم و افول ثبات سیاسی

برخلاف بازه زمانی ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۰ که در پایان آن، ثبات سیاسی کاهش یافته بود، دومین دوره نزول کیفیت حکمرانی در ایران از ترکیب هم‌زمان دو عامل پیشین به‌وجود آمده است.

انعقاد برجام و پایان تحریم‌ها، به معنای افزایش دسترسی ایران به منابع مالی خود بود؛ نسبت صادرات منابع اولیه به حدود ۳۲ درصد افزایش یافت و رشد اقتصادی نیز به ۵/۸ رسید. بهبود دسترسی به منابع مالی صادراتی در کنار توجه به اقتصاد داخلی در طول سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۵، به افزایش کیفیت حکمرانی در ایران منجر شد و سال ۲۰۱۶ با شاخص ۳۳/۴ به دومین نقطه اوج کیفیت حکمرانی در ایران رسید؛ لیکن، این دوره بسیار کوتاه بود و هم‌زمان با مطرح شدن اختلافات ایران و کشورهای طرف قرارداد در برجام در آغاز نیمه دوم سال ۱۳۹۶، زمره‌های کاهش هزینه‌های دولت و افزایش گرانی سبب شکل‌گیری اعتراضات مردمی و افزایش خشونت سیاسی شد. شاخص ثبات سیاسی که از سال ۱۳۸۹ با روند صعودی از ۱۷/۷ به ۳۳/۸ در سال ۱۳۹۴ رسیده بود، با شکل‌گیری اعتراضات در سال ۱۳۹۶ به عدد ۲۳ کاهش یافت؛ به بیان روشن‌تر، در طول یک سال، حدود ۳۲ درصد از شاخص ثبات سیاسی ایران کاسته شد. در بهار ۱۳۹۷ (۲۰۱۷) تعهدات برجامی، بی‌اثر شده و بار دیگر اثر تحریم در ایران فعال شد. تحریم‌های جدید، سبب کاهش منابع مالی ایران شد؛ به گونه‌ای که نسبت صادرات منابع طبیعی به حدود ۲۰ درصد کاهش یافت و به موازات آن، رشد اقتصادی نیز به حدود هشت‌دهم درصد رسید. تحریم‌ها سبب کاهش منابع مالی دولت و کاهش یارانه تخصیصی به منابع پرشمار شد که پیامد آن، دومین دوره اعتراضات در آبان ۱۳۹۸ و نزول دوباره شاخص ثبات سیاسی بود؛ به گونه‌ای که این شاخص در سال ۱۳۹۸ با عدد ۱۵/۸ در سری زمانی، به بدترین وضعیت خود رسید. به بیان روشن‌تر، شاخص ثبات سیاسی در ایران، نسبت به دومین نقطه اوج، حدود ۵۳ درصد افت داشت.

فرض وجود رابطه میان اثر تحریم (کاهش منابع مالی حاصل از فروش منابع طبیعی) و کاهش کیفیت حکمرانی در ایران در جدول شماره (۷) بررسی شده است.

جدول شماره (۷). سری زمانی اثر تحریم بر کاهش کیفیت حکمرانی در ایران

متغیر مستقل	متغیر وابسته	دوره زمانی	معناداری	ضریب
اثر تحریم و کاهش درآمد صادرات منابع طبیعی	کیفیت حکمرانی	۲۰۱۰ تا ۲۰۰۵	۰/۰۰۰	۰/۳۶۴
		۲۰۱۷ تا ۲۰۲۱	۰/۰۰۰	۰/۴۷۶

داده‌های جدول شماره (۷) با تحلیل دومتغیره سری زمانی، تأیید کرده است که در دوره‌هایی که درآمد حاصل از منابع طبیعی در ایران بر اثر تحریم کاهش یافته، کیفیت حکمرانی در ایران نیز افول کرده است. به احتمال ۹۵ درصد، رابطه مشاهده‌شده، غیرتصادفی است. ضریب

محاسبه شده در دوره دوم، شدت بیشتری داشته است که اثرگذاری بیشتر اثر تحریم بر کیفیت حکمرانی در این دوره را تأیید می کند.

نتیجه گیری

توجه به فرایند حکمرانی پیموده شده که نشان دهنده شیوه حکمرانی اعمال شده است، به معنای آگاهی یافتن از وضعیت موجود خواهد بود؛ آنچه با بررسی سری زمانی کیفیت حکمرانی در ایران در بازه زمانی ۱۹۹۶ تا ۲۰۲۱ مشخص می شود این است که حکمرانی در ایران، دچار نوسانات شدیدی بوده و در عین حال، فرازهای ایجاد شده پس از سال پایه (۱۹۹۶) هیچگاه نتوانسته است به سطح اولیه بازگردد. به همین دلیل نیز در مجموع سال های بررسی شده، ضریب منفی به میزان ۰/۵۴ برای کیفیت حکمرانی در ایران محاسبه شده است که نشان دهنده تفوق سیر نزولی این شاخص است. این امر می تواند دلیل متقنی برای افزایش نارضایتی موجود در ایران باشد؛ زیرا، افزون بر نزولی بودن دوباره شاخص کیفیت حکمرانی در سال های پایانی بازه زمانی مورد بررسی، که به معنای کاهش کیفیت زندگی ایرانیان است، این موضوع نیز آشکار است که شیوه حکمرانی موجود در بیش از بیست سال گذشته، از ایستایی و ثبات لازم برخوردار نبوده و به طور کلی، شاهد کاهش و نزول مجموع کیفیت حکمرانی نیز بوده ایم که این امر به معنای ناتوانی دولت در ارائه خدمات و تنظیم سازوکارهای موجود در جامعه است. پیش بینی انجام شده بر پایه سری زمانی نیز بیانگر این نکته است که شرایط موجود به ادامه دار بودن افول حکمرانی در ایران منجر خواهد شد.

به منظور بهبود وضعیت فعلی لازم است که به عوامل تأثیرگذار بر شرایط موجود توجه شود؛ وضعیتی که در آن، متغیر ثبات سیاسی دارای بیشترین نقش است. این متغیر که ثبات در شیوه حکمرانی و درجه احتمال تداوم سیاست های مؤثر را هدف قرار می دهد، اختلال در ارائه خدمات دولتی را عامل اصلی فقدان ثبات معرفی می کند. بر پایه اطلاعات ارائه شده، این متغیر در سری زمانی بررسی شده، بهترین وضعیت خود را در سال پایه و بدترین وضعیت خود را در سال پایانی داشته و در مجموع سری زمانی، حدود ۶۴ درصد از توانایی خود را از دست داده و از عدد ۴۴ به ۱۶ افول کرده است. با وجود این، بررسی معادلات ساختاری سری زمانی، ثبات سیاسی را مهم ترین عامل تأثیرگذار بر کیفیت حکمرانی ایران معرفی کرده است و به همین دلیل نیز نخستین اقدام برای بهبود شرایط موجود، توجه به این متغیر خواهد بود. همچنین، افزایش

میزان فساد و به بیان دیگر، عدم پیشگیری از وقوع فساد به عنوان دومین عامل افول کیفیت حکمرانی در ایران مشخص شده است و پس از آن، با اختلاف اندکی، متغیر مسئولیت پذیری و پاسخ گویی قرار گرفته است. استمرار شرایط نامناسب به سخت شدن زیست مردم و ناگزیری پیگیری خواسته هایشان از مسیرهای دیگر خواهد انجامید.

تحلیل تأثیر محیط بین المللی نیز حاکی از این است که تحریم ها به طور مستقیم بر منابع مالی دولت و نحوه تخصیص آن تأثیر گذاشته و هم زمان با کاهش درآمدهای ناشی از صادرات منابع طبیعی که به معنای کاهش درآمد است، کیفیت حکمرانی نیز کاهش یافته است. این امر به این معنا است که با وجود سیاست گذاری های انجام شده در راستای کاهش وابستگی به درآمد منابع نفتی و فروش سایر منابع طبیعی، دولت به شدت به منابع درآمدی آن وابسته است.*

یادداشت‌ها

۱. بازه زمانی موردنظر منطبق با بازه ۱۳۷۴ تا ۱۴۰۰ شمسی است که در گزارش شاخص‌های حکمرانی جهانی بین سال‌های ۱۹۹۶ تا ۲۰۲۱ بررسی و سنجش شده است.
۲. قط‌نامه ۱۷۳۷ در دسامبر ۲۰۰۶، قط‌نامه ۱۷۴۷ در مارس ۲۰۰۷، قط‌نامه ۱۸۰۳ در مارس ۲۰۰۸، و قط‌نامه ۱۹۲۹ در ژوئن ۲۰۱۰.
۳. مهم‌ترین آن‌ها، فرمان اجرایی رئیس‌جمهور وقت امریکا به شماره ۱۳۳۸۲ در ژوئن ۲۰۰۶ است.
۴. برای بررسی رشد اقتصادی ایران از اطلاعات موجود در بانک جهانی درباره نرخ افزایش تولید ناخالص داخلی استفاده شده است.
۵. همه ارقام از بانک جهانی استخراج شده‌اند.

منابع

- الوانی، سیدمهدی؛ علیزاده‌ثانی، محسن (۱۳۸۶). تحلیلی بر کیفیت حکمرانی خوب در ایران. مطالعات مدیریت، ۱۸ (۵۳)، ۱-۲۴.
- امام‌جمعه‌زاده، سیدجواد؛ شهرام‌نیا، امیرمسعود؛ صفریانی، روح‌الله (۱۳۹۵). الگوی حکمرانی خوب؛ جامعه همکار و دولت کارآمد در مدیریت توسعه. علوم سیاسی، ۱۲ (۳۶)، ۷-۴۰.
- آهنی، منا؛ موسی‌خانی، مرتضی؛ افشار کاظمی، محمدعلی (۱۳۹۷). آینده‌پژوهی حکمرانی خوب در ایران با رویکرد سناریونویسی. فصلنامه علوم مدیریت ایران، ۱۳ (۵۱)، ۷۵-۱۰۶.
- بیور، مارک (۱۳۹۷). حکمرانی: مقدمه‌ای بسیار کوتاه. ترجمه عرفان مصلح و زهره کریم‌میان. تهران: نشر کرگدن.
- پوراحتشام، محمد (۱۳۹۷). رابطه کیفیت حکمرانی با سلامت در کشورهای منطقه جنوب‌غربی آسیا. رفاه اجتماعی، ۱۸ (۶۹)، ۱۵۹-۱۸۴.
- خرمی، مصطفی (۱۳۸۶). تجزیه و تحلیل سری‌های زمانی با نرم‌افزار MINITAB ۱۴. مشهد: سخن‌گستر.
- دانایی‌فرد، حسن (۱۳۸۸). چالش‌های مدیریت دولتی در ایران. تهران: سمت.
- دانایی‌فرد، حسن؛ باباشاهی، جبار؛ آذر، عادل؛ کردناهیچ، اسدالله (۱۳۹۱). تحول در رفاه ملی: آیا حکمرانی خوب نقش مهمی ایفا می‌کند؟ پژوهش‌های مدیریت ایران، ۱۶ (۴)، ۴۵-۶۲.
- ساعی، علی؛ روشن، تینا (۱۳۸۹). تحلیل درک حکمرانی در ایران. فصلنامه انجمن ایرانی مطالعات فرهنگی و ارتباطات، ۶ (۲۱)، ۱۶۷-۱۸۵.
- ساعی، علی؛ کبیری، افشار (۱۳۹۱). تحلیل تطبیقی کیفیت حکمرانی: مطالعه بین‌کشوری با رویکرد فازی ۲۰۰۸-۲۰۰۰. فصلنامه علوم اجتماعی، ۱۹ (۵۸)، ۶۱-۱۰۷.
- ساعی، علی؛ غفاری، غلامرضا؛ سرحدی، نرگس (۱۳۹۹). «تحلیل رابطه ادراک از کیفیت حکمرانی و سرمایه اجتماعی؛ مطالعه موردی زنان شهر کرج». مطالعات میان‌فرهنگی، ۱۵ (۴۳)، ۹-۳۴.
- سامتی، مرتضی؛ رنجبر، همایون؛ محسنی، فضیلت (۱۳۹۰). تحلیل تأثیر شاخص‌های حکمرانی خوب بر شاخص توسعه انسانی؛ مطالعه موردی کشورهای جنوب شرق آسیا. پژوهش‌های رشد و توسعه اقتصادی، ۱ (۴)، ۱۸۳-۲۲۳.
- سلاطین، پروانه (۱۳۹۸). کیفیت حکمرانی و کارآفرینی در رهیافت داده‌های پانل کشورهای منتخب. دولت‌پژوهی، ۵ (۲۰)، ۷۱-۱۰۲.
- شارع‌پور، محمود (۱۳۸۰). مدل‌سازی معادله ساختاری؛ آشنایی با کاربردهای برنامه لیزرل در تحقیقات اجتماعی. فصلنامه علوم اجتماعی، ۸ (۲)، ۲۰۴-۲۳۱.
- شریف‌زاده، فتاح؛ قلی‌پور، رحمت‌الله (۱۳۸۲). حکمرانی خوب و نقش دولت. فرهنگ مدیریت، ۱ (۴)، ۹۳-۱۰۹.
- شفیعی، حسن (۱۳۹۰). سری‌های زمانی و پیش‌بینی‌های مشروط در علوم سیاسی. فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، ۱۵ (۲)، ۸۳-۹۷.

صفریان، روح‌الله؛ امام‌جمعه‌زاده، سیدجواد (۱۳۹۶). الگوی حکمرانی خوب؛ سرمایه اجتماعی و توسعه همه‌جانبه. دولت‌پژوهی، ۳ (۱۲)، ۱۸۱-۱۴۵.

فیروزآبادی، حمیدرضا (۱۳۹۸). رابطه بین شاخص حکمرانی خوب و شاخص اخذ اعتبار در کشورهای منتخب حوزه MENA. پژوهش‌های علوم مدیریت، ۱ (۱)، ۱-۱۱.

کبیری، افشار (۱۳۹۵). تحلیل تطبیقی‌فازی رابطه منابع مالی دولت با کیفیت حکمرانی (مطالعه بین‌کشوری). جامعه‌شناسی کاربردی، ۲۷ (۶۳)، ۷۲-۵۵.

کریم‌پور، سیدعیسی؛ عابدینی، صمد؛ عزیزخانی، اقباله (۱۴۰۰). مطالعه نقش کیفیت حکمرانی خوب در رفاه عمومی (مورد مطالعه: کشورهای عضو سازمان همکاری اسلامی و سازمان همکاری اقتصادی و توسعه). مطالعات جامعه‌شناسی، ۱۳ (۵۱)، ۴۷-۲۷.

کمیجانی، اکبر؛ سلاطین، پروانه (۱۳۸۹). تأثیر حکمرانی خوب بر رشد اقتصادی کشورهای منتخب OECD و OPEC. فصلنامه مدل‌سازی اقتصادی، ۲ (۲)، ۲۴-۱.

مارویاما، جفری ام (۱۳۸۹). اصول مدل‌سازی معادلات ساختاری، ترجمه صمد رسول‌زاده اقدم، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

مانهایم، یارول؛ ریچ، ریچارد (۱۳۷۷). روش‌های تحقیق در علوم سیاسی: تحلیل تجربی. ترجمه لیلا سازگار، تهران: نشر دانشگاهی.

هانتینگتون، ساموئل (۱۳۸۵). سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: انتشارات علم.

Arampatzi, Efstratia, Burger, Martijn J, Stavropoulos, Spyridon and van Oort, Frank G. (2019). Subjective Well-Being and the 2008 Recession in European Regions: The Moderating Role of Quality of Governance. *International Journal of Community Well-Being*, 2 (2), 111-133.

Arndt, Christiane (2008). The Politics of Governance Ratings. *International Public Management Journal*, 11 (3), 275-297.

Helliwell, John F, Huang, Haifang, Grover, Shawn and Wang, Shun (2018). Empirical Linkages between Good Governance and National Well-Being. *Journal of Comparative Economics*, 64 (4), 1332-1346.

Kaufman, Daniel and Englander, Ernie (2005). A Team Production Model of Corporate Governance. *Academy of Management Perspectives*, 19 (3), 9-22.

Kaufmann, Daniel, Kraay, Aart and Mastruzzi, Massimo (2010). The Worldwide Governance Indicators, Methodology and Analytical Issues. *The World Bank, Development Research Group, Macroeconomics and Growth Team*, 5430, 1-28.

Koçak, Deniz and Akif Özer, Mehmet (2020). Comparing the Quality of Governance Across the European Union Member Countries: A Grey Relational Analysis Approach. *Policy Studies*, 43 (3), 1135-1155.

- Kraay, Aart, Kaufmann, Daniel, and Mastruzzi, Massimo (2010). *The Worldwide Governance Indicators: Methodology and Analytical Issues*. The World Bank.
- Mungiu-Pippidi, Alina (2020). The Rise and Fall of Good-Governance Promotion. *Journal of Democracy*, 31 (3), 88-102.
- Paanakker, Hester; Masters, Adam and Huberts, Leo (2020). *Quality of Governance: Values and Violations*. Cham: Palgrave Macmillan.
- Tsegaw, Paulos C (2020). The Nexus between Good Governance Indicators and Human Development Index in Africa: An Econometric Analysis. *Journal of Public Administration and Governance*, 10 (2), 1-19.



Research Paper

Models of Political Education in Women Politicians and its Impact on Political Competition at the Macro Levels (Cabinet and Islamic Parliament of Iran)***Amene Mirkhoshkhou¹ Soheila Sadeghi Fasaei²**

1. Assistant Professor in Political Science, Faculty of Administrative Sciences and Economics, Arak University, Arak, Iran

2. Professor in Sociology, Faculty of Social Sciences, University of Tehran, Tehran, Iran

DOI: [10.22034/ipsa.2023.486](https://doi.org/10.22034/ipsa.2023.486)

Receive Date: 12 April 2023

Revise Date: 12 June 2023

Accept Date: 02 July 2023



©2021 by the authors, Licensee IPSA, Tehran, Iran. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)

Extended Abstract**Introduction**

Transferring experience refers to one of the significant ways to enhance knowledge and awareness of the current situation. The political elites have had the chance to take the advantage of the political acting's opportunities and possibilities simultaneously, besides touching its limitations and obstacles closely on the other hand. It may be said that the experience of political acting varies in each society depending on the type of political system because the political systems' institutional, legal, and organizational structures, as well as the cultural, historical, religious, and intellectual features affect the ways of political acting, its rules, and its results and achievements. In Iran, women's political experience at the macro level is very paid attention to given its scarcity; since after forty years from the victory of the Islamic Revolution, the women's participation in policy-making and political decision-making is very insignificant. Several reasons are proposed, including structural limitations, cultural barriers, lack of elites' circulation, sexism, etc. (see: Mirkhoshkhou & Sadeghi, 2022). The study of the lived experiences of political elites with the experience of being at the macro levels of politics is one of the most reliable research methods to understand the reason. Via the in-depth interview method, and in the study of the political activism's characteristics, it was realized that the elites' political education models affect their understanding of politics as well as the policy-making ways. The main question of the present research is how many political education models can be extracted and what strategies do the people in these models have in political competition according to the experiences of women politicians?

Political education refers to the process of knowledge transfer and gaining political awareness in order for political participation at low, middle, and macro levels of political action, being different in political elite women based on the type of attitude towards politics, political interest, and political awareness. On the other hand, as a central issue of political activism, political competition stands for one of the criteria for measuring political behaviors and choices, as well as decisions. There are two distinguished types of open and hidden political competitions. Open political competition is exhibited in election and party campaigns; however, the hidden political competition includes all affairs not

*** Corresponding Author:****Amene Mirkhoshkhou, Ph.D.****E-mail:** a-mirkhoshkhou@araku.ac.ir



clearly mentioned anywhere, not written, done away from the eyes of ordinary people, while the adoption of competitive tactics and the result of the competition depends on it to some extent. In the present paper, identification of some political training or political education models, and their relationship with the types of hidden political competition leads to an effort to study some factors influencing the quality of politics of female political elites by means of their lived experiences.

Data Analysis Method

The current research was aimed at extracting Iranian elites' various political education models and their impact on political competitions. In this study, semi-structured interview and the qualitative data analysis method were employed through coding and based on Strauss and Corbin method (Strauss & Corbin, 2017) to highlight the central categories. In the first stage, the interview text was extracted by open coding, and in the next stages, important categories were subsequently extracted by central and selective coding in the two political education and political competition sections. The central categories of obedience, struggle, and choice in political education were all highlighted, each placed in separate models and in total three models including follower political education, combative political education, and citizenship political education. Moreover, according to the conceptualization of the extracted data, political competition was drawn as two categories of hidden political competition and competition in political authority. In the end, the effect of political education models on the type of political competition was summarized and then analyzed.

Data extraction was carried out by in-depth qualitative interviews with six elite political women. The samples were selectively chosen from among the leaders in politics field with experience of executive work at the macro levels of Iranian politics, such as the Islamic Council and members of the government. The selective components included the completion of the management course as well as taking a gap from the management course to get a more comprehensive view through detaching from today's concerns and issues. Two interviewees were members of the government and four were Islamic Council representatives, half selected from reformists and the other half from fundamentalists. The interviewees had an average age of 60 years, most experienced politics in the country's macro filed in their 40s-50s. The interviewees' current level of education is PhD and except for two, the rest also had a doctorate degree at the time of their tenure. They were married and with children (2.6 children on average), living in Tehran, two of whom born in the city and entered Tehran when they were students in their early 20s, and the rest were born in Tehran.

Findings and Discussion

1. Analytical-conceptual Models of Political Education:

- Follower Political Education

Follower political education refers to a type of political learning appearing with the central idea of following and obeying the religious political leaders and obtaining its requirements from religious interpretations of following and obedience. The concept of "guardian/protector" or "knower" stand for one of the fundamental and inviolable concepts of this type of political education, justifying the individual's pure obedience or full obedience in terms of ideology and religion in political affairs. This type of political education may be a definite basis for the individual's decision-making, taking positions, and political actions, considered aiming at implementing orders from superiors.

- Combative Political Education

Combative political education refers to a political learning method happened from the social body and in the years ending in the Islamic Revolution of Iran among the youth of urban

middle class. Aiming at fighting against the tyranny and the royal system, these people joined religious lectures, street demonstrations, and strikes. None of the interviewees had a close affiliation (family/organizational) with the key revolution fighters, but their participation was a kind of political interest, exhibiting itself in the revolution general participants' campaign goals. The purpose of combative political training is the identification of the boundaries of the struggle, identification of the enemy (foreign and domestic), resenting, defense preparation, public supervision, and anti-tyranny.

- Citizenship Political Education

This type of political education is exhibited through focusing on civic activities, participation in associations (academic, local, and non-governmental), parties and groups, as well as non-profit institutions. The citizenship political education is aimed at getting familiarized with some experimental social skills like strengthening group participation, tolerance, accepting criticism, network communication, and training some social political concepts such as rule of law, discipline, familiarity with individual and social rights, and human flourishing. The women selected to the political administration positions until the end of the 90s and the onset of the 20th century can be mainly divided based on two models of combative political education and follower political education. Hence, women known as politicians are affected by these two educational models. However, with the beginning of the second decade of the 20th century, when the political power rotation was influential, the citizenship political education model is seen in some female politicians. Affected by this model and in response to the question of when did you enter politics, instead of emphasizing on being a fighter, being a revolutionary, or being a follower, female politicians emphasized on their party experience, specialized knowledge, and political learning.

2. Analytical-conceptual Models of Political Competition

- Hidden Competitions

Hidden competitions refer to the ones different from open political competitions like elections. Hidden political competition may be observed within factions, as well as between different factions, mainly for gaining positions, enhancing influence, strengthening political prestige, etc., and in women, with the addition of gender burden, often considered as "female competition" or "female jealousy". It can be observed that given the lack of specialized political education as well as limited opportunities for women to participate at macro levels, females with macro political experience have severe intra-gender competition. In a case, in response to the question why the plan in favor of women failed, a parliament member interviewee replied that the failure to get the necessary votes to pass the plan in the Parliament was caused by not accompanying of other women members. Another interviewee, also a parliament member, explains how the competition of women in the elections within the parliament to take the ruling body seats caused the votes to be split and women were not elected. The effect of political education on political competition is observed here. The key reason for the political elite females' not supporting each other, observed particularly in the parliament meetings, is not only female jealousy as said, but also their lack of political experience and organizational and party training, making them unable to trust someone among themselves and unite around her. In such a situation, everybody wants to promote herself and if she failed, she will prevent the other persons from being elected or becoming famous. Thus, professional activism is a kind of political learning considering the first and most significant political game lesson in not acting alone, coordinating with other members including the central members of the party (if being a member of the party), or obeying the elders of the list or political faction.

- Competition in Political Power

As a kind of competition between ministries, vice-chairs, and government organizations with



institutions outside the government, political competition to gain political authority as much as possible is mainly proposed at institutional levels. Different institutions are in charge of policy-making in the field of women who can simultaneously take different and sometimes conflicting paths in women's issues. For instance, the Vice President of Women's Affairs on the one hand and the Supreme Council of Cultural Revolution on the other hand, and the Social and Cultural Council of the Ministry of Interior on the other hand, each consider themselves as the center and the owner of superior authority in policy-making and decision-making in the field of women. Besides, the Women's Fraction of the Parliament considers itself the authority in managing women's issues, such as legislation and supervision in this field. The result is that when the Supreme Leader raised the idea of forming an additional center in the field of women in 2012, it practically does not lead to any results since each of the aforementioned institutions and centers considers itself the ultimate criterion and focus of dealing with the women's issues, without paying attention to the effectiveness or the related institutions and organizations' special work.

Conclusion

Data analysis and extraction of political education and political competition models were shown. It can be claimed that some models of political education lead to more peaceful or non-conflictual competitions. In case that political competition may be divided into three types of conflict/elimination competition, pluralistic political competition, and unitary political competition, the type of political education model will be closely related to the political competition method. Taking a look at the follower and campaign political education models' components will show that these two models are ready to apply the model of conflict/elimination political competition in the field of open and hidden competition so that rival groups or rival political factions are eliminated or abandoned from the field of political games, dealings, and political participation. However, according to the citizenship political education model containing a higher and more complex level of individual political education and learning the political game's requirements and rules, the acceptance of pluralistic or unitary political competition can be witnessed. In this model, being aware of her value and intellectual differences with the rival group, a person (female) continues to interact, talk, and participate with the rival political group or faction, besides trying to make a positive sum total of the political game through uniting supra-partisan opinion at least on some issues – if not all the issues – so that overcoming problems, dead ends, and limitations will be possible. Adopting different political competition methods by political elites is related to the type of the political education models' effectiveness. Due to the different political values in each of the two ruling political factions, besides the weak political socialization, and finally not allocating resources to the elites' political education, the conflict/elimination political competition is seen more than other cases. A combination of all three models of political competition is what observed in the experience of women's politics in the Islamic Republic; nevertheless, rather than pluralism or unity, the basis of political competition among female political elites tends more toward conflict/elimination political competition.

Keywords: Woman Politician, Political Education, Political Competition, Lived Experience, Qualitative Analysis.

References

- Abdullah, Abdul Mutalib and Maleihe Zare (2017). "Investigation and analysis of the factors affecting the political education of citizens (a case study of Shiraz city)", *Political Science*, No. 25, 123-150.
- Agha Mohammadi, Javad and Hsan Asadi (2016). "Necessary competencies of teachers

- in political and social education of students", *Islamic Social Studies*, 75-102.
- Aghajani, Ali (2018) "Formation of Impact of Disputed Political Discourse of "Domain of Religion" on the political Rivalries of Islamic Republic of Iran", *Transcendent Policy*, Volume 6, Issue 20 , 99-120.
- Aghajani, Ali (2019) "Formulating the Political-Theological Rules: The Systematic Nature of Political Competitions", *Political and International Approaches*, Volume 10, Issue 4, 59-80.
- Ahmadi, Gholam Ali, et al. (2017). "Explaining the stages of political education (passage of politicization) based on the stages of cognitive development with an emphasis on academic courses", *Political Knowledge*, No. 27, pp. 23-60.
- Alamgerd, Golnaz and Kamran Jabari (2018). "Investigating the goals and principles of political education based on Mu'tazila political and social thoughts", *Research in Islamic Education Issues*, No. 41, 117-153.
- Apter, David and Charles Andrain (1999). "Pluralist theories and social groups", translated by Mirqasem Bani Hashemi, *Strategic Studies Quarterly*, No. 3, 172-147.
- Aristotle (1970) *Politics*, translated by Hamid Enayat, second edition, Tehran: Pocket Books Company.
- Attarzadeh, Mojtabi (1999). "Political flexibility and national interests: the place of political competition in Iran", *Strategic Studies*, No. 4, 53-82.
- Ayoubi, Hojjatollah (2001). "Political competition and political stability", *A Collection of Articles on Political Competitions and Challenges in Iran Today*, Vol. 2, Tehran: Ministry of Culture and Islamic Guidance.
- Bagheri, Mohammad (2010). "The effect of political education on political development from the perspective of Islam and the West", *Human Sciences*, No. 80, pp. 133-160.
- Barzega, Roghayeh, et al. (2019) "Political Education: Objectives, Mechanisms and Method Requirements", *Political and International Approaches*, Volume 10, Issue 3, 10-31.
- Burns, Nancy, Kay Lehman Schlozman, and Sidney Verba (2001) *The Private Roots of Public Action: Gender, Equality, and Political Participation*, Harvard University Press, Cambridge, Massachusetts.
- Darabi, Ali (2009) *Electoral behavior in Iran: models and theories*, Tehran: Soroush.
- Davodi, Mohammad and mahdi fazeli dehcordi (2016) "On the investigation of political education goals in Quran, with an emphasis on the educational principles", *Educational Doctrines In Quran and Hadith*, Volume 1, Issue 2, 19-40.
- Delavari, Abulfazl (1999). "Investigation of the roots of violence and political instability in Iran", *PhD thesis, University of Tehran*, Faculty of Law and Political Sciences.



- Downs, Anthony (1957) "An Economic Theory of Political Action in a Democracy", *Journal of Political Economy*, Vol. 65, No. 2 (Apr., 1957), pp. 135-150.
- Duvorjeh, Maurice (1993) *Principles of political science*, translated by Abolfazl Ghazi, Tehran: Scientific and Cultural Publications.
- "Education of half a million managers" (2019), *Donya-e-eqtesad*, number 4699, September 7.
- Eftekhari, Asghar (2001) "Political competition in the framework: an income on the political competition with ratio of per capita political insecurity", *A Collection of Articles on Political Competitions and Challenges in Iran Today*, Tehran: Ministry of Culture and Islamic Guidance.
- Eftekhari, Asghar and Hamid Mahjour (2016) "Political training pattern from the perspective of martyr Motahhari", *The Islamic Revolution Approach*, Volume 10, Issue 36, 77-98.
- Fadavi, Ahmad and Saeede Sadat Keramian (2013). "Pattern of political and security strategy in the process of Islamic-Iranian development", *Iranian Pattern of Progress*, No. 3, 34-9.
- Feirahi, Daoud (2005). "Government: Legitimacy Crisis and Political Competitions", *Farhange Andisheh*, No. 13, pp. 213-228.
- Flick, Uwe (2017) *An introduction to qualitative research*, translated by Hadi Jalili, 9th edition, Tehran: Ney.
- Ghaderi, Abdulasoul, et al. (2018). "Conceptual model of the political Basis of the Official philosophy of Public education in the Islamic Republic of Iran", *Education Research*, No. 14, 82-97.
- Goetz, Anne Marie (2003) "Women's education and political participation", *EFA Global Monitoring Report to UNESCO*.
- Habibi, Najafagholi (2016). "Political Education in Nahj al-Balagheh", *Nahj al-Balagheh Researches*, No. 21-22, pp. 102-117.
- Hajipour, Bahman, et al. (2015). "Designing a Political Marketing Model in Local Elections", *Public Administration Perspectives*, No. 27, 15-39.
- Hajipour, Simin (2018) *Women and political participation*, Tehran: Zehn Aviz.
- Hamidzadeh, Mohammad Sadegh, et al. (2016) "Quranic Principles of the Epistemology of Political Training Curriculum", *Islamic Politics Research*, Volume 4, Issue 9, 49-73.
- Imani, Mohsen and Sediqeh Soroush (2009). "Farabi's innovative theory in political education and its importance in the present era", *psychology and educational sciences*, Volume 39, number 1, 153-178.
- Jarrahi, Mahdi, et al. (2015). "Foundations, principles and methods of political education in the view of Qur'an", *Insight and Islamic Education*, Volume 11, No.

31, 95-112.

Javidi Kalate, Tahereh (2015). "Philosophical foundations of political education from the perspective of John Locke and Imam Khomeini", *Islamic Revolution Approach*, No. 30, pp. 118-99.

Jowkar, Esmail, et al. (2017) "The examination of education system's effectiveness's measure in political and social's civility on students", *Education Study*, Volume 3, Issue 9, 9-27.

Karimi Meleh, Ali (2001). "Potentials of conflict and requirements of political competition in Iran", *A Collection of Articles on Political Competitions and Challenges in Iran Today*, Tehran: Ministry of Culture and Islamic Guidance.

Khajesarvi, Gholamreza (2006). "A framework for the analysis of competition and political stability with a view to the experience of the Islamic Republic of Iran", *Political Knowledge*, No. 3, 116-86.

Mahjour, Hamid (2015). "Theoretical approaches to political education; With an emphasis on the Islamic approach", *Rahvarde Siasi*, No. 45-46, 7-32.

Marzooghi, Rahmatollah (2005). "Civil education from the perspective of Islam: an approach to political education", *Islamic Education*, No. 1, 108-93.

Masoudian, Parisa and Saeed Beheshti (2012). "Investigation of the goals, principles and methods of political education based on Nahj al-Balaghe", *Research in Islamic Education Issues*, No. 17, 7-26.

Mirkhoshkhou, Amene and Soheila Sadeghi Fasaei (2022) "Qualitative Analysis of Obstacles and Limitations of Women's Political Activity in Political Positions (Case Study: Cabinet and Islamic Parliament of Iran)", *Woman in Development and Politics*, Volume 20, Issue 4, 663-695.

Mirmohammadi, Davoud (2001). "Theoretical Approach to the Analysis of Political Competition and Social Harmony in Iran", *National Studies*, No. 9, 71-99.

Pye, Lucien (2001) *Crises and sequences in political development*, translated by Gholamreza Khajesaravi, Tehran: Research Institute of Strategic Studies.

Ranjbar, Maqsood (2008). "Political education in the framework of political systems and different theories", *studies of educational jurisprudence*, number 5, 155-175.

Roemer, John E. (2000) *Political Competition; Theory and Applications*, Harvard University Press.

Sadeghi, Toraj (2019) *Political marketing and election contests (techniques and tactics)*, Tehran: Zarnevesht.

Safaei Movahed, Saeed and Davoud Bavafa (2012). "Hidden curriculum shaping factors in Iran's higher education: a self-mapping ethnography", *Higher Education Curriculum Studies*, No. 7, 30-53.



- Sahu, Tapan Kumar and Kusum Yadav (2018) "Women's education and political participation", *International Journal of Advanced Education and Research*, Volume 3; Issue 6; November 2018; Page No. 65-71.
- Saunders, David (2001) *Patterns of political instability*, translated by Hamid Amanat, Tehran: Research Center for Strategic Studies.
- Seddigh, Mir-Ebrahim, et al. (2020) "The Electoral System and Political Participation in Iran and its Impact on the Performance of Representatives (Review of the Sixth and Seventh Rounds of the Islamic Consultative Assembly)", *Iranian Political Research*, Volume 7, Issue 23, 112-140.
- Selahshuri, Ahmad, et al. (2012). "Basics and components of political education from Imam Khomeini's point of view", *Research Journal of Islamic Revolution*, No. 5, 111-126.
- Seyed Emami, Kavos (2011) *Research in political science*, third edition, Tehran: Imam Sadiq University and Research Institute of Cultural and Social Studies.
- Shamsini Ghiasvand, Hassan and Musa Farhang Ranjabr (2017). "Education; Iran's National Interests and Political Development", *Studies of National Interests*, No. 10, 29-55.
- Sharafuddin, Hossein (2008). "Political socialization and political education", *Educational Jurisprudence Studies*, number 5, 177-198.
- Strauss, Anselm and Juliet Corbin (2018) *Fundamentals of Qualitative Research; Techniques and stages of production of contextual theory*, translated by Ebrahim Afshar, 7th edition, Tehran: Nay.
- Tork, Rostamali and Masoud Motalebi (2017). "National interests and political education of students in the Islamic Republic of Iran with an emphasis on the secondary school", *Studies of National Interests*, No. 10, pp. 111-136.
- Wittman, Donald (1973) "Parties as Utility Maximizers", *American Political Science Review*, vol. 67, issue 2, 490-498.
- Yeager, Werner (2014) *Paideia*, translated by Mohammad Hasan Lotfi, Tehran: Kharazmi.
- Yousefzadeh, Mohammadreza and Morteza Shahmoradi (2018). "Teachings and implications of the Ashura movement for political education", *Islamic Education*, No. 27, 27-7.
- Zabetpour, Gholamreza (2001). "The ineffectiveness of political parties in contemporary Iran", *Political Science*, No. 16, 219-288.
- Zarifinia, Hamidreza (1999) *Autopsy of Iran's political factions*, Tehran: Azadi Andisheh.

مدل‌های تربیت سیاسی در زنان سیاست‌مدار و تأثیر آن بر رقابت سیاسی در سطوح کلان (هیئت دولت و مجلس شورای اسلامی)

* سیده آمنه میرخوشخو^۱ سیهلا صادقی فسائی^۲

۱. استادیار علوم سیاسی، دانشکده علوم اداری و اقتصاد، دانشگاه اراک، اراک، ایران

۲. استاد جامعه‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران، تهران، ایران

لینک گزارش نتیجه مشابهت‌یابی: [https://hamyab.sinaweb.net/Ci_result/details/BF43F196A1886549/3%](https://hamyab.sinaweb.net/Ci_result/details/BF43F196A1886549/3%3D20.1001.1.1735790.1402.18.2.7.6)

20.1001.1.1735790.1402.18.2.7.6

چکیده

یکی از راه‌های انتقال تجربه‌ها و مهارت‌های کنشگری سیاسی در نسل‌های گوناگون، آگاهی از تجارب زیسته سیاست‌مداران است. تجربه‌بازیگری سیاسی به اقتضای نوع نظام سیاسی هر جامعه‌ای، متفاوت است؛ زیرا، ساختارهای نهادی، قانونی، و سازمانی نظام‌های سیاسی و همچنین، ویژگی‌های فرهنگی، تاریخی، دینی، و فکری بر شیوه‌های بازیگری سیاسی، قواعد و نیز نتایج و دستاوردهای آن تأثیر می‌گذارد. تربیت و آموزش سیاسی، به‌عنوان نخستین و مهم‌ترین مرحله در شیوه سیاست‌ورزی اهمیت فراوانی دارد؛ به‌گونه‌ای که مدل‌های گوناگون تربیت سیاسی بر نوع بازیگری سیاسی تأثیر بسزایی دارد که مهم‌ترین نمود آن در رقابت سیاسی آشکار می‌شود. پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که «براساس تجربه‌های زنان سیاست‌مدار، چند مدل تربیت سیاسی را می‌توان استخراج کرد و افراد حاضر در این مدل‌ها، چه راهبردهایی در رقابت سیاسی دارند؟» با استفاده از مصاحبه نیمه‌ساختاریافته و به‌کارگیری روش کیفی تحلیل داده‌ها از طریق کدگذاری به روش استراوس و کوربین، مقوله‌های مرکزی دو مفهوم آموزش سیاسی و رقابت سیاسی در ارتباط با تجربه زیسته زنان سیاست‌مدار ایرانی بررسی شد. در مجموع، سه مدل تربیت سیاسی پیرو، تربیت سیاسی مبارزاتی، و تربیت سیاسی شهروندی استخراج و تأثیر آن‌ها بر دو مفهوم رقابت سیاسی پنهان و رقابت در اقتدار سیاسی مطالعه شد. سرانجام، ارتباط مدل‌های تربیت سیاسی بر نوع رقابت سیاسی جمع‌بندی و تحلیل شد.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۱/۲۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۳/۲۲

تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۰۴/۱۱

نوع مقاله: پژوهشی

واژگان کلیدی:

زنان سیاست‌مدار،

آموزش سیاسی،

رقابت سیاسی، تجربه

زیسته، مطالعه کیفی

* نویسنده مسئول:

سیده آمنه میرخوشخو

پست الکترونیک: Mkhalili@mirkhoshkhou@araku.ac.ir

مقدمه

انتقال تجربه یا به اشتراک گذاشتن تجربه‌های گذشته، یکی از راه‌های مهم افزایش دانش و آگاهی درباره وضعیت موجود است. کارگزاران یا نخبگان سیاسی، این بخت را داشته‌اند که به‌طور هم‌زمان از فرصت‌ها و امکانات بازیگری سیاسی بهره‌مند باشند و البته محدودیت‌ها و موانع آن را نیز از نزدیک لمس کنند. می‌توان گفت، تجربه بازیگری سیاسی، با توجه به نوع نظام سیاسی در هر جامعه‌ای متفاوت است؛ زیرا، ساختارهای نهادی، قانونی، و سازمانی نظام‌های سیاسی و همچنین، ویژگی‌های فرهنگی، تاریخی، دینی، و فکری، بر شیوه‌های بازیگری سیاسی، قواعد آن، و نیز نتایج و دستاوردهای آن تأثیر می‌گذارد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به‌جز موارد اندکی، سیاست‌مداران ایرانی، کمتر به انتشار روزنگاشت یا خاطرات زمان تصدی‌گری خود علاقه‌مند بوده‌اند و البته تمایل پژوهشگران به بررسی روندها و فرایندهای مدیریت سیاسی و تحقیق درباره شیوه‌های سیاست‌مداری، بسیار کم یا تقریباً ناموجود است؛ بنابراین، دور از انتظار نیست که فرایند انتقال تجربه سیاست‌مداران ایرانی به نسل‌های بعدی، دچار اشکال شود و در نتیجه، امکان پرهیز از آزمودن دوباره خطاها و اشتباهات و بی‌توجهی به دستاوردها و موفقیت‌ها فراهم نباشد. این موضوع در برخی گروه‌ها، ازجمله در میان نخبگان سیاسی زن، به دلیل پیچیدگی و مسائل پرشمار حضور زنان در مشارکت سیاسی، از حساسیت بیشتری برخوردار است.

بدون مشارکت فعال زنان در فعالیت‌های سیاسی و سطوح تصمیم‌گیری، اهداف توسعه محقق نمی‌شود. تعهد دولت به ایجاد محیط مساعد برای مشارکت زنان در تصمیم‌گیری و سیاست‌ورزی، توانمندسازی زنان برای استفاده از ظرفیت‌های حقوقی خود برای کنترل منابع موجود اقتصادی، اجتماعی، مذهبی، فرهنگی، و سیاسی، تأمین‌کننده منافع کلی جامعه در راستای رشد و توسعه همه‌جانبه است (سهو و یداو^۱، ۲۰۱۸، ۶۸). از اوایل دهه ۱۹۸۰، پژوهش‌های بین‌المللی بر نقش عوامل تعیین‌کننده حضور زنان در تصدی مناصب سیاسی توجه داشته‌اند. مواردی چون عوامل سیاسی (نظام انتخاباتی، ترکیب حزبی دولت)، عوامل اجتماعی-اقتصادی (سطح تحصیلات زنان، میزان اشتغال)، عوامل جمعیتی (تعداد جمعیت، میزان شهرنشینی) و عوامل فرهنگی (دین) در تعیین نسبت کرسی‌های پارلمان که در اختیار زنان است، تعیین‌کننده بود (گوتز^۲، ۲۰۰۳، ۷). در ایران، تجربه سیاست‌ورزی زنان در سطح

1. Sahu and Yadav

2. Goetz

کلان، بسیار انگشت‌شمار و زیر ۵ درصد است. دلایل پرشماری از جمله محدودیت‌های ساختاری، موانع فرهنگی، عدم گردش نخبگان، جنسیت‌زدگی، و... در این مورد مطرح می‌شوند (ن.ک: میرخوشخو و صادقی، ۱۴۰۱). مجموع عوامل یادشده، پاسخ‌هایی هستند که تمرکز خود را بر موانع برون‌جنسیتی حضور زنان در مدیریت کلان سیاسی نهاده‌اند؛ در حالی که عوامل درون‌جنسیتی، همچون برخی ویژگی‌های سیاست‌ورزی زنان می‌تواند به عوامل بیرونی اضافه شده و در نتیجه، سبب ایجاد وضعیت کنونی عدم اقبال به حضور زنان در سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری شود. یکی از معتبرترین روش‌های پژوهشی در این زمینه، مطالعه تجربه‌های زیسته نخبگان سیاسی است که تجربه حضور در سطوح کلان سیاست را داشته‌اند. با به‌کارگیری روش مصاحبه عمیق و مطالعه ویژگی‌های کنشگری سیاسی، این نکته مشخص شد که اقسام سیاست‌ورزی با مدل‌های آموزش سیاسی نخبگان، هم‌پیوند است. پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که «بر پایه تجربه‌های زنان سیاست‌مدار، چند مدل تربیت سیاسی می‌توان استخراج کرد و افراد حاضر در این مدل‌ها، چه راهبردهایی در رقابت سیاسی دارند؟»

تربیت سیاسی، فرایند انتقال دانش و کسب آگاهی سیاسی به منظور مشارکت سیاسی در سطوح پایین، میانی، و کلان کنش سیاسی است که در زنان نخبه سیاسی بر پایه نوع نگرش به سیاست، علاقه‌مندی سیاسی، و نیز آگاهی سیاسی، متفاوت است. افزون‌بر این، رقابت سیاسی، به عنوان یکی از موضوعات محوری کنشگری سیاسی، از معیارهای سنجش رفتارها، انتخاب‌ها، و تصمیمات سیاسی است. نوع رقابت سیاسی، مسالمت‌آمیز یا تعارضی، تکثرگرا یا تمامیت‌خواه با انواع آموختگی سیاسی مرتبط است؛ از این رو، با شناسایی برخی مدل‌های آموزش سیاسی یا تربیت سیاسی و ارتباط آن با اقسام رقابت سیاسی تلاش شده است برخی عوامل مؤثر بر کیفیت سیاست‌ورزی نخبگان سیاسی زن از طریق تجربه زیسته آن‌ها بررسی و مطالعه شود.

۱. پیشینه پژوهش

تربیت سیاسی، مفهومی بین‌رشته‌ای و ناظر بر ابعاد تربیتی فرد و آماده‌سازی او برای مشارکت اجتماعی و سیاسی است. تربیت سیاسی، روندی است که فرد از طریق آموزش و کسب مهارت، برای مشارکت آگاهانه و مسئولانه در فعالیتهای سیاسی جامعه خود آماده می‌شود. چنان‌که گفته می‌شود، «آموزش، پیش‌گوی دقیق مشارکت سیاسی است» (بیرنز^۱ و دیگران، ۲۰۰۱، ۲۸۶).

1. Burns

آماده‌سازی فرد در فرایند آموزش و تربیت سیاسی می‌تواند ابعاد گوناگونی از جمله تقویت مهارت‌های اجتماعی، پرورش استعدادهای فکری و ذهنی، ابعاد روان‌شناختی و نیز جنبه‌های معنوی کمال انسانی داشته باشد. درواقع، مبنای بنیادین تربیت سیاسی، تعلیم‌پذیری سیاسی انسان‌هاست. «تربیت سیاسی، یعنی پرورش و شکوفاسازی استعدادهای مربوط به بعد سیاسی انسان و ویژگی‌های عمومی او، یعنی قدرت، تا از این راه، متربی، ضمن فهم روابط قدرت و پیچیدگی نظام‌های سیاسی درون شبکه وسیع قدرت، آگاهانه و فعالانه عمل کند» (عالم‌گرد و جباری، ۱۳۹۷، ۱۲۸). به‌طورکلی می‌توان از دو پیامد مستقیم و غیرمستقیم آموزش بر مشارکت سیاسی یاد کرد: اثرات مستقیم، شامل کسب دانش و مهارت‌های ارتباطی مفید در بحث عمومی و آموزش تحلیل سیاسی از طریق برگزاری دوره‌هایی درباره مسائل جاری روز؛ و پیامدهای غیرمستقیم آن، شامل تأثیر مشارکت داوطلبانه در مدرسه، دانشگاه، باشگاه‌های ورزشی، و فعالیت‌های فرهنگی نهادهای آموزشی است؛ عرصه‌هایی که جوانان می‌توانند نخستین تجربه‌های خود در سیاست را با اعمال رهبری، بهبود مهارت‌های مدنی، همکاری، و آموزش فنون مذاکره، گسترش دهند (بیرنز و دیگران، ۲۰۰۱، ۱۴۱-۴۲).

در ایران، تربیت سیاسی به‌عنوان یک موضوع تأملی و پژوهشی از نیمه دهه ۱۳۸۰ موردتوجه قرار گرفت. با انتشار ویژه‌نامه‌ای از مجله «مطالعات فقه تربیتی»، وابسته به مجتمع آموزشی جامعه‌المصطفی، در سال ۱۳۸۷ (شماره ۵) با عنوان تربیت سیاسی، درمجموع، ۶ نویسنده، مقاله‌هایی درباره اصول، مبانی، و اهداف تربیت سیاسی بر پایه آموزه‌های اسلامی نوشتند. پس از آن، بیشتر نشریه‌های مرتبط با تعلیم و تربیت، تعداد زیادی از مقاله‌های نظری، تحلیلی، و پیمایشی را با هدف بررسی وجوه گوناگون تربیت سیاسی، به‌ویژه با تمرکز بر رویکردهای اسلامی، منتشر کردند. به‌طورکلی می‌توان آثار منتشرشده درباره تربیت سیاسی را در ۴ گروه دسته‌بندی کرد: مطالعات اسلامی، مطالعات غرب، محور جامعه‌شناسی سیاسی، و محور تعلیم و تربیت.

گروه نخست، مطالعات اسلامی آموزش سیاسی است که در آن‌ها به ارائه مبانی، اصول، و اهداف تربیت سیاسی با توجه به منابع دینی و اسلامی پرداخته می‌شود و دستاورد آن، معرفی مؤلفه‌هایی مانند صداقت، ظلم‌ستیزی، وفای به عهد، امانت‌داری، رعایت اخلاق، مسئولیت‌پذیری و نظارت همگانی، عدالت‌خواهی، آزاداندیشی، پرهیز از سلطه‌جویی، و... به‌عنوان مفاهیم محوری تربیت سیاسی است. گروه دوم، در پژوهش‌های انگشت‌شماری خلاصه می‌شود که تربیت سیاسی را از منظر مبانی فکری-نظری اندیشمندان غربی بررسی کرده‌اند. در این گروه، بر برخی محورهای

ازجمله مشارکت سیاسی، دموکراسی، قانون‌مداری، حوزه عمومی، و حقوق شهروندی تمرکز شد. دسته سوم، پژوهش‌هایی هستند که آموزش و تربیت سیاسی را مفهومی در راستای جامعه‌پذیری و جامعه‌شناسی سیاسی می‌دانند و بیشتر بر مسائلی مانند منابع جامعه‌پذیری سیاسی، ازجمله خانواده، مراکز آموزشی، همسالان، رسانه‌ها، و... تمرکز دارند؛ براین اساس، هدف تربیت سیاسی، جامعه‌پذیری سیاسی افراد و آماده‌سازی فراگیران برای مشارکت سیاسی و انتقال ارزش‌ها، نگرش‌ها، و رفتارهای سیاسی به نسل نو است. سرانجام، پژوهش‌هایی که با تمرکز بر مبانی و اصول تعلیم و تربیت در مراکز آموزشی، ازجمله مدارس، به بررسی شیوه‌های آموزش و تربیت سیاسی افراد از سنین کودکی و نوجوانی و با تمرکز بر مفاد درسی، آموزشی، و برنامه‌ریزی درسی در منابع پرداخته‌اند (ن.ک: جدول شماره ۱).

جدول شماره (۱). پیشینه پژوهش درباره تربیت سیاسی

آموزش و تربیت سیاسی	پیشینه پژوهش	مفاهیم اصلی
۱. مطالعات اسلامی	حبیبی، ۱۳۸۶؛ ایمانی و سروش، ۱۳۸۸؛ ایمانی و سروش، ۱۳۸۸؛ سلحشوری و دیگران، ۱۳۹۱؛ مسعودیان و بهشتی، ۱۳۹۱؛ جراحی و دیگران، ۱۳۹۳؛ داودی و فاضلی دهکردی، ۱۳۹۴؛ مهجور، ۱۳۹۴؛ افتخاری و مهجور، ۱۳۹۵؛ قادری و دیگران، ۱۳۹۷؛ عالم‌گرد و جباری، ۱۳۹۷؛ یوسف‌زاده و شاه‌مرادی، ۱۳۹۷.	صداقت، ظلم‌ستیزی، وفای به عهد، امانت‌داری، رعایت اخلاق، مسئولیت‌پذیری و نظارت همگانی، عدالت‌خواهی، آزاداندیشی، پرهیز از سلطه‌جویی و...
۲. مبانی فکری-نظری غربی	جاویدی، ۱۳۹۴؛ برزگر و دیگران، ۱۳۹۸.	مشارکت سیاسی، دموکراسی، قانون‌مداری، حوزه عمومی و حقوق شهروندی
۳. جامعه‌پذیری و جامعه‌شناسی سیاسی	مرزوقی، ۱۳۸۴؛ شرف‌الدین، ۱۳۸۷؛ رنجبر، ۱۳۸۷؛ باقری، ۱۳۸۹؛ عبدالله و زارع، ۱۳۹۶.	خانواده، مراکز آموزشی، همسالان، رسانه‌ها و...
۴. آموزش و برنامه‌ریزی درسی	حمیدزاده و دیگران، ۱۳۹۵؛ آقامحمدی و اسدی، ۱۳۹۵؛ فرمیهی، ۱۳۹۵؛ فراهانی، ۱۳۹۵؛ جوکار و دیگران، ۱۳۹۶؛ ترک و مطلبی، ۱۳۹۶؛ شمسینی غیاثوند و فرهنگ رنجبر، ۱۳۹۶؛ احمدی و دیگران، ۱۳۹۷.	مفاد درسی، آموزشی و برنامه‌ریزی درسی

در مجموع، منابع پرشمار پژوهشی در ایران در حوزه تربیت سیاسی، بیشتر با تمرکز بر مفاهیم اسلامی تربیت و نیز با رویکرد رشته‌های دانشگاهی تعلیم و تربیت نوشته شده‌اند که همسو با هدف تربیت انسانی متعادل و متوازن و در راستای پرورش متناسب با اهداف نظام سیاسی اسلامی است. اساساً مفهوم تربیت سیاسی، مورد توجه رشته‌های دیگر علوم انسانی مرتبط، ازجمله جامعه‌شناسی، علوم سیاسی، حقوق، اقتصاد، و... قرار نگرفت و محدود به رشته علوم تربیتی و برنامه‌ریزی آموزشی باقی ماند؛ بنابراین، بیشتر پژوهش‌های کنونی انجام‌شده، بر تربیت شهروند یا امت مسئولیت‌پذیر متمرکز است تا نقش حمایتی توده‌ها در رویدادها و

جریان‌ات سیاسی از نظام سیاسی مستقر، تقویت شود؛ ازاین‌رو، کمتر به ابعاد نخبگی و شیوه‌های توانمندسازی افراد در راستای سیاست‌ورزی یا پرورش نخبگان سیاسی توجه دارد. در مورد پیشینه پژوهش‌های انجام‌شده درباره مفهوم رقابت سیاسی نیز می‌توان گفت، عموماً رقابت سیاسی را نوعی اقدام و عمل با هدف کسب قدرت و نگه داشتن یا افزایش قدرت سیاسی می‌دانند. موضوع رقابت سیاسی، حفظ قدرت سیاسی یا دستیابی به سهم بیشتری از قدرت سیاسی است. در یک تعریف جامع، رقابت سیاسی، هر نوع اقدام داوطلبانه، موفق یا ناموفق، سازمان‌یافته یا بی‌سازمان، مقطعی یا مستمری است که برای تأثیرگذاری بر انتخابات، سیاست‌های عمومی، اداره امور عمومی، یا گزینش رهبران سیاسی در سطوح گوناگون حکومتی، اعم از محلی و ملی انجام می‌شود و از روش‌های قانونی یا غیرقانونی استفاده می‌کند (پای، ۱۳۸۰، ۲۴۳ و ۲۴۴).

موضوع رقابت سیاسی، به‌عنوان یکی از محورهای مهم پژوهش‌های علوم سیاسی، از اواخر دهه ۱۳۷۰ در ایران موردتوجه قرار گرفت. با انتشار ویژه‌نامه‌ای درباره رقابت‌های سیاسی و امنیت داخلی جمهوری اسلامی ایران از فصلنامه «مطالعات راهبردی» (۱۳۷۸) رقابت سیاسی با تأکید بر مفهوم امنیت، صورت‌بندی شد. سه سال بعد، نسخه دوجلدی «مجموعه مقالات رقابت‌ها و چالش‌های سیاسی در ایران امروز» (۱۳۸۰) مجموعه آرا و پژوهش‌های نویسندگان پرشماری را درباره رقابت سیاسی منتشر کرد.

به‌جز مفهوم رقابت‌های سیاسی فراملی، ازجمله رقابت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی، بیشتر آثار مهم در حوزه رقابت سیاسی را می‌توان در قالب سه زیرشاخه تقسیم‌بندی کرد: دسته نخست، شامل موضوع رقابت سیاسی، امنیت، و منافع ملی است. دسته دوم، به موضوع رقابت سیاسی و احزاب می‌پردازد، و دسته سوم، بر موضوع رقابت سیاسی و انتخابات تمرکز داشته‌اند. البته برخی موضوعات مهم درباره رقابت سیاسی، ازجمله تأثیر جهانی‌شدن یا صورت‌بندی مناقشه کلامی در رقابت‌های سیاسی جمهوری اسلامی نیز جزو پژوهش‌های دارای اهمیت هستند (ن.ک: جدول شماره ۲).

جدول شماره (۲). پیشینه پژوهش‌های انجام‌شده درباره رقابت سیاسی

رقابت سیاسی	پیشینه پژوهش
۱. امنیت و منافع ملی	عطارزاده، ۱۳۷۸؛ ایوبی، ۱۳۸۰؛ میرمحمدی، ۱۳۸۰، افتخاری، ۱۳۸۱؛ فیرحی، ۱۳۸۴؛ خواجه‌سروی، ۱۳۸۵؛ فدوی و کرامیان، ۱۳۹۲
۲. احزاب	ظریفی‌نیا، ۱۳۷۸؛ ضابط‌پور، ۱۳۸۰.
۳. انتخابات	دارابی، ۱۳۸۸؛ امینی، ۱۳۸۹؛ صدیق و دیگران، ۱۳۹۹؛ حاجی‌پور و دیگران، ۱۳۹۵؛ صادقی، ۱۳۹۸.
۴. سایر (جهانی‌شدن، مناقشات کلامی)	شهرام، ۱۳۸۶؛ آقاجانی، ۱۳۹۷ و ۱۳۹۸.

نقطه تمرکز بیشتر این پژوهش‌ها، مدل رقابت سیاسی آشکار است که به شکل رقابت‌های سیاسی انتخاباتی نشان داده می‌شود؛ فارغ از اینکه رقابت سیاسی انتخاباتی، تنها یکی از شکل‌های رقابت سیاسی است که در راهیابی نخبگان به قدرت سیاسی، دارای اهمیت است. اقسام پرشماری از رقابت سیاسی وجود دارد که جزو رقابت‌های سیاسی پنهان به‌شمار می‌آیند و به صورت رقابت‌های درون‌گروهی، درون‌جناحی، و درون‌حزبی پیش از انتخابات، بروز می‌یابند. رقابت‌های مهم سیاسی دیگری نیز در فردای انتخابات، در تصمیم‌گیری‌ها، سیاست‌ورزی‌ها، و رقابت‌های نهادی و سازمانی بروز می‌کنند. به غیر از رقابت‌های سیاسی آشکار در زمان انتخابات، کمتر پژوهشی به انواع دیگر رقابت سیاسی توجه داشته است. در پژوهش حاضر، با بررسی ارتباط مدل‌های تربیت سیاسی با شیوه‌های سیاست‌ورزی نخبگان سیاسی، به ویژه با عنوان رقابت سیاسی، برخی روندهای پنهان در رقابت سیاسی بررسی و شناسایی شده‌اند.

۲. مؤلفه‌ها و ابعاد تربیت سیاسی

تربیت سیاسی، روندی است که از طریق آن، مشروعیت حاکمیت، قانون‌مداری، بهبود زندگی، و شکوفایی انسان تحقق می‌یابد. این امر، نیازمند ایجاد دموکراسی، بستر گفت‌وگویی، و حوزه عمومی است که با فراهم کردن شرایط فردی‌ای مانند آشنایی با روش استدلال یا منطق، آشنایی با سواد حقوقی (قانون اساسی و حقوق شهروندی)، و شرایط اجتماعی (آزادی بیان و عقیده و نیز مکانی برای تبادل نظر)، در سایه آموزش محقق می‌شود (برزگر و دیگران، ۱۳۹۷، ۲۳).

تاکنون تعریف‌های پرشماری برای تربیت سیاسی ارائه شده است که مؤلفه‌های گوناگونی را در نظر داشته‌اند. براساس نتایج پژوهش‌های انجام‌شده در ایران، تربیت سیاسی در قالب دو دسته، تقسیم و تعریف می‌شود که بیشتر، تربیت سیاسی غربی و تربیت سیاسی اسلامی نامیده می‌شود. تربیت سیاسی مدرن غربی، بر کسب هرچه بیشتر قدرت و نفوذ دلالت دارد که حتی با تعاریف فلسفی یونان باستان از تربیت سیاسی در مفهوم «پایندگی» متفاوت است؛ و تربیت سیاسی اسلامی که هدف غایی آن، الهی شدن و انسان کامل است که با تشکیل حکومت اسلامی و تربیت سیاست‌مداران فاضل محقق می‌شود (درباره تربیت سیاسی اسلامی، ن.ک: ایمانی و سروش، ۱۳۸۸).

مؤلفه‌های مرتبط با تربیت سیاسی بر چند مفهوم کلیدی، از جمله قانون‌مداری، نظم، آشنایی با

حقوق فردی و اجتماعی، شکوفایی انسان و آزادی تبدیل شدن به انسان شایسته تأکید دارد که همگی ازجمله ارزش‌ها و آرمان‌های سیاسی ملت‌ها و دولت‌ها به‌شمار می‌آیند. «تربیت سیاسی، فرایندی است که از طریق آن، مشروعیت حاکمیت، قانون‌مداری، گفتمان، و بهبود زندگی و شکوفایی انسان محقق می‌شود (برزگر و دیگران، ۱۳۹۷، ۲۱). مهم‌ترین اهداف تربیت سیاسی عبارتند از: (۱) پرورش قدرت آزادی، اختیار، و مسئولیت در فرد؛ (۲) رشد سیاسی؛ (۳) تربیت انسان آزاداندیش؛ (۴) پرورش روح عدالت‌خواهی. در این رویکرد، مهم‌ترین اصول تربیت سیاسی عبارتند از: تفکر و تعقل، تکیه بر عقل و توانایی‌های شناختی انسان، آزادی و انتخاب، اصل مسئولیت، اصل مشارکت در فرایند سیاسی، و اصل اجتماعی بودن تربیت (عالم‌گرد و جباری، ۱۳۹۷، ۱۴۷-۱۴۰)؛ بنابراین، تربیت سیاسی می‌تواند دارای ابعاد گوناگونی ازجمله افزایش دانش، تقویت مهارت‌های انسانی، و همچنین، تقویت ابعاد معنوی باشد.

باوجود مبانی متفاوت ترسیم‌شده در تربیت سیاسی غربی و اسلامی، خط‌تمایز روشنی میان اصول برآمده از این دو تقسیم‌بندی وجود ندارد؛ اما می‌توان در هریک از این تعریف‌ها بر دو محور «قدرت» و «اخلاق» تأکید کرد. مهم‌ترین اصل در پژوهش‌های مرتبط با تربیت سیاسی اسلامی، هماهنگی «اخلاق» و «سیاست» معرفی می‌شود؛ درحالی‌که تربیت سیاسی غربی یا غیراسلامی را حول محور «قدرت» خلاصه می‌کنند. اگرچه در هر دو طیف پژوهش‌های انجام‌شده می‌توان مواردی مانند تحقق استعدادهای انسانی، مشارکت در سرنوشت، و آزادی‌خواهی را دید، اما نمی‌توان آشکارا نشان داد که تربیت سیاسی غربی از ابعاد «اخلاقی» آن، به‌معنای فضیلت‌های انسانی، بی‌بهره است یا در تربیت سیاسی اسلامی، به‌هیچ عنوان به موضوع «قدرت» توجه نشده است؛ یا اینکه هدف تربیت سیاسی غربی، تنها تأمین نیازهای مادی و هدف تربیت اسلامی، تکمیل ابعاد معنوی انسانی است. درواقع، در هر دو سوی این تقسیم‌بندی، موارد مشترکی از اصول، غایت‌ها، و منافع مادی و غیرمادی در آموزش و تربیت سیاسی مشاهده می‌شود. آنچه نظریه‌پردازان و پژوهشگران عرصه تربیت سیاسی در ایران از آن غافل بوده‌اند، این است که میان وضعیت ایده‌آل تربیت سیاسی و وضعیت موجود تربیت سیاسی، تفاوت‌های آشکاری وجود دارد که فهم زوایای تربیت سیاسی را پیچیده می‌کند. همچنین، تمایز روشنی میان تربیت سیاسی عموم توده/ شهروندان و تربیت سیاسی نخبگان وجود ندارد و آموزش و تربیت سیاسی تاکنون، بیشتر ناظر بر آحاد جامعه و جامعه‌پذیری سیاسی افراد بوده است.

۳. تربیت سیاسی شهروندی و نخبگانی

بر پایه روایت کتاب «پایندیا» از فلسفه سیاسی یونان باستان، تربیت سیاسی شهروندان، مهم‌ترین رسالت جست‌وجوگران حقیقت یا فلاسفه بود (یگر، ۱۳۹۳) و در تعریف ارسطویی از سیاست، پرورش انسان متعلق به دولت‌شهر یا شهروند علاقه‌مند به وضعیت عمومی، صورت مطلوب تربیت سیاسی افراد است (ارسطو، ۱۳۴۹). در تاریخ تفکر سیاسی یونان باستان، تمایز آشکاری میان تربیت سیاسی شهروند و نخبگان سیاسی وجود ندارد؛ زیرا، در دولت‌شهرهای یونان باستان، تصمیم‌گیری درباره مهم‌ترین موضوعات شهر که با دموکراسی مستقیم اداره می‌شد، با مشارکت شهروندانی انجام می‌گرفت که در جایگاه نخبگان تصمیم‌گیرنده بودند.

در حال حاضر، با توجه به پیچیدگی ابعاد زندگی اجتماعی و گستردگی موضوعاتی که جوامع با آن روبه‌رو هستند، مشارکت سیاسی شهروندان با کنشگری نخبگان سیاسی که سیاست‌گذاران و تصمیم‌گیرندگان اصلی کشور به‌شمار می‌آیند، متفاوت است. امروزه تربیت سیاسی، بیشتر در محدوده معنای جامعه‌شناختی عموم مردم قرار دارد که به معنای پذیرش و تثبیت تدریجی اصول و قواعد سیاسی است؛ به گونه‌ای که افراد بتوانند در فرایند مشارکت سیاسی، نقش بیشتری ایفا کنند. بر این اساس اگر تربیت سیاسی را جزئی از فرایند جامعه‌پذیری سیاسی افراد بدانیم، منابع و عوامل مؤثر بر آن به دو دسته تقسیم می‌شوند: دسته نخست، عوامل نخستین جامعه‌پذیری سیاسی که در تماس‌های نزدیک و چهره‌به‌چهره‌ای مانند خانواده و گروه همسال بروز می‌یابد و دسته دوم، عواملی که فراتر از تماس‌های چهره‌به‌چهره و نزدیک و شامل مراکز علمی (مدارس)، حوزه‌های علمیه، دانشگاه‌ها، احزاب، رسانه‌ها، شبکه‌های مجازی، و... است. همچنین، اگر تربیت سیاسی را جزئی از فرایند تربیتی-فرهنگی افراد بدانیم که محصول ویژگی‌های اجتماعی جامعه است، می‌توان عواملی چون محیط اجتماعی، ساختار خانواده، ویژگی‌های فردی، وضعیت اقتصادی، و دین و مذهب را در آن دخیل دانست.

بنابراین، همان‌گونه که برخی پژوهشگران به درستی اشاره می‌کنند، اهداف تربیت سیاسی تحت الشعاع ساختار نظام اجتماعی و سیاسی از یک سو و فرهنگ سیاسی جامعه از سوی دیگر است (عبدالله و زارع، ۱۳۹۶، ۱۳۸)؛ زیرا، گرایش‌ها و رفتارهای افراد در حوزه سیاست، اعم است از نوع نگرش به شخصیت‌های سیاسی، نظام سیاسی، آزایی که در صندوق‌ها می‌ریزند، و مواضع سیاسی‌ای که در پیش می‌گیرند و از نظام ارزشی سیاسی آن افراد تأثیر می‌پذیرد.

در واقع، هدف از تربیت سیاسی در هر نظامی، ساختن شخصیت سیاسی متناسب با آن نظام در جامعه است.

چنانچه تربیت سیاسی را تنها محدود به جامعه‌پذیری سیاسی ندانیم و به ابعاد تربیت سیاسی نخبگان به عنوان بحثی حرفه‌ای‌تر از تربیت سیاسی توجه کنیم، تربیت سیاسی، ناظر بر افزایش مهارت و توانمندی افراد برای نخبگی سیاسی است که می‌تواند در بردارنده مراحل متفاوتی از مراحل عمومی تا مراحل تخصصی باشد. آن‌گونه که در پژوهش احمدی و دیگران (۱۳۹۷) نشان داده شده است، تربیت سیاسی می‌تواند در بردارنده مراحل شش‌گانه زیر باشد:

۱. آگاهی سیاسی که شامل ساماندهی علایق و عمل سیاسی از راه مشاهده و تقلید است؛

۲. کسب دانش سیاسی یا تحصیل و آموزش تخصصی در حوزه سیاست؛

۳. سواد سیاسی و توان درک و فهم مسائل سیاسی؛

۴. تربیت سیاسی و کاربرد آموخته‌ها و تجزیه و تحلیل دانش عمومی سیاست در زندگی؛

۵. متریبی سیاسی که از مهارت‌های ذهنی بالاتری از جمله ارزشیابی و آفرینندگی

برخوردار است و قادر به هماهنگی فعالیت‌ها با مهارت‌های سیاسی است؛

۶. مربی سیاسی یا سیاست‌مدار که در کلیت یکپارچه شناخت سیاسی، توانمند و فعالیت در حیطه مهارت‌های سیاسی برای او عادی شده است. یک مربی سیاسی یا سیاست‌مدار، توانایی به اشتراک‌گذاری دانشی را دارد که مبتنی بر آموزش، تخصص، و آگاهی است (احمدی و دیگران، ۱۳۹۷، ۵۵-۵۱).

بنابراین، می‌توان گفت که تربیت سیاسی مانند فرهنگ سیاسی، یک وجه نخبگانی دارد و یک وجه توده‌ای. تربیت سیاسی شهروند و تربیت سیاسی نخبگان، دو مقوله کاملاً یکسان نیستند، بلکه سلسله‌مراتبی دارند که یکی پیامد دیگری است؛ به این معنا که نخبه سیاسی، ابتدا شهروند سیاسی است و باید باشد، سپس، در مراحل بعدی، سطوح آموزش و تربیت سیاسی او تخصصی‌تر می‌شود. چنان‌که مفروض دانسته می‌شود، تربیت سیاسی نخبگان، یکی از وظایف دانشگاه و آموزش در رشته علوم سیاسی است، اما آنچه در عمل رخ می‌دهد، این واقعیت است که تعداد بسیار کمی از نخبگان سیاسی دو قوه مجریه و مقننه و نیز نهادهای انتصابی دیگر، از دانش آموختگان علم سیاست هستند. در ایران، برپایه داده‌های تفصیلی بازار کار، در سال ۱۳۹۷ از حدود ۵۵۵ هزار نفر از شاغلان کشور در دسته شغلی «قانون‌گذار، مقامات

عالی‌رتبه، و مدیران» بیشترین تعداد، در بردارنده مدیران دارای سابقه تحصیلی مهندسی (۲۷ درصد) و پس‌از آن، دانش‌آموختگان «بازرگانی و علوم اداری» است که در مجموع، بیش از ۵۰ درصد مقام‌های مدیریتی در اختیار آن‌ها قرار دارد. شاغلان تحصیل‌کرده در رشته‌های «علوم اجتماعی و رفتاری» شامل علوم سیاسی، علوم اقتصادی، و جامعه‌شناسی، تنها سهمی ۴/۶ درصدی را در بین مدیران داشته‌اند (دنیای اقتصاد، ۱۳۹۸، ۶)؛ بنابراین، تاکنون و برپایه پژوهش‌های انجام‌شده، بدون آنکه توجه خاصی به ارتباط نخبگی سیاسی در ایران با تحصیلات و آموزش تخصصی در سیاست وجود داشته باشد، بیشتر بر تربیت سیاسی توده‌ها/ ملت/ شهروند تمرکز شده است و وضعیت ایده‌آل آموزش و تربیت سیاسی در ارتباط با آن‌ها و نه نخبگان سیاسی در نظر گرفته می‌شود.

حتی اگر واقعیت یادشده را نادیده بگیریم و فرض کنیم که به‌جز تربیت سیاسی توده‌ها باید به آموزش و تربیت سیاسی نخبگان نیز توجه شود، میان وضعیت ایده‌آل و آنچه در واقعیت رخ می‌دهد، تفاوت‌های معناداری وجود دارد. تربیت سیاسی موردانتظار، یک چیز است و تربیت سیاسی آن‌گونه که اتفاق می‌افتد، چیز دیگر. با الهام از این جمله جان دیویی که می‌نویسد: «بزرگ‌ترین مغالطه تعلیم و تربیت معاصر این است که نظام‌های آموزشی گمان می‌کنند که فراگیرندگان تنها آنچه را که این نظام‌ها اراده می‌کنند، فرامی‌گیرند» (به نقل از: صفایی‌موحد و باوفا، ۱۳۹۱، ۳۲)، تربیت سیاسی موردانتظار، حالت ایده‌آلی است که تربیت سیاسی انجام‌شده با آن فاصله معناداری دارد. تعریف‌های غیروشن و مبهمی از تربیت سیاسی نخبگان وجود دارد که به دو زیرگروه «اسلامی» و «غیراسلامی» تقسیم‌بندی می‌شوند و در بسیاری از مؤلفه‌ها با یکدیگر هم‌پوشانی دارند و البته فاقد شاخص‌های عینی هستند. در چنین وضعیتی، بررسی و تحلیل انواع تربیت سیاسی در مدیران سیاسی زن، به‌عنوان یک نمونه کوچک از مدیران ارشد سیاسی جمهوری اسلامی، می‌تواند به فهم بهتر وضعیت تربیت سیاسی نخبگانی کمک کند. برپایه تحلیل‌های انجام‌شده، مدل‌های تربیت سیاسی مدیران سیاسی زن در دو جناح سیاسی، دارای شباهت‌هایی است که البته به دلیل وجود ارزش‌های سیاسی متفاوت از یکدیگر متمایز می‌شوند. به این معنا که در هر دو جناح غالب سیاسی، مدل خاصی از تربیت سیاسی رخ داده است که اولویت‌های ذهنی و ارزش‌های سیاسی متفاوت با دیگری را به فرد انتقال داده و سرانجام، در نخبگی سیاسی او به صورت اصلاح طلب یا اصول‌گرا نمایش داده می‌شود.

۴. روش تحلیل داده‌ها

هدف پژوهش حاضر، استخراج انواع مدل‌های تربیت سیاسی نخبگان ایرانی و تأثیر آن بر رقابت‌های سیاسی است. در این پژوهش، با استفاده از مصاحبه نیمه‌ساختاریافته و به‌کارگیری روش کیفی تحلیل داده‌ها از طریق کدگذاری به روش استراوس و کوربین (استراوس و کوربین، ۱۳۹۷) مقوله‌های مرکزی، برجسته شده‌اند. در مرحله نخست، متن مصاحبه با استفاده از کدگذاری باز و در مراحل بعدی با کدگذاری محوری و گزینشی مقوله‌های مهم در دو بخش تربیت سیاسی و رقابت سیاسی استخراج شدند. در تربیت سیاسی، مقوله‌های محوری اطاعت، مبارزه، و نیز انتخاب، برجسته شدند که هر یک از آن‌ها در قالب سه مدل جداگانه تربیت سیاسی پیرو، تربیت سیاسی مبارزاتی، و تربیت سیاسی شهروندی قرار گرفتند. رقابت سیاسی نیز براساس مفهوم‌بندی داده‌های استخراج‌شده به صورت دو مقوله رقابت سیاسی پنهان و رقابت در اقتدار سیاسی، ترسیم شدند. سرانجام، تأثیر مدل‌های تربیت سیاسی بر نوع رقابت سیاسی، بررسی و تحلیل شد.

براساس داده‌های پژوهش‌های سیاسی، نخبگان، افرادی هستند که در موقعیت‌های قدرت رسمی بالاتری قرار دارند و از تصمیم‌گیری‌ها و تحولات سیاسی در حوزه کار خود، آگاه‌تر از بقیه هستند (سیدامامی، ۱۳۹۱، ۳۱۱). یکی از مهم‌ترین فواید مصاحبه با نخبگان، امکان دستیابی به اطلاعاتی درباره نحوه عملکرد نهادهای سیاسی، شیوه اتخاذ تصمیم‌های مهم، و انواع سازوکارهای سیاسی است که به‌طور معمول از چشم مردم عادی پنهان می‌ماند و احتمالاً در رسانه‌های عمومی نیز بازتاب پیدا نمی‌کند (امامی، ۱۳۹۱، ۳۱۳). عمده‌تاً مصاحبه با نخبگان را نوعی مصاحبه نیمه‌استاندارد می‌دانند. در اینجا به مصاحبه‌شونده نه به‌عنوان یک شخص، بلکه به قابلیتش به‌عنوان متخصص یک حوزه خاص توجه می‌شود. نخبگان نه به‌عنوان یک مورد منفرد، بلکه به‌منزله نمایندگان یک گروه (از متخصصان) در نمونه گنجانده می‌شوند (موزر و ناگل، ۲۰۰۲؛ در: فلیک، ۱۳۹۶، ۱۸۳). هرچند دامنه اطلاعاتی که از طریق این نوع مصاحبه‌ها به دست می‌آید، به مراتب محدودتر از انواع دیگر مصاحبه‌ها است (فلیک، ۱۳۹۶، ۱۸۳)، اما، مصاحبه‌شوندگان، مخزن پیچیده‌ای از دانش درباره موضوع مورد مطالعه دارند (شیله و گروین، ۱۹۸۸؛ در: فلیک، ۱۳۹۶، ۱۷۲).

از آنجاکه در تفسیر مصاحبه با نخبگان، هدف، به‌طور عمده، تحلیل و مقایسه محتویات دانش متخصصان است (فلیک، ۱۳۹۶، ۱۸۴)، پژوهشگران بر این نظرند که در مصاحبه‌های

کیفی، قاعده خاصی برای تعداد افراد مورد مصاحبه وجود ندارد و همه چیز به نوع پژوهش و تصمیم پژوهشگر بستگی دارد (امامی، ۱۳۹۱، ۳۰۰). در پژوهش‌های کیفی، تنها نمونه‌های انگشت‌شماری از یک پدیده، قابل مطالعه هستند و این امر باعث می‌شود که نتوان حجم نمونه مناسبی را برای مطالعه آن پدیده و دستیابی به یافته‌های قابل تعمیم به دست آورد (فلیک، ۱۳۹۶، ۱۶). موضوع‌های پژوهش در روش کیفی، تنها به متغیرها، فروکاسته نمی‌شوند، بلکه در کلیتشان و در زمینه زندگی روزمره، بازنمایی می‌شوند؛ به‌ویژه وضعیت‌ها و اشخاص استثنائی (نخبگان سیاسی)، بارها مطالعه می‌شوند.

بررسی مدل‌های استخراج‌شده تربیت سیاسی و رقابت سیاسی در جمهوری اسلامی ایران، با ارجاع به مصاحبه مستقیم با ۶ بانوی نخبه سیاسی و با استفاده از مصاحبه عمیق کیفی انجام شد. نمونه‌ها به صورت گزینشی از سرآمدان حوزه سیاست با سابقه کار اجرایی در سطوح کلان سیاست ایران، از جمله مجلس شورای اسلامی و عضویت در هیئت دولت انتخاب شدند. مؤلفه‌های گزینشی، شامل پایان دوره مدیریت و فاصله‌گذاری از دوره مدیریتی است تا با جدا شدن از دغدغه‌ها و مسائل روز، نگاه جامع‌تری به دست آید. ۲ تن از مصاحبه‌شونده‌ها از اعضای هیئت دولت و ۴ تن از نمایندگان دوره‌های گوناگون مجلس شورای اسلامی بوده‌اند که به‌طور مساوی، نیمی از میان اصلاح‌طلبان و نیم دیگر از میان اصول‌گرایان انتخاب شده‌اند. میانگین سنی مصاحبه‌شوندگان، ۶۰ سال است که بیشتر آن‌ها سیاست‌مداری در حوزه کلان کشور را در دهه ۵۰-۴۰ زندگی خود تجربه کرده‌اند. سطح تحصیلات کنونی مصاحبه‌شونده‌ها، دکتری است که به‌جز دو تن، بقیه در زمان تصدی نیز دارای مدرک دکتری بوده‌اند. مصاحبه‌شونده‌ها، متأهل و دارای فرزند (میانگین ۲/۶ فرزند) و ساکن شهر تهران هستند. ۲ تن از آن‌ها، متولد شهرستان بوده‌اند که از سنین دانشجویی، یعنی اوایل دهه ۲۰ زندگی خود، وارد تهران شده‌اند و بقیه، متولد تهران هستند.

۵. تربیت سیاسی نخبگان در ایران

برپایه آنچه درباره مؤلفه‌های تربیت سیاسی نخبگان مطرح است، این موضوع با مواضع فکری و ذهنی افراد، ارتباط نزدیکی دارد. با گذشت چهار دهه از انقلاب اسلامی ایران، که ماهیت نظام سیاسی آن اسلامی دانسته می‌شود، عموم نخبگان سیاسی، چه به لحاظ اجتماعی شدن و چه به لحاظ فرهنگ عمومی، متأثر از ارزش‌های اسلامی درون خانواده‌ها و نیز اجتماع هستند؛

بنابراین، آنچه در تربیت سیاسی نخبگان ایرانی قابل مشاهده است، نوعی تربیت مبتنی بر ارزش‌های اسلامی یا وابستگی‌های فکری مبتنی بر آن است؛ اما مسئله این است که ارزش‌های اسلامی، خود متأثر از منابع پرشماری مانند فقه و عقل هستند و با اینکه نمی‌توان همسویی معناداری میان عقل و مذهب متصور بود، در میزان تأکید بر هریک از آن‌ها، تفاوت‌های چشمگیری وجود دارد و برحسب اینکه معیار تصمیم‌گیری افراد با اولویت عقل باشد یا اولویت فقه، رفتارهای متفاوت و نیز نتایج متفاوتی رقم می‌خورد.

۶. مدل‌های تحلیلی-مفهومی تربیت سیاسی

تربیت سیاسی در دو جناح سیاسی، حول محورهای متفاوتی می‌چرخد که تفاوت در معنای کنش سیاسی تا اتخاذ رویکردهای متفاوت به موضوعات سیاسی را دربر می‌گیرد. می‌توان این تفاوت‌های نگرشی را پیرامون دو محور «تبعیت و پیروی» و نیز «انتخاب و اراده» شرح داد. این تفاوت نگرش در بنیادها، به شکل تفاوت دیدگاه در نقش و اثرگذاری کنشگران سیاسی در قالب عنوان «پیرو» و «شهروند» نمایان می‌شود. افراد در دو سوی جناح سیاسی اصول‌گرا (راست) و اصلاح‌طلب (چپ)، نگرش‌های گوناگون خود را در قالب تفاوت‌های بنیادین فکری نشان می‌دهند؛ جناح اصول‌گرا با اولویت پیروی، کنشگری سیاسی را در نقش پیرو و نیز اطاعت از دستورهای رهبران می‌داند و جناح اصلاح‌طلب با اولویت انتخاب یا اراده، کنشگری سیاسی را در نقش شهروندی و نیز آگاهی از حقوق و وظایف و در نتیجه، پذیرش پیامدهای انتخاب و تصمیم‌های خود می‌بیند. البته در دو سوی این تفاوت‌های بنیادین می‌توان شکل‌های ترکیبی‌ای از هر دو مفهوم تبعیت و انتخاب را مفروض دانست؛ اما آنچه در مواضع، کنش‌ها، و تصمیم‌های سیاسی این دو طیف می‌توان مشاهده کرد، در چارچوب دو مفهوم تبعیت و پیروی و انتخاب و شهروندی برجسته می‌شود؛ بنابراین، تربیت سیاسی نخبگان سیاسی پس از انقلاب اسلامی با توجه به اینکه متأثر از کدام مفاهیم بنیادین ذهنی باشد، با یکدیگر متفاوت خواهد بود.

۱-۶. تربیت سیاسی پیرو

تربیت سیاسی پیرو، نوعی از یادگیری سیاسی است که با محوریت تبعیت و اطاعت از فرادستان سیاسی-مذهبی ظاهر می‌شود که باید و نبایدهای خود را از تفاسیر دینی-مذهبی اطاعت و پیروی کسب می‌کند. مفاهیم ولی یا اعلم، از مفاهیم بنیادین و خدشه‌ناپذیر این نوع

تربیت سیاسی است که اطاعت محض یا پیروی کامل فرد را به لحاظ عقیدتی و دینی در امور سیاسی توجیه می‌کند. این نوع تربیت سیاسی می‌تواند مبنای قاطعی برای تصمیم‌گیری، اتخاذ مواضع، و نیز کنش‌های سیاسی فرد باشد که با هدف اجرای دستورهای مافوق انجام می‌شود. یکی از مصاحبه‌شونده‌ها با پیشنهاد عضویت دوره‌ای مجلس، در پاسخ به این پرسش که «چگونه وارد عرصه کلان سیاسی شده است؟»، می‌گوید:

عضو تشکل‌ها و گروه‌های سیاسی اسلامی بودم و به‌عنوان کسی که عزیزترین هاش رو در راه خدا می‌ده، درک دقیقی از سیاست روز داشتم. افراد و شخصیت‌هایی از این تشکل‌ها و گروه‌ها بر من تکلیف کردن؛ یعنی این طور بگم که حکم اون‌ها برای من حکم ولایی داشت و خواسته و ناخواسته باید اطاعت می‌کردم. شاید هیچ‌وقت دوست نداشتم در کسوت /نخبه سیاست‌مدار/ باشم؛ شاید خیلی چیزهای دیگه رو ترجیح می‌دادم، ولی بعداً که تحقیق کردم، دیدم به‌هر حال اون‌ها بهتر از من به نیاز جامعه و توان من و رسالتی که هست، اشراف دارن و حکم ولایی داشتن.... شاید دیدن من می‌تونم کارگر خوبی برای نظام باشم.

وی در پاسخ به این پرسش که «از چه کسی برای ورود به عرصه کلان سیاسی مشورت گرفتید؟»، با اشاره به نوعی تحمیل نخبگی سیاسی که به‌صورت درونی‌شده در مادر یا دختر وجود دارد، اشاره می‌کند که مخالفت در چنین موقعیتی، هیچ توجیه و مبنایی نخواهد داشت.

از مادرم مشورت گرفتم. ایشون سال‌ها بود که بهترین تحلیل‌گر سیاسی بودن؛ سیاست دینی. می‌دونستن من قبلاً فعالیت داشتم؛ می‌گفتن: خدا کمک کنه! خیلی زود بچه من درگیر شد با پیچیدگی‌های سیاسی. خب همیشه /مشغول سیاست/ بودیم، ولی در مسئولیت کلان نبودیم. خودشون می‌دونستن بالاخره از جاهای دیگه گفته شده و باید پذیری؛ دیگه مخالفتی نداشتن و همراهی می‌کردن.

عمق نگاه تکلیف‌مدار در سیاست‌ورزی یا نخبگی سیاسی در پاسخ به این پرسش که «اگر به عقب برگردید، باز این مسئولیت را قبول می‌کنید؟»، نشان داده می‌شود:

اگه الان هم تکلیف کنن، همین‌طور /قبول می‌کنم/. اگه الان هم بگن در منزل بنشین، وظیفه که در منزل قلم به‌دست بگیری، اگر الان بگن هر جای دیگه /باشید/، همون‌طور که حالا اومدیم تو دانشگاه مشغولیم، باز همینم و فرقی نخواهد کرد.

۲-۶. تربیت سیاسی مبارزاتی

تربیت سیاسی مبارزاتی، شیوه‌ای از یادگیری سیاسی است که از بدنهٔ اجتماع و در سال‌های منتهی به انقلاب اسلامی ایران در جوانان طبقهٔ متوسط شهری رخ داد. این دسته از افراد با هدف مبارزه با طاغوت و نظام سلطنتی، به جلسه‌های سخنرانی مذهبی، تظاهرات خیابانی، و اعتصاب‌ها می‌پیوستند. هیچ‌یک از مصاحبه‌شونده‌ها، وابستگی نزدیک خانوادگی یا تشکیلاتی با مبارزان کلیدی انقلاب نداشتند، بلکه مشارکت آن‌ها، نوعی علاقه‌مندی سیاسی بود که خود را در اهداف مبارزاتی عموم مشارکت‌کنندگان در انقلاب نشان می‌داد.

هدف از تربیت سیاسی مبارزاتی، شناسایی مرزهای مبارزه، شناسایی دشمن (خارجی و داخلی)، برانگیختن جویی، آمادگی دفاع، نظارت همگانی، و ظلم‌ستیزی است. یکی از مصاحبه‌شونده‌های عضو هیئت دولت با پیشینهٔ نمایندگی مجلس، در پاسخ به این پرسش که «چرا به سیاست علاقه‌مند هستید؟» می‌گوید:

این برمی‌گردد به قبل از انقلاب. من با مذهب از دیدگاه روحانیت مرفعی و پیشرو آشنا شدم که درواقع، تغذیه‌کنندگان نیروهای متدین و دانشجویی قبل از انقلاب بودن. من هم از اوان نوجوانی، اولین کلاس‌های مذهبی که رفتم، توی مسجد قبا بود که بچه‌ها رو با معارف اسلامی و با مبانی اعتقادی و مباحث سیاسی که مطرح بود، آشنا می‌کردن. توی کلاس‌های تفسیر قرآن زنان / که خصوصی برگزار می‌شد، همه تقریباً توی اقوام درجه‌یکشون، فعال سیاسی و زندانی سیاسی بود. اونجا اعلامیه‌ها بین ما ردوبدل می‌شد و دفاعیات اون موقع زندانیا رو می‌آوردن و خلاصه کاملاً توی جو سیاسی بودم؛ توی جریان‌های سیاسی بودم. از نقش امریکا خیلی خوب مطلع بودم؛ کاملاً آگاهی پیدا کردم با نقش حکومت امریکا در ایجاد استعمار. این از دوران راهنمایی و دبیرستان برای من اتفاق افتاد.

آموزش سیاسی مبارزاتی، بیشتر متأثر از واقع‌شدگی زمانی در دوران گذار تغییر رژیم و تحولات انقلابی آن است که دورهٔ سنی آغاز جوانی مصاحبه‌شونده‌ها را دربر می‌گیرد. مرحلهٔ نخست این دورهٔ سنی —برپایهٔ مراحل تربیت سیاسی (احمدی و دیگران، ۱۳۹۷)— دربردارندهٔ آگاهی سیاسی‌ای است که با تأثیرپذیری از دیگران و فضای عمومی سیاسی رخ می‌دهد. یکی از مصاحبه‌شوندگان عضو دوره‌های مختلف مجلس، تأثیر خود را از فضای سیاسی دوران انقلاب در علاقه‌مندی سیاسی چنین بیان می‌کند:

فعالیت‌های سیاسی من از مجلس شروع نشد؛ ما بچه‌های انقلابیم. زمانی که انقلاب شد، سیزده‌چهارده سالمون بود و کنار پدر خانواده/فعالیت می‌کردیم/طبیعتاً ایران، سیاسی شده بود. پای منبر خیلی از بزرگان و خود حضرت امام، یه پرچمی و بیرقی بود که همه سیاسی شده بودن.... تقریباً سال آخر دبیرستان بودم که ازدواج کردم. همسر من هم خیلی سیاسی بود. به مباحث سیاسی علاقه داشت.... بعدم که جنگ شد، همسر من در جبهه بود.... سال‌های شصت، شصت و یک خیلی بحث منافقین داغ بود و جوش و خروش‌ها و اظهارنظرها تو محافل خانوادگی و دوستی خیلی پررنگ بود. همسر من از اونایی بود که پای نظام، پای رهبری، پای خون شهدا بود و این خیلی براش مهم بود. خب، این سایش توی زندگی ما هم افتاده بود و منم همون‌طور ادامه دادم.

مصاحبه‌کننده دیگری از اعضای هیئت دولت نیز تأثیرپذیری از فضای انقلاب را تأیید می‌کند:

زندگی من خلاصه می‌شد توی فعالیت‌های سیاسی در رابطه با نظام و انقلاب. از ابتدای انقلاب در فعالیت‌های دانشجویی بودم. توی جاهای مختلف، توی گروه‌های مختلف دانشجویی که باهاشون کار می‌کردم، تقریباً همه‌جا شخصیت رهبر داشتم؛ رهرو نبودم. یه روحیه به شدت پرسش‌گر، به شدت سیاسی و به شدت تهاجمی نسبت به خواسته‌های انقلاب داشتم. معتقد بودم تمام خواسته‌های امام باید عینیت پیدا کنه و من به عنوان یک سرباز کوچک وظیفه دارم که اینو محقق کنم؛ حالا اگه دستم به هر مسئولیتی برسه، موظفم اون خواسته‌ها رو محقق کنم.

در مدل بالا، تربیت مبارزاتی، به حدی نهادینه و درونی می‌شود که آنچه از دوران جوانی آموخته شده است، بی‌کم‌وکاست در سنین بلوغ و میان‌سالی و درحالی‌که فرد تبدیل به نخبه سیاسی می‌شود، با همان کیفیت، قابل مشاهده است. مدل تربیت سیاسی مبارزاتی، بیشتر در کشاکش مبارزات انقلابی و در قالب نوعی تربیت سیاسی شکل می‌گیرد که به واسطه شرکت در محافل دینی-سیاسی، به انتقال نوعی آگاهی سیاسی منجر می‌شد که البته به علاقه و اشتیاق به فعالیت سیاسی نیز دامن می‌زد. اگرچه این مدل یادگیری سیاسی می‌تواند تا پایان عمر سیاسی فرد همراه او باشد، اما تغییر یا تحول در نگرش‌ها به واسطه تغییرات سنی و نیز افزایش دانش تخصصی و بر اثر تجربه عملی-سیاسی، دور از انتظار نیست. در یک مورد، یکی از اعضای مجلس و از فعالان احزاب سیاسی که تحت تأثیر تربیت سیاسی مبارزاتی است، با اشاره به

تحول نگرشی خود و نیز تجربه مستقیم کنشگری سیاسی نشان داد که چگونه متوجه واقعیت بازیگری سیاسی، از جمله بده‌بستان، شده است.

خانواده من، یک خانواده غیرسیاسی بود؛ فقط من کلم بوی قرمه‌سبزی می‌داد. از زمان انقلاب، وقتی می‌خواستم برم راهپیمایی سیزده شهریور یا راهپیمایی عید فطر، همه علیه من بودن. چادرم رو هم این جوری [خیلی سفت و محکم] سرم کردم. وقتی برگشتم [گفتند] چرا رفتی؟ دیوانه‌ای؟! همه خانواده علیه من. یه فرضی هست که سیاست، پدر و مادر نداره؛ من اینو توی مجلس دیدم.... هزینش هم البته خیلی گزاف بود؛ یعنی برای تویی که نخوای بری برای بده‌بستون، که البته قاعده سیاست، بده‌بستونه؛ منتها ما چون آرمان‌گرا بودیم، حالا البته تعدیل شدیم، من گفتم چیکار دارم این کیه اون کیه؟! من یه چیزی برام میناست، اون ارزش‌ها و اعتقاداتمه.

۳-۶. تربیت سیاسی شهروندی

این نوع تربیت سیاسی با تمرکز بر فعالیت‌های مدنی، شرکت در انجمن‌ها (دانشگاهی، محلی، غیردولتی)، احزاب، گروه‌ها و مؤسسه‌های غیرانتفاعی نشان داده می‌شود. هدف از تربیت سیاسی شهروندی، آشنایی با برخی مهارت‌های تجربی اجتماعی مانند تقویت مشارکت گروهی، رواداری، انتقادپذیری، ارتباطات شبکه‌ای، و نیز آموزش برخی مفاهیم سیاسی-اجتماعی مانند قانون‌مداری، نظم، آشنایی با حقوق فردی و اجتماعی، و شکوفایی انسانی است. یکی از مشارکت‌کنندگان که پیشنهاد عضویت در هیئت دولت دارد، می‌گوید:

من در دهه هفتاد، به واسطه مقالات و پژوهش‌ها و رساله‌ام در حوزه حقوق زنان، مورد توجه برخی زنان سیاست‌مدار، از جمله معاون وزیر وقت کشور، قرار گرفتم. از اوایل دهه هشتاد، یک سازمان غیردولتی (NGO) برای زنان راه‌اندازی کردم و البته هم‌زمان، با برخی احزاب و تشکل‌های سیاسی، همکاری داشتم. به‌غیر از تجربه تشکیلاتی و حزبی، به دلیل تخصصم و علاقم به مباحث حقوقی، اون‌هایی که من رو پیشنهاد داده بودن برای مدیریت سیاسی، انتظار داشتن اگه یه حقوقدان بیاد و در این جایگاه قرار بگیره، چه اتفاق‌هایی که در حوزه تغییر قوانین نخواهد افتاد! مهارت اقناع‌سازی در کسانی که مطالعات حقوقی دارن، بسیار بالاست که اگر نبود، واقعاً هیچ کاری پیش نمی‌رفت.

تا اواخر دهه ۱۳۸۰، بیشتر زنان منتخب برای جایگاه‌های مدیریت سیاسی کلان را می‌توان برپایه دو مدل تربیت سیاسی مبارزاتی و تربیت سیاسی پیرو، تقسیم‌بندی کرد؛ ازاین‌رو، زنانی که به‌عنوان سیاست‌مدار شناخته می‌شوند، متأثر از این دو الگوی تربیتی هستند؛ اما با آغاز دهه ۱۳۹۰، که البته چرخش قدرت سیاسی در آن بی‌تأثیر نبود، مدل تربیت سیاسی شهروندی در برخی از زنان سیاست‌مدار مشاهده می‌شود. زنان سیاست‌مدار با تأثیرپذیری از این مدل در پاسخ به این پرسش که «از چه زمانی وارد سیاست شدید؟»، به‌جای تأکید بر مبارز بودن، انقلابی بودن یا پیرو بودن، بر تجربه حزبی، دانش تخصصی، و یادگیری سیاسی تأکید داشتند. یکی از اعضای مجلس می‌گوید:

من وقتی وارد حزب شدم، عضو کمیته آموزش شدم؛ یعنی همیشه فکر می‌کردم کار حزبی اهمیتش آموزه؛ چون همیشه باید آموزش داد، آگاهی داد. همه عشق دارند، نیت خیر دارند، ولی کافی نیست.... باید با سازوکار اثرگذار همراه بشه. شما می‌خواهی جامعه رو اصلاح کنی، چقدر این جامعه رو می‌شناسی؟ چقدر اصلاً می‌فهمی تغییر اجتماعی یعنی چی؟ اینکه لوله آرمایش نیست که بذاری روی آتیش، شعله رو زیاد کنی!... یعنی آموزش رو گذاشتم وظیفه خودم. خیلی می‌رفتم سخنرانی می‌کردم، حرف می‌زدم، و سعی می‌کردم آگاهی بدم. همیشه گفتم، مهم‌ترین کار احزاب، آموزش هست. اینکه شما کادرهایی بسازید، تربیت کنید، وقتی قدرت رو به‌دست گرفت، حالا از نظر تکنیکی‌اش، نگرشی‌اش، آمادگی لازم رو داشته باشه.

برپایه این مدل، یادگیری برخی مهارت‌ها، اخلاق سیاسی، و الزامات بازیگری سیاسی، ازجمله برتری کل‌نگری بر جزئی‌نگری، آگاهی از قواعد سیاسی، پذیرش تنوع گروه‌بندی‌های فکری از طریق تجربه مشارکت سیاسی حزبی و مراوده مستقیم با فعالان و نخبگان سیاسی، فراگرفته شد. برخی آموزش‌های رفتاری، همچون رعایت حدود، رعایت صبوری، احساسی نبودن، زود موضع نگرفتن، و توجه به تفاوت‌نظرها و دیدگاه‌ها، نتیجه این یادگیری مستقیم است. مصاحبه‌شونده دیگری با پیشینه مدیریت میانی دولت و عضویت در مجلس، با تأکید بر آموزش‌های دوران جوانی در حزب و استفاده از سرمایه آن در دوره نمایندگی می‌گوید:

من در دهه هفتاد، وارد یک محفلی شدم که متشکل از بانوان سیاسی‌ای بود که عمدتاً همسران سیاست‌مداران بودن. به‌واسطه مقالاتی که در همایش‌ها می‌نوشتم،

مورد توجه قرار گرفتم. البته به ویژگی‌هایی هم دارم؛ یکی از ویژگی‌های فردی من که دیگران هم خیلی این رو به من می‌گن، اینه که شما وقتی حرف می‌زنی، کلامت خیلی اثرگذاره. دوستانی که ما داشتیم دائماً به من می‌گفتن، تو خوب حرف می‌زنی و مجلس یعنی تریبون؛ مجلس، یعنی صحبت کردن؛ و این ابزاریه که تو می‌تونی استفاده کنی. در آن محفل بانوان سیاسی، چون اون موقع خیلی سنم کم بود، نسبت به بقیه بانوان، سی و چندساله بودم، از اون‌ها خیلی چیز یاد گرفتم. حالا می‌بینم بعضی مجلسیا، هول می‌کنن و به کارهایی بدون پختگی انجام می‌دن، بلافاصله می‌رم سراغ این سرمایه. لطف خدا بود؛ نه بارانت بود، نه با سفارش؛ زحمت و تلاش خودم بود که توی مسیری افتادم که اون مسیر [من] رو در ابتدا پخته کرد. [تو اون محفل به من یاد دادن که] اینجا حدود رو مراعات کنی. اینجا نباید حرف بزنی. احترام بزرگ‌ترهایی که اونجا بودن، همیشه حفظ می‌شد. [یاد گرفتم که] نمی‌شه احساساتی بود؛ نمی‌شه زود حرف زد؛ نمی‌شه زود موضع گرفت و نظرها و دیدگاه‌های متفاوت در جامعه [رو باید پذیرفت]. نگاه‌ها و رویکردها مشابه هم نیستن؛ به عده‌ای از به رویکردی به شدت دفاع می‌کنن و در مقابلش گروهی هستن که شاید بشه گفت، ۱۸۰ درجه دیدگاهشون با گروه قبلی مخالفه و بالاخره، این‌ها هم اعضای جامعه‌ان و نمی‌تونید مبارزه کنید با یک نگاه یا یک رویکرد.

بر پایه تحلیل‌های انجام‌شده در مدل‌های سه‌گانه تربیت سیاسی می‌توان نتیجه گرفت که بخش عمده تربیت سیاسی نخبگان زن، متأثر از مدل مبارزاتی بوده است. به دلیل هم‌زمانی آغاز جوانی نخبگان سیاسی با رویدادهای سیاسی از جمله انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی دوران سنی‌ای که مرحله آگاهی سیاسی و تأثیرپذیری از دیگران است—این مدل تربیت سیاسی در همگی مصاحبه‌شونده‌ها با درجه کم یا زیاد، مشهود است.

علاقه‌مندی سیاسی در اوایل جوانی، سنین هفده، هجده‌سالگی، و به‌ویژه با توجه به تحصیلات دانشگاهی بیشتر این زنان و از زمان دانشجویی، پررنگ شده و بیشتر از طریق آشنایی با تشکلهای و گروه‌های سیاسی و نیز در فعالیت‌های دانشجویی نمود پیدا کرده است؛ اما ورود به نخبگی سیاسی با یک دوران فترت طولانی، عمدتاً یک تا دو دهه بعد اتفاق افتاد و بازه زمانی این دو، بیشتر به فعالیت غیرسیاسی یا کمترسیاسی تعلق گرفت.

غیر از افرادی که می‌توان آن‌ها را در مدل تربیت شهروندی قرار داد، بقیه نخبگان سیاسی

زن — براساس مراحل شش‌گانه تربیت سیاسی (احمدی و دیگران، ۱۳۹۷) — بدون رشد، آموزش، و بهره‌گیری تخصصی، از مرحله نخست به مرحله ششم، یعنی از مرحله «علاقه‌مندی و آگاهی سیاسی» به مرحله «سیاست‌مداری یا مدیریت کلان سیاسی» پرتاب شده‌اند. در برخی موارد، حفظ ارتباط با تعداد انگشت‌شماری از افراد ذی‌نفوذ یا صاحب قدرت در دوران فترت ادامه داشت، اما کسب مهارت سیاسی پیشرفته، تجربه سیاسی مستقیم، فراگیری دانش تخصصی سیاست و علوم مرتبط از جمله حقوق، اقتصاد، علوم سیاسی و مدیریت، به هیچ وجه در دستورکار نبود. این پرتاب‌شدگی از مرحله آگاهی سیاسی به مرحله سیاست‌مداری، بدون برخورداری از تجربه سیاست‌ورزی در سطوح میانی بوده است؛ بنابراین، نوعی از نخبگی سیاسی در مدیریت‌های کلان را شاهدیم که بیشتر شبیه بازگشودن مقطعی دریچه‌های نمادین حضور زنان است که به دست جریان مسلط سیاست‌مداران مرد از سر اجبار یا برای پاسخ‌گویی به افکار عمومی و خواسته‌های زنان رخ داده است.

در بعضی موارد که تجربه فعالیت حزبی وجود داشته است نیز مراحل رشد و بالا آمدن فرد به صورت صعود شتاب‌زده و ناگهانی بود که با همان هدف اجباری حضور حداقلی زنان توجیه می‌شود و نه کارآمدی، کفایت‌مندی، یا اذعان به اثرگذاری رویکردهای مبتنی بر جنسیت در شکل‌گیری تقاضاهای سیاسی؛ چنان‌که در یکی از پژوهش‌های مرتبط با این موضوع، یکی از مدیران سازمان‌های زنان می‌گوید: «عملکردها نشان داده که برای احزاب سیاسی، چه اصول‌گرا، چه اصلاح‌طلب، و چه میانه‌رو، خلاف ادعاها و شعارهایشان، موضوع زنان را وسیله و ابزاری برای تقویت جریان سیاسی خودشان کرده‌اند» (حاجی‌پور، ۱۳۹۸، ۲۸۵).

بنابراین، براساس نتایج به‌دست‌آمده از تحلیل داده‌های موجود، با فقدان آموزش سیاسی کافی و لازم در مدیران زن حوزه کلان سیاسی روبه‌رو هستیم که می‌تواند دلایل پرشماری، از محدودیت‌های ساختاری، عوامل فرهنگی، سوگیری‌های جنسیتی، تا انعطاف‌ناپذیری چرخش قدرت سیاسی داشته باشد. حتی می‌توان ویژگی‌های آموزش‌نیافتگی سیاسی را با بار جنسیتی و تنها مختص زنان ندید، بلکه این موضوع ممکن است در سطح مدیران سیاسی مرد نیز مشاهده شود؛ اما برای زنان، این اتفاق از دو نظر دارای اهمیت است: نخست اینکه امکان فرصت‌های ساختاری برای کسب مهارت و تجربه سیاسی در رده‌های پایین و میانی برای زنان، حتی در رده‌های پایین‌تر کنشگری سیاسی مانند احزاب و عضویت در هیئت‌های مرکزی و نیز رهبری جناح‌های سیاسی، بسیار کم و ناچیز است؛ دوم اینکه، پرتاب‌شدگی زنان به عرصه

سیاست کلان، نوعی رفع تکلیف نظام سیاسی (مجموع احزاب، نهادها، سازمان‌ها، و...) در مورد حضور و مشارکت صوری بانوان است که ناشی از مصلحت‌اندیشی مردان سیاست است؛ از این رو، حضور یک‌باره و مقطعی بانوان در سیاست کلان، بدون پشتوانه تخصصی، دانش، یا تجربه، نه به منظور تأثیرگذاری نگرش‌ها و ارزش‌های جنسیتی زنان و نه با اذعان به کاربست تجربه‌ها و اولویت‌های زنان در حل مسائل و سیاست‌گذاری، بلکه در راستای خاموش کردن مقطعی تقاضای جامعه برای مشارکت دادن بانوان بوده است.

۷. گونه‌های رقابت سیاسی

پژوهشگران بر این نظرند که رقابت سیاسی، دربردارنده همه نیروهایی خواهد بود که مشروعیت نظام سیاسی را پذیرفته‌اند و رقابت سیاسی را در چارچوب مسالمت‌آمیز یا غیرخشنوت‌آمیز پی می‌گیرند؛ از این رو، رقابت سیاسی، بی‌تردید، دربردارنده نیروهای سیاسی معاند یا معارض نخواهد بود. چنان‌که دوورژه بیان می‌کند، سه نیروی سیاسی موجود در رقابت سیاسی عبارتند از: نیروی سیاسی در حاکمیت که خودی نامیده می‌شود، نیروی سیاسی اپوزیسیون که با حاکمیت است، اما در قدرت سیاسی نیست، و نیروی سیاسی معاند و معارض که هدف مبارزه با حاکمیت را دنبال می‌کند. مورد آخر که هدفش براندازی است، جزو گروه‌های رقابت سیاسی نیست و دو نیروی دیگر رقیب در مخالفت با آن وحدت دارند (دوورژه، ۱۳۷۲، ۵۸۴-۴۲۴). درواقع، منظور از رقابت سیاسی، فعالیت‌های انتخاباتی با هدف پیروزی نامزدها یا احزاب برای تصدی جایگاه‌های سیاسی است. برای رقابت سیاسی از انواع مدل‌ها ازجمله مدل داونزی (۱۹۵۷)، ویتمن (۱۹۷۳)، و مدل‌های ترکیبی رومر (۲۰۰۰) نام برده‌اند. مدل‌هایی از رقابت سیاسی که یا تنها به رقابت نامزدهای منفرد برای رسیدن به یک مقام توجه دارند یا به رقابت برنامه‌ها و سیاست‌های احزاب در پیروزی انتخاباتی، یا ترکیبی از هردوی این رقابت‌ها مدنظر است.

البته دسته‌بندی‌های دیگری از گروه‌های رقیب سیاسی وجود دارد که با تعریف دوورژه متفاوت است و تنها ناظر به رقابت نیروهای سیاسی نیست، بلکه رقابت نهادی و سازمانی را نیز دربر می‌گیرد؛ به عنوان مثال، دلاوری، چهار عرصه اصلی رقابت سیاسی را شامل موارد زیر می‌داند:

۱. رقابت میان دولت با گروه‌های سیاسی رقیب یا مخالف در بیرون از هیئت حاکمه؛

۲. رقابت میان جناح‌های مختلف هیئت حاکمه، سازمان‌ها، و نهادهای گوناگون دولتی؛

۳. رقابت میان گروه‌های سیاسی مختلف؛

۴. رقابت درون گروه‌های سیاسی مختلف (دلاوری، ۱۳۷۸، ۲۶).

این دسته‌بندی رقابت سیاسی درون نظام سیاسی، تعریف آشکارتری از عرصه‌های گوناگون رقابت سیاسی در ایران را ارائه می‌دهد؛ به‌ویژه اینکه در بسیاری از موارد، رقابت سیاسی در نظام سیاسی ایران به واسطه نیروهای سیاسی و جناح‌بندی‌های سیاسی، به سطح رقابت نهادی و سازمانی گسترش پیدا می‌کند.

اصولاً رقابت سیاسی در ساختار نظام سیاسی ایران، به دو گروه نهادهای انتخاباتی و غیرانتخاباتی تقسیم‌بندی می‌شود و رقابت سیاسی آشکار، بیشتر متمرکز بر نهادهای انتخاباتی (مقننه و مجریه) است و هریک از دو جناح غالب، برای دستیابی به سهم بیشتری از قدرت سیاسی، با هم رقابت می‌کنند. گفته می‌شود درحالی‌که نهادهای منتخب به‌صورت گردشی در اختیار جناح چپ یا اصلاح‌طلب و راست یا اصول‌گرا قرار می‌گیرند، نهادهای غیرانتخاباتی بیشتر زیر سلطه جناح راست یا اصول‌گراست (برای مشاهده گردش نخبگان دو جناح سیاسی ن.ک: مجیدی و اقبال، ۱۳۹۳).

رقابت سیاسی در سطح نهادهای انتخاباتی، نوعی بازی سیاسی است که در آن گروه‌های پرشمار و متفاوت در قالب دو گروه در مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند که هدفشان، دستیابی به پیروزی است و به قواعد بازی احترام می‌گذارند و در مورد آن اجماع دارند. حاصل جمع بازی نیز ممکن است یکی از این موارد باشد:

- صفر (برد کامل یک گروه در مقابل باخت کامل گروه دیگر)؛
- منفی (باخت هردو گروه، به‌معنای از دست رفتن فرصت‌های سیاسی برای هردو؛ به‌گونه‌ای که شرایط آن‌ها پس از پایان بازی، بدتر از زمان پیش از شروع بازی باشد)؛
- مثبت (پیروزی نسبی هردو گروه، به‌معنای دستیابی هردو به بخشی از خواسته‌های خود پس از پایان بازی) که مورد اخیر، گزینه مطلوب است (اپتر، ۱۳۷۸، ۱۴۸).

اما اگر در هر شرایطی، طرف‌های رقابت سیاسی نخواهند یا نتوانند بازی سیاسی را برپایه قواعد و اصول از پیش تعیین‌شده پیش ببرند، حاصل جمع بازی منفی، نوعی شکست برای طرفین و به‌خطر افتادن ثبات سیاسی است. به‌گفته لرنر، ثبات سیاسی، نوعی مفهوم به‌هم‌پیوسته با رقابت سیاسی است که به قواعد رقابتی بازی سیاسی اذعان دارد. به‌بیان روشن‌تر، ثبات

سیاسی، عبارت از حالتی است که در آن، بین نخبگان جناح‌های مختلف در زمینه‌های گوناگون، تعادل نسبی حاصل از نبود فاصله جدی بین آن‌ها برقرار باشد و هرگاه این تعادل بر اثر افزایش فاصله به هم بخورد، بی‌ثباتی سیاسی، دامن‌گیر جامعه خواهد شد. در این حالت، عمده‌ترین وظیفه نظام سیاسی، حفظ این تعادل بین نخبگی است (به نقل از خواجه‌سروی، ۱۳۸۵، ۹۶).

هرگاه نظام‌های سیاسی نتوانند در عمل، تعادل بین نخبگی نیروهای سیاسی را برقرار کنند، به جبران آشفتگی یا نبود تعادل، به سوی محوریت شخص یا اقتدارگرایی متمایل می‌شوند. البته گرایش نیروها یا نخبگان سیاسی به یک فرد با هدف وحدت یا تعادل ممکن است نه اقدامی داوطلبانه، بلکه تنها راه موجود برای جلوگیری از گسست یا پراکندگی، یا تنها راه موجود برای باقی ماندن در جریان اصلی قدرت سیاسی باشد؛ بنابراین، نیروها و فعالان سیاسی، نبود تعادل بین نخبگی را با مراجعه به شخص یا اقتدار فرد ذی‌نفوذ، جبران می‌کنند. این راه حل ممکن است در کوتاه مدت، مؤثر باشد، اما در میان مدت یا طولانی مدت، پاسخی به نبود تعادل موجود نیست.

رقابت سیاسی را می‌توان در دو سطح پنهان و آشکار تقسیم‌بندی کرد؛ سطح آشکار رقابت سیاسی، دربردارنده چارچوب‌ها و مقرراتی است که با قوانین حکومتی بیان می‌شود و تجسم آن را در فرایند انتخابات از نام‌نویسی، تبلیغات، حضور مردم پای صندوق‌های رأی، و سرانجام، پیروزی نامزدهای یک جناح سیاسی در انتخابات ریاست جمهوری، نمایندگی مجلس، و شوراهای شهر و روستا، می‌توان مشاهده کرد؛ اما سطح پنهان، دربردارنده همه امور است که در هیچ‌جا به گونه‌ای آشکار به آن اشاره نشده است، مکتوب نیست، دور از دید مردم عادی انجام می‌شود و اتخاذ تاکتیک‌های رقابتی و تاحدی نتیجه رقابت به آن بستگی دارد. کسب اطلاع دقیق از مواضع و امکانات رقیب و به کارگیری انواع نفوذهای سیاسی، اطلاعاتی، مالی، و اداری، این سطح از رقابت را شکل می‌دهند (خواجه‌سروی، ۱۳۸۵، ۱۰۴).

در این سطح، به دلیل پنهان بودن اسرار رقابت، معمولاً آشکارسازی آن، به سختی و با حدس و گمان یا از طریق منابع غیررسمی و به صورت ناشناس انجام می‌شود. در برخی موارد نیز سطوح پنهان رقابت سیاسی دو جناح سیاسی کشور، دربرگیرنده رقابت نخبگانی است که رقابت را به سطح قوا، نهادها، و سازمان‌های ذیل مدیریت خود می‌کشانند و بنابراین، رقابت

سیاسی جناح‌های گوناگون به رقابت سیاسی پنهان نهادهای حاکمیتی و حکومتی منتهی می‌شود و سرانجام، در اتخاذ مواضع، تصمیم‌گیری‌ها، و سیاست‌گذاری‌ها آشکار می‌شود.

۸. مدل‌های تحلیلی-مفهومی رقابت سیاسی

به‌طور عمده، بحث از رقابت سیاسی، دربردارنده رقابت آشکار انتخاباتی است که در ایران به‌شکل رقابت‌های سیاسی دو جناح اصلی کشور در انتخابات ریاست‌جمهوری، مجلس شورای اسلامی، و شوراهای اسلامی شهر و روستا بروز می‌یابد. در انتخابات ریاست‌جمهوری، تاکنون زنان امکان نامزد شدن رسمی و نهایی را نداشته‌اند و نتوانسته‌اند وارد رقابت رسمی ریاست‌جمهوری شوند؛ بنابراین، حضورشان در قوه مجریه، محدود به یک تا دو نفر از اعضای هیئت دولت می‌شود که از سوی رئیس‌جمهور منصوب می‌شوند. در نهادهای غیرانتخاباتی دیگر، ازجمله قوه قضائیه، مجمع تشخیص مصلحت نظام، شورای نگهبان، و شورای خبرگان رهبری نیز تاکنون هیچ زنی حضور نداشته است^(۱).

بنابراین، رقابت‌های آشکار سیاسی زنان در سطح کلان، تنها شامل مجلس شورای اسلامی است. در این رقابت آشکار سیاسی، زنان انگشت‌شماری توانسته‌اند از شهرستان‌ها به‌عنوان نماینده منفرد، وارد مجلس شوند و زنان دیگر از شهرهای بزرگ و از طریق فهرست‌های انتخاباتی وارد مجلس شده‌اند. چنان‌که گفته می‌شود، بیشترین حضور نمایندگان زن مجلس از کلان‌شهر تهران بوده و حضور آن‌ها از سایر کلان‌شهرها کمتر بوده است و برخی شهرهای بزرگ کشور در ۱۰ دوره مجلس، هیچ نماینده زنی نداشته‌اند (حاجی‌پور، ۱۳۹۸، ۲۱۳). تعداد اسامی زنان در فهرست‌های انتخاباتی دو جناح سیاسی نیز بسیار حداقلی است^(۲) که سرانجام، حضور حداقلی زنان نماینده در دوره‌های گوناگون مجلس را رقم زده است. عموماً تکثر بازی سیاسی در زنان سیاست‌مدار، آموخته و پذیرفته شده نیست؛ زیرا، نخبگان زن سیاسی، بازیگران اصلی نیستند و قواعد بازی سیاسی، توسط مردان دو جناح سیاسی تعیین می‌شود. مهم‌تر از همه این است که زنان سیاست‌مدار، ارزش‌های جنسیتی را فرع بر ارزش‌های سیاسی و رقابت سیاسی به‌شمار می‌آورند و نتیجه این می‌شود که حاصل جمع بازی سیاسی دو جناح رقیب (فارغ از اینکه چه اندازه به‌نفع کدام طرف سیاسی باشد)، برای زنان، صفر یا منفی است.

با گذشت بیش از چهار دهه از انقلاب اسلامی و تشکیل ده دوره مجلس شورای

اسلامی، حضور زنان نماینده در مقایسه با بسیاری از کشورهای همسایه و منطقه، بسیار پایین است. در دوره نخست تا سوم مجلس، حضور زنان نماینده از ۱/۵ درصد فراتر نرفت و در طول دوره‌های چهارم تا دهم، از ۵ درصد فراتر نرفت. این درحالی است که وضعیت همه کشورهای همسایه ایران در زمینه تعداد زنان پارلمان، بهتر از ایران است. برپایه آخرین آمار اتحادیه بین‌المجالس (۲۰۱۹) از بین ۱۹۳ کشور جهان، رتبه ایران در سیاست‌ورزی زنان، براساس میزان تخصیص تعداد کرسی‌های پارلمان به زنان، ۱۸۰ است که با کشورهای انتهای جدول که رقم صفر را نشان می‌دهند، ۱۱ کشور فاصله دارد، درحالی که همه کشورهای همسایه^(۳) و ازجمله برخی کشورهای مسلمان، رتبه بالاتری از ایران دارند. مقایسه رتبه برخی کشورهای همسایه و مسلمان منطقه در این زمینه گویاست: آذربایجان ۱۲۴، ترکیه رتبه ۱۲۰، پاکستان ۹۰، عراق ۶۸، ترکمنستان ۹۶، مالزی رتبه ۱۴۱، و سوریه دارای رتبه ۱۴۵ است (جدول شماره ۳).

جدول شماره (۳). نرخ تصدی کرسی‌های پارلمان توسط زنان

Rank	Country	Election	Seats	Woman	% W
68	Iraq	12.05.2018	329	83	25.2%
69	Turkmenistan	25.03.2018	124	31	25.0%
101	Pakistan	25.07.2018	341	69	20.2%
124	Azerbaijan	01.11.2015	119	20	16.8%
141	Malaysia	09.05.2018	222	32	14.4%
145	Syrian Arab Republic	13.04.2016	250	33	13.2%
180	Iran (Islamic Republic of)	26.02.2016	289	17	5.9%

Source: <http://archive.ipu.org/wmn-e/arc/classif010119.htm>

در زمان انتخابات و رقابت‌های آشکار نیز زنان همچنان در موضع ضعیفی قرار دارند و دسترسی به منابع رقابت برای آن‌ها بسیار پایین است. یکی از مهم‌ترین منابع لازم برای ورود به رقابت آشکار، جلب سرمایه مالی و نیز حمایت سیاسی و سرانجام، قرار گرفتن در فهرست‌های انتخاباتی است. نقش جریان‌های سیاسی، اعم از جناح‌ها، گروه‌ها، و احزاب سیاسی که بیشتر و تنها توسط مردان، مدیریت می‌شوند، بر ورود زنان به فهرست‌های انتخاباتی بسیار تأثیرگذار است. در شوراهای مرکزی احزاب و نیز رهبری جریان‌های سیاسی، تقریباً زنی حضور ندارد و با توجه به کنترل شدید احزاب سیاسی و طیف‌های سیاسی بر انتخاب نامزدها، زنان از ورود به رقابت‌های آشکار باز می‌مانند. چنان‌که گفته شده است: «تعداد زنان در شوراهای مرکزی

احزاب، بسیار کم و در حدود ۱-۲ نفر است، اما همین تعداد اندک قدیمی‌ها از ورود نیروهای جدید به رهبری حزب، جلوگیری می‌کنند. بسیاری از احزاب، قوانین مشخص، تدوین شده، و شفافی برای انتخاب نامزدها ندارند و تنها ملاک آن‌ها برای تهیه فهرست‌های انتخاباتی، قدیمی بودن، خویشاوند بودن، و داشتن سرمایه کافی است و از آنجاکه اکثریت قدیمی‌ها را مردان تشکیل می‌دهند و بیشتر مردان، صاحبان سرمایه هستند، در تهیه فهرست‌های انتخاباتی به‌سوی مردان، گرایش بیشتری نشان می‌دهند (حاجی‌پور، ۱۳۹۸، ۲۳۵).

۹. رقابت‌های پنهان

رقابت‌های پنهان، رقابت‌هایی هستند که با گونه‌های رقابت آشکار سیاسی، مانند انتخابات، تفاوت دارند. رقابت‌های سیاسی پنهان می‌توانند درون جناح‌ها و نیز بین جناح‌های مختلف سیاسی مشاهده شوند که بیشتر به‌منظور کسب جایگاه‌ها، افزایش نفوذ، تقویت وجهه سیاسی، و... انجام می‌شوند و در زنان با افزودن بار جنسیتی، بیشتر «رقابت زنانه» یا «حسادت زنانه» به‌شمار می‌آیند. می‌توان مشاهده کرد که زنان دارای تجربه سیاست‌ورزی کلان، در فقدان تربیت سیاسی تخصصی و نیز کم بودن فرصت‌های مشارکت برای آنان در سطوح کلان، رقابت‌های درون جنسیتی شدیدی دارند. در یکی از موارد، مصاحبه‌شونده‌ای از نمایندگان مجلس، در پاسخ به پرسش چرایی شکست طرحی که به‌نفع زنان بود، پاسخ می‌دهد که عدم موفقیت در کسب آرای لازم برای تصویب طرح در مجلس، به‌دلیل همراهی نکردن سایر زنان نماینده بود:

بینید، یه واقعیت باید به شما بگم؛ نمی‌دونم بگم یا نگم؛ متأسفانه هست دیگه!

[چون من اون طرح رو پیگیری می‌کردم] خانم‌ها/نماینده/نخواستن که این کار

بشه؛ چون به‌نام من تموم می‌شد. برای من بیشتر از اینکه آقایون مانع ایجاد کنن،

خانم‌ها مانع به‌وجود می‌آرن. بیشترش هم حسادته؛ یعنی ریشش رو حسادت

می‌بینم؛ مثلاً هر وقت می‌بینن یه توانایی‌هایی هست، هی سعی می‌کنن اون توانایی‌ها

رو بپوشونن، نشان ندن؛ با تحقیر یا تخریب؛ که خودشون یه ترجیحی پیدا کنن.

مصاحبه‌شونده دیگری که او هم از نمایندگان مجلس بود، توضیح می‌دهد که چگونه رقابت

زنان در انتخابات درون مجلس، باعث سرشکن شدن آرا و رأی نیاوردن زنان شد.

یه بار توی مجلس تصمیم گرفتیم در انتخابات [درون] مجلس وارد هیئت‌رئسه بشم.

این به گوش بقیه رسید. بعد دیدم این /خانم نماینده/ گفت منم هستم، اون /خانم نماینده/ گفت منم هستم. آقای... /ریاست جلسه/ گفت برای من که فرقی نمی‌کنه؛ اول اختلاف خودتون رو حل کنید، بعداً بیاین. گفتم دیدین! تفرقه بینداز و حکومت کن! نهایتاً چون پیش‌بینی می‌کردم رأی سرشکن بشه، از کاندیداتوری انصراف دادم و البته هیچ‌کدام از زنان نماینده داوطلب انتخاب هیئت‌رئیس هم رأی نیاوردن.

در اینجا تأثیر تربیت سیاسی بر رقابت سیاسی قابل مشاهده است. دلیل اصلی حمایت نکردن زنان نخبه سیاسی از یکدیگر که به‌طور خاص در بزنگاه‌های مجلس دیده می‌شود، نه تنها حسادت زنانه (آنچنان‌که گفته می‌شود)، بلکه نداشتن تجربه سیاسی و آموزش تشکیلاتی و حزبی است که سبب می‌شود که زنان نتوانند به یکی از میان خودشان اعتماد کنند و حول محور او متحد شوند. در چنین وضعیتی، هر فردی می‌خواهد خود را مطرح کند و اگر نتوانست، مانع انتخاب یا به‌شهرت رسیدن دیگری می‌شود؛ بنابراین، کنشگری حرفه‌ای، نوعی یادگیری سیاسی است که نخستین و مهم‌ترین درس بازی سیاسی را در جداگانه عمل نکردن، هماهنگ شدن با اعضای دیگر، از جمله اعضای مرکزی حزب (اگر فرد، عضو حزب باشد)، یا اطاعت از بزرگان فهرست یا جناح سیاسی می‌داند. برخی از نویسندگان نیز بر این نکته تأکید می‌کنند که زنان، افزون بر مهارت‌های رهبری، عزت نفس و اعتمادبه‌نفس، نیاز به تشویق و حمایت از یکدیگر و ایجاد و تقویت همبستگی میان خودشان دارند تا از طریق اطلاع‌رسانی، آموزش، و ایجاد حساسیت، این حمایت‌ها را گسترش دهند (سهو و یداو، ۲۰۱۸، ۶۹).

با توجه به اینکه باقی ماندن در حزب یا جناح سیاسی، اصل بنیادین تداوم حیات سیاسی است و فرد، پیش از ورود به تجربه عملی سیاست‌ورزی کلان، در حزب یا جناح سیاسی حضور داشته است، پس از پایان این دوره نیز حضور خواهد داشت؛ بنابراین، بازه مقطعی حضور در مجلس و هیئت دولت، یک آزمون کوتاه‌مدت برای عضو فعال حزب یا جناح سیاسی است تا همچنان، وام‌داری و تعلق خود را به حزب یا جریان سیاسی، ثابت کند. البته تعلق به جنسیت از تعلق به ارزش‌های سیاسی در احزاب و جناح‌های سیاسی، عمیق‌تر است. می‌توان تصور کرد که عقاید، تصورات، و ارجحیت‌های کنشگران سیاسی تحول پیدا کند یا تغییر یابد، اما جنسیت، هیچ‌گاه از انسان، جداشدنی نیست؛ بنابراین، ناکافی بودن تربیت سیاسی و ندیدن آموزش حرفه‌ای سیاست در زنان نخبه سیاسی و نیز به‌تعویق‌اندازی ارجحیت‌های جنسیتی بر ارزش‌های سیاسی، نتیجه‌ای جز نوعی واگرایی در میان زنان کنشگر

سیاسی نخواهد داشت که به کاهش اثرگذاری زنان و نیز مشارکت سیاسی آنان در سطوح کلان منجر می‌شود. گفته می‌شود که فقدان نسبی مهارت‌های سیاسی حاصل از فعالیت‌های حزبی یا مشارکت مدنی در زنان، به‌اندازه سطح تحصیلات پایین می‌تواند در ایجاد شک و تردید درباره توانمندی زنان در اداره مناصب سیاسی، تعیین‌کننده باشد (گوتز، ۲۰۰۳، ۱۴).

در مواردی که زنان توانسته‌اند به همگرایی جنسیتی میان خود برسند و رقابت‌های پنهان یا آشکار سیاسی را به‌منظور دستیابی به یک هدف مشخص به‌تعویق بیندازند، نتایج متفاوتی را در تصمیم‌گیری یا تأثیرگذاری بر سیاست‌گذاری‌ها به‌دست آورده‌اند. یکی از نمایندگان مجلس از جناح اصول‌گرا، تجربه مستقیم خود را از همراهی و حمایت سایر نمایندگان زن در موفقیتش برای دستیابی به یکی از کمیسیون‌های مجلس، چنین بیان می‌کند:

یکی از موفقیت‌ها در سال اولی که نماینده شدم، این بود که نایب‌رئیس یکی از کمیسیون‌ها شدم؛ و البته ادعای ریاست کرده بودم؛ یعنی به مرگ گرفتم تا به تب راضی شدن! چون سابقه کار در زمینه اون کمیسیون تخصصی رو از قبل داشتم و مدیر نمونه هم شده بودم، مدعی ریاست کمیسیون شدم.... من با چندتا از خانم‌ها [نماینده] بودم که از مجلس تماس گرفتن و گفتن می‌خوایم هیئت‌رئیس کمیسیون رو انتخاب کنیم و افرادی نامزد شدن. گفتن کی؟ گفتن فلانی و فلانی و فلانی. من دیدم همه از مردها هستن؛ نمی‌گن بفرمایین! گفتن ما هم هستیم. گفتن جدی می‌گید؟ گفتن بله. پرسیدن برای چه سمتی؟ گفتن برای ریاست! خیلی اتفاقی خانم‌هایی که پشت من نشسته بودن گفتن ما هم هستیم؛ ما هم برای ریاست. این همه کمیسیون مال شما، کمیسیون [...] مال ما. چیز زیادی هم نخواستیم، سیزده، چهارده تا کمیسیونه مال آقایون، یه دونه هم مال خانما! / از پشت تلفن / گفتن نه، آقای فلانی و فلان هستن؛ ارجح ترن. گفتن خانم‌های فلان هم هستن. جلسه رو محکم ایستادیم.... یعنی اگر جدی وارد نمی‌شدیم، شاید اصلاً دبیری هم به ما نمی‌دادن.

مدیر دیگری از اعضای هیئت دولت، که از جناح اصلاح طلب است، درباره نتایج همگرایی زنان سیاست‌مدار در تجربه موفق یک ائتلاف فراجناحی با دستیابی به هدف مشترک می‌گوید:

یکی از تجربیات موفق ایران رو می‌تونم تشکیل ائتلاف زنان انقلاب اسلامی بدونم که حول یک محور و یک قصد مشترک بود که ما داشتیم و اون لایحه حمایت از خانواده بود. واقعاً تونستیم اثرگذار باشیم. مجموعه‌ای از زنان اصلاح طلب به‌علاوه

گروهی از زنان اصول‌گرا با ائتلافی که شکل دادیم، تونستیم اثر بگذاریم و تلاش‌هایی که کردیم، موجب شد چندین ماده از اون لایحه لغو بشه. اونجا ما با هم بودیم. خیلی صمیمی و دوست بودیم...؛ اما بعدش انشقاق‌هایی به وجود اومد که اون هم فقط به خاطر قدرت بود.

۱۰. رقابت در اقتدار سیاسی

رقابت سیاسی برای کسب اقتدار سیاسی بیشتر در سطوح نهادی مطرح می‌شود و نوعی رقابت‌جویی میان وزارتخانه‌ها، معاونت‌ها، و سازمان‌های دولتی با نهادهای بیرون از دولت است. در حوزه زنان، نهادهای گوناگونی متولی سیاست‌گذاری هستند که هم‌زمان می‌توانند مسیرهای متفاوت و گاه متعارضی را در مسائل زنان پیمایند؛ به عنوان مثال، معاونت امور زنان ریاست جمهوری، ازیک‌سو و شورای عالی انقلاب فرهنگی، ازسوی دیگر و نیز شورای اجتماعی‌فرهنگی وزارت کشور ازسویی دیگر، هریک خود را محور و صاحب اقتدار برتر در سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری در حوزه زنان می‌دانند. افزون‌براین، فراکسیون زنان مجلس نیز در رسیدگی به مسائل زنان و ازجمله قانون‌گذاری و نظارت بر این حوزه، خود را صاحب اقتدار می‌داند. نتیجه این رقابت این است که هنگامی که در سال ۱۳۹۲ مقام معظم رهبری، پیشنهاد شکل‌گیری مرکزی فراقوه‌ای در حوزه زنان را مطرح می‌کنند، درعمل، به نتیجه‌ای نمی‌رسد؛ زیرا، هریک از نهادها و مراکز یادشده، خود را معیار و محور نهایی رسیدگی به مسائل زنان می‌دانند؛ بدون اینکه به اثرگذاری یا کارویژه نهادها و سازمان‌های مرتبط توجه کند. یکی از مصاحبه‌شونده‌ها که به‌طور مستقیم از پیشنهاد مرکز فراقوه‌ای زنان آگاه است، می‌گوید:

طرح‌های متعددی دراین باره نوشته شد و به معاونت بررسی‌های دفتر رهبری ارسال شد؛ اما هیچ‌کدام تصویب نشد؛ یعنی موردقبول واقع نشد؛ چون هر نهادی از نگاه خودش خود را محور قرار می‌داد.

زمانی که بحث رقابت در اقتدار نهادی مطرح می‌شود، ابعاد رقابت‌جویی در سطوح کلان به‌شکل اعمال نفوذ، اعمال فشار، افشای اطلاعات سازمانی، و سرانجام، تلاش برای نزدیک شدن به نهادهای غیرانتخاباتی، ازجمله قوه قضائیه، شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت نظام، و دفتر رهبری، دیده می‌شود. حد نهایی رقابت‌جویی برای اقتدار، با تلاش برای ایجاد نهادی جدید بروز می‌کند. هدف از تأسیس نهاد جدید، محور شدن یکی از مراکز

پرشمار تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری، به‌سود اقتدار نهادین خود و به‌ضرر قدرت نهادهای موازی است.

نهاد فراقوه‌ای، هیچ‌وقت تکرار نشد و به نتیجه هم نرسید. پیشنهاد تأسیس اون از همون نهادهایی اومده بود که خودشون هم متولی مسائل زنانند. همون‌ها قبلاً ستاد ملی زن و خانواده را که همان کارکرد فراقوه‌ای را داشت، نوشته بودن و حتی اون رو در شورای عالی انقلاب فرهنگی به تصویب رسونده بودن؛ اما چون با معاونت زنان ریاست جمهوری به اختلاف برخوردن، این بار ایده مرکز فراقوه‌ای رو طرح کردن.

سازوکارهای گوناگونی که در سیاست ایران برای ایجاد وحدت یا رفع اختلاف پی گرفته می‌شود، نوعی سازوکار «خلق نهادی» است که منجر به شکل‌گیری نهادهای جدیدی با اختیار و وظایف جدید، اما بدون مسئولیت یا پاسخ‌گویی در برابر اقدامات انجام‌شده می‌شود. بیشتر این تلاش‌ها، نشان‌دهنده نوعی رقابت‌جویی برای اقتدار برتر نهادی است که در برابر فراوانی مراکز تصمیم‌گیری و نیز اختلاف رویکردها، درپیش گرفته می‌شود. این تلاش‌ها به‌جای افزایش اثربخشی و کارایی نهادهای موجود و برون‌رفت از رکود پیش آمده، با تأسیس نهادهای جدید موازی، گسست و اختلاف مراکز تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری را بیشتر می‌کنند، بدون اینکه لزوماً به اقتدار برتر یک نهاد یا وحدت رویه در سیاست‌گذاری منجر شوند.

طیف اختلاف‌نظرها برای حل مسائل و سیاست‌گذاری کلان کشور، به‌ویژه در حوزه زنان، فارغ از ارزش‌های سیاسی دو جناح سیاسی اصول‌گرا و اصلاح‌طلب، به‌حدی گسترده و تعارض‌آمیز است که بیشتر گرایش به واگرایی دارد تا همگرایی؛ بنابراین، بسیاری از زنان بانفوذ در هریک از دو جناح سیاسی، در فقدان مهارت و اجماع‌نظر میان خود، یا بر تشکیل نهاد جدید و فراوانی مراجع تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری تأکید کرده‌اند یا در فقدان مهارت همگرایی و اجماع‌نظر جنسیتی، با رجوع به مقامات صاحب‌نفوذی چون رهبری، مراجع، و...، اختلاف را به محکمه می‌برند. فارغ از اینکه مقامات قضاوت‌کننده که بیشتر از مردان هستند تا چه اندازه بتوانند به فهم همدلانه یا درک مؤثری از گسستگی دیدگاه‌های زنان در مسائل زنان برسند، نتیجه نهایی، بی‌کفایتی سیاسی زنان در حل مسائل به‌شمار می‌آید؛ بنابراین، نه رجوع به مقامات حاکمیتی یا صاحب‌نفوذ و نه ارجاع به تشکیل نهادهای گوناگون با هدف سرشکن کردن قدرت و اقتدار یکی از نهادهای متولی و نه تشدید ناکارآمدی با تعمیق اختلاف‌ها و تعارضات درون‌جنسیتی، پاسخ‌گوی ناتوانی و ضعف مهارت برای ایجاد همگرایی در مسائل زنان میان جناح‌های گوناگون سیاسی نیست. مسئله اصلی، تعریف

قانونی حدود و اختیارات مراکز تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری زنان و سازوکارهای افزایش کارایی و کارکرد آن‌هاست که حتی در نبود وحدت و اجماع نظر سیاسی زنان، بتوانند همچنان کارآمد و اثرگذار باشند.

نتیجه‌گیری

برپایه آنچه پس از تحلیل داده‌ها و استخراج مدل‌های تربیت سیاسی و رقابت سیاسی نشان داده شد، می‌توان گفت، برخی مدل‌های تربیت سیاسی، منتهی به رقابت‌های مسالمت‌آمیزتر یا غیرتعارضی می‌شود. اگر بتوان رقابت سیاسی را در قالب سه شیوه رقابت تعارض‌آمیز یا حذفی، رقابت سیاسی تکثرگرا، و رقابت سیاسی وحدت‌گرا، تقسیم‌بندی کرد، آن‌گاه مدل تربیت سیاسی، ارتباط نزدیکی با شیوه رقابت سیاسی دارد.

مدل تعارضی/حذفی رقابت سیاسی با هدف از میدان به‌در کردن رقیب سیاسی، بیشتر با نادیده انگاشتن عامدانه یا غیرآگاهانه رقبا، درصدد اداره کامل بازی سیاسی به‌نفع خود، از طریق تمامیت‌خواهی و حذف رقیب است. مدل تکثرگرا، با اذعان به واقعیت اختلاف فکر و نیز تمایز ارزش‌های سیاسی افراد، خواهان موجودیت همه‌گرایش‌های سیاسی در رقابت سیاسی و تکثر بازیگران سیاسی در صحنه کسب، نگهداشت، و افزایش قدرت است. مدل وحدت‌گرا، بیشتر در پاسخ به ناتوانی مدل تعارضی/حذفی برای پاسخ‌گویی به خواست‌ها و نیازهای جامعه و ازسوی دیگر، ناتوانی در مقابله با جریان‌های مسلط قدرت، راه‌حل را وحدت نیروهای سیاسی می‌داند.

با نگاهی به مؤلفه‌های مدل‌های تربیت سیاسی پیرو و مبارزاتی می‌توان دریافت که این دو مدل در عرصه رقابت آشکار و پنهان، آمادگی دارند تا از الگوی رقابت سیاسی تعارض‌آمیز/حذفی استفاده کنند؛ به‌گونه‌ای که گروه‌های رقیب یا جناح سیاسی رقیب از میدان بازی سیاسی، مرادوات، و مشارکت سیاسی، حذف یا کنار گذاشته شوند. اما برپایه مدل تربیت سیاسی شهروندی، که دربردارنده سطح بالاتر و پیچیده‌تری از تربیت سیاسی فرد و یادگیری استلزامات و قواعد بازی سیاسی است، می‌توان پذیرش رقابت سیاسی تکثرگرا یا وحدت‌گرا را شاهد بود. در این مدل، فرد با آگاهی از ناهمسویی‌های فکری و ارزشی خود با گروه رقیب، همچنان به تعامل، گفت‌وگو، و مشارکت با گروه یا جناح سیاسی رقیب ادامه می‌دهد و سعی می‌کند بتواند حاصل جمع بازی سیاسی را با اتحاد نظر فراجناحی، دست‌کم در برخی مسائل

اگرچه در همه مسائل — مثبت کند تا امکانی برای فراروی از معضلات، بن‌بست‌ها، و محدودیت‌ها فراهم شود. چنان‌که یکی از نخبگان سیاسی، درباره همکاری با نهادهایی که متولیان آن از جناح سیاسی رقیب بودند، می‌گوید:

مدیر قبلی، جلساتش رو نمی‌رفت، با اینکه به لحاظ سیاسی نزدیک بودند، اما من [با وجود اختلاف سیاسی]، تمام جلساتش رو می‌رفتم، با تمام بی‌مهری‌هایی که بود و هجمه‌هایی که بود، سعی می‌کردم باشم، اگر حضوراً لازم بود، توضیح بدم، تبیین بکنم و رفع سوء تفاهم بشه. یعنی کسی بودم که کمترین غیبت رو داشتم. به عنوان یک راهبر [نگاه می‌کردم] هر چند که همیشه با سردرد جلسه رو ترک می‌کردم، ولی یک راهبر برای خودم تعریف کرده بودم که حضورم خیلی بهتر و مؤثرتره.

بنابراین، در پیش گرفتن شیوه‌های گوناگون رقابت سیاسی از سوی نخبگان سیاسی، با نوع تأثیرپذیری از مدل‌های تربیت سیاسی، در ارتباط است. به دلیل تفاوت ارزش‌های سیاسی در هریک از دو جناح سیاسی حاکم و نیز ضعف جامعه‌پذیری سیاسی و سرانجام، عدم تخصیص منابع به آموزش سیاسی نخبگان، رقابت سیاسی تعارضی/ حذفی، بیش از موارد دیگر مشاهده می‌شود. اگرچه آنچه در تجربه سیاست‌ورزی زنان جمهوری اسلامی دیده می‌شود، آمیخته‌ای از هر سه مدل رقابت سیاسی است، اما سنخ رقابت سیاسی در میان نخبگان سیاسی زن، بیش از آنکه تکتگر یا وحدت‌گرا باشد، به سوی رقابت سیاسی تعارضی/ حذفی گرایش پیدا کرده است.

اختلاف نظر درباره مبانی و مبادی فکری عقل‌گرایی و فقه‌گرایی و نیز تفاوت در ارزش‌های سیاسی دو جناح غالب اصول‌گرا و اصلاح‌طلب و نیز موقعیت ثانوی زنان در جریان اصلی قدرت سیاسی، به طیف گسترده‌ای از اختلاف‌ها دامن می‌زند و وضعیت پیچیده‌ای را پیش رو می‌گذارد. البته در نبود آموزش و تربیت سیاسی تخصصی نخبگان، نحوه اداره این اختلاف‌ها، چگونگی برقراری ارتباط اجتماعی، و تماس سیاسی، دچار مشکل شده است. در نتیجه، اختلاف میان زنان سیاست‌مدار در جناح‌های سیاسی گوناگون، به تشدید واگرایی انجامیده و موقعیت زنان در تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری را هرچه بیشتر تضعیف می‌کند. در چنین موقعیتی، بسیاری از جدال‌ها، ناشی از رویکردی است که بر پایه آن، هر گروهی خود را مبنا و معیار اقتدار سیاسی می‌داند و این فرایند به گونه‌ای گریزناپذیر به جدال و رویارویی منجر می‌شود. در این گونه مواقع، مدیران سیاسی زن به الزام‌های جنسیتی یا مصالح زنان، توجه

چندانی ندارند یا آن را در درجهٔ دوم اهمیت قرار می‌دهند.

سپاسگزاری

این پژوهش با حمایت مالی صندوق حمایت از پژوهشگران و فناوران کشور و در قالب طرح پسادکترای دانشگاه تهران به ثمر نشست. از همکاری و مساعدت این دو نهاد علمی سپاسگزاری می‌کنیم.*

یادداشت‌ها

۱. به جز یک مورد، به نام منیره گرجی فرد، که تنها زن عضو مجلس خبرگان در مجلس نخست خبرگان قانون اساسی بود.
۲. تنها استثنا در این زمینه، فهرست انتخاباتی اصلاح طلبان در انتخابات مجلس دهم بود که ۳۰ درصد از نامزدهای نهایی فهرست آن‌ها از زنان بودند.
۳. به جز افغانستان، پس از ظهور طالبان در سال ۲۰۲۲.

منابع

- اپتر، دیوید؛ چارلز، اندرین (۱۳۷۸). نظریه‌های تکثرگرا و گروه‌های اجتماعی. ترجمه میرقاسم بنی‌هاشمی. فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۳، ۱۷۲-۱۴۷.
- احمدی، غلام‌علی و همکاران (۱۳۹۷). تبیین مراحل تعلیم و تربیت سیاسی (گذرگاه سیاست‌پذیری) بر مبنای مراحل رشد شناختی با تأکید بر دوره‌های تحصیلی. دانش سیاسی، شماره ۲۷، ۶۰-۲۳.
- ارسطو (۱۳۴۹). سیاست. ترجمه حمید عنایت. چاپ دوم. تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- استراوس، انسلم؛ کوربین، جولیت (۱۳۹۷). مبانی پژوهش کیفی؛ فنون و مراحل تولید نظریه زمینه‌ای. ترجمه ابراهیم افشار. چاپ هفتم. تهران: نشر نی.
- افتخاری، اصغر (۱۳۸۰). رقابت سیاسی در چارچوب: درآمدی بر نسبت رقابت سیاسی با سرانه ناامنی، رقابت‌ها و چالش‌های سیاسی در ایران امروز. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- افتخاری، اصغر؛ مهجور، حمید (۱۳۹۵). الگوی تربیت سیاسی از دیدگاه شهید مطهری. رهیافت انقلاب اسلامی، شماره ۳۶، ۹۸-۷۷.
- آقاجانی، علی (۱۳۹۶). صورت‌بندی مناقشه کلامی سیاسی قلمرو دین بر رقابت‌های سیاسی جمهوری اسلامی ایران. سیاست متعالیه، شماره ۲۰، ۱۲۰-۹۹.
- آقاجانی، علی (۱۳۹۸). صورت‌بندی راهکارهای کلامی-سیاسی در قاعده‌مندی رقابت‌های سیاسی در جمهوری اسلامی. رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، شماره ۵۸، ۸۰-۵۹.
- آقامحمدی، جواد؛ اسدی، احسن (۱۳۹۵). شایستگی‌های مورد نیاز معلمان در تربیت سیاسی و اجتماعی دانش‌آموزان. پژوهش‌های اجتماعی اسلامی، شماره ۱۰۹، ۷۵-۱۰۲.
- ایمانی، محسن؛ سروش، صدیقه (۱۳۸۸). نظریه ابداعی فارابی در تربیت سیاسی و اهمیت آن در عصر حاضر. روانشناسی و علوم تربیتی، ۳۹(۱)، ۱۷۸-۱۵۳.
- ایوبی، حجت‌اله (۱۳۸۰). رقابت سیاسی و ثبات سیاسی. مجموعه مقالات رقابت‌ها و چالش‌های سیاسی در ایران امروز. ج ۲. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- باقری، محمد (۱۳۸۹). تأثیر تربیت سیاسی بر توسعه سیاسی از دیدگاه اسلام و غرب. علوم انسانی، شماره ۸۰، ۱۶۰-۱۳۳.
- برزگر، رقیه و همکاران (۱۳۹۸). تربیت سیاسی: اهداف، سازوکارها، و بایسته‌های روشی آن. رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، شماره ۵۷، ۳۱-۱۰.
- پای، لوسین (۱۳۹۸). بحران‌ها و توالی‌ها در توسعه سیاسی. ترجمه غلامرضا خواجه‌سروی. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ترک، رستم‌علی؛ مطلبی، مسعود (۱۳۹۶). منافع ملی و تربیت سیاسی دانش‌آموزان در جمهوری اسلامی ایران با تأکید بر دوره دوم متوسطه. مطالعات منافع ملی، شماره ۱۰، ۱۱۱-۱۳۶.
- جاویدی کلاته، طاهره (۱۳۹۴). مبانی فلسفی تربیت سیاسی از منظر جان لاک و امام خمینی. رهیافت انقلاب اسلامی، شماره ۳۰، ۱۱۸-۹۹.
- جراحی، مهدی و همکاران (۱۳۹۳). مبانی، اصول، و روش‌های تربیت سیاسی در اسلام از منظر

- قرآن. بصیرت و تربیت اسلامی، شماره ۳۱، ۱۱۲-۹۵.
- جوکار، اسماعیل و همکاران (۱۳۹۶). بررسی میزان اثربخشی نظام آموزش و پرورش در تربیت سیاسی و اجتماعی دانش‌آموزان از دید دانشجویان دانشگاه فرهنگیان. آموزش پژوهی، شماره ۹، ۲۷-۹.
- حاجی‌پور، بهمن و همکاران (۱۳۹۵). طراحی الگوی بازاریابی سیاسی در انتخابات محلی. چشم‌انداز مدیریت دولتی، شماره ۲۷، ۳۹-۱۵.
- حاجی‌پور، سیمین (۱۳۹۸). زنان و مشارکت سیاسی. تهران: ذهن‌آویز.
- حبیبی، نجفقلی (۱۳۸۶). تربیت سیاسی در نهج‌البلاغه. پژوهش‌های نهج‌البلاغه، شماره ۲۲-۲۱، ۱۱۷-۱۰۲.
- حمیدزاده، محمدصادق و همکاران (۱۳۹۵). مبانی قرآنی معرفت‌شناسی برنامه‌دستی تربیت سیاسی. پژوهش‌های سیاست اسلامی، شماره ۹، ۷۴-۴۹.
- خواجeh سروی، غلامرضا (۱۳۸۵). چارچوبی برای تحلیل رقابت و ثبات سیاسی با نگاهی به تجربه جمهوری اسلامی ایران. دانش سیاسی، شماره ۳، ۱۱۶-۸۶.
- دارابی، علی (۱۳۸۸). رفتار انتخاباتی در ایران: الگوها و نظریه‌ها. تهران: سروش.
- داودی، محمد؛ فاضلی دهکردی، مهدی (۱۳۹۴). بررسی اهداف تربیت سیاسی در قرآن با تأکید بر مبانی و اصول تربیتی. آموزه‌های تربیتی در قرآن و حدیث، شماره ۲، ۴۰-۱۹.
- دلاوری، ابوالفضل (۱۳۷۸). بررسی ریشه‌های خشونت و بی‌ثباتی سیاسی در ایران. پایان‌نامه دکتر، دانشگاه تهران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی.
- دنیای اقتصاد (۱۳۹۸). تحصیلات نیم‌میلیون مدیر. شماره ۴۶۹۹، ۱۶ شهریور ۱۳۹۸.
- دوورژه، موريس (۱۳۷۲). اصول علم سیاست. ترجمه ابوالفضل قاضی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- رنجبر، مقصود (۱۳۸۷). تربیت سیاسی در چارچوب نظام‌های سیاسی و نظریه‌های مختلف. مطالعات فقه تربیتی، ۲ (۵)، ۱۷۵-۱۵۵.
- ساندرز، دیوید (۱۳۸۰). الگوهای بی‌ثباتی سیاسی. ترجمه حمید امانت. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- سلحشوری، احمد و همکاران (۱۳۹۱). مبانی و مؤلفه‌های تربیت سیاسی از دیدگاه امام خمینی. پژوهشنامه انقلاب اسلامی، شماره ۵، ۱۲۶-۱۱۱.
- سیدامامی، کاووس (۱۳۹۱). پژوهش در علوم سیاسی. چاپ سوم. تهران: دانشگاه امام صادق و پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- سیدامامی، کاووس (۱۳۹۱). پژوهش در علوم سیاسی؛ رویکردهای اثبات‌گرا، تفسیری و انتقادی. تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق.
- شرف‌الدین، حسین (۱۳۸۷). جامعه‌پذیری سیاسی و تربیت سیاسی. مطالعات فقه تربیتی، ۲ (۵)، ۱۹۸-۱۷۷.
- شمسینی غیاثوند، حسن؛ فرهنگ رنجبر، موسی (۱۳۹۶). آموزش و پرورش؛ منافع ملی و توسعه سیاسی ایران. مطالعات منافع ملی، شماره ۱۰، ۵۵-۲۹.
- صادقی، تورج (۱۳۹۸). بازاریابی سیاسی و رقابت‌های انتخاباتی (تکنیک‌ها و تاکتیک‌ها). تهران: زرنوشت.

صدیق، میرابراهیم و همکاران (۱۳۹۹). نظام انتخاباتی و مشارکت سیاسی در ایران و تأثیر آن بر عملکرد نمایندگان (بررسی دوره‌های ششم و هفتم مجلس شورای اسلامی). سپهر سیاست، شماره ۲۳، ۱۴۰-۱۱۲.

صفایی‌موحد، سعید؛ باوفا، داوود (۱۳۹۱). عوامل شکل‌دهنده برنامه درسی پنهان در آموزش عالی ایران: یک مردم‌نگاری خودنگاشت. فصلنامه مطالعات برنامه درسی آموزش عالی، شماره ۷، ۵۳-۳۰. ضابط‌پور، غلامرضا (۱۳۸۰). ناکارآمدی احزاب سیاسی در ایران معاصر. فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۱۶، ۲۸۸-۲۱۹.

ظریفی‌نیا، حمیدرضا (۱۳۷۸). کالبدشکافی جناح‌های سیاسی ایران. تهران: آزادی‌اندیشه. عالم‌گرد، گلناز؛ جباری، کامران (۱۳۹۷). بررسی اهداف و اصول تربیت سیاسی بر مبنای اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی معتزله. پژوهش در مسائل تعلیم و تربیت اسلامی، شماره ۴۱، ۱۵۳-۱۱۷. عبدالله، عبدالمطلب؛ زارع، ملیحه (۱۳۹۶). بررسی و تحلیل عوامل مؤثر بر تربیت سیاسی شهروندان (نمونه موردی شهر شیراز). دانش سیاسی، شماره ۲۵، ۱۵۰-۱۲۳. عطارزاده، مجتبی (۱۳۷۸). دگرپذیری سیاسی و منافع ملی: جایگاه رقابت سیاسی در ایران. مطالعات راهبردی، شماره ۴، ۸۲-۵۳.

فدوی، احمد؛ کرامیان، سعیده‌سادات (۱۳۹۲). الگوی راهبرد سیاسی - امنیتی در فراگرد توسعه اسلامی-ایرانی. مطالعات الگوی پیشرفت اسلامی ایرانی، شماره ۳، ۳۴-۹. فلیک، اووه (۱۳۹۶). درآمدی بر تحقیق کیفی. ترجمه هادی جلیلی. چاپ نهم. تهران: نی. فیرحی، داود (۱۳۸۴). دولت: بحران مشروعیت و رقابت‌های سیاسی. فصلنامه فرهنگ اندیشه، شماره ۱۳، ۲۲۸-۲۱۳.

قادری، عبدالرسول و همکاران (۱۳۹۷). مدل مفهومی مبانی سیاسی فلسفه تربیت رسمی و عمومی در جمهوری اسلامی ایران. آموزش پژوهی، شماره ۱۴، ۱۲۰-۱۰۳. کریمی‌مله، علی (۱۳۸۰). پتانسیل‌های منازعه و الزام‌های رقابت سیاسی در ایران. مجموعه مقالات رقابت‌ها و چالش‌های سیاسی در ایران امروز. جلد اول. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. مرزوقی، رحمت‌اله (۱۳۸۴). تربیت مدنی از دیدگاه اسلام: رویکردی به پرورش سیاسی. تربیت اسلامی، شماره ۱، ۱۰۸-۹۳.

مسعودیان، پریسا؛ بهشتی، سعید (۱۳۹۱). بررسی اهداف و اصول و روش‌های تربیت سیاسی بر مبنای نهج‌البلاغه. پژوهش در مسائل تعلیم و تربیت اسلامی، شماره ۱۷، ۲۶-۷. مهجور، حمید (۱۳۹۴). رویکردهای نظری به تربیت سیاسی؛ با تأکید بر رویکرد اسلامی. ره‌آورد سیاسی، شماره ۴۶-۴۵، ۳۲-۷.

میرخوشخو، آمنه؛ صادقی‌فسایی، سهیلا (۱۴۰۱). تحلیل کیفی موانع و محدودیت‌های سیاست‌ورزی زنان در مناصب سیاسی (مورد مطالعه: هیئت دولت و مجلس شورای اسلامی). زن در توسعه و سیاست، ۲۰(۴)، صص ۶۹۵-۶۶۳.

میرمحمدی، داود (۱۳۸۰). رهیافت نظری تحلیل رقابت سیاسی و وفاق اجتماعی در ایران. مطالعات ملی، شماره ۹، ۹۹-۷۱.

یگر، ورنر (۱۳۹۳). پایدیا. ترجمه محمدحسن لطفی. تهران: خوارزمی. یوسف‌زاده، محمدرضا؛ شاه‌مرادی، مرتضی (۱۳۹۷). آموزه‌ها و دلالت‌های نهضت عاشورا برای

تربیت سیاسی. تربیت اسلامی، شماره ۲۷، ۲۷-۷.

Burns, Nancy and Schlozman, Kay Lehman, Verba, Sidney (2001). *The Private Roots of Public Action: Gender, Equality, and Political Participation*. Harvard University Press. Cambridge. Massachusetts.

Downs, Anthony (1957). An Economic Theory of Political Action in a Democracy. *Journal of Political Economy*, 65(2), 135-150.

Goetz, Anne Marie (2003). Women's Education and Political Participation. *EFA Global Monitoring Report to UNESCO*.

Roemer, John E. (2000). *Political Competition; Theory and Applications*. Harvard University Press.

Sahu, Tapan Kumar and Yadav, Kusum (2018). Women's Education and Political Participation. *International Journal of Advanced Education and Research*, 3(6), 65-71.

Wittman, Donald (1973). Parties as Utility Maximizers. *American Political Science Review*, 67(2), 490-498.

Contents

○ Iran and the New International Order in the Light of the Triple Strategies of Shaping, Opposing, and Complying / <i>Ali Esmaili and Mahdi Mir-Mohammadi</i>	7
○ Analyzing the Power of the State and Society with the Transition to Democracy: A Case Study of the Constitutional Movement / <i>Reza Sarhaddi and Mehdi Najafzadeh</i>	41
○ Comparing Different Methods for Using Religious Symbols in Election Campaigns of Political Factions (Case Study: 11th Legislature Election of the Islamic Republic of Iran)/ <i>Javad Sadeqi Jafari and Hasan Garnehi</i>	75
○ Political Capital of Government and National Identity; pre-warning data about contemporary Iran / <i>Ali Karimi Maleh</i>	109
○ A Reflection on the Relationship between the Institutionalization of the Exercise of Political Power and Political Corruption (With Emphasis on the Period of the Islamic Republic of Iran) / <i>Farzad Kalateh and Faez Dinparast</i>	157
○ Measuring the Time Series Quality of Governance in Iran Between 1996- 2021 / <i>Morteza Manshadi, Aboalghasem Shahriari and Sara Nazif</i>	199
○ Models of Political Education in Women Politicians and its Impact on Political Competition at the Macro Levels (Cabinet and Islamic Parliament of Iran) / <i>Amene Mirkhoshkhou and Soheila Sadeghi Fasaei</i>	233

Research Letter of Political Science

(Academic Quarterly of the Iranian Political Science Association)

Publisher: The Iranian Political Science Association

Director: Mojtaba Maghsoudi (Islamic Azad University)

Editor-in-chief: Ali Karimi (University of Mazandaran)

Managing Editor: Shaghayegh Heidari (Islamic Azad University)

Editorial Board:

Tahereh Ebrahimifar (Islamic Azad University)

Qasem Eftekhari (University of Tehran)

Arsalan Ghorbani (Kharazmi University)

Amirmohammad Haji-Yousefi (Shahid Beheshti University)

Ali Karimi (University of Mazandaran)

Mohsen Khalili (Ferdowsi University of Mashhad)

Mojtaba Maghsoudi (Islamic Azad University)

Seyed Mohammadkazem Sajjadpour (International Relations University)

Hossein Salimi (Allamah Tabatabaie University)

Hossein Seifzadeh (University of Tehran)

Mohammad Reza Tajik (Shahid Beheshti University)

Advisory Board:

Hamid Ahmadi (University of Tehran), Masood Gaffari (Tarbiat Modarres University), Mohsen Modirshanechi (Islamic Azad University) Ebrahim Mottaqi (University of Tehran) Abdolali Qavam (Shahid Beheshti University), Reza Rais Toosi (University of Tehran), Davood H. Bavand (Allamah Tabatabaie University), Bahram Navazani (Imam Khomeini University), Ali Mortazavian (Islamic Azad University)

The Islamic Republic Of Iran's Ministry of Sciences, Research and Technology has rated the *Research Letter of Political Science* as a Research-Scientific journal (Approval No. 3/9097 dated 25/9/1385-16/12/2006)

The opinions and finding expressed in this journal are not necessarily those of Iranian Political Science Association or its directors and officers

The Office of the Iranian Political Science Association is Suite 305, Allameh Tabatabaie Building, North Aban Street, Karimkhan Zand Street

Post Box: 13145-915

Website: www.ipsajournal.ir

Email: ipsajournal@gmail.com

Price: 300000 Rials

The Iranian Political Science Association
Research Letter of Political Science
Vol. XVIII. No.2. Spring 2023

فرم درخواست عضویت در انجمن علوم سیاسی ایران

اینجانب دارنده مشخصات زیر درخواست عضویت در انجمن را دارم.

نام خانوادگی نام نام پدر

تاریخ تولد محل تولد شماره شناسنامه

بالاترین مدرک تحصیلی دانشگاه محل تحصیل شهر

کشور رشته تحصیلی تخصص

عضو هیئت علمی دانشگاه

مرتبه علمی نوع عضویت علمی: آموزشی ☐ پژوهشی ☐ سایر ☐

در ضمن به پیوست مدارک لازم برای عضویت در انجمن علوم سیاسی را ضمیمه می‌نمایم.

مدارک مورد نیاز: ۲ قطعه عکس ۳×۴، کپی صفحه اول شناسنامه، کپی آخرین مدرک تحصیلی، کپی حکم کارگزینی، شرح حال علمی و تکمیل فرم عضویت.

تاریخ امضا

نشانی محل کار:

کد پستی: تلفن

نشانی منزل:

کد پستی: تلفن

Email: نماير:

تهران، خ انقلاب اسلامی، خ دانشگاه، خ لبافی‌نژاد، بین لبافی‌نژاد و فخر رازی، نبش کوچه انوری، پلاک ۱، طبقه همکف، انجمن علوم سیاسی ایران تلفن: ۶۶۹۷۴۱۴۰، ۶۶۴۹۳۴۱۲